تاريخ ابابه

٢١٨٤

Süleymaniye Ü Kütüphanesi
Kısmı | Esat Ef
Yeni Kayıt
Eski Kayıt

هو الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌شناسان حکمتهای الهی واضح است که در هر عهد و اوان اوضاع جهان منقلب و زمان
و هر وضع مستعمل بکام شمکیشان گردد و خداوند یگانه مدبر این کارخانه و منقلب اوضاع زمانه است از فیض فضل بخشش کامل
خود سلسله تمهیدی را منوط بدوره حکومتی میسوط الید گرداند که مرهم مراحم در رافت بالتیام جراحات ارباب ستمدیدگان
پردازد و مذاق تمنای ممکمان زهر حلاوت در شهد عدالت شیرین سازد و مصداق این مقال حال اهالی ایران فال ظهور
قدر قدرت قضا توامان مسند حشمت دارا دربان دشمن کش عرصه خاک رحمت کش طریق بهم و نیک منظور
قدرت آلهی رواج دهند و بساط پادشاهی فراز نده رایات کشورگشائی و برازنده تخت فیروز بخش جهان آرائی
روز بازوی خصم افکنی و دلبری جوهر شمشیر کینی ستانی و مملکت گیری بروری که از سهم حدنگش سطح زمین
از سپهر برین برتر کشیده و بلند اختری که از بیم رمح فلک شکافش سپهر برین شکم برخود دریده و فتح
و ظفر قبیع میر شش حلیم عرض بجای متصل و از شدت سیف خونریزش صورت از هیولا منفصل و در قلب نبرد از سر
قلب اعدا قالب بیروح و در آورد گاه قهرش ذابح شاه المذبوح و چاوشان بارگاه جلالش مصطفی ده روز
خدمت نوید امیدواری صد ساله نعمت بگوش جهانیان میرسانند و خوان لا را ن بزم نوالش از ابد احسان گونه گونه
لذات کام بخش بکام مرد و زن و ریک میچشانند افرازنده علم صاحب کلاهی و نقطه طراز دوای شهنشاهی جهانبخشی
اورنگ خاقانیه قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه صفر نام الدهر المظفر الحضر والخاقان الاعظم والقاآن زرگر شاهنشه دوران
تاج بخش ملوک ممالک هند و توران که بینقدر بجهان رحمت کردگار منظر کرد بالطف پروردگار است ابد پیوند
نادر پادشاه افشار است که بدبیضا نمایش دریرزفرش شانه زهی صبح ... خورشیدش تیزهار و قدر
زمره ایلات از پا اسیر هزیمت و کیمیا کاری آفتاب بهمتش طلای دست افشار گشته عنایت ازلی و مشیت لم یزلی
که هر دو ذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانه ابداع دست پرورد وضع جمیل و قابل استفاضه فیض جزیل میساخت

وبمقتضای حکمت بالغه حضرت داور دادگر باستعداد و ماده قابلیتش مهر درخشنده ملکداری که خاک ایران از خون ستمدیدگان
در عرصه دوران هر گونه سرکشی بگردون فرازی و صاحب لوائی علم گشت چنانچه شاعر گفته شعر زجور ظلم کاربل ایران سپهر
در هم شکست برای انتقام افغان مظلومان عجم و تخت سروری ایران پایمال دشمنان و آتشش جورو بیداد مخالف از
بخرمن هستی خلق دور شعله فکن گردیده رسم ملک طوایف شیع و غیره را شیر از عالم سا فل و قوع یافت چنانچه از قندهار
الی اصفهان طایفه غلجائی و در هرات ابدالی و در نبروانات لکزیه و در عاداتش ملک میرزا مجهول النسب و در کرمان سید
احمد نواده میرزا داود و در جستاق و بنادر سلطان محمد نام شهر یار و در حد وطن عباس نام و در گیلان اسمعیل نام
و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته گروه روسیه مهر از نیکان را از یکسمت تا بجاپه
تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از زمان ها ن الی کرمانشاه متصرف و در روسیه میرزا باب الابواب در بند تا مازندران جمع
دار المرز را متصرف و در آور دند و همچنین ترکمانیه صاین خانی از ایلات ترکمانیه فاش تغلبه انگبر و شورش متناد بودند و الات
بختیاری و فیلی و اکراد و لران و اعراب حویزه و بنادر حتی کوه نشینان میان ولایت سر از اطاعت باز زده و اظهار
سرکشی کردند مفاد آیه کریمه تسجیل انه یعید لیسرا از مجرای اطوار ایرانیان گشته و کار بامان رسید حکمت بالغه حضرت
دادار داد کر اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون فر که از لطف مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهاری و ازعقل
سحر از نقش غرایب کلک بدایع نگار حضرت باریست نموده کوکب بخت سعید مسعودکه آرای صفحه جهان
و بر ز طلعت مهر گستر شس آراوش رونی بخشش دیده بر رجال جهان حفظ الحق لنگ بنهانی بود که بهر عاقبت اندیشی از برای روز بد
خویش ذخیره گذاشته بود و با صفدر نام آوری که سلطان قضا برای دفع خصم حوادث در کمین بود داشتی
بود چون سلسله حوادث عالم گرفت و سلسله بکر بسته قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن برازنده بخت
و تاج بایراد حکایتی چند احتیاج است لهذا این مستند و دلپذیر پرداز و طراز نده این تاریخ بی نظیر محمد مهدی اجابادی
ابن محمد نصیر عفی الله تعالی عنهما که از چاکران حضور بر نور و بضبط وقایع مامور است باظهار مجملی از اموری که در زمان
سلطنت خاقان سعید شهید ره ح الله روحه تا آغاز دولت این شاهنشاه صاحب تایید بنظر رسیده شروع
مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران بود که آنحضرت بمعماری عزم متین
این ویرانه را درست کرد و گلهای افسرده این گلشن را که از هجوم سبزه بیگانه پنهان و گلدسته گلچین حوادث

زمانه بود بچه آب و رنگ از نازکی بموج نظر در آورد بیت برگذشت عهد گل‌ها از نظر ای شیرین نغمه عندلیب آشفته تر

یکی پیدا نیست از زمانه هذا کتاب ینطق علیکم بالحق از جمله آثار آنکه در عهد سلطنت خاقان مغفور بر همزن انگاشته از شورش

ملک ایران خراز اول طغیان میرویس غلجائی در مقدمه قندهار بود که در ماه صفر سال یکهزار و صد و بیست و یک هجری مطابق

لوی ئیل بوقوع پیوست توضیح این مقال آنکه گرگین خان ملقب به شاهنوازخان والی گرجستان که در آن اوان بیگلربیگی

قندهار بود در اخذ باتفاق او در قندهار می‌بود نابواب بی‌اعتدالی با زور دست تسلط با فاغنه دراز کرده میرویس

که حاکم آنگروه بود از جان بستوه آمده روی تظلم بدرگاه فلک اشتباه آورده چون در دربار پادشاهی کسی در دولت

سرای سلطنت داد رسی نیافت روی ارادت بر تافت و بمکه معظمه شتافت در حین مراجعت تتبع امور از اوضاع

و ملاحظه اطوار و روز نزدیک کرده وارد قندهار در وقتی که گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری رفته در منزل ده

شیخ که خارج قندهار بود برادر کرخین او را دستگیر ساخت و مرادخان نام افغان را که ختنی بود مأمور نمود که بانجام

کار ایشان پرداخت بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او بسپهسالاری منصوب گشته بخونخواهی عم بازگشت

لشکری بجم از افواج قزلباش و طوایف کرج و غیره در هجوم تسخیر قندهار رو میرویس معتصم گشته جماعت ابدالی قندهار را

که با افاغنه غلجائی مساعد بودند جمع و قلعه را محصور کردند ناکام بالآخره در بیست ششم ماه رمضان المبارک سال هزار و صد

و بیست و سه هجری مطابق ترخاقان ئیل از دست برآمد بر سر پای قلعه که گذشته بقتل رسید و بعد از آن محمد زمان

خان شاملو قورچی باشی با نام مأمور گشته در زمان مدیدی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار روز نامه عمرش بانجام

رسید و بعد از او دیگری بامر قندهار پرداختند تا مقدمه هرات در شورش افاغنه ابدالی بمیان آمد و میرویس پس از یک سال

بامر حکومت در قندهار پرداخت و بعد از او عبدالعزیز برادرش بجای او نشست و یک سال بامر حکومت پرداخت و بعد از

او محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان او در تنگ مرافقت ریخته او را مقتول ساخته رای حکومت برافراخته دیگر از شورش

افاغنه ابدالی و سانحه هرات بود در سال هزار و صد و بیست و نه وقوع ظهور رسید و تفصیل این اجمال آنکه نظیف در مدت

از غلجائی زیاده و بیش سابقا شصت هزار خانوار کم بیش بودند عبدالله خان ولد حیات سلطان صدوزایی از خوانین

و اتفاق قندهار باتفاق اسدالله ولد خود از خوف لطفعلی خان نیز و کیخسرو خان منتشر شد حاکم بردار است تا آنکه تغییرات بر زد

که تغیر و تبدیل او در آن راه نیت مقدمه قندهار آن گوشه عبدالله خان با ولد خود وارد هرات شد و در آن

اوقات ایالت هرات بایسنغرخان شاملو بود و چون از ناصیه حال عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر شد عباسقلی خان

او را با ولدش محبوس ساخت و در خلال این حال قزلباشیه هرات عباسقلی خان را نیز به خلع کرده بودند که اکثر

انجمن بعرض امنای دولت رسیده جعفرخان استاجلو را بایالت هرات مأمور ساخت و روانه نمود و سلطان اکثر

امر اسدالله خان با پدرش محبوس در دو بکره هر یک از شاخه شاخ کرکشی برادر ساخت و با گرد جمعیت افغان در قلعه

اسفزار را تصرف و بعد از آن در یک نوبتی شهر با جعفرخان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر و شهر را

محصور ساخت و بعد از چندی که محصورین از امداد مأیوس گشتند در خفیه آنگاه راه سازش و طریق آن پرستش افاغنه

گشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان المبارک سال هزار و صد و بیست و نه هجری چند نفر از مردم قریه هرات که در

شهر محصور بودند دروازه بافاغنه همداستان بودند و با نها ترتیب داده از سمت برج شهر که مشهور بفیلخانه بود

که در روز سه عراق درقعت افاغنه را بالا آورده افاغنه تیغ استیلا کشیده و بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداختند

بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه افاغنه اسفزار بر آمده در شهر هرات ترقی و با اندک وقتی گرشک و غوریان

و در حدات بادغیس را تمام تصرف کرده اند پس اسدالله به نقل التسخیر قلعه فراه که در سال قبل تصرف

افاغنه غلجائی قندهار در آمده بود افغانستان و با نها برج قلعه و بنای مردی ستم حیله که دار

حصار متصرف درآمده ولایت را ضبط نموده مراجعت کرده و رای ابنا فتحعلی خان ترکمان از دولت ابد صفویه

بسرداری مأمور شده و در نزاع که در بیه قلاقل و تعیین وقوع گشته بخت افاغنه مغلوب بسبب غوریان بر گشته

از آنجا که طالع نا مساعد بکار خود رسید از رو ماجهای ایشان متعاقب بود بافوجی تعاقب ایشان

گشت تهور بر الکیچه با صد نفر کما بیش در پشت صحرای شهر بر او رسیده طایفه افغان بر خورده و جنگ نبرد ایشان

نامداران نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیده اند آتش کین زر داغان تیغ تیز را از میان

کشیده سردار را با جمعی از سپاهیان او از لباس هستی برهنه عاری ساختند بعد از چندی محمود ولد میرویس نیز

استرداد فراه از قندهار حرکت و ما بین فراه و زمین داور در محل مرزم بدلارام با اسدالله جنگ کرده اسدالله

بقتل رسید محمود چون تصرف قلعه فراه را در حیز مقام امتناع دیده بهمان قتل اسدالله اکتفا کرده بقندهار شتافت

و در حینی که قزوین منزلگاه پناه خاقان شهید بود امیران بدار جلایل حضرت شهر دیدبار پادشاهی عرض رسانید

دولت نیز تدلیس او را صدق فرض کرده او را ابصر فی صادق خبر ملقب ساخته حسینعلی خان خطاب دادند و لفظ سبحان قلی زرین تاریخ قتل اسد الله چنین یافتند مصرع اسد را بلک شاه ایران در ربود بعد از آن ایام دولت زمانخان گشته هرات را تصرف و عبدالله خان پدر اسدالله را محبوس ساخته نهال زندگانی جعفرخان و ذوالفقار خان قزلباشیه را در خیابان باغ زبده خون ریز سیاست از پای درآوردند همچنان دولت شاهی چون طایفه غلجی از ابدالی اشتغال کار ریکه بکرو محمود الست بخود ادعای افغان مخالص گستر یافتند صفی قلی خان ترکستان و عباس سردار بی تعیین نموده با جمعیت شایان و تندرکات فراوانی روانه هرات نمودند در صحرای کافر قلعه فیما بین او و زمانخان یالانی فریقین واقع گشته سردار مزبور به سردانمیغی منتج باعث قوی دستی این طایفه بد بادر گردیده افاغنه در آن ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده چند سال آن نواحی را تصرف داشتند تا آنکه باتیغ جهانگیر ظل اللهی ظلمت زدای آن بلاد و بازوی دولت نادره قامع بنیان فتنه و فساد گردید و دیگر شورش ترکمانیه صاین خانی استرآباد است که تابع خوارزم اند اما در نواحی جرجان و دشت قبچاق سکنی دارند اگرچه بعضی اوقات بنابر صرفه کار خود اظهار ایلی القیاد بحکام استرآباد میکردند لیکن در اغلب اوقات شعار نخوت و ناز سرکشی و افساد بوده و ده و دو رسال الف ایلام سرداران صاحب شوکت به شیان تعین گشته طرفی نبسته و روز بروز فساد ایشان تزایدی یافت تا آنکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سروری طلوع کرده بشمشیر طلیعه سر نزاو به حمول کشیدند و دیگر شورش لگزیه داغستان و انقلاب حدود شیروان بود که جماعت جار و تله لکزیه که اهل شیروان را مصدر قدم المجاز لنیه بودند میمیاری و با طایفه زاخور که در حدود شکی سکنی دارند اتفاق ورزیده تمرد بنیاد کرده حسینعلی خان حاکم شیروان با جمعیت خود در صدد دفع آن جماعت در آمده بعد از ورود بمجال شکی ایشان شبیخون آورده حاکم شیروان را با جمعی مقتول و بقیه لشکرش را از تند حیثه اموال ایشان متصرف آن طایفه در آمده و بعد از چندی حاجی داود مسکری با احمد خان اوسمی قیطاق در سرخهای لکزی داغستان گشته داود احمدخان حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند و مقصر داثان بطحیل پیوسته مساعدت نمانا الی حاجی داود بدون رفاقت اوسمی آمده و قلعه شماخی را متصرف و حسینخان بیگلربیگی جدید شیروان را گرفته بقتل آورده و بضبط شیروان و نواحی پرداخته از آن بنا بدولت علیه عثمانیه عرض نموده از اصحاب آن دولت معدلت انتساب گشته و بدم از دولت عثمانیه فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سارو مصطفی پاشا تمکین و امداد مامور گشته راه مد

افغا

سرحدهای مسدود شد چون سرحدهای از جمعیت از حاجی داود پیش برود بحسب قوه کار او در پیش برود و سابق بانکه فرمان ایالت باسم خود حاصل نمود در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و سارو مصطفی بنابکنچه مامور شد و دیگر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است ترشیح این اجمال آنکه در سال هزار و صد و سی و چهار هجری خبر قتل صفی قلیخان بدربار گردون مدار شاهی رسیده اسمعیل خان غلام را به رتبه سپهسالاری فایز و مامور بتسخیر هرات گردیده وارد ارض اقدس شد چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلای ماده غرور استکبار چندان اقبال بامر نهی خواقین ارض اقدس ننمود و سپهسالار مسطور فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک محمود محصور گشته یکماه ایام محاصرات امتداد یافت تا آنکه شبی بر محمد نام گماشته در خانه فتحعلی خان گستره بود از فتحعلی خان رنجیده خاطر گشته خود را از قلعه رسانیده ملک را از ضعف حال ایشان آگاهی داد روز دیگر ملک بهیات مجموعی از قلعه برآمده جنگ کرد و فتحعلی خان بزخم گلوله از پا درآمد و افواج منهزم بسبب استعداد و اقتدار ملک شد بهمین منوال در آن سرزمین و مرز خودداری میزد تا آنکه مقدمه اختلال احوال و اوضاع سپهسالار روداد و ملک در ارض اقدس فرمان روا شد ترشیح اجمال آنکه بعد از قضیه فتحعلی خان مزبور سپهسالار ایالت ارض اقدس را بعلیقلی خان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی بود شاه جهان بود در مشهد مقدس مقرر و تفویض نمود تا روز بروز اختلال کار سپهسالار ازدیاد و ماده اقبال استعداد می یافت سپهسالار چون اطوار علیقلی خان را موافق شیوه نیکوخواهی نیافت دل گران شده خواست او را مسلوب الاختیار سازد علیقلی خان از مضمون آیه کریمه و لایحیق المکر السیئ الا باهله غافل گشته جمعی نزد او بار شبی که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساختند و فرید لکار ایالت پرداخت و در روز پانزدهم محرم سنه هزار و صد و سی و پنج هجری که افاغنه بر اصفهان استیلا یافتند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس اتفاق افتاده رشته کار بدست الواط مشهد مقدس افتاده علیقلی خان نیز بساطی که فرو چیده بود برچیده تا آنکه در ماه جمادی الاولی اعیان الواط بخانه علیقلی خان ریخته او را مقتول ساخته و اسمعیل خان را از حبس بیرون آورده باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی باو نبود الواط خود برتق و فتق مهمات کلی میپرداختند چون حرکات آن جماعت ناملایم

بلوچ سپهسالار بود ملک محمود را به قلعی داد و از تکلیف بارض اقدس آورد ملک محمود چون چندین روزی را از خدمت
بود تعجیل در ورود ارض اقدس گشته مسند نمل گسترد ملک محمود اگرچه اراده را لکن خاطر آن بود که در روز روز
او بانجام کارش نیاسود اما مضمون مصرع همه جا در پیش بد بخشند مکافات عمل ایشد غم چرخ کینه جو طالب انتقام
از ایشان گشته ملک نادر شاه … بر ایشان نشستی دستی ولده ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت
الارض **در تقسیم داستان محمود غلجائی و آمدن او باصفهان** در زمان محمود ولد میر ویس در سالی که با
جنگ کرده او را بقتل رسانید امیرات را بدولت صفویه عرض و پسند کرد که چون پنجه مدت محض از زاده هوا خواهی
آن دولت از نظر رسیده مرکب پادشاهی از آن طرف عازم خراسان شود من هم از قندهار بسمت هرات حرکت میکنیم
که از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده … ساده لوح که در دبستان تمیز عقل … که ایشان فهم نقطه از خط و
از غلط نکرده اقوال وی را شنوده او را بسمع قبول اصغا و بایالت قندهار را باو القا کرده خلعت و شمشیری برای او
فرستاده و بیاسقلی خان خطاب داده … محمود نیز بهانه بدفع ابدالی هرات وارد سیستان … گردیده و در خلال کار
طایفه بلوچ عازم تخت … کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده مقدم محمود را … شدند محمود نیز وارد
آن ولایت شده مدت نه ماه بضبط کرمان پرداخت تا اینکه خبر … بافان قندهار بمحمود رسیده باعث انصراف
او بقندهار گردید **توضیح این مقال آنکه** محمود ولد میر ویس در حین آمدن از قندهار یحیی سلطان … که در … میبود
نایب قندهار کرده عازم کرمان گشت یحیی سلطان … قلعه را از افاغنه خالی دیده با ملک جعفر سلطان … که
در قندهار محبوس بود توطیه و تمهید کرده با اظهار دولتخواهی صفویه … خرمل برآورده … باری
زبانان قندهار صلای شورش در داده جمعی از افاغنه را که در قلعه بود … و جمیع افاغنه بیرون و دفع گشته جمعیت
تمام کرده در کمین قلعه داخل شده یحیی سلطان و ملک جعفر خان را بدست آورده با فارسی زبانان قندهار
قلعه بتقبل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر … کرده … قندهار شود در سال دیگر باز …
تسخیر کرمان … گشته هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ … هزار … راجع کرد
… قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ طرف صدای بامداد قلعگیان نمیرسید
اهالی قلعه ناچار طالب امان … گشته … تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود

نیز قول او را قبول کرده از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت بتهیه اسباب قتال مشغول بوده جبه خانه را گشوده مردم
روستائی و بازاری را که از فنون علم جنگ عاری بودند بسیف و سنان و … و خفتان مکمل و مسلح …
هر یک را تا … رستم پیل ساختند جمعیت تمام بمیدان کارزار شتافتند در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سال هزار
و صد و سی و چهار هجری مطابق … در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شده … بیگ
و رستم خان قوللر آقاسی ثبات قدم ورزیده با احمد خان … جمعی از اعیان و کبار دولت مقتول گشتند
و تمامی ارگخانه با اسباب … بتصرف افغان در آمده بقیة السیف وارد شهر اصفهان و بنای سنگربندی دروازه
و محلات گذاشتند بعد از … روز محمود آمده فرح آباد را برای نزول اختیار … آغاز و عراده … در روز
در غرة ماه جمادی الاخری سال مزبور … افغان افتاد **در بیان تسلط محمود غلجائی باصفهان**
در ابتدای سال هزار و صد و سی و دو هجری مطابق … ئیل ۱۲۳۲ که سلطان دار القرار جهان
یعنی مهر عالم آرا العزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلا برافراشته لشکر بهار راهزن … بهمن و غارتگر
شهر دی گشته و افغان هزار دستان با هزار دستان شور افزای فرح آباد و چمن و هزار جریب … باغ …
تخت گلشن گردید محمودیان در کمال شوکت و استیلا دست تاخت و تاز دراز کرده … اینکه امدادی از طرفی
باصفهان خواهد رسید سلک جمعیت خود را از هم نمی پاشیدند اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم
اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در هفتم شهر رجب المرجب بولیعهدی برداشتند
بعد از چهار روز او را … صفی میرزا برادر او را بجای او بر مسند ایالت و ولایت عهد تمکین دادند
باز در بیست هفتم شهر رجب تشریف خلعت سلطنت جهانبانی را از … کرده قرعه این فال بنام شاهزاده … اقبال
طهماسب میرزا زدند در بیست نهم ماه مبارک رمضان … ظلمت لیل او را روانه کاشان ساختند که شاید در سمت
قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد ساخته … امری شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای
محاصره گذاشتند و اطراف شهر را سنگربندی … راه آمد شد را یکباره مسدود ساختند بسبب … تمام بکمال … عام
راه یافته روز بروز بر قوت ضعف و ضعف قوت … آتش غلا و نایره بلا بالا گرفت بحدی که مردم برای اکل میته
میمردند و جمعی از بزرگان در اسواق و محلات اطفال خورده سال را دزدیده ذبح کرده میخوردند و … برای گندم …

کندم سینه چاک می‌بود و ندمه و طایر خانه نهاد و غم دانه گرفت دوام هلاک برای گرده نان و در دو نهاچون تنور آتش حسرت
می‌سوخت و چشم مردم قرصی برای نهاری تو ای پنجه کش خورشید می‌تافت از شور چشمی زمانه بحدی شد که ترین دندان
پیاده شاپ لب خویش می‌مکیدند و سفالبان بجای ریزه خشت نبات می‌خاییدند و بهوس بریده دامن از تخم کندگی می‌چیدند
و به یاد الوار خاک پای درخت نان از یک سبیل انجو توتیای عزیز بچشم می‌کشیدند گل لاله از جامه ابریشمی تن می
پوشیدند چون کرم پیله برگ خوردن افتادند و جمعی که بغیر ارزنه کام نمی‌آلودند از شدت جوع نفل خوردن بر
درختان افتادند اگر دانه زر را می‌جستند رفیق خود را به نخود و سیاه می‌فرستادند اگر حبه جاودرسی می‌یافتند در تقسیم
آن منت بر خشمگنش می‌نهادند کسی روی پایز را اسیر نمیدید و دانه ماش از شاه و از نخ عدسی عزیزتر گردید پالاف
سایلان در بردن اسم نان تری دهنی می‌خوردند و دیوانگان در حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت
لحد با خود بگور می‌بردند لاله رخان برای کباب مرغ بر دل بریان می‌کنند و قمری در حسرت شامی گرگ زبان
سکنه اوجامع مطبخها کر رسند و چراغ دودمانها بی‌نور شد اصفهان یکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوه
قحطی نان و اساس دولت را رشته طاقت گسیخته و خاک عجز و حرمان بر فرق شان بیخته شد تا آنکه بدار ان
شهر مفتوح گشته در یازدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و پنج هجری مطابق پارس ییل خاقان شهید را از تخ
آلا برده افسر سروری را بر آن حسرت کشی تاج افسر زنده جهان شب محمود کسی فرستاده که ضبط کارخانجات
و دفاین و خزاین پادشاهی که در اصفهان می‌بود روانه نماید و خود در چهاردهم ماه مزبور با کر و فر عزت و سید استیلا دی
داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرده بعد از سنوح واقعه اصفهان در آخر محرم الحرام در دار السلطنه قزوین
طهماسب میرزا رسید برا در رنگ شاهی جلوس نموده که سبحان قزوین آخر ماه محرم را تاریخ جلوس یافته و در
ماه صفر بعضی از افاغنه برای اضلال کار حضرت شاه طهماسب مأمور بقزوین ساخته بعد از ورود دیده در سنخ قزوین
شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر خویش را راه آذربایجان پیش گرفته اهالی قزوین پادشاه را در روز شمس بار برده
دیده بعد از معاهده سنیمان افغان داخل شهر گشتند و افاغنه دست تعدی از آستین برآورده از گزند
جنبی بدست درازی بر داشتند انبعی با حوصله قزوینیان برشا فته شمشیر حمیت آخته هر کس مهمان خود را که جمعی
از افغان بر خاک هلاک ریختند افاغنه که در باغات خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز بجانب اصفهان نکا ازگز

لرز

گشته محمود را بتماج انتحبر نقلاد و فع قزلباش افتاده در روزیکه افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان شدند شروع بلاخطه
سان امرای سنقول و معروف کرده یکصد و چهار ده تن از آنان را که پیچی از تیغ تیز گذرانیده و هر جا که گمان اهل صلاح
و معروف می‌بود آفته در آشکار و پنهان بقتل رسانیده و جمعی را که از شمشیر ماه مزبور ساخته شده ماه شوال را اقامه و تصرف
در آورد و محمود قریب به دو سال در اصفهان در روایات و بر وراثت حکمرانی بر او داشته آخر وسوسه شیطانی او را
بقلع و قمع شاهزادگان انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور را که صغیر و کبیر بودند بمعرض تیغ سیاست
ساخته نعش آنان را به امام زاده الزینبین قم فرستاده بعد از چندی جنون قوی و فلج شدیدی بر وی طاری شده دیوانه وار
خودبیگانه و امر و نهی او بحکم جنون قوی از نفاذ و جریان عاطل گردیده در دوازدهم شهر شعبان سنه هزار و صد
و سی و هفت هجری اشرف نبی عمش که با انتظار مرگ او در زیست جمعی را از افاغنه با خود همداستان کرده از کمین اعتزال
برآمده زیب سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخته کسی فرستاده محمود را در خفیه هلاک و من حیث الاستقلال جلوس بر سریر
حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و قم و قزوین و طهران تا بل که راس الحد عراق و خراسان است

ذکر غلبه روسیه بر دار المرز و گیلانات

بحیطه تصرف در آورده و در تضییع انتقال آنکه در حینی که شاه طهماسب
در قزوین سر بافسر سروری آراسته اسمعیل بیک نامی تا بین وزیر اعظم را برسم سفارت و عزم استمداد بمملکت روس
فرستاد جمعی از روسیه بموجب طلب و اشاره شاه طهماسب لسر کرده یکسردار روسیه آمده سفاین ایشان در فرضه رشت
لنگر توقف انداخته وزیر رشت از در مدافعه برآمده مغلوب و روسیه رباطی را که در زنجیر وسخنی رشت محل اقامت
ساخته باز توقف گشودند و حرف روسیه آنکه ما بخواهش اساس این دولت راه دور و دراز را طی کرده ایم و ایلچی شاه
طهماسب بوکالت او کل ولایات دار المرز را از بنیاد آستارا تا حد استرآباد بدولت روسیه تفویض کرده که حمایت این دولت
نموده بدفع دشمن بپردازیم و با این او عاراه دخل و تصرف در ولایت دار المرز بیجا استند اما دست تعرض از گیلان کشیده
داشته بهیچ وجه پیرامون مال دیوان و غیر آن نمی‌گشتند تا آنکه سفاین سردار روسیه با ده هزار کس آمده و خفیه
جمیع دار المرز را الی بنیاد آستارا باد بموجب نوشته که اسمعیل بیک بوکالت دولت علیه صفویه بر روسیه داده بود بنجو منصوب
ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع روسیه مأمور گشته در خارج رشت تلاقی فریقین واقع و قزلباش
شکست یافته فرار و روسیه رشت و کهدم را متصرف و بدون تزکیه و منازع در سیم دو سال در آن ملک نقط

واخذ اموال و وجوهات دیوانی پرداخته تا اینکه مفسده فلندر مشهور به اسمعیل میرزا در ما سبق چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاده و روسیه
بدون جنگ اتفاق و نزاع آمده لاهیجان و گیلان را که در تصرف فلندر بود متصرف گشته بفاصله چند روز روسیه
از راه خشکی از راه قلعه قزلار بحاکم شماخی رواردو دربند را مالک آنجا نیز از بیم غلبه لگزیه که اعدا عدو دولت
بودند دربند اذن و رضای اعیان این دولت شده از باب اطاعت در آمده اند پادشاه مزبور امر بتخلیه بادکوبه قلعه
دربند نموده سه هزار تفنگچی که از روسیه آمده بودند بمحافظت آنجا گذاشته بادکوبه و سالیان را متصرف بهمان اخذ
مقاطعه و مال وجهات حاصله اکتفا کرده بمقر سلطنت خود معاودت نمود ذکر تسلط و استیلای رومیه بر اکثر
ممالک آذربایجان توضیح این مقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانیه
ابراهیم پاشا حاکم ارزنه الروم بگرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی حاکم وان بتبریز و حسن
پاشا حاکم بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بیشمار از حدود خود رایت عزیمت برافراختند
لشکر آراستند بجهت آذربایجان بکمال سرعت و جرئت تاختند ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورده و عارف احمد پاشا
با جمعیت تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه ایروان را محصور و چون از جانب اعیان دولت امدادی منظور نبود اهالی آنجا
طالب امان شده قلعه را سپردند و عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی هم در آن سال در آینه مراد رسی نموده عطف عنان کرده بر
خوی و سلماس قشلاق و در سال دیگر بآذربایجان گشته بقهر و غلبه بر آن بلده مستولی گشته اهالی آنجا را طعمه تیغ تیز گردانیدند
و حسن پاشا والی بغداد رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان افراشته در کرمانشاهان بعد از چند روز پیمانه عمرش تمام شده
بدار البقا شتافت احمد پاشا پسرش ارزنه الروم بار عثمانیه عسکر و عازم تسخیر همدان شده فریدون خان مکری که در آن زمان
حاکم همدان بود ببهانه جنگ بیرون رفته با احمد پاشا پیوست و قشون و اهالی همدان با امید امداد دو سه ماه خود داری
قلعه را نمودند تا اینکه احمد پاشا نیز بغلبه و قهر قلعه را مسخر کرده لوازم قتل و غارت بظهور رسید و بعد از او سارو مصطفی
پاشا بتسخیر گنجه و علی پاشا بتسخیر اردبیل مامور شده بعد از جنگ و محاصره مدتی گنجه نیز بحیطه ضبط رومیه در آمد بعد از آنکه
رومیه متوجه اردبیل شدند موکب شاهی از راه اردبیل عازم طهران شده رومیه آمده اردبیل و مضافات و زنجان
و سلطانیه و محال گرزرا بحیطه تصرف در آوردند و در آن وقت ده سال از جلوس شاه طهماسب انقضا یافته بود در این وقت
چون خبر اختلال آذربایجان در مراجعت حضرت شاه را بجانب طهران شنیدند بسرعت تمام عازم طهران گردیده قریب

اندرمان که در جنب طهران است رفعت مضرب خیام حضرت شاهی بود با فوج قزلباش بمقابله بر شتافتند و در میان
آباد طهران تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه مغلوب بوادی هزیمت شتافته شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران
و استرآباد شد اشرف جمعی را بمحاصره طهران و سید ال ناصر برادرش را بقزوین مامور و خود آهنگ اصفهان نموده اهالی
قزوین لابد در مقام اطاعت در آمدند و بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد از آنجا عزم استرآباد نموده فتحعلی خان
قاجار را بحکومت سمنان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه بدفع افاغنه طهران روانه ساخت شاه الیه در ابراهیم
آباد طهران ملاقی افغان گشته باختلال اضداد و دستی اهل عناد و کاری نساخته بی نیل مراد روانه استرآباد و طهرانیان نیز
مایوس از امداد با افغان مطیع و منقاد گشتند اهالی ساوه و قم نیز که تا آن زمان با اشرف افغان طریق مخالفت میپیمودند
راه متابعت گشوده شهر را سپردند ذکر گفتار در بیان محاربه پاشایان روم با اشرف افغان و شکست رومیه
و خاتمه کار خاقان شهید شاه سلطان حسین فردوس مکان در سال سیم جلوس اشرف احمد پاشا والی بغداد از دولت عثمانیه بسرداری
منصوب و با فوجی عظیم خانک پاشا حاکم بابان و عبدالرحمن پاشا حاکم همدان و قرا مصطفی پاشا حاکم موصل بطلب خاقان
مغفور شاه سلطان حسین و تسخیر ملک متصرف فیه افاغنه مامور گشته وارد همدان و از آنجا جمعی را بخرم آباد و شهر جرد
و فراهان فرستاده ایلچی نزد اشرف روانه و پیغام دادند که افاغنه طایفه پادشاه و بدون اهلیت مالک سریر فرزند
چون پادشاهان وارث پادشاهانت خاقان شهید را بایشان سپرده از زاده و رسم سلطنت عارضی کناره گیر گردند
اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته چاپار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان بود از تیغ جفا شربت
شهادت چشانیده سر او را نزد ایلچی روم فرستاده جواب ایشان را از لبه سنان مبدل ساخت اشتعال نایره غضب و خشم
رومیه گشته احمد پاشای سردار روم با پاشایان و عساکر آن مرز و بوم از همدان رایت افراز هجوم شده در انجرود
تلاقی فریقین و اشتعال نایره شور و شین بین العسکرین واقع گردید رومیه مغلوب و مقهور گشته رخت خرابی
بوادی هزیمت کشیدند و طرح مصالحه انداخته بنای ممالکت و تعیین حدود گذاشته بدستور بر این نهج دستور کردند
که ولایات خوزستان و لرستان قبلی گرفته و زنجان و سلطانیه و طهران و اردبیل بدولت عثمانیه و ولایات سمت شرقی
عراق و دارالمرز با افغانیه متعلق باشد و بر این عهد و میثاق اتفاق و دفع غایله نزاع و نفاق کرده هر یک عازم مقر
و مقام خویش گردیدند و در سال چهارم جلوس اشرف رشید پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خوندکار روم برسم

سفارت برای تأکید مبانی صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ بایلچیگری
روم مأمور و همراه ایلچی مزبور روانه دربار عثمان گردید گفتار در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران بادعای
شاهزادگی خود را اظهار نمودند اول صفی میرزا نام بود که در سمت بختیاری بهم رسید حقیقت احوال او اینکه مرعی الیه شخصی بود از طایفه
گراوند در سنه هزار و صد و سی و هفت هجری در خلیل آباد بختیاری صحبت شده ادعای شاهزادگی و پسری خاقان شهید نمود
سلیمان نام نهاد و ابو المعصوم میرزا بود و شاه ایام [illegible] که گشته بود محمد حسین خان حاکم بختیاری وجود او را مغتنم شمرده مقدم
او را محترم داشته [illegible] که گشته شد و مرعی الیه [illegible] اصفهان شاه [illegible] کرده بادعای خواهری
در یکی از بلوکات اصفهان که گشته بود از خلیل آباد خواجه براو آدم فرستاده او را باحترام تمام آورده در آنجا تاج
کار کرده او قام باطراف زده و حقه [illegible] سکه زده خطبه را در منابر و مساجد باسم شاه طهماسب خوانده اسم خود را
تا آن اسم شاه کردانیده و عمال [illegible] و رؤسای ایلات آن سمت نزد او جمع آمده کمر اطاعت بستند و امرا برای خود
تعیین کرده در آن نواحی کمال تملک بهم رسانیده تا اینکه از جانب حضرت ظل اللهی در حینی که شاه طهماسب در مشهد مقدس
توقف بارکان دولت علی صفی میرزا امر والا عز صدور یافت که چون شاهزادگی منحصر بشاه طهماسب و ادعای او خلاف
واقع است او را گرفته باطل که در [illegible] هند بر حسب لهذا بر وفق اشارت والا در حینی که دشت متوکل که
صفی میرزا بود او را گرفته بقتل رسانیدند و این قضیه در اواسط محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل هجری واقع شد و دیگر
آنکه سید احمد نام میرزا داود که در تربت مشهد مقدس بود ملخص احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب بمازندران
رفت سید احمد بجانب ابرقوه رفته در آنجا [illegible] مجهول شور بقوت اعتبار در جهات فارس و کرمان بهر شاه طهماسب
باسم خود ابراز دعوام کالانعام را فریداران جنس کذب طراز گرده جمعی از اوباش را فراهم آورده عازم تسخیر
دمرو دشت فارس که در دشت زنجی شیراز واقع است گردید و در آن اوان زبردست خان از جانب محمود حاکم
شیراز بود جمعی را بمقابله سید احمد فرستاده در پل خان تلاقی فریقین واقع شده سید احمد منهزم گشته بابرقوه آمد از
مردم ابرقوه از کیفیت احوال و تلبیس حکم مجهول او آگاهی حاصل نموده رنداو را گرفته محبوس و معزول ساخته اند بعد از ده
ماه از حبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت و سلک جمعیت خود را تجدید انتظام داده از جهرم رفته داراب و نیریز را
بدایره ضبط و تصرف در آورده و جمعیت موفور منعقد ساخته رفته کرمان را تصرف کرده در چهاردهم ربیع الاول

هزار و صد و چهل هجری مطابق قوی ئیل جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود خوانده و سکه خطبه زده بعد از چندی جمعی از جانب
اشرف بگرفتن او مأمور و سید احمد مزبور در قلعه حسن آباد محصور و بالاخره افاغنه گرفته او را باصفهان آورده با مر اشرف گردن
زدند و برای سرو برادر سرا در بیرون کردند عاقبت بروز رنیا در سری از بای در آمد و دیگر محمد علی نام رفسنجانی که بنام صفی میرزا
تأییف حقیقت احوال او اینکه در ماه محرم سنه هزار و صد و چهل و دو هجری مطابق تخاقوی ئیل در پاس در وقتی او را نوزیر
گشته از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان جا شده جمعی او را از اطراف دیده میگفتند که چشمهای او بس در نظر ما بچشم آن
صفی میرزا شباهت دارد و شاید او باشد و او تحاشی داشت و علام از عین حماقت جمعیت کرده فرید او شدند و نا
نوشتند از استماع این خبر خشن گشته او را دستگیر نمودند و او فرار کرده بجزیره رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد و از اعیان دولت
قیصری بیان شاء اینکه شاهزاده ایران بناه بدولت عثمانی برده است بعد از تحقیق شاهزاده گی او را التصدیق کرده او را
بدربار عثمانی احضار و بعد از ورود او بجای اسلامبول مهمانداری تعیین و در حوالی اسلامبول در تکان نیکی و اخراجات برای او
قرار دادند و بعد از خلع خلعت سلطنت سلطان احمد خان پادشاه روم باعتبار صدور بعضی حرکات او را به ... ملک
که در بهیچه سر آنطرف قسطنطنیه و نزدیک بسرحد فرنگستان فرستاده اند و بعد از چندی او را نیز بجزیره ... فرستاده
و بعد از کوچ او را مرخص ساختند و تتمه احوال او در بیان وقایع سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری سمت نگارش
خواهد یافت و دیگر سید حسین نام قلندری بود که از فراه بقندهار رفته و از قندهار در یزده کرد و داوی ... ساختند
بود و از آنجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمد بعد از قتل صفی میرزای کراند در میان جماعت چون
رفته خود را بعباس میرزا موسوم و ادعای برادری خاقان مرحوم کرده بتمنای سروری گرفته کلاه هوس بر سر نهاد و دو میسند
این دعوای دروغ ریاست نشست و مردم جوانکی و طوایف اطراف را فراهم آورده چون نکارش با نهایت حباب
آسا بهوای ریاست سر بر آورده بود از بر بلیه ریان عدم کشید و شمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت زود بپایان
رسید و دیگر شخصی در سمت شمیل و میناب و رنبدر بهم رسید بادعای پسری خاقان مغفور خود را سلطان میرزا محمد نام
نهاده بشاهزاده گی مشهور و شهرت یافته در شمیل چهار صد و پانصد نفر از اعراب بنادر بر سر خود جمع کرده از آنجا ببندر
عباس خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ با معاونت او بر خواستند و از آنجا به لیبان باز رسیدند و آمده از طایفه با معتمد بخت
بندر کرده با سید احمد نام میرزا داود که در آن اوان از جمیع سر و آن سمت علم رایت استقلال بر افراشته بود جا ولد

کرد و سید احمد را منهزم ساخته و بندر را با محال شمیل و میناب بحیطهٔ تصرف درآورد و بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع او
مامور گشته با او محاربه و بعد از شکست یافته بجانب هندوستان گریخت و بندر با محال متصرفه ضمیمهٔ ولایت افغان
گردید و دیگر زنبیل نام قلندری است که در لاهیجان بهم رسید ولد ابراهیم نام ظروفچی بود که با چند نفر از رندان در یزد
گرد و قلندروار مراحل نوردیده در رشت گشته در نزدیکی لاهیجان بمحال دیلمان بمضمون آنکه «صرح» بعد در رنگی کرنج ستند
شاهی و زر طلا دعوی پرست بخت بهرس قسم و سریر از جریده شاخ نفیر نفیر عمر و نفیر دو زجاجه قلندری باپیکرانگا
دارای سلطنت گذاشته پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاده جماعت صوفیان و دشتیه دیلمان را
فریفته رایت تحکم برافراشت و دیلمان را تا بیابان تکر تصرف کرد و در آن اوان محمد رضا خان عبدالو قورچی باشی که بصوب لاهیجان
و صاحب اختیار گیلان بوده و در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده با دو سه هزار کس عازم دفع قلندر گشته و از گوش
دیلمان با او محاربه نموده و شکست یافته بینکابین برگشت و قلندر جازم زدود دخل لاهیجان گشته لاهیجان را با توابع آن
علاوه متصرفات خود کردانیده سال آینده محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته عازم لاهیجان شده در
آنکره تلاقی فریقین واقع و قلندر منهزم گشته بجانب کهدم گریخت و در آنجا مجددا استمالت جمعیت خود را از
شاهسون و سایر رجال انتظام پذیرفته مابین از اعمال رشت منصرف و از آنجا عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا فائق
آمده باردبیل که دارالارشاد است رسیده در حوالی آنجا جنگ کرده شکست یافت و بعد از آن میان شاهسون با بغداد
جمعی از شاهسون با خود متفق ساخته و جمعی اتفاق در اردبیل بمقامات رفته و با علی قلی خان شاهسون که دم از هوا
خواهی روسیه میزد جنگ کرده باز منقلب شده بالاخره جمعی از مردم طالش که بارو سیه اتفاق داشتند
بجانب قلندر جنگ آمده بوده اند بر دفع قلندر مصمم گشته در طالش بر برادر ریخته او را گشته سرش را بجهت ارکان
روس بردند گفتار در بیان نسب و مولد نادرشاهی بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین زادگان
آبای علوی و امهات سفلی اند واضح خواهد بود که سعادت یاری که زاده لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه
باشد نه سفارش نسب است و نه جاه ناشی از سلطنت و منصب زیرا که بعد از لعل تقویم کن فیکون پیاپی امر رشکاه بتقدیر بلند
همان نازکترین سلم پایه اعتبار است و بس نه زین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بگوهر خدادادی خود بس است نه بیگانه
آهن و گوهر شاهوار را نازش بتاب و رنگ ذاتی خود است نه بنسبت معدن حضرت صاحبقرانی را زینت خداوند بزرگ کرده بلطف ایزد
تا آنکه بعد از لطف الهی استظهارش بشمشیر خونریز است نه بزور و بازوی ایل و عشیره و بیگانه و خویش و دودمان از نسب و دودمان
او چراغ دودمان افروخته اند و خانه انها از دولت خانه اش خاندان اندوخته اند بنام صمصام جهانگشای او دولت تیموری
در آستین است و در تارک نخوت کندش سلسله چنگیزی و تاتار حلقه در گوشش نظم: ز سهم خدنگش قضا تیر زن و ز تیغ کجش رایات
پشت ظفر خم: اگر داد او زور دارد قدر چیره چو خورشید آتش زند بر سپهر اگر سپهر از نهادش دم زند دم صبح آتش زند
در آتش گریزد سمندر ز بیم نهد سر بکوه و بیابان نسیم ازین صورت کلک سحر سنج را از نگارش زبان طلب
باز داشتن اولیست اما چون غرض مورخ ضبط کلیات احوال آن خدیو بیهمال است و ذکر انساب بخیر از لوازم این مقال
است بنابر رسم اجمال نگاشته لوح بیان میگردد که آنحضرت از ایل قرقلوی افشار است از ترک افشار که از طوایف
ترکمان میان و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده در هنگامی که مغولیه بر ترکستان استیلا یافت از ترکستان
کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه بتقریبات
کوچ کرده در چشمه سار ییلاقی و از دره جز و کلات از محال ابیورد خراسان که در سمت شمال مشهد مقدس طوس در دو منزلی
واقع و در قرب جوار روشنی جهان است توطن جسته در زمستان آنجا را قشلاق و در تابستان ییلاق میساختند و در دره جز در
قشلاق میگردند تولد آنحضرت در روز یکشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سنهٔ هزار و صد و هجری مطابق ... در
قلعه دستجرد دره جز در ... سلطان که بالفعل عمارت عالیه در آنجا احداث و بمولد دارای شهرت یافته اتفاق افتاده
باسم جد خود ندر قلی بیک نامزد گردیده و در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت چون در میان ترکمان نادر
و ترک خورد و بزرگ مظهر کارهای بزرگ گشته و از مبادی حال آثار دولت و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر بود امور
عظیمه از دست همتش صادر میشد و چون در عالم خرد نادر الاقران بود بین الانام بنادر قلی بیک مشهور شد
گفتار در بیان آغاز کار نادر که مکارم نبایند جناب آفریدگار از آنجا که نقش بند کارگاه ایجاد از بطن
دیر بنیاد حجت آثار پرده سیاه نقاب بنی آدم ساخته این جنس الکسی طراز جامه قوام و دوام بر بود و در شش جهت
نثر اندوخته و نجر محضر هر ذات خداوند صمدانیست و نعمت شایسته ایزد یکتاست الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا
احد حضرت ظل الهی در آن اوان که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و هنگام ریعان و ریحان عمر عزیز
کامرانی بود و مایل بهال شده با بابا علی بیک کوسه احمدلو از روسای قشار ابیورد که در دوره صفویه از خدمت بکار داشت

و او بلکه معرکه آرای رزم و نبرد می‌بود و از جانب خانه نسبت خویشی آن مردمان تشریف بنیای مغافرت در بر خویش داشت
آنحضرت طالب بودند و راغب خواستگاری صبیهٔ آن سعادتمند شده الغرض از جهت آنکه اتفاق سالک طریق اجتماع
و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای آن طایفه باین علت هم آغوش شاهد فنا و همخوابهٔ تیغ دغا شدند
بالاخره بحکم قضا امر مواصلت صورت وقوع یافته از آن مخدرهٔ سرادق عفاف در سال هزار و صد و سی و یک
هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاول ده ساعت و نیم از شب گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد
بعد از پنج سال آن مستوره رخ در نقاب تراب کشید صبیهٔ دیگر او را در سلک پرده گیان حریم عفت انتظام دادند
نصرالله میرزا و امامقلی میرزا که پسران آن مرحوم و دختران آن پنج اند هر چند که در آغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو بیهمال
وقایع و اموری که در [illegible] در جزو ابیورد و مشهد مقدس و قلعه جات آن ناحیه دانند از آنحضرت نسبت بافتنه
اضداد و ترکمانیه و اکراد اوزبکیه و سایر ارباب عناد وقوع یافت و کوشش بسی که از بد اندیشان در اختلال کار زنان
بظهور آمد و جنگهای که با هر روز و یک فتح و نجیک واقع شد تا آن طایفه ها را آرام و سرحدات را قرین آرام کرد اگر
شمه از هر یک تحریر یابد تاریخی مطول خواهد شد بیرون از اندازه و کنه [illegible] و خارج از حوصله قبول تدوین و تحریر از
لیکن چون درین روزنامه نظر باقتصار سخن مأمور و غرض اصلی ضبط کلیات امور است لهذا به جا رسم اجمال اکتفا
مرعی داشته کمیت قلم را بجانب اختصار عنان گرای میسازد که بعد از آنکه بزم آرای دوران و عشرت سرای [illegible]
ناسازی کوک کرده و هر گوشه از مخالف مراتب ترانه و از هر سر چون کمانه بطنبور صدای برخاسته ترک و نجیب [illegible]
آنانسیه بر ناخن حسرت خراشیدند که چنگ و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایرهٔ محنت کف زنان
افسوس گشتند هر جا قوی دستی بود سر از گریبان خودسری و گردن فرازی برآورده پا از اندازه بیرون گذاشته و هر جا
خشک مغزی بود مانند چوب قد علم کرده شاخ سربلندی برافراخت از آنجمله ملک محمود سیستانی بطریق [illegible]
در یافته که [illegible] جاده اطاعت بر تافت و بمشهد مقدس استیلا یافت و حضرت ظل اللهی تا آن اوان در حدود ابیورد
و کلات و باقی سرحدات دشت مشغول ملکداری و به چنگال خونریزی جلادت شاهباز اوج دشمن شکاری بوده
مانند شیر صیاد بر بسته صیاد دمنه خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بودند چون دیدند که ساقی چرخ مینا از ساغر
ماه و مهر خمخانه غم بجام اهل ایران ریخته و حریف تنگ ظرف زمانه از بدمستی کاسه بر سر ضعیفان شکست و راهزن

فتنه جوی دهر دست تطاول گشوده راه آسایش بر روی مردم زد و یک [illegible] حصول غیرت آنحضرت بر شانه
بالهام خداوند بی نیاز و دارای بخت فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و فرت [illegible] چند طوایف اکراد
و ایلات سکنه ابیورد و دره جز و کلات را بجرگه خدمت در آورده کلات را که حصن حصین و حصار متین خدا
آفرین بود با قلعه دستجرد و ابیورد که [illegible] نگاه [illegible] گیتی از روز [illegible] و مأوای دولتخواهان
پرور بود برای [illegible] بیدق [illegible] اختیار [illegible] جناب کرده [illegible] آغاز کار [illegible] غضنفر صولتی که
صلابتش [illegible] ناخن شیران کند [illegible] که هر کف [illegible] چرخ پلنگ [illegible] گردن
گردن افراز و سروری که همیشه گردن فرازان گردن بطوق [illegible] خم داشته اند روا دارد که گردن
بدیگری خم سازد ایلات عمده که بهمراهی توفیق بر قدم ساخته سالک طریق اخلاص گردیدند طایفه بودند [illegible]
که شرف [illegible] بجناب [illegible] و دیگر اکراد ساکن دره جز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان [illegible] چند
طوایف دیگر نیز [illegible] خدمت خدیو فرزانه می‌کشند [illegible] طایفه [illegible] حال [illegible]
شغال بازوی اقبال خسروی [illegible] خصم افکن و ساعد بخت فیروز را [illegible] سعادت [illegible] دشمن
[illegible] بودند و بعد از چندی بعضی از افاغنه [illegible] که صحراگرد و وادی [illegible]
[illegible] از افاغنه [illegible] که صاحب قلعه و جمعیت بوده اند [illegible] مکان [illegible] خود [illegible]
در مقام [illegible] بعضی بارض اقدس [illegible] با ملک محمود الفت و سازش [illegible] اکراد دره جز و ابیورد جمعی [illegible]
پیوستند و گروهی [illegible] عقد مؤالفت [illegible] شدند و هر یک [illegible] با دشمنان [illegible]
با آنحضرت [illegible] و چهار صد خانوار از ایل جلایر که [illegible] وکیل محمد علی [illegible]
و باقی [illegible] خود قصوری در [illegible] و فتوری در اخلاص [illegible] راه نداده [illegible] در خاطر [illegible]
فیروزی [illegible] سایه آسا [illegible] خورشید [illegible] بودند آنحضرت با قلت اعوان و کثرت
خصمان دامن همت [illegible] زده باتفاق هواخواهان [illegible] عزم [illegible]
بنای گیرودار گذاشت در بیان توجه کوکب فیروزی کوکب مقدس بجانب ارض اقدس [illegible] باشند
[illegible] است که [illegible] کواکب و انجم [illegible] آفتاب [illegible] بلند پروازی [illegible] طلوع

طلیعه مهر جهانتاب بنحوی که در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خود سری کرد
رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوه واهمه بطریق خدمت اکثر گردن نهادند و در اطاعت بر روی او گشادند
از آنجمله قلیج خان بابا لو و اما مقلی خان ایمری و نظیر ایشان بودند که از حالت ناهنجار او روبرتافتند و نزد ملک شتافتند
و ساده [illegible] از افشاریه بر طبع غیور خود بسیار ناملایم افتاده بچاره جوئی کار ایشان پیک خیال ابطال
روانه و در تدبیر این امر طالب بهانه شدند تا اینکه ملک وسایل برانگیخته چون در مملکت خراسان چنین
از جانب آنجناب اندیشه مند بود و بهرات متحیر انبیا را شیدانه روانه تردد کرده پیغامات مؤکد بعهد
و پیمان فرستاده که ما را از آمدن بارض اقدس بغیر از صیانت حال مسلمانان منظوری نیست اگر در عالم
ایلی بسم الله مرحمت کرده و منبع فواید خیر و باعث انسداد راه افساد و خیر خواهد بود و آنحضرت بنیز قبول مسئول ملک
کرده عازم ارض اقدس شد که بعد از حصول ملاقات در روزی با ملک اظهار مصادقت کرده و جهت او را
دفع و نقلا این اتفاق و در خلوت اشکار وجود او را رفع کند بخت باغ رتبه جلایر که در خدمت آنحضرت بود مهید
گشته قرار دادند که در جرید بازی خود سازی کرده مهیا باشند منتظر اینکه آنحضرت در اثنای بازی و تک و تاز
جلو اسب ملک را برده باتمام کارش پردازند و همراهان تیز هر یک بجز بر اتباع او دو راه او بخیه از میان
هستی در اندازند روزی که در میدان کاوسرای مشهد با ملک گرم جرید بازی بودند بعزم خان کردن ملک
دست انداخته چون زمام توسن امر در دست رایض قضا است لیکن دست یکتاز آسمان و قرص نان
آفتاب لیکن دست بر زمین نگذاشته دست آنحضرت بر دامان اسب ملک خورده جلو به بخش باید ملک
از آنجا که سرنوشت با ده پرش بای نخوت بود توسن اتفق نکرده بعد از انقضای میدان بجانب شهر عطف عنان
کردند اما آنحضرت پیوسته در کمین وقت بود تا اینکه بنصایح مشفقانه اما مقلی خان و اما مقلی کرده باخبار ایشان
ایشان را بجز در ام محبت بعد از آنکه ملک رابطه ذریعی مشهد مقدس ترغیب بشکار کرده ملک بخواهش آنحضرت
یکروز بعزم حرکت حضرت ظل الهی روز دیگر قلیج خان و اما مقلی را بتقریب شکار همراه برده بعد از ورود بقوچان
با مجانه حال مشهد مقدس چون صید بدام افتاده را از دست رها کردن مقتضای عقل خداداد نبود آن
نفوذ که در ظاهر چون خنجر تیغ لاف دست یاری و در باطن لبان دم شمشیر دم از خونخواری میزدند زبان

برداشته و از آنجا عازم ابیورد گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده و همت بدفع کینه جویان گماشتند
در بیان آغاز محاربه جناب نادری با ملک محمود و بعون حضرت ودود ملک محمود بعد از وقوع این
واقعه و شنیدن این خبر چون دانست از نتیجه خلاف آن اراده بر صدیقه راستی جز برگ بید مجنون بری نخواهد خورد
و بار گران زیاده سری ما که بر دوش دارد بر منزل نجات نخواهد برد عند لبیب طبیعتش باین نسیم انفعال کرد
نظم روز اول که دیدمش گفتم آنکه روز تو سیه کند اینست پس با اکراد چمشگزک و کشت که با او متفق شده
بدفع جناب نادری پردازند و با جنگ آماده ساز بیداکرد و با و جواب دادند که آنجناب کردن فراز ببرد
و دلاور رشیدیست مبسوط الید و جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت اشتهار تقرب انتماخ صف ضمیر ما بیرون و این
خیال از حیز قدرت ما افزون است ملک چون عذر ایشان را مشرب نکرد دانسته از کل [illegible] جناب نادره
انشمام رایحه فرزانگی نمود عزم تنبیه آن طایفه کرده چون راه کلات چه جهت مشتمل بر کوهستان عظیم و مجری بر قلعه جات
محکم بود عزیمت آن سمت را مقرون بمصلحت ندانسته باخ و تنش بر ارکسل ازراه رادکان روانه خبوشان کردیده در
منزل مذکور رنجیده از اکراد بمعذرت خواهی نزد ملک فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد
و موجب نزاع و فساد است از این ماجرا در گذرد از آنجا که ملک محمود در اراده خود بینی و دماغی شده بود فرستاده
اکراد را قطع بینی کرده باز گردانید انیمعنی سبب بید ماغی عموم اکراد گشته بر استیناف لوازم سرکشی پرداختند
و بعزم مدافعه پیش آمده از نماساعدی بخت مغلوب شده فراری و در قلعه جات خود متواری شدند و ملک بلا
مانع داخل خبوشان گشته بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را برسم یرغمال در
ارض اقدس ساکن ساخته زمام اختیار ایشان را بدست گیرد اولاً تاخت قلعه زیر آنکه در ده فرسخی خبوشان واقع
و سقناق آن جماعت بود بخیالها خاطر خود ساخته و برجی از قلعه پرداخته و در خلال آن حال خدیو بیهمال ما نند بلای
ناگهانی بر سر قشون رسیدند ترشیح انیمقال آنکه بعد از وصول خبر عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت ظل الهی
جلو بجز چون ساعد خروشان با شوکت و شان و افواج رزم کیشان از راه نخجوان ایبیت بعزم اعانت
اکراد ایلغار رو و ابتدای کار ورود در دو فرسخی خبوشان بقوچی از اتباع ملکی که اسباب ترنجانه و را از مشهد
مقدس می آوردند دچار گشته اکثر برا مقتول و معدودی را اسیر کرده از روی رحم ملک جان از البلاست بر ده

و ملک محمود از این واقعه بیخبر و کنده قلعه گیر بر اسباب دشمن شیر عاجز گشتی ملا آب داده ارم افت گیر قلعه و در تسخیر آورد
که دفعتاً حضرت ظل الهی با جوانان صف شکن و دلیران مرد افکن عربده جو و نعره زن از یک طرف نمودار گشته
بحکم تیغ زهره شکاف قلب لشکر محمودی را شکافته خود را به پای قلعه و دلیران قلعه خود را به پای او رسانیده از ابتلای
محصوری نجات یافته ملک چون پیش از وقت بنا بر اسم حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود
بعد از وقوع تلاقی و ظهور شکست از دره قلعه فرار و در سنگر خود تحصن اختیار کرده حضرت ظل الهی عورات
و اطفال اهل قلعه را با اموال و اثقال از قلعه در آورده و در یک طرف قلعه در جانب دشت نزول و در آن شب
اکرادی که از خوف ملک در خرابها مختفی گشته بودند از مژده ورود موکب اقدس حیات تازه و بهجتی بی اندازه
یافته با روی سر قدم ساخته بخدمت آنحضرت مشرف شده به تجدید از روی مصادقت عهد بندگی بستند روز دیگر
که ملک ملک نیم روز را خورشید عالم افروز از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خود نمائی کرد ملک محمود
لوای عزم آراسته طرح جنگ انداخت اما چون حریف قاهر و دست سعی را از دامن مطلب قاصر یافت گسسته عنان
و شکسته سنان روی برتافت و بقلعه بنوبخانه را حصار خود ساخته بلاطرف اردوی اقدس شتافت آنحضرت نیز
همه جا عزت آباد مرصد مشهد مقدس خبر شان از اطراف ملک گرد انگیزی کردند که شاید ملک از پناه بنوبخانه
بیرون که جنگ آید فایده نکرد چون طایفه فشار و اکراد از آن زمان لشکر یراق و تفنگ و هم تیغ و سنان خصم فکن
میدان جنگ میبودند آنحضرت الشان زاد و راد و تحقیق بنوبخانه و تفنگ منافی حزم دانسته ترک رزم و در عزیمت
آباد اکراد را در امن حفظ ساخته خود بجانب ابیورد مصرف زمام عزم کردند ملک نیز عمره بار دیگر را غنیمت دانسته وارد ارض
فیض نظام گردید در بیان تسخیر نیلی قلعه و باقی قلاع ابیورد بیازوی ظفر پرور آنکه چون اکثر قلعجات
ابیورد که در تصرف افشاریه از حدود محمودی شده در صدد مخالفت شده بودند از آنجمله جماعت ابیوردی
سکنه نیلی قلعه که در حد دستی ابیورد واقع است هر چند به رسم زمستان و لشکر را عازم تاب و توان
برد ولیکن حضرت ظل الهی از آنجا که همیشه بر کرم نشانه تائید ربانی بودند به شدت برد این عزم ظفر پرور فرموده
و دل برد نگشته تا در آن عرصه نیز در قلعه مذکور را احاطه و اطراف آن را از خاک و خاشاک انباشته و ملز کرده
آب رودخانه را بر قلعه بست و آبیاری کار را نهاده پس حواله در کرب ساخته قلعه گیان را مصرف نقب

ساختند و بعد از چند روز که صراحی بلا بخم هستی آن طایفه آتش فروز برد اهل قلعه بحبل المتین پیمان تشبث جسته
معذرت جریان و ندامت بیان کردن بر بقیه الحال گذشته اند آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را
کوچانیده با ابیورد و سایر محال پراکنده ساختند چون اهل قلعه باغواده تیره که مسکن طایفه کرد زلی فرد در
اتباع ملک محمود انتظام یافته رخ از اخلاص کیشی برتافته بودند بعد از تمشیت کار نیلی قلعه رایت نصرت آیت
صوب آنجا افراشته مدت سه ماه آن قلعه را محصور ساخته از دو طرف حواله ها ترتیب داده خاک
ریخته بلند ساخته استادان نقب زن در چاه جریان خار آغاز نقب زدن کردند مقارن وصول نقب به زیر حصار
اهل قلعه از کنج کاوی بیل و کلنگ تفکر پرونیان پی برده سر رشته نقب را بدست آورده خواستند آب بر آن
بسته آتش فتنه را فرو نشانند پرونیان تیز دستی کرده نقب را از باروت انباشته آتش زدند چند نفر از قلعه
که داخل نقب بودند و از نهاد هستی برآمده با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند و برج قلعه نیز منهدم
شده اما قلعگیان تیر چوب و خاک با مرضع رخنه راه دخول را بر سپاه نصرت پناه بستند چون نقب
زدن کاری ساخته نشد بیل داران بیل زنان از اطراف جمع آورده چهار طرف قلعه را بفاصله صد زرع گل
پشته از خاک و خاشاک بنا نهادند که سی زرع عرض نه زرع ارتفاع آن بود آنگاه رخنه سد
بسته آب را بر آن جاری کردند در عرض دو ساعت آب احاطه حصار کرده رخنه بر اساس ثبات در دیوار
انداخته بنا و قلعه بر زبر دستی آن سیل بلا امان چون خانه حباب آسیب رسیده در برج و بدنات آثار رخنه
علامت شکستها ظاهر گردیده و مردم آنجا که کوکب طالع را در برج آب منقلب دیده دست از جان شسته ماهی
اضطراب مانند در تنگنای خانه چشم روان شده از روی ندامت بپای سروران فرو ریختند خدیو یگانه جهان
نفوس آن طایفه را که سرمایه فساد بودند معروض تیغ سیاست نموده برات نام کدخدایان قلعه را که سر دفتر
شیره بد بطلان تفنگ نشانه فاتحه شهاب ثاقب ساخته برات جان شان را با آتش حواله نمود سایرین آنجا را
دیگر فرستادند پس بجانب ابیورد دخل بیلاقی ظفر بردند و بعد از چند روزی بهمت بلند عزم تنبیه مردم قلعه
زنگیند رادیه چون قراخان نام که بزرگ قلعه مزبور بود جمعی از نزدیکانش را با خود متفق ساخته بهوای دولت
خواهی ملک محمود آتش فتنه می افروخت حضرت ظل الهی در حینی که مشغول محاصره ماغواده بودند به مطالب

وکیل جلایر را با جرخچی بیک افشار و جمعی از دلیران نامدار باطفاء آن نایره مامور ساختند و چون آب زانجا از جهار زده شد
کلات منشعب میشد مامورین در سر ممر آب بنای توقف گذاشته برجی ز خشت بالا زدند که مجرای قطعی آب کرده نگذارند
که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت تمام بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین مجادله و شکست فاحش داده
جمعی را قتیل و جرخچی بیک را زخمدار دستگیر کرده همانا طالعش خانه روشن میکرد در روز دیگر که آنحضرت از نخجیر با نوا و
فراغت باقیه وارد اردو شدند انخبر ملال انگیز بعرض اقدس رسید شهباز همت والا بعزم شکار زاغان زانجمله جنگل
جلادت را نیز در پنجه بلی را خون ریخته هنگام شام بجناح استعجال حرکت کرده از بیراهه از میان جبال با دلیران معرکه
جدال خود را بجهار ده بند رسانیده متفرقه سپاه را ز جمع و تهیه اسباب قلع و قمع کرده در برابر زانجمله جلوه زنان
انتهب برق جهنده گشته جمعی از پیادگان جلادت قرین را بدر دروب قلعه تعیین نمودند که نگهبانی راه اقدام نمایند
و اگر ترکمانیه از قلعه قصد فرار نمایند اعلام کنند و آن روز قلعه گیان اقبالی نکرده خدیو بیهمال عنان اقبال بجای رده بند
در اتفاقات در همانشب جمعی از تاتاریه مرد با مداد قراخان آمده و قراخان با جمعی از قلعه بیرون آمده ایشان را
کمینگاه بازداشته و خفیه باز بقلعه بازگشت پیادگان در دروب قلعه خروج آن جمع را از قلعه نظر داشته از انجا
نمود خبر بجد بلند اختر رسانیدند آنحضرت وقت صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیز تک سوار شده و فرسخی از جهار ده
بند دور نبوده بر انجمله نزدیک شدند قراخان و تفنگ اندازان و مجموعی از قلعه سوار شده ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب
میسره از کمینگاه مدد بیرون تاخته با شمشیرهای آخته بر قلب سپاه کینه خواه تاختند آن حضرت تکیه بیاری جناب باری عز اسمه
نموده بجدال آن بکین مسلم نه نعیلر الف از تفنگ خود و کثرت ایشان اندیشه نکرده با دلیران افشار پای ثبات و قرار
افشردند و دست باستعمال آلات حرب بکار بردند در اندک زمان جمعیت انطایفه چون طره خوبان تار تار و پاره پاره
نهاده روانه وادی فرار گشتند و مرکب والا بنصرت و ظفر بجهار ده بند برگشته مقارن آن جمعی از تاتاریه برای
اعتذار بخدمت خدیو کامکار آمده استدعای معاودت گرفتاران با جرخچی بیک نمودند و آنحضرت نیز سلسله
گرفتاران از طرفین بر حضور همانشب تاتاریه جانب خاطر عازم مرو شدند روز دیگر که سلطان این جنبه طارم ازرق از قلعه
چهارم رایت اقلیم گیری بر افراخته و قراخان نیز در مقابلا زورق بر انداخته خدیو ارجمند بعزم اهتمام
زانجمله اعلای رایت ظفر پیکر کرده قراخان حال خود را تباه و روز خود را سیاه دیده دست در دامن استیمان زده

قلعه در آمده متعهد خدمتگذاری و متقبل رسم فرمانبرداری شد آنحضرت نیز بر این جوکات در انبوه مفوون ترکمانیه
قلعه را کوچ داده بصوب ابیورد توجه فرمودند از انجا بقصد تصرف شاه جهان که در ان زمان در تعرض تاتار یکی بود پرداختند
چون ترکمانیه علی ایلی و تبری ایلی و تکلو بیرت که در حدود نسا و دورون میبودند در سواد تکاب ضجوی سعید سلطان کلاتی
دورون با از جاده انقیاد بیرون گذاشته و لایت را تصرف کرده بودند حضرت ظل الهی بعزم تنبیه آنان از ابیورد به
نازان عرصه نبرد در دورون شاه محمد حسین بیک علی سام بیک و کیل حسنکرت نیز برای اظهار یکرنگی و اخلاص با ملازمان
اساس یکجهتی بالا افراشته بدرگاه اقدس با جمعی از اکراد و همراه خود خبر شان برکاب اقدس پیوست سعید سلطان از حقیقت حال
واقف گشته چون تاب مقاومت نداشت با تمام ترکمانیه انسمت وارد با خباده و سه فرسخی نسا از انجا بحر زنجیر سعید
با جمعی از زو سادار روستان آسمان فرسا گشته اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کرده بدست نظام
عزیمت بجانب ابیورد انعطاف و محمد حسین بیک وکیل حسنکرت از رخصت انصراف یافته در خلال آنحال با قراخان از انجمله را
بر تخته خذلان گریبان جان گیر شده با چند نفر در خاطر ش برشت مخمر کرده که علی الغفله گزندی بذات مقدس رسانند
یکی از اخلاص کیشان عذر و کیده بد اندیشان از ابوض خدیو ذیشان رسانیده همگی ایشان را معروض تیغ سیاست و نار
ریاست نمودند **در بیان ورود رضاقلی خان از دربار شاهی بامر سرداری خراسان و مال کار او** در انزمان
انحال رضاقلی خان نامی از دربار شاهی بسرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه در حینی که عازم خراسان بود و بنا
بر اشتهار آوازه نزاکت نادری که سامعه افروز روز و دیگر بود اعلام کرد آنحضرت نادر دوران عازم خبوشان
شده سلسله جمعیت خود را با اکراد انعقاد داده به شیخ ملک محمد پرداخته و چون برای والا معلوم بود که معامله
اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوع است شبهای بادلیران گزین در رزم آزمایان نصرت قرین رای تربیت جانب اقدس
منزل مرسوم بیرکه زیر را الموده یک فرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان علیا واقع است جولانگاه توسن بادپای
ستیز ساخته ملک نیز با مستعد و تمام مقابله شتافته فیما بین نایره حرب و ضرب اشتعال یافته دلاوران خونخوار
تیغ تیز بر ایشان حکم و جمعی از اعوان و اکراد ملک را روانه دیار عدم ساختند ملک از صدمه جنگل شهباز بلا
بلان مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشید خدیو بیهمال نیز بهمان روز اطراف شهر بقدوم
جادو ... ساخت قلعه طوس را که مرسوم بقلعه حاجی تراب ده فرسخی مشهد مقدس در جانب غربی است

متوکل به نصرت انتساب کرده راه آمد و شد را بر ملک بسته هر روز به یکه ضرب ادهم تیزگام را با فوج خون آشام
در حوالی قلعه جولان میداد و زخمهای کاری بتیغ و سنان زخمهای اندوه بر دل محمود بیان میکشید و محمود چون
رزم سازی و میدان داری آنحضرت را میدانست و معلوم او بود که بجانب میدان صرفه نخواهد برد از شهر بعد از تنگ شدن
پشت بقلعه کرده دزدی میکرد و بسیاری از مردم آن توابع و نواحی خدمت آنحضرت را اختیار کرده همان جا دیوار
شهر را ملک ملک گشته در سیاق اینحال رضاقلی خان وارد خبوشان شده شاهوردی بیک قشیخوانلو
با جمع دیگر که همراه رضاقلیخان بودند شنیده امر مذکور گشته برضاقلیخان حالی کردند که هرگاه جناب نادری
باین نحو عرصه را بملک تنگ سازد و لوای نام و ننگ افراز و سرداری تو ضایع و نقص در شان شوکت تو واقع
خواهد شد رضاقلیخان بعد از استماع این سخنان کاظم بیک نام خویش خود را بجانب نادری فرستاده پیغام کرد که
که جناب با ملک مشغول بجزم غنیمت عنان تهور را کشیده قدم پیش نگذارد بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ پیغام
پیام آنحضرت نیز دست از جناب برداشته بانتظار ورود سردار رهان قلعه حاجی تراب را متوکل به فیروزی مآب
ساختند سردار نیز در سر راه اکراد خبوشان را جمع که عازم مشهد و مرحله پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از
آنکه شنید که سر رشته کار و زمام اختیار بدست سردار آمد چون حالت او و لشکرش معلوم ملک بود خود را
بنزد ملوخ چشم روشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد مقدس بعزم مقابله با نقلبی و توپخانه از راه سر ولایت روانه
شده بدون اندیشه و محافظت طی مسافت کرده وارد جناباد و سردار نیز بنه و آغروق را در قلعه حاجی تراب گذاشته
از راه دامنه کوه باتفاق اکراد خبوشان متوجه ارض فیض بنیاد گشته در باغ خواجه ربیع یکفرسخی مشهد نصب خیام اقامت
کرده دران شب خبر ورود خود را باهل مشهد اعلام و ایشان را باطاعت خواسته و گشودن دروازه ترغیب نموده
هنگام صبح اهل مشهد بر مخالفت ملک اتفاق کرده دروازه را گشودند و باتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند
در آویخته ایشان را مقید و چند نفر از اعیان را عقب ریز شتاب کرده برای ابلاغ این فتح الباب نزد سردار
روانه نمودند از امر اتفاقیه اینکه ملک بعد از ورود بجناباد مطلع میگردد که سردار از راه دامنه دامن همت بر میان
زده عازم ارض فیض انتساب است و احمال و اثقال او و لشکرش در قلعه حاجی تراب مانده از استماع این خبر در جناباد درنگ
نکرده بسمت قلعه مزبور روانه گشت سردار هم انشب که وارد باغ خواجه ربیع میگردد این خبر وحشت افزای معلوم خان افشر

کننده

کننده با جمعیت خود بر سر راه ملک رفته تلاقی فریقین واقع و قزلباش سردار دسته دسته از اطراف با جمعیت ملک
حمله ور گردیدند اما چون ملک توپخانه و نقلبی را محیط لشکر خود ساخته و قزلباش سردار از نقلبی و استعداد مهم بود حملات
آنفوج رخنه در ثبات و قرار ملک انداخته کاری نتوانست ساخت سردار جناب را بر توقف و عنان بیکجانب شهر
معطوف ساخته لشکر از حرکت کسر... و بر بالین غفلت تکیه کرده و لشکریان نیز بشیوه سپهدار خویش بی پروا
هر یک در گوشه رخت آسایش افکندند و شستادگان اهل مشهد بعد از ورود بباغ خواجه ربیع که جای سردار را خالی دیدند
متعاقب او شتابان گشته در مکان ... وارد و معسکر سردار ... رسانیدند این خبر را شنیده سردار نیز با سپاه خان
حاکم ... و کاظم بیک ... خود را با جمعی از قزلباش در کمال تعجیل بجانب شهر ... کرده بضبط قلعه برده چون
چون ملک محمود صیانت حرم و ضبط خود را ... نام مهدی که در آن اوان وکیل جهات ... بود
او را در ارک گذاشته بود و مهدی آنشب حرم و کسان ملک را برداشته برج اطراف دروازه ارک ...
دفاع و خودداری شد همان وقت کس فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید و ملک ... با توپخانه و جمعیت
بجانب شهر ایلغار کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شد ارباب جناب گشودند و ... پای
پای ثبات از جا رفته و راه صحرا فرار کرده و شهر را گذاشته فرار کردند ملک بار دیگر شهر را متصرف شد و با شهریان نفاق
اندیش راه مواخذه و مصادره پیش گرفت حضرت ظل الهی هر چند که در آیینه آغاز کار صورت انجام را بالعین الیقین
میدیدند که مآل کار سردار نابود و بجز ... خواهد گرفت اما ... آنکه غنچه سربسته این امر مبهم در گلبن ... گل
معلوم نظاره گیان این چمن گردید که در سر رفاقت این طایفه را بجز ثمر ندامت باری و گلستان احوال ایشان ...
نیست بدون اینکه سردار را ملاقات نماید عزم ابیورد کرده سردار نیز متوجه خبوشان شده بعد از سه ماه ...
از سر تو ... او را بر ... جناب ... اعاده این تمنای مرده ... کرده بر سر مشهد آمده
دوباره ملک محمود مقابله او بر ... سمت خبوشان گریزان ساخته ... که سردار بالمره از حلیه انتظام عاری
گشته دیگر رای اقتدارش قدم علم نکرده در بیان سرداری محمد خان ترکمان بسلطنت ملک محمود و عزیمت
جناب نادری در آن اوان آذربایجان متوکل به پادشاهی محمود چون این خبر بسمع اعیان دولت رسید
رقم عزل بر صحیفه احوال رضاقلی خان کشیده محمد خان ترکمان را بسرداری خراسان منصوب ساخته اند اما بیش از آنکه

همراهان وارد خراسان شده ملک محمود تخلف او دیده او را تسخیر ... بر راه نهاد خاطر ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را بر
نیشابور فرستاده جماعت بیات ... بیش بر چون در روضه خراسان سوای جناب نادری کسی که امید یاری از تیغ
مددکاری او توان داشت ندید ناچار در مقام استعطاف برآمده حقیقت حال آنحضرت نادری اعلام کردند و آنحضرت
نیز به توجه مرکب والا تهدید و کرم قرینه ملک [illegible] را ... ساخته مژده رسان گوشمال اعدا گشته خود را مستعد سلوک
از افشار و اکراد کلات ... متوکل بخدای یگانه بعزم امداد ایشان روانه و اکراد خبوشان نیز
برحسب اشاره اقدس بعسکر همایون پیوستند و بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از
مرحله حیات در گذشتند و خود ... و باغی متحصن گردید بعد از فتح این امر عالیجناب غفران مآب ملا رفیعای گیلانی
ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون
شیوه فتوت و جوانمردی اقتضای حمایت اطراف عاجز ... بود ... مروت کریمانه متعلق آن شد که ملک اسحق را
از تنگنای محصوری ... ساخته روانه ارض اقدس سازند که بمعامله مراسم عاجزنوازی طی راه جهان ...
ساخته استکشاف رای و اراده او نیز در ... کرده باشند طایفه وحشی نژاد اکراد بنابر عاقبت نادانی
مالی با این معنی راضی گشته قصد اقتناص مال و ایذای حال ملک اسحق کردند اکراد ایشان چون ... از
دیوان جناب نادری در دست نداشت در عقد امتناع مانده در ... که پرنج اندیشه ... خاطر اکراد را در
کشاکش دایره شرارت انگیز هوای ترک ... و پای درون ... داشت ملک محمود از حقیقت
واقف گشته بسرعت تمام عازم نیشابور و در منزل قدمگاه پای ثبات افشرده و آنحضرت نیز با افشاریه و اکراد
نیشابور برای مجادله او ... چون ملک از بیم تیغ و سنان جانستان دلیران مهابت کیش ... را
خویش ساخته با ضد ... هرگز ... میدان اقدام ننموده کاری از پیش نرفت اگرچه ... بعضی
از لشکریان منهدم گشتند اما چند نفر از افشاریه و اکراد از ضرب ... در منزل ... کشیده و ابراهیم خان
برادر آنحضرت ... چون ... طایفه اکراد از ضرب ... جام خورده ... کرده
کامل ... بدست آورده بودند از صولت ... هر یک ... خویش و راه
مسکن خود ... از رفاقت ... بعد از فوج ... اهل ... خود را

درعوض

درعوض خاطر از تنگنای محاصره دیده از در عجز درآمده قلعه را تسلیم و ملک [illegible] خان بیات حاکم ...
تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرد بعد از وصول بعرض فیض بنیاد در خود کمال استعداد و آغاز فرماندهی و ...
اسباب سروری جیقه برسر و سکه سلطنت بر سیم و زر زده چون خود را از نسب کیان میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب
داد لیکن ... نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که
آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف کلاه کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند چون آمال ... انقلاب
مابین مشهد ... اطاعت او ... آهنگ تسخیر آن کرده ملک اسحق را با این امر مامور ساخته بود
... از حضرت ظل الهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت به منزل ... ملک اسحق ... کرده
برگشته بود آن حضرت بعزم ... مشهد بسمت رادکان نهضت فرموده ملک ... نیز از مشهد مقدس بیرون آمده که بدافعه
آنحضرت پردازد و از آنجا بر سر خبوشان آید ... مواضع مشهد مقدس ... تلاقی فریقین واقع ... مخالف
تقدیر ... از اتباع آنحضرت ... بقیه فرار ... خانه ... آنحضرت ...
کلات و ملک عازم تسخیر خبوشان گردید بعد از ... افاغنه
... آنحضرت
... مخالفت ... عازم ابیورد ... در خارج قلعه ... آرای نبرد
افشار ... شکست داده فراری و جمعی ... ازآنجا بعزم مدافعه ملک ...
تهور ... بجانب خبوشان ... تا وصول مرکب آنجناب ... ملک ...
... رجعت ... بود آن حضرت ... لطف علی خان ... بعد از ... مقدمات
خان ترکمان که ... ابیوردی ... در خراسان شده ... خان ... از جانب ملک محمود ...
نیشابور را ... ملک ...
... ملک ...
ملک محمود ... ملک اسحق را ... و خود ... ارض فیض قرین نموده بعد از تسخیر نیشابور
مدافعه آنحضرت ... ملک اسحق ... نیشابور ... طلب ... از ... خارج شهر ... از

افغانان خدیو بیهمال نیز بالهام ایزد متعال رایات ظفر جلال بجانب ارض خلد مثال شد. برادر زاده حشاید و در آنجا بر محمود بی فیض که
از بیم در مجادله ز ... فتح خان رو گردان شده بملک محمود پیوسته بود در آن اوان از جانب او سردار و مستحفظ آن حدود
بود بموافقه پیش آمده و مغلوب گشته بقلعه برنشست و موکب والا نیز بطرف ارض اقدس عزیمت نموده بعد از ورود بنوکنگ جهانگشای
تا زنجی مشهد از عزم ملک اطلاف گشته حرکت ملک را دلیل آمده که رعایت لطف پروردگار رونق نشسته بسبب کوه سنگ
کوه زنجی مشهد حرکت و از آنجا که پیش کار قدر در سرانجام اسباب دولت این خدیو جهان دار بید دست روز بروز وسیله انگیز
و پای سعی آسمان در وادی حاجت روائی این خسرو بلند اختر را آخر آید بر زمی بباشد بیامن حسن التفات و تایید خداوند
انفس و آفاق ملک اسحق هم از خشت بر رعایان روزدار و منزل طرق و زنجی مشهد مقدس کرده بطرف عصر ملک اسحق از سمت
بابا قدرت و ملک محمود از سمت باغی که بود بافدرت زنک بموضع سنگ بست نکاور انگیز حضرت ظل اللهی دلیران گردن
فراز و سپاری خدای پرنیاز با هر طرف تکاور آرای سنگ را ده تا اول که سلطان روز بیازید تیغ جهان سوز
حدود و نهاد و خرمن صبر و قرار ایشان بر آورده و جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار و جمعی از فارقیدان اسیر ساخته تا یکانه و نقاره خانه
ایشان را متصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو روی از معرکه بر تافته بجانب قلعه شتافته و در ماه من تواری گشتند
شدند و از افغانانی که آنجا اهل مشهد بودند از دیوان احسان خدیو بیهمال علیه اندوز زمان نجات و جمعی از خوانین
ملک محمود بودند مامور بکلات گشته که به والای جانب کلات انصراف یافت ملک محمود بعد از وقوع این شکست با عوانی
افغانیه که در بر کشتی بادهمدست و در سلسله اطاعتش منسلک بودند ز ترکمانیه شاه وردی و اکراد خبوشان کس فرستاده
کرد فیما بین آنجماعت سازش و ایشان را مطمئن بوعده نوازش کرده بمرافقت محمود ترغیب و بمخالفت آنحضرت ترغیب نموده
ایشان نیز عهد مرافقت با ملک محمود بسته و بکنکاش و بادیس برشته اخلاص را از آنحضرت گسسته آنحضرت بمجرد
استماع این خبر عنان ترکمانیه را پیش نهاد خاطر ساخته وقت صبح که ترک تیغ زن روزه را غنی جهد کینی فیروز جلوه که میدان
روز کرد دیدار را پیر و دسوار و در یک شبانه روز جبینه پنج و شش فرسنخ ایلغار نموده صبح روز دیگر در باد شاه دف برزنجانه
را بحمله از آن قتل و غارت نظم رسانیده و از آنجا مردم شان را جمع و دولت قرب ایشان را قوی بمنزل استمالت ساخته
باز از زراه میاب ترکمان بجانب ارض اقدس جلوه فرمای اشهب عزم و رایات فرمای بزم گشته جلادت
کیش از آله رزم جدالنشان عقاب بربر بخت در دست کرده در روز کارش کمان کینی زره کین زه کرده چهار

صد و پانصد نفر بسر کرد ترکمان ...سبح در قلعه مرمرس بهیاد رو ملک محمود نیز از مشهد بغزم موافقه سوار شده همین که هنگامه
فریقین واقع شد آنحضرت بقصد انتقام از کمین گاه و دلاوران کنکاش و در آن صید خون افکنده را بر سر نیزه رسانید چنانکه
کمر تزلزل اغاز نموده کیست برق تک را بجانب لنگر ارغوان و دیگران شتاب بانظام قلعه فرار سبک جولان ساختند
ملک چون پیمان ما عبرده تغیر در نظم جمعیت خود نداده بنیات مجموعی متضاعف بسینه بازار کیفر در ارم کرد و بدین از ترس
از طرفین بعمل آمده چون در آن اوان شدت سرما خللی از حد برده و دلهای دلیران از زرد لرزه عطف عنان آسود در جیب
افسرده بود هنگامه جنگ را صورت آرایی نشسته ملک بجانب ارض اقدس و آنحضرت روی با بیوره دلاوری و دا از آنجا
جماعه انقلاب اوضاع مرو متوجه آمده بازگشته توضیح این مقال آنکه از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو در اصل مرو و جماعت
تاتاریه در خارج مرو مسکن داشتند فیما بین قاجاریه بجهتی از جهات که مقتضیات عالم کون و فساد است اسباب
نفاق و نزاع فرم آنجماعت و پیده خود را از ملاحظه عاقبت کار بسته هر بار جنگ تفرقه از تاتاریه پیوسته بجانب ایشان
بدفع یکدیگر پرداخته تاتاریه بمقتضی از غضب بشمرده در صدد تفویت رای فاسد آنجماعت بر آمدند تا اینکه رفته رفته
قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته آن طایفه بعد از ظفر تاتاریه در احوال قاجاریه جماعت یموت را که از آن کنج
آمده در محل مرسوم بقرار قدیم در یورت گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام دخل تاتاریه بر آمدند قاجاریه نیز چند نفر از
روسای یموت را بقلعه برده محبوس و دفعتا بر ایشان ایلغار کرده جمعی را مقتول ساختند و بعد از وقوع این جدال
جماعت تاتاریه دو اسب کوچ کرده و چون بر آب نشسته بموضع مشهور بتکال که در حوالی زده دو فرسخی مرو و معین
رخت اقامت در او در آنجا فیما بین مار و چاق و ترکمانیه استعانت کرده و چون بر آب مرو نشسته بر دهانه آب را بقلعه
مقطوع و اهل قلعه را از کثرت و رسوخ مضیق ساختند ملک محمود را از اختلال اوضاع مرو بیان وقوف حاصل و از طرف
استدعای تاتاریه تکفیر از ایشان را انگلست از این تعیین و حاکم مرو را باتفاق اشرار مار و چاق و ترکمانیه
دست تطاول دراز نماند سه سال آن ناحیه را خشن نا گزیر چون اهل قلعه را از قلت آب و آزوقه کار
بغلاکت رسید زندگانی بر خود ملالت انگاشته دست تشبث بذیل یاری و دامن مروت و مددکاری آنحضرت زده
بعرض احوال خود پرداختند و آنحضرت از راه تعصب ابیت و انهمت بر میان زده بعنایت حضرت لا یزال بخون
جنبه آنجماعت را از ره طرق رایات عزیمت بالفور افراختند در بیان مقدمات و قوایع حالات الکای

رخش و وقایع الزمان چون مرکب جهانگشا را بعد از ورود بطرف باعث رود فوز آب عبور را از رودخانه مزبور گذشته در
سمت آب یکشب واقع شد چون از صیدگاه عزیمت است بهی بازگشتن ناگزیر حوصله شاهباز طمع عبور و مخالف طایفه
او یماق رخش برکرد که مرد رقیه سلطان جغتایی حاکم آنجا در دسته افواه مذکور بود از کنار طرف تهانک خنجر رخش کرده
از برابه توجه مقصد گشتند شب بر روی دست آمده باران شدیدی شد بحدی که لباس سیه فام ظلمت در قامت شب
برنگ آب مبدل گشته در خاک سبو خیز گردد و در آن سرزمین از کثرت سیل آب پای لب لای گل دیده و آن سیل
بغلیان آسمان اوج موج فوج لبان سیح یکدیگر را گم کرده هر یک بسمتی افتاده از شدت باران و کثرت گل حالت گریز
بود و نه فرصت نزول بر شتمه جاده از دست یکپای نگاه به در رفته بهمان طریق آن شب را در خانه زین بسر برده در هنگام طلیعه
لشکر فیروز جاج قلعه رسیده مردر رفیع سلطان چون نزول آسمانی برد خرد رهان و بدیخواه الفیاد جاده ندیده ابواب معذرت
گشوده بید خود رها از نزول بتلش بخدمت والا فرستاده مردکان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپرده چون
از آنجا همراه بر دولکا رقلعه مزبور رفته بکوچ چابندن بیتخدار ایلات مر دولا اغرصد ریافت مجمع سلطان جغتایی که بجای قطعت
قلعه جات اقدام داشت در مقام مخالفت آمده بالآخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن جست اهل قلعه از در رعایت
درآمده مجمع سلطان را با اعوان و اتباع او گرفته بخدمت اقدس آوردند آنحضرت ایشان را به هزار خانه واران ایلات
رخش و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاد و خود بخیر بساینه وصل بر برابیورد بان انداختند در بیان محاصره

قلعه قرغان و بقیه تا مار به مرو و وقایع الزمان خیریت نشان از جمله قلعجات افشاریه قلعه قرغان می‌بود
که متعلق بعاشور بیک بابالو و تا آن هنگام تسخیر آن در عقده تعویق مانده بود چون عاشور بیک با وجود انتساب با آن
دودمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته رحق ایدا الکان لم یکن انگاشته حیدر قلی بیک شادرلو را از روسای حسن کرد
خبوشان برده در مخالفت آن آستان با او همداستان گشته با جماعت او آمد لهذا رایات ظفر آیات بجانب قرغان
کشیده بر اطراف قلعه برجهای متین و سیبهای محکم ترتیب داده بخت حیدر قلی بیک اظهار اعتذار کرده مرحمت خلعت
پوشش او را با طایفه او رخصت عبور از زادگاه داشته عاشور بیک تنها با جمعیت خود بر اسم قلعه داری پرداخت

از سوانح اقبال که در اوان زیف گرگینه منصور در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاده آنکه چون در از منه سابقه بنابر عدم
مبالات ایام دولت صفویه بر حدادات خراسان اکثر اوقات جولانگاه ترکتاز اوزبکیه خوارزم و ترکمانیه بود ترغازی

والا خوارزم منصور ایام ماضی در مبادی عهد آنحضرت اظهار رفته جز و درزم سازی و با رسال خبر داده بایک برکس کند
تازی کرده هر دفعه اوزبکیه مغلوب و مقهور گشته تا آن معارک برمانی می گشتند پس ترغازی ترک تقلا و اوداد و دست درازی
کرده با رسال رسل و رسایل آمد شد تجار و قوافل بنا رالذشته دعا و اوقات جمعی از تجار خوارزمی در اراضی قرغان بنا
برانکه ولایت چیچه و حدود دشت واقع و مردم آنجا دولت ملک را تابع بودند مالک باشی ان اعلام کرده که بدرقه همراه
کرده ایشان را بطرف رسانند اهل چیچه بسبب مطالبه باج با تجار نزاع و ایشان را بقتل رسانیده اموال ایشان را متصرف گشتند
و چون در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت الحق ماده الحیات مزاج فاسد خوارزمیان بود از سطوت شمشیر خون آشام
دلهای در روز نزدیک خوارزمیان بود و مباح درست دشمن رسیده در بار ولینعمت قبله انام و مرجع خاص و عام برد
ترغازی از شنیدن این خبر ایلچی بخدمت آنحضرت فرستاده تمامی اموال منهوبه را استرداد نمود و آنحضرت لازمه عهد با نسبت
تبور سانده او سیدول دو را استخلاص مال و استرضای تجار رشته التفات معمول داشته ایلچی او رسید نوع غایله تر تیب داد
باعث التیام خواطر شده با افضل نواز غلامان خاص برسم بالتمون جلو و ابرسم خدمت ایلچی او روانه برکیب ظفر انتساب
ساخته بود آنجماعت در پای قلعه قرغان وارد و عسکر ظفر نمود از نزول آن جنود فرخنده فر بهره ور گشته بیرون
انقلاب اوضاع مرو روسای قاجاریه را بای تحمل و قرار از جا رفته بود و روی امیدواری بدربار آن سپهر بنیاد
آورده در پای قلعه قرغان بر بساط سربلندی چیدند و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوان در مازندران
بسر می برد حسنعلی معیر الممالک بسفارت و استفسار و تحقیق کار آن مرکب جلیل القدر را از افق خراسان طالع و در ایمان
شده روز بروز فروغ اختر عالم افروز رخشنده بود و ولایت بسان گوشها قبا بیشتر گشته دراثنای محاصره قلعه
دیده او لسر سلیمان مقدم والا راه دوست تنها را از گلزار خدمت دولا بچیدن گلهای رنگارنگ سعادت
کرم کل افشانی بحضرت آنحضرت فرستاد مزبور را گرامی داشته بعد از چند روز باز او را رخصت و بدرگاه شاهی بسمت خراسان
ترغیب و تحریض فرمودند چون ترکمانیه عطا ایا ساکن درون با مزیدید مخالفت کرده بر عادت سابقه بر ازگرایان
سرکشی بالا رد ند میمنه الطایفه را جهت تنبیه منصور رکاب ظهیر الدوله ابراهیم خان با جمعی از سپاه نصرت پناه روانه
قلعه قرغان مامور ساخته با امان او در بکیه و جمعی از جانبازان خاص حیادل بقلعه حور رسیده ساکنین ترکمانیه راه بند
اند اختند اموال و دواب آن طایفه را در عرضه غارت ساخته ایشان نیز از قلعه برآمده مهیای جنگ و جمعی از ایشان جان باخت

بهمان شکلی هدف تیر کلوله تفنگ کردیدند دلیران تیر قلعه پرشش برده تیرجاجی را گرفته و قلعه در ظرف تسخیر آمده و اهل قلعه
در دامن استیمان آویخته حضرت ظل اللهی مجدداً از حرکات ایشان عذر پذیر گشته رایت انصراف افراخته اند بعد از ورود
کرکب ولایت نزدیک قوزغان محاصره یک باره قلعه داری را بخایده دیده قلعه را تسلیم نموده سر بر تقبه اطاعتش گذاشت
لشکر ظفر اثر غازی که مدتی در رکاب سالک طریق رزم سازی بودند بعطای اسب و خلعت نوازش فرموده مرخص شدند
چون چند تاتار پیشنهاد ضمیر انور رهبر دار از راه جهجه و خونچان و عباس آباد و ساحت مرو را مطرح ماهچه لوای ظفر شد
فیاساخته او را کسی بدلالت فرستاده آن جماعت سر از اطاعت بر تافته آنحضرت متوجه ایشان گشته فیمابین محاربه واقع شد
و آن جماعت مردود ضرب تیغ و جمعی از ایشان طعمه تیغ بیدریغ شده کوچ و کلفت خود را که داشته نسبت بند کرده گشته شدند
و قلعه با مال و احوال و نسوان و عیال بتصرف در آمد پس حضرت ظل اللهی مال و غنایم را بغازیان و امرای ایشان ارزانی فرمو
سخته عزم تعاقب نمودند آن جماعت از باب اطاعت در آمده آنحضرت طایفه مزبوره را کوچانیده در اصل مرو
ساکن و با فرقه قاجاریه صلح داده بهره کرده امر و معاطفت علیا و روسای ذوالقدر را از غازیان رکاب والا شاه خسرو
اعراب را با خانه و کوچ با بیورد فرستاده عازم ارض اقدس برای مشهد فرمان نوشته مژده رسان نوید کمک بر
مقدس گشته شد در بیان توجه اعلیحضرت شاهی شاه طهماسب بعزم محاربه با ملک محمود سیستانی بجانب خراسان
و ورود جناب نادری بر رکاب شاهی و وقایع آن زمان خیریت نشان بعد از حرکت مرکب والا بجانب
مرو ملک محمود چون ارکان خود را از چنگ خصم قوی دست زبون دیده بمضمون اینکه مهر درخشنده چو پنهان
شود شب پره بازیگر میدان شود فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب خبوشان و اسفراین مرحله پیمای گردیده تا بلد
در آن ناحیه شاه طهماسب تسلط یافته باخلال کارش پردازد و سررشته دولت را انتظام انداز و چون آوازه صیت
مردانگی آنحضرت در حدود خراسان بلند آوازه و کلاه افسرده اوضاع آن دیار را از جویبار تیغ آبدارش تازه تازه
قرین طراوت پر انداز گشته ولایت و نواحی ابیورد مطلع ماه لوای فلک فرسای آنحضرت بود و شاه طهماسب که در آن
اوان در شاهرود و بسطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین فوجی بسپهسالاری فتحعلی خان قاجار را
با سپهداری و مظاهرت اعانت و مددکاری آن زبده سر بر سپهر یاری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین
حرکت خود حسینعلی خان معیر الممالک را در خدمت آنحضرت فرستاده تمنای مقدم همایون در زمانه نوید ملک محمود

تا آن زمان در سر راه قلعه جوین را محاصره کرده در ظرف شغول تسخیر باره زاجی بود که آوازه انصراف موکب نامی همایون از ارض سمت
آنحضرت بجانب ارض اقدس حسن اوزای خاطر مبارک گشته دست از پیمان سایر محال برداشته بسمت مشهد معسکر
شتابان گردید مقارن آن حسینعلی بیک از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوست چون خبر آمدن شاه طهماسب
بسامع وقوف داغفان عتبه دولت رسید عزیمت ارض اقدس را موقوف و عنان عزیمت بجانب خبوشان
معطوف ساخته اما در عرض راه همیشه در خاطر خطیرش خطور میکرد که چون فیمابین آنحضرت و اکراد سابقه نفاق و نزاع
و غبار نفاق در میانه رفاعت احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان آن طایفه در میان احداث فتنه نموده کار
آنحضرت با شاه ذوالاقتدار جاه بنا سازی منجر گردد و از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب وسیله انگیز اسباب دولت آنحضرت
بود ملکش بیمنی از پرده تقدیر ظهور رسید فرد صد هزاران طفل سر ببریدند تا کلیم الله صاحب دیده شد تصحیح اجمال آنکه
فتحعلی خان بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف رو به رکاب شاهی آوردند از آنجمله از
طایفه اکراد جمعیتی کامل انعقاد یافته بود شاه طهماسب با خود همراه آن سید با خواص کشته و سبب جدایی
آن شد که بطلان حرکت پرست بر سر آن طایفه انداخته خود را در امر دولت مقتدر سازد فتحعلی بیک شاملو را
که از معتبرین چمشگزک بود بالاتفاق ایلخی در مشهد با طالب بنگاه اکراد
کند تا کوکبه شاهی از نهنک پرگشته وارد شود و چون عقل خود شد از قبول اینگونه تکلیف تحاشی به تحقیق
مراجعه آمده شاه طهماسب تیغ تدبیر فتحعلی خان او را از در زده و این مقدمه باعث آن رجعی حصان
شد چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته دیدند هجوم عام و ازدحام تمام در برابر قلعه شکافته بهیات مجموعی
ببالای بام تپه که مکنون سخن خبوشان بود رفته و در آنجا بنای جمعیت گذاشته در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد
و دوشن بلند بهر چاره که بردی دست می یافتند از یراق و لباس عریان می ساختند از تکذیب امور عاقبت
فیمابین آنحضرت و اکراد منتصاعد بود ولیکن در زبر فت چون آن طایفه دست از دامن چاره گسسته دیدند از بام تپه جمعی از رؤسای
ایشان بتکایت انجناب عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل بار بدر حصین که آنجناب متوجه خبوشان بود بر رکاب
مستقبالش و بحلف و یمین عهد بندگی بستند و حصه و کیل برای نایج التنیم
در همان مجمع نام زدان زبان جلادت کرده برای رفع آب خود ومفاد العبد یدبر والله یقدر

تدبیر فتحعلی خان صورت نمای عکس مطلوب باد صورت پذیر حصول مقصود آنجناب گردید القصه آنجناب در صدد تمامت
اکراد و منع فساد برآمده چند نفر از فضلا را همراه کرده نزد جمعی بیک و علم سام بیک وکیل و شاهوردی بیک تخچی لو
فرستاد که معه هر کس که منظور رود و مرکب والا باشند و از آنکسان معیر الممالک را نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان فرستاده
پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب دلیران غازی به معرکه پیکار است
مقرون بصلاح نبود حال الحکم لله چنین اتفاق افتاده مزاج هم متعاقب وارد شده اکراد را گذشت شاه قلی در دم روز
دیگر خبر رسید که آن بزم فلک را که زیر چتر خویش آراست آنحضرت بار که تمام در خبوشان و شاه طهماسب علامات
کرده عذر خواه گناه اکراد شده رفع ماده نزاع از جانبین گردید و در آنجا حکومت خبوشان با شاهزاده آنحضرت جعفر خان بیک
تفویض یافته بخطاب خانی فائز شد پس رای جهانگشا در بیستم محرم سنه هزار و صد و سی و نه هجری عنان عطوفت
رای نبیل از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت فرموده اول ملک را از خیرخواهی باطاعت دعوت فرموده چون او را
بر بخت غفلت ارباب کبر آنجنه بختی و نگاشته کلک تقدیر گشته بود به نداد جواب جواب داده بلشکر کشی پرداخت
دو وارد گشت و راه تمرد گشوده و شهر بربست و مرکب منظور حضرت ظل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت عزوف
در پای حصار ارگ با محمودیان آتش افروز رزم شده هنگام شام مانند خورشید جهانگیر عازم آرامگاه شدند و ملک
محمود از ظهور طلیعه نیر طلعت خدیو بیهمال که هر روزه مانند خورشید انوار زیرچی و گستاری تابان می شد بر زوال دولت
آخر دولت خود فال زده در شش و حیرت بر ایمه گشت اما هر روزه خدیو را جمعی با طایفه افشار بپای حصار شهر شده
از قلعه نیز جمعی برآمده نسبت بقلعه گردی می کردند تا اینکه قضیه قتل مرحوم فتحعلی خان بر نوعی که مرقوم است **در بیان مقتول شدن**
فتحعلی خان قاجار از قضای خالق کردگار چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود تخچی
بمسامع اعیان دولت شاهی رسید حرکت قاجاریه بهزارآباد بعد از آن تدارک استعداد اتفاق نمانده ایلات بیگ
استعداد مردی لشکری استعداد یافته اسبابها از طاقت لیاقت نمانده هر چند فتحعلی خان مصدر خدمت نما
شده در آن وقت نیز مرتب کار سلطنت را منظور رسیده بود اما چون مزاج شاهی را از استقامت در رسیده از
کارکنان آن دولت چندان طمأنینه ... لشکر را وسیله کرده بخدمت شاه طهماسب مستوجب حقیقت
کردیده که باستظهار رفته تهیه اسباب سپاه کرده باز در ابتدای حرکت حاضر شد و از آنجا که خفت ... چنین وقتی

موجب رونق دولت بود هر چند که امرای اکراد ظاهرا اظهار رضامندی کردند اما در باطن نظر بر دفع فتحعلی خان افتاده چون
بدون اعانت جناب نادری از عهده گرفتن او بر نمی آمدند آمدند شاه طهماسب در خلوت ملاقات کرده در میان آورده
آنحضرت فرموده ... او باشد ... ثانی و جهان ... خاطر شاهی با نهایت مشغول شد
او را گیرانیده روانه کلات فرمایند مشروط باینکه بعد از فتح مشهد مقدس باز رخصت دهند شاه طهماسب نیز بدین نهج قرار
نموده در روز چهاردهم ماه صفر آن سال فتحعلی خان را با رؤسای قاجاریه که در دربار شاهی حاضر بودند گیرانیده فتحعلی خان
در خیمه آنحضرت محبوس ساختند شاه طهماسب چون دید آنحضرت بقتل او رضا نخواهد داد تظاهر با راده خود
نکرده طرف عصر که آنحضرت ... بیمان مستغرق ... در دربار شاهی مشغول ... امر سپاه در غیبت بودند بعضی
از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فتحعلی خان را در دل مخمر داشتند فرصت یافته در حرز تمهید کرده مهدی نام قاجار را
که با فتحعلی خان ... بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مامور ساختند ... آنحضرت بخیال اینکه شاه طهماسب
خود ... گشته ... آنحضرت ... ممنوع نکرده ... با تمام ... خواستند ... را
بقتل رسانیدند پس حضرت ظل اللهی متکفل امر سلطنت و مهمات ملکی خراسان گشته ... آقاسی باشی ایران و
تکلیعلی بیک ولد بابا علی بیک و تقلیچی آقا سیکری علاوه حکومت سبزوار شاهوردی بیک تخچی لو تفویض فرمود **بیان**
تسخیر ارض اقدس فیض نشان بعنایت حضرت فارس بیان بعد از رفع قضیه فتحعلی خان حضرت ظل اللهی ...
تأیید یزدانی که همت بتسخیر ارض اقدس بسته هر روزه بر سر قلعه رفته ... چون
محمود بر سانحه قتل فتحعلی خان مرحوم مطلع شده جانی تازه یافته ... احیای دولت خود دانسته دلیرانه
شد که بعزم جنگ برادر روی شاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر ... استعداد ارض اقدس ...
خواجه ربیع عزم کرده ملک نیز ... استعداد مقابله شتافت ... در خیابان ... خارج قلعه تلاقی فریقین ... شد
شکست عظیم بلشکر ملک راه یافته جمعی کثیر از اعیان و اعوان او با ابراهیم خان نامی که ... باشی ملک بود
هلاک افتاد ملک ... قلعه ... اختیار کرده و دیگر ... نیاورد ... قلعه ... دیوان ...
... ملک ... حیرت ... بود که ... معلوم ... روز ... بهبودی ... مال
محمود ... نزدیکان او ... مردم ... جهد ... نام که ... ملک

سردار جمع الملک ساده شده بود چون ملک محمود نقش بر آب دید در جزو علی خان نام نایب خود را بخدمت حضرت
خواهرزاده بلند رتبت حضرت ظل الهی که از ناصیه حال حالش انوار راستی تابنده بود فرستاده پیغام کرد که اگر اطمینان
کامل از جانب آنحضرت حاصل شود شب مستحفظ دروازه میر علی آمریه را کشته در دروازه را گشایم جمعی از لشکر
در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند و در شب شانزدهم ماه ربیع الثانی سنه هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی
ئیل هنگامی که ظلمت لیل پرده غفلت بر روی غنودگان بستر خاک کشیده سپاه دارا افواج انجم و اختر را بزنجیر
بند سپهر در آمده آنحضرت با دوازده هزار پیاده از زاویه خواجه ربیع آهنگ پای قلعه کرده و در سمت دروازه
معهود مکمن در کمین استاده ظهور وعده بیرجمند را منتظر و آماده شدند بیرجمند برحسب وفق عهد نگهبانان دروازه را
کشته سرهای ایشان را بپای قلعه افکندند در دروازه را گشودند خدیو آزاده بنیروی بخت خداداد با پیادگان
تیغ زن و دلاوران صف شکن داخل شهر گشته آن حوزه خلد برین را تا صحن چهار باغ متصرف شدند محمودیان
که در محلات و برج مشغول محارست بودند از مشاهده این حال خود را سراسیمه بارک رسانیده متحصن گشتند ملک محمود
هنگام طلوع صبح از دو طرف یکی از اطراف خیابان چهار باغ و دیگری از جانب خیابان سفلی در کمال جلادت نور ریش
یورش شهر را افکندند حضرت ظل الهی پیادگان رزم کوش و سرداران جوشن پوش را بر سر ایشان انداخته با شمشیر
آخته از دو جانب بجنگ برده تا پای ارک [illegible] ایشان را [illegible] جماعت البارک رسیدند
و آن روز تمام شهر تصرف لشکر فیروز اثر در آمده بعد از آنحضرت شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف سعادت
اندوز و تقبیل آستانه مقدسه ملایک مطاف سلطان اقلیم ولایت و ارتضا نخل حدیقه علی مرتضی ابوالحسن علی بن
موسی الرضا علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة والثناء گشته بار دیگر بخود انصراف کرد و روز دیگر حضرت ظل الهی
آهنگ ارک کرده ملک چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را بسته دید از در پشیمان در آمده جقه زیادتی سری و راده
در سم چاکری را از سر گرفته تخت و اساس سلطنت را که مرتب کرده همراه آورده بیرون برد و مهدی نام که در بدو حال آن
نایب کرمانه مشهد و بمناسبت آن معهد در ایام حکومت ترن با ملک کلانتر آتش [illegible] کرم کرده و در این اوقات بر مسند
وکالت ملکی تکیه زده بود و اغوای او بود بیاسا رسانیده و سایر تجدید و اعوان ملک مورد عفو و امان گشتند ملک محمود
از راه تلبیس بکسوت فقر [illegible] معاد آیه ترک الدنیا للدنیا ترک [illegible] تارک تجرد برخه سنگ قناعت

بود

بر خود [illegible] تبدیل [illegible] و دارایی سلطنت بخیمه قلندری و درویشی [illegible] تحویل نموده دریکی
از حجرات آستانه مقدسه برسم خمول نشست و بر مهر در انداخته از خدمت حاکم ولایت جام و جوهر [illegible] حاکم جام
گشته بخطاب خان فایز گشت **در بیان توجه جناب نادری بجانب خبوشان و صادرات ایام فرخنده ملتان** بعد از آنکه
کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری تصرف آن زینده بسریر سروری در آمده و چندی این معنی بر [illegible] عزیمت
توقف در ارض اقدس بر خاطر او تصمیم یافته جمعی از افشاریه را با برخی از لشکر نامبرده و توابع برای محافظت حدود
آن نواحی گذاشته و بقیه را با شاهزاده رضاقلی میرزا و حرم محترم بارض اقدس آورده و آن مکان نزهت بنیاد را که مظهر فردوس
جنت است مستقر ... دولت برای توقف قرارگاه دولت ساختند چون در بادی حال [illegible] ضمیر اقدس آن
بود که بعد از تسخیر ارض اقدس فیض [illegible] صفه و منارهٔ آستانه مقدسه رضویه مذهب [illegible] و الا
آن از حیز [illegible] منارهٔ گنبد مبارک چون [illegible] بود منارهٔ دیگر [illegible] آن [illegible] قرار دادند که
برج برین را [illegible] دیده [illegible] رانده [illegible] حضرت ظل الهی بعد از فراغ از حل و عقد
خراسان [illegible] کرده بود روانه خبوشان و جرمن
بعضی از جماعت عراقی و آذربایجان که منسوب بساط سلطنت بودند از جانب آنحضرت [illegible] واقعه
آنحضرت در مهمات ملکی [illegible] خفیه در صدد اضلال بر آمده شاه طهماسب بجو استکباری [illegible] مطلب
ترغیب و تحریص جناب نادری [illegible] من قول الالدیه رقیب [illegible] تیر [illegible]
شده فرستاد بحضرت ظل الهی را دلیل مقصود باز گردانیدند چون تحمل درین قسم امور را [illegible] بازی
که از عار [illegible] عاری باشند بر نمی تابد [illegible] آنحضرت قطع و فصل [illegible] القبضه
شمشیر [illegible] عازم خبوشان گشته [illegible]
خبوشان را [illegible] خیام [illegible] کردند [illegible] در خبوشان که شاه طهماسب [illegible] باشند بهر
شده باشد انکار [illegible] آن شاه ویردی خان [illegible] حاکم [illegible] خبوشان گشته محمد حسین خان
حاکم آنجا نوشته را که حضرت پادشاه در خصوص این مطلب با تحریر [illegible] نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده بود
بخفیه نزد آنحضرت ارسال داشت با وجود اینکه آنجناب صورت [illegible] ظاهر نکرده [illegible] شام

که حضرت نیر رو صدا از منازل سپهر در طلوع عید و تن تنها بسوی شهرستان مغرب شتافته شاه طهماسب بر خانه تدبیر و مهتران [illegible]

و با قضای ایام شباب بدون اطلاع سرور فلک جنس بر اسبی سوار و مهتری از اصطبل برادر [illegible] باز گشته [illegible]

و شبها در لباس تواری خود را بشهر رسانید صبح که حرکت او برای جهان آرا انکشاف یافت اسباب و کارخانجات او را

در عسکر ظفر اثر برد برای اینکه پامال تغلب و دست زد و تصرف دیگران نگردد و مطبوخ و ملبوس مایحتاج که برای ورود کار

بود بخبوشان ارسال فرموده راه با رض اقدس فرستاده از منزل عزیز حرکت و در یوسف آباد که در سمت غربی خبوشان

واقع و معبر اردو بود نزول اجلال فرموده آمد و شد را بر قلعه گیان مسدود ساختند و در حین عبور موکب والا از حوالی خبوشان

فوجی از اکراد بر سر راه جسته و جلادت [illegible] آمده بنا بر قتال پیکان تیر و گلوله تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده اند لیکن یافته

طهماسب تحریک [illegible] شاه میر [illegible] و باقی اعیان دولت که بنفس شناس [illegible] شاهی بوده اند پرده از روی

کار برداشته ارقام باطراف ممالک خصوصا بحکام اردبیل و استرآباد و مازندران نگاشته حضرت ظل الهی را [illegible]

استناد ایشان کرده استمداد کرده بجنگ محمود و ملک اسحق و رؤسای سپاه نیز که در اردوی همایون بودند ارقام

فرستادند که ترک موافقت آن زنده آفاق نموده طریق نفاق پیش گیرند ملک محمود از ابله بختی ابراز فرمان شاهی نکرده لیکن

چون دانست که عاقبت بروز خواهد کرد و بعد از چندی روز بنظر اقدس رسانیده هر چند که ایمنی بسبب [illegible] خاطر والا

گردیده اما از مواخذه آن ناسپاسی حق ناشناسی تجاهل فرموده اند بعد از چندی از ایلات اطراف بامداد قلعه گیان

آمده و آنحضرت نیز از ارض اقدس حرکت نموده و رفته طوایف که بامداد آمده بودند از طرف بیرون قلعه گیان و از

طرف اندرون بیات مجموعی از سواره و پیاده هجوم آورده مستعد قتال گردیدند حضرت ظل الهی با دلیران فدا شعار

و اخلاص کیشان جان نثار بنحوی که کارزار برآمده فریقین بهم در آویخته و غبار عرصه هیجا را بچرخ دوار بر انگیخته و جعفر قلی

شادلو که از [illegible] جنگ [illegible] بود در آن روز [illegible] کشته گشته جمعی کثیر از عرصه شمشیر آبدار و بقید اسار

گرفتار و بقیه ایشان راه گریز بمیدان فرار شتافتند روز دیگر جماعت قراچورلو که در میان طوایف اکراد صاحب شمشیر و

بدلاوری ممتاز و مشهورند جمعیت نموده بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه کرده حضرت ظل الهی بعد از [illegible]

آن ماه رکاب سر راه بر ایشان گرفته از آنجماعت نیز جمعی قتیل و اسیر گردیدند و چون در صحرا و دشت [illegible]

وحشی خصلت [illegible] و دشت [illegible] حضور کرده ایشان را با [illegible] بعد از چند روز [illegible]

دانسته بمقتضای مرحمت [illegible] رخصت ساختند با وصف آنکه [illegible] در آن سال [illegible] که گره [illegible]

از برف در جاده [illegible] از [illegible] بر جای خویش [illegible] و در کمال

شدت محصور کرده قلعه گیان را در تنگنای حیرت انداختند و آنحضرت ماند که [illegible] پا بر جا ثابت قدم [illegible] آن جماعت چون از

فیض عام و بی پایان آمده بودند وسایط برانگیخته آنحضرت را از [illegible] طلب تکلیف آنحضرت بزبان تیغ و سنان قاطع جواب

آنحضرت [illegible] طایفه مزبوره چون دیدند که از [illegible] وسایط کاری انجام نیافت مستدعی شدند که آن [illegible]

از یوسف آباد حرکت و وارد ارض اقدس شده ایشان نیز [illegible] شاه طهماسب را از خبوشان بارض فیض بنیان برده [illegible]

صورت دهند و کارکنان آن دولت را غرض اینکه شاید از خارج از حکام و ولایات که از شان استمداد کرده اند مددی رسید

از [illegible] خود تکمیل امر مزبور را برای شاه طهماسب که [illegible] بصورت [illegible] اگر چه

[illegible] آنحضرت بودند برف [illegible] سمنان را [illegible] تقصیر کرده از خدمت اظهار [illegible]

[illegible] اما چون [illegible] شدت [illegible] بملاحظه هوای [illegible] حرکت و عزم ارض [illegible]

بعضی از اسبهای خاصه شاه طهماسب را برای او فرستادند با حضرت شاهی و اعیان آن دولت [illegible] که [illegible] شده

در این تامل [illegible] بودند تا اینکه مقدمه اردبیلی [illegible] و از رسیدن [illegible] مایوس گشتند توضیح این مقال اینکه محمد علی خان

قوللر آقاسی ولد اصلان خان بیگ که در ایام اقتدار فتحعلی خان قاجار از دربار شاهی [illegible] گشته

در مازندران بسر میبرد و بعد از قضیه قتل فتحعلی خان از جانب شاه طهماسب مامور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که در

مازندران میبرد با اردوی شاهی نقل نماید مشار الیه بر وفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان نیز که از شدت

دم سردی فتحعلی خان در قشلاق مازندران متواری بودند [illegible] و روی دل [illegible] همراهی

بعزم امداد اکراد آهنگ خبوشان کرده بعد از ورود بجاجرم [illegible] رحیم خان حاکم [illegible] شب بر منزل

شرف الدین نامی که ملازم حاکم استرآباد و در ایام [illegible] صاحب جمعیت [illegible] استبداد شده بر محمد علی خان

پیوسته بود ریخته بسبب [illegible] را بقتل رسانیده روز دیگر که صبح از آفتاب [illegible] خونین چهره [illegible]

منزل محمد علی خان کرده محمد علی خان تمامی اسباب سلطنت را که داشته [illegible] رحیم خان [illegible]

این خبر [illegible] بسمع شاه طهماسب و اکراد رسید مایوس گشته [illegible] لابد شاه طهماسب از خبوشان حرکت کرده

در حوالی زرو دارود ارض اقدس از آن سبب حضرت ظل اللهی کس نزد رحیم خان فرستاده تمامی خزاین و اسباب بیرون آورد
واصل بر کار شاهی شناخت در رمضان اوان حضرت ظل اللهی شبی بعد از تهجد از غلبات حبیبانه در عین حس نفس و باتصال بحرات
علویه و مشاهده امور غیبیه و استفاضه انوار قدسیه در عالم رؤیا دیدند که مرغابی بزرگ که آنرا قو گویند نمودار گشته آنحضرت
تفنگی که در دست داشتند بجانب آن قو خالی کرده قرار بدون بیلاق زخمی بر او زده در نیل افتد بعد از آن بخیمه نامی
که مخصوص آنجناب بود آمده در برابر آن خیمه چشمه حوضی و میان آن حوض ماهی سفیدی بود بمرزکی بره که چهار شاخ قوی
داشت آنحضرت با جاقران فرمودند که آنرا بگیرند همه رفتند نتوانستند گرفت آخر الامر آنحضرت دست انداخته صید او
آنرا نیز در نیل کشیده و صبح این خواب را بامیر دیگران حضر رعایای آن نقل کردند شخصی از حضار این شعر را خواند فرد اگر ز خواب
مبنی مرغ و ماهی به تسخیری تا رسی بر پادشاهی به تحقیق این خواب حقیقت ز جام که آئینه صورت نمای معنی والهام بهست
فی الحقیقه المیت که چون بزرگترین مرغان آبی است پادشاهی این عقد بر بهال تیر اعظم سلطنت باشد و صید ماهی چهار
شاخ سفید اشاره بر این است که تاجداری مملکت چهار اقلیم بآنحضرت تعلق یابد چنانکه ایران و هند و ترکستان و خوارزم
بحوزه تصرف در آمد و ذکر وقایع توی ئیل ترکی مطابق سال هزار و صد و سی و نه هجری نوروز فیروز این سال
روز بیست و ششم شهر رجب المرجب که خسرو سیارگان رخت از شهرستان حوت به شهرستان حمل کشیده شاهد گل برایمن بهار و در شبستان
چمن و دامن جویبار آغاز جلوه گری کرده عروس دل آرای لاله و ریحان در حجله گلشن به نشو و نما برخاست مشاطه قوای نامیه
چهره لاله رخان نسرین و یاسمین را غازه و گلگونه بگلشن باراست غنچه لب بسته حال در عشق گل به دمیغ خصمان سوسن بگز
ساختن تیغ زبان تیز و فاخته برخشه بال در هوای سرو سهی بجستجوی رقیبان وی گرگ زنان وار سبزه و خنجر سازد و برگ
و خنجر خونریز نمود اکراد که تخمان ایشان مانند آب و رنگ بهار بی اعتبار بود از آمدن تقاعد ورزیده اکراد سکنه کلات
را برده را بمخالفت بر تگیخه الطایفه در حال در عزم بسر کرد که تمام جمع کشک جمعیت نموده از آغاز شورش کردند تا
مرو نیز تخریب ملک محمود ظیلی غارت کرفته جمعی را از قاجاریه را مقتول و قلعه را تصرف تا چاره را با اسم ملک محمود
بر از شور در آورده پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به همراه اکراد در عزم تعیین الطایفه سپرده شرحی بر دست رسیده
با ابراهیم خان اندر سر در آمده جمعی را از ... خان به زیر تیغ کشیده ... شکست رسانیدند را بطرف کلات نزد
بانرلحا زیر مرد علی و علی بای الکیمت مرحمت خان ... برگشتن تحرک ساکنه جمعیت را الغا داده باعث

بمعاودت اکراد پرداخته ابراهیم خان را در دره جز و مشهور رحخسند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه دلگزا باشه
آهنگ شده جزو کرده در راه خبر رسید که جمعی از اکراد با کمچ و نیه خود عازم خبوشان شدند آنحضرت شاه طهماسب را در زیارت مشهد
مقدس خبوشان در قلعه موسوم بدستجرد برگذاشته خود بخبوشان ایلغار کرده بآن طایفه ملاقی گشته اگرچه
برعایت آئین ناموس داری تعرض برای زنان آن راه زنان نگشتند اما تمامی اموال ایشان و باقی را روز ساخته خبوشان را
غارت و کلام الله و الذات اندوه مرارت ساخته از آنجا متوجه دره جز گشته آن طایفه را گوشمالی سود شیخ تیغ بیدریغ
ساخته تمه تاب معاودت نیاورده با سر کردگان خویش راه خبوشان در پیش افتند جمعی از دلیران عرصه ستیز را از
آنحضرت بتعاقب فراریان تا حوالی خبوشان تکاپو انگیزد فوجی نیز باشاره والا برای احراق خرمن حیات و هدم بنیان
جمعیت ایشان ... غیرت به برق تیزک سمند ... مامورین جان نثار بوحه تاد تدبیر سرکرده ایشان را
که سلیمان نام تیخواندش برده دستگیر نموده چون از حق نعمت جاری آنحضرت چشم پوشیده بود بحکم والا چشمهای او را
عبرت للناظرین از حدقه بر آورده قلعه خبوشان را محاصره کردند سرکردگان از قلعه بر آمده دیگر باره متقبل و متعهد امر معهود
شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت قبول و رایت جهانکشای را بجانب ارض اقدس بر افراختند و وصول نموده و
از آنجا ابراهیم خان باشاره آنحضرت روانه مرو شد سلطان مرو را گشته تا آنکه در مقام طغیان بر آمده از
پای آمده عاجز شده قلعه مرو را سپرده در صدد اطاعت در آمدند اما اکراد خبوشان باز از عهد خود تکول نموده ... را بختشیه
پیش افتند آنحضرت بفحوای لا تقتل ثم قد قتلت سیم باره ما بره کل غیرت اخبوشان بجانب جولان داده شاه طهماسب
هر چند که در باطن طالب این مطلب بعد عابد و اما در ظاهر با او موافقت کرده بعد از ورود به خبوشان جمعی از مصاحبان حضرت شاه
با پیر اسمعیل خان بیات که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون دیدند که در این سر نکهما نفسی را فرق شاهی
از پرده خفا ظهور تمام شود و ممهد گشته خواستند که اکراد را بهانه اصلاح میان سپاه آنحضرت داخل دربار
رسیده کاری از پیش برند اکراد هر چند از روی خود صادق و با آنحضرت منافق دانستند اما جرات باین امر
نکردند که مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان بمعسکر نصرت اثر در این ماده سبقت از ایشان گشته قضیه بر عکس نتیجه بخشد
بایرام خان و یاران او چون تدبیر را در نیل اکراد به اثر و بقول تمهید را به تمر دیدند حضرت شاهی را بجانب خیال از ...
نمود شاه طهماسب که صفحه بازی عرصه از ره براهی تیر رود بیک حالش نشیب فراز روادی ضلال ... درآوردند

چون قدم سعی خود را فرسوده و رنج خود را بیهوده یافت از جانب دوری عذر خواه گشته بجانب غیاث و رشتاخند

حضرت ظل اللهی بند فتح کرامت بعزم تنبیه او دست بسته قلعه را بشدت تمام محاصره کرده محصورین چون صورت حال

چنین دیدند بطایفه شاه‌دار و قراچه داغ که مردان شمشیرزن و بهادران صف‌شکن بوده‌اند اعلام داران استمداد کرده

فوجی عظیم از آن جماعت بکمک محصورین رسیده بود از آنجمله اند اهل قلعه بمیدان جلادت قدم نهاده از قلعه بیرون

آمدند آنحضرت که همیشه فتح و ظفر همرکاب در رکابش روان و دشمن اقبالش را شوکت زمره از آن وحدران است اولا

با قلعگیان آرام ستیز گشته ایشان را بضرب شمشیر و دادی گریز از ساحت و بعد از آن متوجه آن کرد و بیرون شده قلب جمعیت ایشان را

بچنگال زهره شکاف از هم درید و جمعی از ایشان بر بهنای فضای جهان تیغ رسیدند و کنار خوش انشان بسیاه چال انداخت

اکراد چون خود را در ورطهٔ عجز و زبونی دیدند از در استیمان برآمده بخدمت آنحضرت فایز شده استدعای انصراف

موکب مسعود بجانب مشهد و تعهد انجام امر معهود نمودند پس آنحضرت اکراد از ابراعات راه و رسم ایلجیت مرخص و جمعه

حسن خان حاکم خبوشان را با ولد شاه بیرودی خان در کرد اکراد ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم

ملاقات شاه طهماسب روانه غیاث و رستاق برای تمشیت این امر بر وفق ضابطه و قانون از مشهد مقدس تحریر نامه

فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب بغیبت ارض اقدس کرده و در آنجا محمل ... مقصد از خبوشان

شاه مطلب بالشیبان حصول رسانیدند اگرچه در چنین روزنامچه ظفر و عرس دل‌آرای اکثر وقایع بملاحظه تطویل

مقال حجله‌آرای خلوت‌سرای بیان نگشته در پرده اجمال می‌مانند و از اینکه امر از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نگاری

است اما چون مقدمه مواصلت بابا علی بیک و بعد از آن این وصلت که خون دیر انس غازه آرایش تیغ برش

گرانسنگ بعد از ... این دولت بدو بند نموده چند سطر از آن قلم نقاب خفا از چهره ایشان گشوده همانا حکمت

بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت تولید نتایج دولت غیرمتناهی قدرت و شوکت آنحضرت شده

سرکشان آفاق و ایلات اکراد که اعظم ایلات‌اند بعد از خود آیند و خود آن زمان بعجز خود اقرار و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته

طریق خدمت اختیار نمایند و الا این ماده چنان ماده قابلیت بود که تولید این همه فساد و خونریزی و ایران این نوع فتنه

انگیزی کند ذلک تقدیر العزیز العلیم در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق بانبار و قهر قهرمان آفاق در خلال

این احوال بظهور پیوست که نانارین که در مرو بنام ملک محمود نقاره عصیان فروکوفته قلعه را ضبط کرده بوده‌اند ملک

... و جمعی از ایشان ... بر ... زنند ...

دو

در جلو هر روزه از نتایج بانیان دشمنه آن طایفه را تحریک بفسادی نمودند چون در مقدمه خبوشان نیز چنانکه مذکور خواهد

که از جانب شاه طهماسب منشور بمخالفت آنحضرت صدور یافته محقق داشته خاطر از این بر کنده رخ آز و طلبت

در نیرفت که روز بروز این خیانت ضمیمه افعال سابقه او دیده اقتضای او براتقاء رخ آمده محمد خان چوله بار حکایت او را

نقیضی خون محمد بیک چوله که از کشتگان تیغ بیداد ملک محمود بود با ملک اسحق بیابار رسانیده ملک محمد علی که برادر

کوچک ملک محمود بود به شهر ... ابراهیم خان بپات فرستاده‌اند او نیز ... در عوض خون فتح علی خان

برادر خود بعوض تیغ انتقام کردانید فرد هر سری کز بشتن تاج بزرگی می‌شود ... از سرداکنی بعد از

قتل ایشان ملک اسد از حاکم سیستان را که در آن اوان در سیستان بخدمت آنحضرت آمده بود با اولاد و اقارب

و کوچ و منسوبان ملک برحضور روانه وطن مالوف داشتند در بیان نهضت موکب جهانگشا بجد و دو قاین و تنبیه

حسن سلطان و کیفیت حرکت بجانب مشکان و وقایع آن زمان در اثنای توقف رایت جهانگشا در ارض فیض بخش

حسن سلطان که از نقبای سیستان بود در صدد و قاین چیره دست باعتبار انتساب بملک محمود سیستانی و با اغوای روسا و ...

آنجا رخنه جنبانیده نایبی را که از جانب آنحضرت در آن ولایت میر دار بود ... بیرون کرد حضرت ظل اللهی فوجی را

بتنبیه او مامور ساخته کاری صورت ... چون بتنبیه افاغنه مشکان نیز منظور نظر والا بود در هفدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه

هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی ئیل ... از ارض اقدس شاه و دار الجاه با هشت هزار سوار از بهادران شوکه جان فشانی نیز

تأیید یزدانی از ارض اقدس نهضت فرموده بجد و وصول آورده متوجه کوکب منصور بان سمت تزلزل در بنیان حال

آن جماعت راه یافته ملک لطفعلی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادرزاده او و نقبای سیستان که در آن مکان بوده‌اند

فرار کرده باصفهان رفته با اشرف غلجائی پیوسته و مکرر ملازمت او ... و حسین سلطان در قلعه محکم جسته بعد از ورود

رایات نصرت آیات در مقام ندامت و بندگی و صدد عجز و زاری برآمده اعتذار او محل قبول یافت و بعد از انتظام

مهام آن سرزمین ... بجانب مشکان حرکت کرده سه روز در رقیه اسفندین ...

روز رابع ترتیب ... و انضباط لشکر ظفر ... تعیین ساقه و جرانغار و ... طرح محاربه در برانغار

... آنحضرت جمعی از دلیران

بالشکرهای کوه کرمان برداشته خود ... همه همت برزده

برابر درگاه پیاده کشیدن توپخانه می پرداخت و از شدت صیف آب جو در دم سیف نایافت عنید و آنهم نصیب اعدا گردید

روز دیگر پایان رخت توپخانه را کشیدند در روم شهر صفر زوال جلال بهبود این واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه بهادر بدین

سال و چند روز بود که عمارات فیروزی آنجا را در انتظار مصالحه گردانیده افاغنه از راه کید اظهار سکوت کرده بودند تنگدل و جویای قتال آن جماعت

کسیل بوده اند حضرت ظل الهی از انتظار مصالحه مضمون گشته آنجماعت چون خود را در معرض بلا دیدند از راه خدعه از قلعه برآمده عهد

کردند که سرکرده ایشان رضا افاغنه قلعه نیاز آباد را تسلیم خاطر و درگاه اقدس حاضر ساخته قلعه را تصرف جنود قاهره

دهند بعد از استقرار این عهد سرکرده مزبور به قلعه نیاز آباد رفته از عهد خود بازگشت کرده با ملازمت آنحضرت نیز بر دوم بعد از دین

بسبب خلف عهد از تیغ تیز گذرانیده مال و اسباب و عیال ایشان را بعوض نصب اسیر در اردو دادند و رعایای تحمل که با افاغنه بلکاتی

در زیاده بود انداخته و از مرافقت ایشان باخذ سیورسات توپ کشی اکتفا کردند و بعضی از قلعجات اظهار اطاعت

کرده کلانتر سنگان از دادن سیورسات تمرد ورزیده بدستگیری افاغنه با غرور گردید و غوریان را دستاویز استمداد نموده بسیم

قضا امضا غوغا نقار و بدیرقه که جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را از موکب اقدس ملازمت اطراف از راه باخراف بر قلعه

سنگان برده قلعه را محصور و قلعه و رود مرکب والا و طایفه نیز در نصرت آیات باشند و رایات منصور در چهارم ماه مذکور از

قلعه مزبور را محصور و سپاه مزبور ساخته از طرفین با انداختن توپ و تفنگ بنیاد جنگ شدند

که در آن روز از اتفاق افتاده اینکه در حینی که توپچیان با سروالا کام برکردن و انداختن توپ بزرگ بجانب قلعه بوده اند

حضرت ظل الهی بر سر توپچیان آمده و محاذی دهن توپ ایستاده و متوجه تعلیم توپچیان بودند در آن اثنا که توپچی از بسکه

خالی کرده دوباره مشغول برکردن آن شدند آنحضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده همین که پنج و شش قدم از آن مکان

خطرناک دور شدند ناگاه توپ از حرارت درون در رفته شراره شرارت از رخت سعید سلطان کلانتر درون را و چند

نفر از توپچیان و ملازمان که در آنجا بودند بعاقبت رحلت رسانید از وقوع این حادثه ملال فزای خاطرها گردید لیکن

از آنجا که دل حقیقت رس اقدس که پا بر جای جهان و کل تغییر پذیرش لشکر البرز شکوه دریای تحمل بود و بصبر انگیزی مدارج آن

و ظهر خیز امواج حوادث از جا در نمی آید نظر این امر را احتراق کواکب طالع خصم بد اختر محمول فرمودند در هنگام شام که

مهر از معرکه سپهر و دلیر منزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه بطلایه داری عسکر انجم فلک رایت ضیا بر افراشت طلایه داران

بیابانان سپاه لشکر حراست اطراف قلعه پرداخته مانند دیده انجم در اختر از نگهبانی بیدار بوده اند تا طلوع صبح صادق از شهب ثاقبه توپ

دلاله

و تفنگ قلعه سنگان نمونه قلعه ذات البروج فلک سپهر بود از زلزله آسمان سوز برازق بلارج شاهین و ضرب زن ذوات

عرصه چرخ برین شده و آتش گلوله توپهای صف شکن برج باره حصار را رخنه افکن گشته روزی دیگر نیز بهمین نهج توپهای صاعقه

بار آتش افروز خرمن هستی محصوران شده بودند از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعگیان تزلزل پذیرفت و بعد از

برج در ریخت دلیران میدان نبرد یورش برده شیر حاجی را تصرف کرده اند و افاغنه بعد از مشاهده این حال از در استیمان

در آمدند روزی دیگر صبح صادق تیغ مهر از آن افکنده از قلعه آفاق برآمده کلانتر سنگان شمشیر استیمان را حمایل گردن

ساخته دست در ذیل ندامت زده متقبل دادن سیورسات و سپردن قلعه شده به قلعه برگشت دوباره سرکشی بنیاد

نهاد این دفعه آتش قهر قهرمان زمان شعله ور گشته چون شعله آتش خشم بقوم آن قلعه را در میان گرفته مشغول ستیز شدند

و در شب هفدهم ماه مذکور به تصرف آمده مردان و زنان ایشان عرصه قتل و اسیر گشته آن زمین جزو قلمرو

دلیران و اسباب حمل عطایای گروه غازیان گشت و بعد از آنکه کار قلعه گیان ساخته و قلعه از ایشان پرداخته خبر از

با غوریان رسید که هفت هزار نفر از افاغنه هرات با عاشیه اهل سنگان در رو پیاده گشته

نیز آباد و خاف را در نیشکی سنگان واقع و قلعه محکم و مکان خرم بود محل قرار داده بنفاذ تکحل با استقرار برای

داد و جی منزل سکانه متوقف فرموده اند روز دیگر افاغنه بجنگ آمده چون در محاربه قزلباشیه جری بودند در کمال

دلیری داد و در روی هما رای گشته غافل از آنکه فرد گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است

در مصاف پلنگ. چون چشم مردم ایران بخیرگی از افاغنه ترسیده بود و هراسان و از جنگ آن طایفه در سپاه

خراسان بود حضرت ظل الهی که دانای رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالات لشکر و سپاهی بود جنگ بعد از آن

متقون بمصلحت ندانسته مقرر فرمودند که آهسته آهسته غازیان را با بل و خود طعمه خصم افکنی ساخته بتدریج

دلهای بافشان پرداخته بعد از آنکه ایشان را دلیر و در عرصه دشمن شکاری شیر گیر ساختند رخصت میدان

جنگ دهند لهذا لشکریان را امر فرموده اند که در میان لشکرگاه خود سازی تیر و تفنگ بازی میکرده باشند

تا رفته رفته جری و بعد از خود آزمائی در جنگ میدان کار فرمای تیغ دلاوری گردند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه

لشکر و استحکام لشکر با پانصد نفر از دلیران کار آزموده سوار شده بر سر معسکر نصرت اثر به نسیم جلوه باد پای

خاک نورد آتش افروز نایره جنگ به کار گشته هر چند غازیان تمنای میدان از جا در آمد اما

رزم باقتضای روئیه حزم عناندار[ی] از حسن عزم ایشان کرده سپاهیانه تابان کرده کردند آغاز ستیزه با توپ و تفنگ

و حرب نموده جمعی کثیر از افاغنه را طعمه شمشیر و حرب دلاوری ظفور انجون ایشان چوب کرده علی القصه تا سه روز در معرکه

قتال بهمین منوال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از این طرف بطریق خواسته بعمل آمد و در شب چهارم که سپاه خیمه

نشین ماه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر انداخت و احشام نجوم بدامن دشت فلک هجوم کرده افاغنه چوب را

بهرب بدل ساخته بجانب هرات برگشتند آنحضرت نیز تعاقب ایشان را مقرون بصلاح ندانسته حرکت بر سر هرات

برفت و دیگر محول و موقوف و عنان بکران انهب گیتی نورد عنبرین ستام را بجانب ارض اقدس معطوف ساختند و از

وقایع بهجین پیل مراش سال فرخنده فال هزار و صد و چهل هجری داور زرین کلاه مهر که در منزل حوت خلوت

نشینی میکرد و در روز هفتم شهر شعبان در ملک حمل از رشحات بهاری فتنا حرکت تحویل نموده با تیغ شعشعه

و رمح و سنان اشعه بر خصم افلکی لشکر شتا پرداخته و خدیو جهانگیر بهار که منشور غرش از دیوان قضا در حضرت

غبرا انتشار یافته بود دوباره بر بارگاه علم را افراشته افواج کلان وی را از دار الملک چمن براند و سپهدار بلند

مقدار چنار بتازگی بزور بازوی قوت نامیه بر ممالک گلزار دست یافته مبسوط الید گشت و حکم گلهای آتشین فرمان در

هوای فروردین چون آب بر بسیط خاک جاری گشت مجلس تحویل آراسته جشن عید با نصرت و تایید تقدیم

رسانیدند چون از دیوان بفعل ارمایش و بحکم یا برید حکم قضا بزوال دولت صفویه بصدد بر و بطلان آن نگاشته

کلک تقدیر شده بود در روز بروز امور چند از عمل غیب جلوه ظهور میکرد که عقل صائب رای مستقیم بتخریب اسباب

تضیع آن دولت محلی قرار نمیداد مجملی از مراتب آن احوال آنکه ارکان دولت پادشاهی در والاجاه سبک

مغزی را با ایشان جا نموده سخت دلی را با استیلای جمع کرده بتقویت اسباب شکست برای آن دولت والاجاه

درست میکردند و آنچه منافی مصلحت بود بجلوه ظهور می آوردند با وجود آنکه عکس امر و نهی ایشان بار چنار در

دولت را بر درخت انداخته پلنگ جهان گرد ذنب طامع را در چهار رکن جهان بو به زدن رجا آورده

طلب جلب منافع شخصی هر کرچه در زن ساخته بر سنگ برای و مهره وی حلقه گرگ در رشته دشمن

می بردند و آنحضرت بنابر رضاجوئی خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدان و بداندیشان

و بکفار رزم تالیف قلوب ایشان دل در رشته آن نفاق کیشان میکردند مقصود آنکه آن طایفه دست بد خلعی (؟) از

گریبان حال ولایات کوتاه سازند تا آنحضرت بانجام کار افاغنه هرات پردازد و بعد از آن این اختیار و حکم را

بایشان ارزانی باشد چون ذات انجاعت بر رشته آب و گل غرض و ترک عادت بغوای العادة کالطبیعة الثانیة

مرجب مرض بود از عین زیانکاری چشم از طمع خود پوشیده از نفرین عوض قمع و ذل من طمع غافل گشته و کار

دشمنان را یکسر گذاشته در اختلال کار دولت نادره سلوک شدند القصه پادشاه والاجاه در باب نزد ترکیب

جهانک بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت تاکید و الحاح شدید نموده آنحضرت در برابر گفتگوهای راقم معاذیر بیان

مرانع و محاذیر کرده متفق نمودند که مثل بداند دشمن قوی را در هرات گذاشتن در رایت غزیمت منع دشمن دور دست

افراشتن روئیه حزم و مقتضای استقامت رای و عزم نیست اول به چه اشتن همسایه باید پرداخت و بعد از آن

کار سفر اصفهان باید ساخت شاه طهماسب این سخن را ناشی از بهانه و دفع الوقت شمرده اصرار از حد برد تا آنکه بهمین

چنین متعهد شد که آنحضرت از ارض اقدس شاه والاجاه از مشهد بر یک جانب سلطان آباد و ترشیز حرکت کرده

و در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات شوند پس هر دو مادر سلطان آباد گشته

حضرت ظل اللهی تهیه کار سفر پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا شرف نهضت در آمد اعیان دولت شاهی نغمه

دیگر بطنبور افزوده و ترانه تازه ساز کرده اند و از دایره موافقت خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران نموده

باخود محرم داشتند که انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمه خدیو بهمال است محمد علیخان ولد اصلانخان نایب

در دار السلطنه عراق و آذربایجان بحضرت ظل اللهی پیغام فرستاده اند که تخریبکه متعهد کرده اند متوجه هرات شوند

و خود بقصد مازندران متوجه سبزوار شدند پس خدیو بهمال از راه خاف و باخرز عازم هرات گشته تا به حجه

رای فلک سیر چند منزل را از منازل ما بین سبحث اعیان دولت شاهی شروع باختلال کار خراسان و مرز و بوم

از خود هراسان کرده از آنجو باهای یکپاره آنکه دختر صالحان و مضربان جمعی که از طرزمان معسکر فیروزی اثر بر

والا عازم سفر بوده اند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند که بااین فوج سپاه تفرقه در میان

لشکر آنحضرت اندازند آنحضرت چون رخ کار را چنین دیدند از عزیمت سفر هرات منحرف و بجانب ارض

اقدس منعطف گشتند اما ای دولت شاهی باز از حرکت ناصواب خود متقاعد نگشته بر سر قلعه کهنه سمنان

که ما بین سبزوار و نیشابور واقع است تاطایفه ارغیانی بری جنتقاص داشت حرکت کردند ترضیع استقبال

چون طایفه ارغنداری سکنه آن قلعه سمت هواخواهی آنحضرت را داشتند و کارگذاران سرکار شاهی تفرقه در استقبال آنها
نیز طوایف همت میگماشتند تا بعضی از اعیان قتل و تدبیر آن طایفه را نصب العین ضمیر ساخته باجمعی که همراه
داشتند از سبزوار بر سر آن طایفه ایلغار و قلعه را تصرف کرده به نهب و اسیر قلعگیان پرداختند و در خلال آن حال
دالا رسید که موسی نام دانکی که از رؤسای ابدالی هرات بود با جمعی از افاغنه تا بحت ناحیه بیارجمند رفته حضرت
ظل اللهی فی الفور بقصد سر راه آن طایفه نهضت لوای منصور کرده بعد از ورود و نقیه مکان خبر قلعه کهنه سنگان
بسمع خدیو جهان رسیده بشاه والاجاه نوشتند که مقصد ایشان از کشتن ارغنداری بود و برو جه الحال عمل
آمده چون همگی تمنای ماهیه افاغنه داشتند حال آن طایفه بپای خود بدام افتاده میان معموره مملکت ما پا نهاده اند
و در قلعه سنگان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته به سبزوار بیایند که سر راه بر موسی گرفته شود شاه
طهماسب در جواب نوشت که شما بقلعه سنگان بیائید که آب نیست ما بسبزوار نمی‌آئیم که غله و ذخیره نیست
اعیان آن دولت از حکایت خبر نشان تجربه آمیز گشته همان معامله سابق را پیش گرفته مجدد از تمامی ولایات
خراسان احکام نوشته و فرستادند که آنحضرت را از جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار دانند آنحضرت چون از
گلهای خود روی این جوابها استشمام رایحه نفاق کرده دیدند در هر دم از این باغ بری تازه تر از تازه بری
بر آمد نیز ذوالفقار محمد حسین خان حاکم خبوشان را که بخبوشان فرستاده اند که مشغول ضبط قلعه بوده اند از اکراد احدی
خواهد که با ورود شاهی با عانت شاهوردی خان که در رکاب شاهی بوده اند بر مخالفت پرواز نموده خود
با لشکر انجم احتشام بتعجیل تمام عازم سبزوار گشته از آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که سنگ
بار عایا شان شان سلاطین نیست از تقصیر آن طایفه درگذرند چون جواب بر وفق صواب نیامد روانه کهنه سنگان
گشته وقتی بسر وقت مدعا رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز کشی را تیز و خنجر بیداد را خونریز ساخته بعوض
آنجا آرام ستیز آور شده بوده اند اعیان دولت در قلعه را بروی آنحضرت بسته از باب مخالفت در آمدند حضرت
ظل اللهی کس بقلعه فرستاده و علت منع را استفسار و برای گشودن درب قلعه تا عصر آن روز چشم بر راه انتظار
نشستند چون کار از تحمل مدارا گذشت توپ بحصار دو روز روزه بسته بعد از آنکه صفیر گلوله با آواز بلند پیغام
جنگ بگوش آن طایفه ناخوش رسانید ایشان نیز بهیات مجموعی از قلعه بر آمده پشت بدیوار قلعه آغاز

سلطان

شلیک واند اضعف زنبورک و تفنگ سر داده اند اعلیحضرت شاه بعد از آنکه دید که گرچه نجات را از لب سر کردن از زیر با
لب دیده از زبان آنکه موبرخا بجواب اعتذار بر انگیخته بحضرت ظل اللهی پیوسته پیغام داد که مرا بعهد صادق نازل
دار از رضای خاطر اقدس عدول نمایند اما در اثنای اینکه حضرت ظل اللهی با ملاقات میکرد خفیه در سرب مهر خود را از بغل
آورده بمحمد علی خان تسلیم و او را باسم نیابت سلطنت سرافراز کرده غلامان و محرمان خود را با طاعت او ترغیب و تأکید
نمود شاهوردی خان تحقیق نموده که محرک این مفاسد و در صدد خیالات فاسده بود و از آنجا حضرت ظل اللهی شاه را از آنجا
با عزاز و اکرام در نزدیک خود مقام داده در سبزوار سایش آرام دادند اما امرا و اعیان را با محمد علیخان اخراج داده رسخه همان
شب جمعی از غلامان و مقربان پادشاهی بعزم فتنه انگیزی از آنجا بجانب مازندران رفتند آنحضرت چون وجود و عدم حضور
غیبت آن طایفه را مساوی دیده نخستند متعرض شدند که احدی بایشان مانع نشود روز دیگر شاه طهماسب را باتفاق چراغ بیک
افشار و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس فرموده خود بر سر راه موسی با مجهولات ایلغار نموده در آنجا خبر رسید که موسی با جمعی
چند روز پیشتر تاخته از میان قاین و محولات گذشته بطرف هرات شتافته لهذا مرکب دولت نیز رجعت
انصراف داده و حوالی قریه فیض آباد که متعلق به میرزا احمدی کلانتر اعراب عیظلی بود گذشته کلانتر مذبور در قلعه بسته
درون سورسات با آب تمرد گشوده پس غازیان با مر آنحضرت که از تیغ شعلها مانند هلال در نبرد اشاره خم ابروی آن
هجوم آورده قلعه را تصرف و کلانتر را بسیاست رسانیده از آنجا بمشهد مقدس آمده بموکب ظفر اوید حضرت شاه را
دار السلطنه مشهد طالع خسته در بیان کیفیت محاربه با ابراهیم خان با اکراد و ترکمانیه در محل سوم بکربه خان چون
بعضی از فتنه جویان هنگامه طلب فرصت بوده اند که محرک بنیان فساد رخنه گر دولت شدند از آنجمله ترکمانیه تکه و یموت
و سارگر بودند که مابین درون و استراباد در اراضی دشت سکنی داشتند بعد از وقوع این وقایع همه روزه بسمت جهنه و درون
آغاز دراز دستی میکردند همایون فال لوای نصرت انتما در رکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه بجناح استعجال بحرکت آمده
دلالت نفاذ یافت که اکراد جلالی و قراچورلو در این سنو خبر یافته لشکر انجم حشر حاضر شوند آن طایفه خصوصا اکراد
بخیال محمد حسین خان حاکم جلالی بر اطاعت بازده بازوسای اکراد در سمت درون استقلال مشهور بکربه خان بعزم جهاد
کامل کردند چون مرکب والا متوجه سمت جهنه و درون بعنوان ظهیر الدوله ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کرایلی بارتحال فرستاده
انجماعت با سرسخت خود از راه کلات رایورد بر سر ترکمانیه روانه شدند و در موضع مزبور ابراهیم خان و اکراد محمد

قوی دست داده او را از او منکوب گشته جمعی از ایشان را مقتول و هنگام شام که دلیران خون آشام بمعسکر خود بازگشتند جمعی
هجوم آورده شدند جلب در پی شتابند فوج لشکر ابراهیم خان را پای ثبات و قرار از جا رفته و شکست فاحش خورده بهزار
تعب و عار بان در آن ولایت جستند بموجب [illegible] رسیدند ابراهیم خان با جمعی خود در استحکام شهر و قلعه [illegible] رسانیدند
متحصن شدند و رحیم خان و رکلوکان و دیگر از خوانین خارج قلعه [illegible] خود غنیمت کردند ابراهیم خان که در ظلمت
شب کار قلعه را اشتغال داشت در ظلمت شب از قلعه فرار [illegible] قلعه [illegible] در ظلال آنحال رایات نصرت آیات
تابش [illegible] که در دشت قبچاق واقعست فرار قتل و غارت ترکمانیه و اشرار آن سمت [illegible] انصراف یافته بود که در
عرض راه این خبر بسمع خدیو جهاندار جهان داور رسید با وجود اینکه چند روز [illegible] در رود مشتمل بر کوهستانات
بهمن و برف راهها را مسدود کرده [illegible] دشوار [illegible] در روانه ارض اقدس
[illegible] برف [illegible] جبل [illegible] بر سر اکراد [illegible] همه جا پیاده [illegible] کشیدن برف
سواره [illegible] ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه
عازم خدمت خدیو [illegible] خجالت [illegible] چون از [illegible] محمد حسین خان
فساد ضمیر [illegible] بنا بر انتظام [illegible] بمقتضای [illegible] سیاست امر [illegible] صادر گشته
[illegible] چند روز [illegible] قلاع [illegible] خود بر آمده [illegible] شدند و از آن
معانده [illegible] چیزی نمی‌اندوختند [illegible] بقتل رسیده ناچار [illegible] خدمت [illegible]
و فرمان [illegible] عهد کردند که بعد از انصراف موکب [illegible] ارض اقدس
شوند آنحضرت [illegible] بیکجانب [illegible] ابراهیم خان و محمد حسین خان [illegible]
و تمامی معارف اکراد [illegible] تعهد [illegible] در مشهد مقدس [illegible] در مقام اخلاص
حالت [illegible] قبول ثبات [illegible] رحیم خان [illegible] بایالت استراباد
فایض و مراد [illegible] در بیان شورش استراباد و حرکت رایات نادری بآنحدود و مقتول شدن ذوالفقار خان بنام
[illegible] حضرت سبحان سابقا سمت تحریر یافت [illegible] ساکنان [illegible] شاه [illegible]
[illegible] محمد علی خان کرده محمد علی خان [illegible] از غلامان و خاصان

شاهی که صاحب سطوت ظل اللهی چون [illegible] ذوالفقار خان
خود را به نیابت مازندران تعیین و از آنجا وارد استراباد گشته و بعد از چند روز چون کار استراباد [illegible]
[illegible] در آن ولایت [illegible] ایالت را [illegible] خان قاجار تفویض کرده بجانب مازندران [illegible]
مقارن آن رحیم خان کرایلی [illegible] حضرت ظل اللهی بایالت استراباد منصوب گشته بود وارد استراباد [illegible]
[illegible] گشته [illegible] جمعی [illegible] قاجاریه را [illegible] کرده مراجعت و چون در میانه [illegible]
فساد ماده نزاع [illegible] کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته [illegible]
و قتل [illegible] رحیم خان پای ثبات بند نکرده عازم [illegible] داخل استراباد گشته
[illegible] مازندران [illegible] ذوالفقار خان [illegible] بمدد [illegible] خواسته [illegible] جمعیت تمام
استراباد [illegible] بعد از چند روزی [illegible] ایالت [illegible] ذوالفقار خان
گشته چون [illegible] خان [illegible] نمایند [illegible] بعد از آنکه
[illegible] بسمع خدیو [illegible] بعزم دفع آن ماده فساد [illegible] برق [illegible] شد باد عازم
استراباد گشته چون آوازه توجه موکب همایون بسامعه ذوالفقار خان [illegible] میدان [illegible]
و خود [illegible] ترکمانیه را [illegible] بعزم استقبال [illegible] خارج شهر
[illegible] صلابت گشته [illegible] جانب مازندران [illegible] بعد از ورود موکب جهانگشا
به بسطام خبر فرار ذوالفقار خان [illegible] بادشاه [illegible] ارض اقدس [illegible] روانه [illegible]
چون در آن اوان ترکمانیه یموت ساکن [illegible] شقاق [illegible] داشته [illegible]
پیاده را روانه استراباد کرده خود عازم [illegible] موکب [illegible] بسطام [illegible]
[illegible] را از آن کرده [illegible] استراباد [illegible] شده و بعد از [illegible]
شاهی نیز [illegible] مشهد مقدس [illegible] آنحضرت متوجه مازندران [illegible] در مازندران [illegible]
خود [illegible] عازم [illegible] محمد علی خان که از [illegible] موکب [illegible] عامل [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ذوالفقار خان [illegible] چند منزل [illegible] محمد علی خان [illegible]

ذار بهارستان لاریجان و سنامر بود چون متواتر شده بود که حکام و اهالی گیلان راه فرار بر آن جز برگزیده باسعد و نام بلند
شعار الیس کوچ کرده از این سینه بافته روی عزیمت به ناحیه باجمعیت خود بعزالت شمشیر و جرات بر سر شکار جانب ولایت گردند
شتافته هرچند در بار هزار غنیمت و اغماض نکرده خبر از چه بود لیکن آن کم عقل بیاده سربادغور راند و مانع بد زنگ زده با
اطرافی در کمال وعناد و خود نمایی عزم آمدن کرده در چین ورود وقع شبیلک و انداختن نیزه رک و انقلاب که در ضمن شفقت
شوکت خود را آتش زده و در نزدیک سخت چون آنجا رسید آن روز بادب و رود ناحیه نارفه داران ناحیه او جلوه گروهی خطرناک
بود بعد از ورود در پیشگاه حضور روشنائی را که هوای کراند در سر داشت از بار بر سبک ساخته اند و بنا بر آن که خار جهان
و در این که در تصرف اقغانه بود جمعی را بمعابر و شوارع آن سمت تعیین و فوجی را البرز کرده که محمد زمان خان شامل محافظت قطعات
راه سمت سمنان و حسینقلی خان نیز که را البرزداری گیلانات که در تصرف روسیه بود مامور و مقرر ساخته که باتفاق
اوغورلو خان زیاد اوغلی در بیشه های ولایت مازندران بمحافظت حدود گیلان بپردازند و چون عزیمت هرات
در خاطر آنحضرت تصمیم داشت بعد از آنکه رخنه اران عرصه دولت را از ایران از انتظام مهام مازندران فراغ حاصل کردند
ایلچی بطلب گیلانات نزد روسیه فرستاده رحیم خان کرایلی را در حکومت استرآباد و تملک امر فرمودند با برادرانش که
در ابتدای نوروز بر کیف فیروز ملحق شوند چون حرم محترم شاه در ساری بود مقدار گسیلانی بجنبه بر کار ضبط و ضبط مصالح
و منسوبان آنسرکار ودیعه پادشاه زاده در مازندران گذاشته شد که در موعد مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر
کردد و لیس عطف عنان بجانب خراسان کرده توپخانه را از راه اسفراین و خبوشان روانه و خود از راه جاجرم و بسطام
با یلغار ارض اقدس را مفر که منصور رسانیدند متعال اعلیحضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان با قشون مامور
در ارض اقدس بانجا بسر رسانده اند در ذکر وقایع تخاقوی ئیل بیان سعادت اشتمال هزار و صد و چهل و یک
هجری در پنجم شهر شعبان المعظم نقل که نیر اعظم ببرج حمل گشته خدیو بهار ساز برگ لباق گلزار کرد
کردن فرازان گلزار بجود و شکوفه غنچه وار زمار روح بخشش حضرت و خرمی سرو برآراسته و سپاه شکوفه مقدمة الجیش
اردوی بهشت ماه نمود و لای جهان آرای از سروسهی برافراخته بلان قوی شاخ اشجار را رخنه و اغصان نیزه وسنان
تیز نمودند و چهره بوستان چنار را از اوراق پنجه خصم افکنی کشودند لاله سپر سپاه برداشت افکند و کلبن عمود غنچه برد
کرفته تیر کشیدن از شعاع ریزش هوای گلچین در دست تیر دلکان برداشته نیزه وران چمن سنانهای شکفتن

کلاه

کلاه برافراشته تفنگچیان بلبلکه پرشش اوج آذری کلولهای قطره را بر قالب برگ گل کلکچه و شمشاد زان برق نوبهاری
رعد را بر عود لوای کردن کشیده دهند و خدنگ وزیدن باد پایان سبک خیز نسیم را بعد از قافله شکار بهمن بر انگیخته خطه گلزار را از
انقلاب زمان مقام افغان زاغ و زغن گشته بود از صدای بیگانه پرداخته محل نغمه برای قمری و عندلیب ساخته بودند و نیز
چمن تا زگی پای تخت سلطان بهار و شوشتر ارغوانی قزلباشی گل گردیده و مجلس جشن و عیش یاران شکار و غلهای سپاه
و جیش آراسته گشته بعد از اتمام سور و سرور و تهیه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداختند و هر یک از دلاوران عرصه
رزم را با عطای نقد و اسب و سلاح و فاخر از کنجا نیس بهره مند و از شوکت پاشنی حشمت ساختند در بیان تتمه احوال افاغنه اهالی
هرات و کیفیت مقدمات استیلای ایشان و وقایع آن زمان مجملی از احوال افاغنه ابدالی هرات در صدر کتاب نگارش
یافت که در ماه محرم سال هزار و صد و سی و پنج هجری که محمود غلجائی بر صفهان مستولی شد محمد خان افغان که در آن وقت
حاکم هرات بود به هوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را بمقتضی محاصره اند حسب الله خرد اطراف و نواحی را
تاخته راه بازگشت بنهاد پس چنانکه بحث و جدل از رود و پیاده آن افاغنه با و شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از فراه
آورده حاکم هرات ساختند در سال هزار و صد و سی و هفت هجری مطابق ئیلان ئیل حسن خان ولد عبدالله خان که برادر
در ایام حکومت زمان خان در هرات بقتل رسیده بود بعزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته اعدای نفاق رخنه گرد
تا آنکه افاغنه برای اطفای نایره شر ذوالفقار خان را بجانب باخرز و حسن را بسمت قندهار روانه کرده الله یار خان برادر
در سال هزار و صد و سی و هشت هجری از ملتان آورده بعلم حکومت متمکن ساختند و چون عبدالغنی خان علیکوزایی که
سمت هواخواهی ذوالفقار خان داشت از الله یار خان برنجش چند وقت مدارای و حشت آمیز میکرد و برده از روی
کار برداشته ذوالفقار خان را از باخرز آورده رایت نفاق برافراشته و شعله نایره جدال اشتعال داشت افاغنه
دامن از اطاعت بر و چیده ذوالفقار خان را بجانب فراه و الله یار خان را بجانب ملتان فرستاده اند هر یک
مجدد با چیی را بالکل شده افاغنه بیحاکم در سرکرد و بسر میبردند تا آنکه خبر توجه موکب منصور بر تسخیر ولایت خراسان
با تاکید بکرر فتح کاوش و آغاز سازش نمود و از فراه ذوالفقار خان و هرات را با الله یار خان دادند و تقبل و بذیرکار از
در سال هزار و صد و چهل و یک هجری مطابق بیچی ئیل حضرت ظل اللهی آهنگ سفر هرات کرده رایت عزیمت بعد از اجتماع عسکر
در روز چهارم شهر شوال المکرم که چهل و شش روز از نوروز گذشته و انقضای پذیرفته بود از ارض اقدس حرکت کرده

اورنگ با قورا که از سبزه زمردی بصفه برخ فیروزه گون مزد مقود دلیران لعل خفتان خسته شده از آنجا کوچ برکوچ عازم مقصد
گشته در تربت جام چند روز رحل اقامت انداخته در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده در رباط زقلعه
ذو سند آباد را محصور کرده حضرت ظل اللهی با سه چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار بایلغار رفته بعد از ورود بآن مکان
که افاغنه برگشته باز بتربت جام مراجعت تحویل رای آسمان فرسا کرده در منزلگاه بیدبه ترتیب جنیب قراول تعیین هراول
و داروغه‌ئیس ساقه و وصل النسویه میمنه و میسره و قول پرداخته شب قراول تا طلوع ماه بادیده وران روشن ضمیر انجم بدیده بان
معابر مدارات برفراز این نیلگون حصار برآمده جمعی را از سپاه کارآگاه بقراولی مامور و خود نیز بعد از طلیعه فجر اعلای
لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که اینک افغان با جمعیت وارد جام تمام وارد کوسویه و آنحضرت اعلای برای
استخراج شرحی بر رؤسای ابدالی نگاشته که اصلاح انگیز و ایشان را باطاعت ارشاد و تحریص نموده انجاع جواب
بزبان شمشیر تیز داده روز دیگر بر حوض غار رود مضرب خیام سپهر نمود گشته طلایه داران مریخ صلابت و کیوان نشان
کیوان مهابت التنب پاسداری لشکر و نیل صلاوت بر کمر زدند افاغنه آمده رباط و دیوار پشت کال قلعه را حصن
خود ساخته لیکن راه پرداخته اند پس حکم شد که از غار رود حرکت داده بفرسخی قلعه بجانب کوسویه منحرف گشت و از جه افغنه
لا بد از آن سنگر سبه و سنگر نموده آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کرده اند نخجسته تجسس ذکر یافت که طایفه افاغنه بجانب
قزلباشیه ولیرو بود نهاده ماری شمشیر گیر شده بر اهل ایران استعلا و بر ولایات استیلا داشته آنحضرت هیچ شد که
تخت بامی هدین غازی سپاه یافته با آن طایفه خیره دست بازی نموده بعد از خود آرائی و خود آرائی قدم بمیدان کین
گذارند و به لشکر ستان جان ستان بره پند داد از زنج کار آن طایفه بر دارند امر توپخانه و تفنگچیان پیاده را
حصار لشکر و محیط عسکر ساخته جمعی را از سرداران نیزه گذار و یکه تازان عرصه گیر و دار و برابر قول همایون بعنوان طرح
تعیین و بقاوان سپاه آرای انگاره آرای معرکه کین شدند نخست افاغنه بجانب میمنه حمله ور گشته پیادگان طرح گرد
میمنه در آمده جنگ در پیوست در آن اثنا فوجی دیگر از افغان دست شمشیر بجانب پیادگان هجوم آورده داخل ایشان
شده خبری از صد بره پیادگان پیش شتند و از کشش ایشان دلیران نیز رشته جنگ را از دست گسسته نزدیک
بود که دهی برود که مقارن آن هنگام فتح اللهی حضرت ظل اللهی بشمشیر تیز بعرصه ستیز تکاور انگیخته بکمند اختیار ایشان
آن فرقه را بخاک هلاک انداختند و بآب تیغ جان تن آتش حرارت خصم را نشستند اگر چه از روی تحمل زلف نهب و

دلیر

مهیب از رنج پیاده را میدان مانده و سرداران افغان را از پیش برداشتند اما پای ثبات آنحضرت که رکاب برکنان
جهان برد زخم نیزه برداشت و چون شب بدست آمد که بظفر قرین در همان مکان را افاغنه در حوالی کال قلعه نزول
کردند و بجو جاده آب باعتبار اینکه آن مکان از آب دور بود آنشب چه شش چه جور تشنگی به آب اندک بیتاب کردند و بجو
جاده آب بر آتش عطش فشاندند روز دیگر که سپاه نجوم از کال قلعه ظلمت کوس رحلت کوفته بجانب غرب سبیل فرود
افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته در یک سمت آب هرات رود فرود آمده و او روی همایون متعاقب ایشان
رفته در یکطرف فرود آمده آن روز از هیچ طرف بجنگ اقدام ننمودند و اراده خاطر اقدس آن بود که روز دیگر بجوم
کوسویه لوای ظفر افرازند سحرگاهان چون ترتب ار ذرد مان افق طلوع کرده آفتاب چهره را از دهن در اند جهت و عرصه
جهان را از سپاه ظلمت شب پرداخت معلوم شد که افاغنه شب خود را بجادی اوردی نصرت قرین آورده
مهیای جنگ گشتند پس آن طایفه دو دسته شده فوجی از معبر رودخانه و جمعی از جانب میمنه هجوم آورده بدستور
روز پیش آغاز خیره کرده تفنگچیان پیاده را که مستحفظان آن سمت بودند از جا برداشتند و در آن اثنا بایکه تازی
میدان دلاوری و طنطنه پرداز معرکه سرداری اعلی جناب نادری مانند شیر غران شمشیر بران خود را بر قلب آنگروه
زده ایشان را از میان پیادگان دور و مصداق آیه لیمیز الله الخبیث من الطیب بظهور رسانیدند تا وقت ظهر نیران قتال
اشتعال داشته و بعد از ظهر شکست فاحش بر احوال آن طایفه راه یافته و جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته
بقیة السیف روی برتافته عیال و اطفال خود را که در قلعه جات سر راه بودند ردیف خود ساخته تا دروازه هرات عنان
باز کشیدند عساکر فیروزی مآثر در کال قلعه و تخ دو نهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده توپخانه و
نقاره خانه آن جماعت بدست آمده و از منزل رباط پرنه شاه طهماسب با اغروق و زنهای بزرگ بقریه سیاه
روانه کرده خود با توپخانه جلو ریز از راه سر پل عازم هرات شدند اللهیار خان و افاغنه مجدداً جمعیت خود را درست
کرده مابین شهر و رباط پریان از دو فرسخی شهر باستقبال آمده نخست بیغری با طوایفه مشهور بطلب صلح نکبت ولا
فرستادند بعد از آن مخذول از راه تذویر برآمده از پیش لشکر ظفر اثر بجانب میمنه حمله کرده و دسکی گشته دلیران و غازیان
انداخته بعد از خود کشی بیان مجموعی با شمشیرهای آخته در کمال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته پیادگان
جلو دار آن کجنشد و خبر بآنحضرت بجای انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کار رو شمشیر و خنجر رسید و از

طلوع طلیعهٔ مهر گیتی فروز تا نیمروز بوارق شمشیر و خنجر دلدوز غازیان سرزمین و دو هزار نفر متجاوز را از آن گروه بغی بسیف
آبدار بر خاک هلاک انداخته تتمه بقلعهٔ آتش ناک شدند تا از آنجا نیز با ... هرچند که مقام اقتضای تعاقب
می‌کرد اما مراعات روز عید مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم پیشتر نهد و همان روز بلشکرگاه عز و جاه گشته
همین که آن شب ... باد شدید برخاست ... که نزدیک بود که گرد خاک بباد دهد عالم غبار آلود گردید روز دوشنبه
روز بعد از کثرت گرد و خاک چشم از جانب پوشیده و همانگاه مکث کردند روز سیم که شدت باد و کثرت
غبار تسکین پذیرفت باد غرور از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب اللهیارخان آدم آمده طریق مصالحت جست
آنحضرت بزبان حال فرمودند که تکیه بر عهد تو با وجود بارها کرده‌ام که جمعی از رؤسای ابدالی در حضور نگذشته
تعهد خدمت نکنند ... مصالحت ... حصول ... پذیرفت پس از جانب اللهیارخان عبدالغنی علی‌کوزایی
و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بستند آنحضرت نیز مسئول آنجماعت را قبول و بجانب هر یک عطف عنان
ظفر شمول کرده ماندند روز دیگر خبر اللهیارخان و عبدالغنی ابدالی و چند نفر از معتبرین که سرکرده معتبر بودند بشرف ... برانکه
ذوالفقارخان حاکم فراه با جمعیت بسیار بامداد ابدالی آمده آن طایفه باین اطمینان از معاهده دست ...
پشیمان گشته اند بعد از رسیدن این خبر هزار نفر از دلیران معرکه رزم جوی بسمت فراه که مسقط ذوالفقارخان
بود روانه و خود بدولت ... را مخیم اردوی همایون ساخته ده روز در آن مکان رحل ... انداخته اما ذو
الفقارخان شب در ظلمت ... از سمت ... گذشته ... روز سیم با جمعیت افغان بمدد
اللهیارخان با فوجی از جانب ... آتش افروز نوایر حرب بکار ... ذوالفقارخان نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده
بر سر اردوی همایون رفته متوجه کارزار گشت حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را بمدافعه ذوالفقارخان مامور و لوا
با تیر دلدوز و سنان آتش افروز ... کرده از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله توپ و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشتند
و هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته در حوالی قلعه ... کار ... یکدیگر نصب رایات
قرار دادند روز دیگر که زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری کرده آنحضرت ... شاه والاجاه را ...
آورده بابینه و آغروق و جمعی از تفنگچیان را در ... گذاشته ... بجانب هرات اعلای اعلام نصرت
آیات کردند افاغنه باز ... دست ... تهیه جنگ ... بعد از تقارب فئتین باز افاغنه

بجمعیت تمام دست بشمشیر حمله ور گشته از اطراف شلیک توپ و تفنگ عرصه رزم را از کثرت کشتگان پرجلوه
جنگ تنگ کردند صبحگاهان که مهر زرین لوای ... فلک ... در ساحت چند نفر از افغانان را و از جانب
اللهیارخان طالب صلح و امان شدند آنحضرت دستار ... و پیغام دادند که مادام عظمای افغان خود
بخدمت اقدس نرسند ... جان در تن و روح در بدن هست ترک رزم و فسخ این عزم نخواهد
شد بعد از آن جمعی از رؤسای آن طایفه شرفیاب ... نفر ... اعتذار جبهه سای زمین نیاز
گشته عرض کردند که افاغنه غلجائی و ابدالی هر دو رعیت قدیم ایران بودند و غلجائیه مصدر خیانت گشته اولا
و بعد از آن اصفهان را که دار الملک تخت سلطنت بود تصرف کرده اند و ابدالی ... تنها هوا خواهی ایران با غلجائیه در
مقام جنگ و جدال بوده اگر مقتضای ... سلف ... و در مقام مواخذه اعمال زمان
ماضی نبوده عطف عنان ظفر توامان بتنبیه غلجائیه را اهم و اقدم دانسته بعد از تنبیه آنجماعت که ابدالی زیاده بر سابق
در صدد ایلی و اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش و غاشیهٔ خدمت بر دوش خواهند کشید هر چند اینمعنی
مخالف رای شاه والاجاه و اعیان دولت ابد ... اما آنحضرت مسئول آن طایفه را بترجیح بخشیده ایشان را
رخصت انصراف دادند و عزیمت بجانب ... انعطاف داده روز دیگر ... نفر از عظمای ایشان با
پیشکش و هدایا شرف اندوز تقبیل رکاب ... گشته بهره مند خلاع فاخره و جمعی از رؤسای ایشان
چاکر رکاب نصرت ... گشتند و حکومت باز با اللهیارخان استقرار و رقم باسم او عز اصدار یافت
بس فارسی زبانان را که ... و در توابع هرات برده اند با طایفه جمشیدی ... ساخته
بمحال جام ... نواحی ارض اقدس فرستاده اند مقارن آن عریضه اللهیارخان رسید که غازیان نصرت
نشان که ... تا خدمت فراه رفته بودند فراه را تاخته و اسیر و غنیمت بسیار بدست انداخته اند
از جمله اسرا زنان و اقارب ذوالفقارخان اند اسرای مزبوره بایشان رد شود فرمان والا باطلاق اسرای مزبوره
عز صدور یافته در چهارم ذیحجة الحرام آن سال ... و اقبال ... و در ارض اقدس ... گشته و مدت
سه روز ... در مشهد مقدس ... الفاق ... احمد ... خلاع فاخره و شمشیر مرصع برای اللهیارخان
ارسال داده ... **ذکر ... غلجائیه از اصفهان بعزم تسخیر خراسان**

در کیفیت محاربه مهماندوست و انهزام و بعد از آنکه مشهد مقدس مفتوح گردید و در روز عید اضحی عساکر فیروزی
مآثر را عزیمت مراجعت بدار السلطنه خود داده مطمح نظر والا آن بود که در زمستان آن سال بر سر ترکمانیه دست رفته موسم
بهار را در استرآباد مشغول سازند و نزدیک بر فیع حاصل از ای مملکت گیری بجانب اصفهان افرازند مقتضای اراده الله
شیئا فشیئا اسباب بر چون حکم قضا در انجام دولت والا برآراد آنحضرت سبقت گرفت و مهر تمنای بجهت حضرت از خاطر
خطیر شش گیهان تیر بر سنگ مضمون مصرع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود سرپنجه تقدیر گریبان گیر خاطر
دهقان بخوبیت اشرف را افتخار خواهی نخواهی بسمت خراسان کشید و در آن خون اکثر را نیز لذت ضرب زدست
خراسانیان چشید و از مصرع انتقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای فلک فرسا بجانب هرات و قدح دانتجبر در اطراف
ممالک شنیده باقی اشرف غلجائی که مقصد امر سلطنت بر ذمه خود را خدیو بهمان [illegible] کار را بداید دیده با جمعیت
در کثرت غیر محصور در روز شنبه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو هجری مطابق تخاقوی ئیل بجهت
خراسان رایت افراز و بیکار شد بفاصله چند روز که هنوز خون از جبین تیغ دلیران خشکیده بود
و مرکب تیز گام بهادران چون [illegible] لگام [illegible] روی [illegible] آرام ندیده بود خبر نهضت اشرف
بسمع خدیو فیروز رسید و فرمان قضا آیین باجتماع لشکر صادر و توپخانه از راه سر ولایت مشهد سلطان میدان
روانه حضرت خود باتفاق حضرت شاه [illegible] هم ماه صفر از راه [illegible] روانه شدند [illegible] گردید
گردیدند و اشرف نیز از آن طرف بسمنان آمده از اول بر قلعه رسید سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود در رفته قلعه
بتصرف قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت حضرت ظل اللهی بجرد استماع این خبر باجیب طالع مبادا
اهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بدادن شهر راضی شوند بسلامت چند نفر از افشار و قاجار استرآباد خبر منزد اهالی آنجا
فرستاده که این [illegible] از رجه مرکب منصور اخبار و قلوب ایشان را قرین اطمینان ساخته در ثبات قدم
در صیانت قلعه تاکید نمایند و آنها از [illegible] مرحله بپیمایند اشرف نیز از آمدن توپخانه اطلاع گشته سید ال افغان را
که در [illegible] بود بر سر توپخانه روانه و در حینی که توپخانه [illegible] قلعه [illegible] اعمال بسطام و از [illegible]
در [illegible] قلعه [illegible] مطلع ما بیچه اعلام ظفر انجام گشته بود سید ال بسطام [illegible] قلعه رسیده از آمدن موکب منصور
آگاهی [illegible] آنجا [illegible] گشته روی برتافت و در هنگامی که شهر بسطام موکب انجم احتشام گشته چون [illegible] گذشت

و از دو جانب سپاه و توپخانه در خارج شهر فرار رفته آنکه سید ال با فاغنه چون بر سر توپخانه آورده کاری نساخته بجانب
اشرف لوای عزیمت از جنبش و دیگر رایت جهانگشا متوجه سمنان آباد و دامغان گشته سید ال نیز آباد
روانه مهماندوست و اشرف هم از سمنان حرکت آمده در مهماندوست یکدیگر پیوستند و روز شنبه ششم ربیع الاول
در سیل بلاد و جوش محیط مواج در خروش آمده در کنار آب مهماندوست طرفین دست از جان شسته بمقابله
یکدیگر شتافتند و در آن روز حضرت ظل اللهی تمامی لشکر فیروزی را یک قول قرار داده تفنگچیان پیاده را که هر یک با یک
سوار برابر بودند فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیطان دریای خونخوار ساخته مقرر شد که افواج ظفر پرور و دلیران
انجم شکوه بر همان نهج که کرده در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات قرار داده بدون امر جهان
از جا در نیایند و دست باستعمال آلات حرب نگشایند زهی خدیوی که در میدان چون بهمه عرصه لشکر نجر
اشارت نماید سیج لشکر ظفر نشان ... در هنگامی که جنبش کوه گران را امر فرماید مخروطیه صمصام اسکندر از یک روان
گردد و در شام کین چون منع آتش افروزی کند برق را قدرت و قوت جهانی زدن نبوده باشد و دف شکر
چون بجانب رزم فرمان دهد صبح را جرات نفس کشیدن نه افاغنه نیز جمعیت خود را سه دسته کرده از سه جانب حمله بر
با تیغهای کشیده و سنانهای تیز بجانب قول لشکر ظفر نگار و از نیز مشغول ستیز و آویز شدند جمعی از جوانان نامی ایشان که
همیشه در معرکه صلابت پیشتاز رود و در عرصه خصم افکنی رزم ساز بودند بیش آن اللطایف از یکدیگر روی به قلب حمله ور
گشتند همین که بتیررس گلوله رسیدند توپچیان ذوقلی نژاد آتش دست بدست یاری سوار قضا امر و الا را بر سم
برگرفتن بکوشش توپ رعد خروش سا نیدند از آنکه کبار آسمان آثار یوم تأتی السماء بدخان مبین آشکار گردانیده و بزمین
آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم برآورده خصم بدبد آورد و گلوله توپ آن یکه تازان عرصه پیکار را با چند نفر زبده
دختران زنبورک که بخط مستقیم در محاذات توپ بوده انداز بیش بر داشته افاغنه را از مشاهده این حال مانند توپ
آتش بجان افتاده از نهاد برآمده انطا نقیفا از هر طرف که هجوم آور شدند خود را در دریای آتش شناور دیدند
و بجانب قبیح خود دستیاری تشنه لب قول همایون بهمان ضابطه از حسب متوجه قلب افغان گشته توپ دیگر علمدار ایشان
از پا در آمده اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم کرده توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته مانند بخت
خود بر گشته رو بگریز نهاد آنروز را سه ساعتی از روز تا عصر شکار نر و خیل و حیات تاراج توپ و تفنگ و زنان بوده

وجمعی کثیر از افاغنه و علمای ایشان مقتول و زنده دستگیر شده اند هر چند کیفیت ستیز کام شرف دلیران بقصد تعاقب ایشان
برگشتی و جوانان میلر و هنوز تجربه آموز را دو رسم جنگ برده اند حضرت ظل اللهی ایشان را از عنانداری منع نموده فرمودند که
هر وقت ضمیر اقدس را ارادات مبنی بر معقول الصلاح داند بتعاقب ایشان خواهیم پرداخت **در بیان امری چند که در آن
حال صورت وقوع یافت آنکه** بعد از وقوع شکست افغان که رایت عزم اشرف نکون سار شد هر یک چنانکه از
داستان گذشت از آنجا که رای جهان آرا را آئینه صورت نمای امر آینده و بر زحال علمی و مستقبل پیشگاه خاطر الهام
پذیر اقدس تابنده است بر تخته بخت ایشان نقش از وقت ملک نظام دولت دیده از جمله ملکان معتمد بر الطلب ولایت ابوذر بابا
برسم سفارت روانه روم فرمودند پس رای گیتی آرا اقتضا کرد که بتعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند
بآن عزیمت متوجه منزل آهران گشته در اثنای راه پادشاه والاجاه متوجه بکامله بردند گفتگوی حقانیت بر حضرت ظل الله
بمفاد آیه الحق مر بطبع مبارک شاهی ناگوار آمده نقاره خانه و خاصان خود را از مرکب فیروزی رکب جدا کرده از روی
طرح و خشم بجانب تبه دار روانه شدند آنحضرت گامی چند برفاقت کرده هر چند نصایح مشفقانه القا کردند مفید
نیفتاده پادشاه باز روز دار و تبه دار رسیده در محل اقامت نشاندند حضرت ظل اللهی محمد علی خان رسید علیخان تربت
که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند با رضا و فقرلو فولا لیسا روانه ساختند که بهر زبان باشد او را از طهران باز آورند
برگردانند و ... بانتظار شاه والاجاه توقف کرده پادشاه را از جا غیظ غلیظ افاقه حاصل نشد و نا
گشته از راه تجنه آنحضرت شتافته بذیل اعتذار غبار نفار از خاطر کیمیا اثر زدودند پس حضرت ظل اللهی حسینقلی خان
زنگنه سردار را و اغورلو خان زیاد اوغلی یوزباشی که در سمت گیلانات بمحافظت حدود مامور بوده اند فرمان
فرمودند که از میان قزوین و طهران وارد ساوجبلاغ شده خود همراهی شاه والاجاه بعزم تعاقب اشرف نهضت
لوای عزم شرف کردند سانحه عجیبه که در آن اوان بظهور رسیده اینکه افاغنه طهران بعد از شنیدن خبر شکست اشرف
بموجب اعلام او خبر این بلد را که در میان ارکی که در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و بعد تیغ خونبار جوان
ایشان را قمع و قلعه را خالی نموده بجانب اصفهان شتافتند و جالی عوام شهر بعد از فرار افاغنه بیان ارک بتجبه مشغول
نهب اموال اینجاعت شده اند و در آخر روز نوبت کسب تجبه خانه آن ستاره سوختگان در بار رسیده که هرگز چنین بود
در وقت مختنه روزگار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پا نمی‌شناختند بشغل فروخته تجبه خانه آمده ناگهان

شراره

شراره از آن مشعل بیار و طافشاد و چرخ غرارت و بیداد را که از خاندان افغان بیادگار مانده بر در و دیوار گرد
هستی آن گروه تبه‌کار از آن آتش پروانه وار بال‌کش پر بر باد رفت **در بیان محاربه که در سر دره خوار و کسر رایت شوکت
افغان بعنایت سبحانی در مرتبه ثانی** اما اشرف بعد از واقعه مهماندوست وارد ورامین شد و در آنجا اسلام خان
افغان حاکم طهران را در طلب گشته با توپخانه مستعد و بخدمت ... افغان خلیجی آمده سر دره خوار را که در میان
دو کوه واقع و سختی معبرش صورت مانع از مرور است بوجود دلیران فولاد پوشش سد آهنین بست و آن گذرگاه
تنگ را بارتهای اژدر شکوه و ذور ترکهرا با تفنگچی بزه و از فرط خود با سرداران جلادت در کمین کین نشست
غافل از اینکه مشت خاشاک راه بر اخگر سوزان و شعله بیباک نیران نبست و شیشه بمعبر سنگ خارا نیران شکست
بس فراوان دیده و رو دیده باشان تیز نظر القا انجیر بسیع خند به غضنفر کرده آنحضرت بعد از وقوع بر اتصال از
سمند سبک سیر پیاده گشته پنج و شش هزار کس تفنگچیان خونیه و نخجی و دلاوری که جنگ قلعه جلیلجوی برده بودند
فوج مقدمه الجیش کرده بسمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه و زنبورک خانه را از وسط راه راهی کرده و خود چون
کوه پابرجا دامن همت بر کمر استوار کرده به یورش پیش برد چنانکه بحکم عالی تفنگچیان و زنبورچیان جانب دست آتشین
جنگ از میان آن دره تنگ بمدافع تیغ جانسوز و رتبهای برق افروز القاء و نزاع جنگ ساخته ... تفنگچیان غلیظ
یورش پلنگ پیست دلیران بهرام کین مریخ سطوات از جانبین کره پلنگانه گیر و دار گرم و آتش فتنه ...
تفنگ ... چون سنگ خصم را از سخنه نطایفه را چون پای توانایی لبنان آمده مانند سیل از فراز
کوه آهنگ نشیب نموده سرداران ایشان نیز از میان دره توپخانه و زنانه خود را گذاشته در کمال خذلان و خواری
از روی شرمساری بجانب اشرف که در ورامین بود فراری و جمعی کثیر به ... متواری شدند اشرف
بعد از ملاحظه انجال ... توپ قلعه کوبی که از اصفهان همراه آورده بود و قبل از این در ورامین گذاشته بود
در هنگامی شکسته زنش گریز بجانب اصفهان جهیز زد و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف
بسیدال اختصاص داشت و کوچ و اتباع او با ملداد و جمعی از افاغنه در قزوین بودند سیدال خواست
که خود را بقزوین رساند بنابر آنکه حسینقلی خان و اغورلو خان چنانکه ذکر رفت مامور به سمت ساوجبلاغ
و تسخیر قزوین بودند سیدال راه ورود بقزوین را مسدود دیده خائب و خاسر بازگشت و با اشرف پیوست و دوله

ادبا افاغنه رخت تحصن بنا برین قلعه فرو بن کشیده مامورین بنا را باستیصال وقلع الوقت کلفتند اشرف بکمتر تجدید
نهب ونقد ارک دار دار اصفهان واموال از ثقیل سکنه پایتخت آنجا کرده سه هزار نفر تجار از علما و معارف و سایر
رجال را از تیغ تیز گذرانید از انعطاف حضرت شاه طهماسب باشاره والا انبار تعظیم و تمشیت مهمات ملکی در طهران
توقف و بنا بر آنکه توپخانه از راه قم در رود مستعد نبود که عبور نمایند کوکبه همایون از راه نطنز عازم صفاهان گردید در
هر منزل قزاولان طرفین ملاقی یکدیگر گشته میرونند از آنجا عنان پیشگاه حضور رسید باز اسلام خان
افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعزم دست برد دست از آستین جلادت بر آورده و از طلب گشت
قزاولان این سمت که عدت ایشان زیاده پنجاه نفر نبود دچار افاغنه مزبور و در کوهی محصور گشته ناچار قزاولان
با تیغهای آخته بر آنگروه تاخته مستقیم از میان آن فوج بیرون شتافته شرف خدمت اقدس والا در یافتند آنگاه
آن جنگ ضیقی دست آموز ترتیب آنحضرت شود شهباز بلند پرواز در آویزد و اگر روباهی بقلاده تعلیم ترتیب شیر
در آید بشیر زیان ستیزد در جلوه گری توسن خامه عنبرین شمیم در میدان بیان جنگ مورچه خورت
و مغلوب شدن افاغنه در مرتبه سیم بعنایت ایزد حکیم اشرف غلجائی چون از وقت آمدن عسکر روم که در
همدان بود استعداد کرده بر عسکر روم نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشأن را با جمعیت شایان بمعاونت اشرف
ساخته بود این دفعه روئیه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوکبه استعداد تمام در اعتنا و اهتمام راهی و مالا کلام طریق
مقابله سپرده در مورچه خورت سایه نزول انداخته و ماهچه رایت جهانگشا نیز از این طرف بباغ پیران پرتو وصول
افکنده و فی فرسخ بین الفریقین فاصله بود حضرت ظل اللهی نخست فوجی از کرد و قاجار و لور را که بقراولی لشکر و هراول
طلیعه نصرت اثر مامور بودند بمقدمه افغان ملاقی و رشادت مسلسلین کلالیز تیغ و سنان ایشان پیرکردن پیمانه عمر
ساقی گشته اول کار را چون آخر کار رزم بدستان ساختند و بیک تاخت میدان رزم را از باده ناب آب
شمشیر تابناک ارم شده چهار صد تن از ایشان بدست نیکان بهلاک افتادند و از تقریر فراریان خبر ورود
پاشایان روم بعسکر اشرف معروض خدمت اقدس شده از آنجا که دریای عزم آنحضرت بحر محیط توکل پیوسته
و در هوای خیر بحر صدا آتش بیضه امید را با خدای لطف خدای یگانه بنیاد تحمل بسته است ابنیغ را نیز از نتایج آمد
اقبال دانسته شب را تبقیین در هوانکان باسپاه انجم حشم چشم براه طلوع طلیعه مهر زرین علم آرد صبحگاهان

که پنجم ماه ربیع الثانی آن سال بود تخت افروز طرف روی کیهان پر همایون طبل رزم سازی بلند آوازه و اعلای اعلام
جهانگشا فلک فرسا گشته کوکبه سطوت سلطانی و دبدبه هیبت سلیمانی بجانب اشرف روان و با لشکر مخن گرد
هیجا بر سر آن طایفه خاک بیز غبار خذلان و حرمان گردید چون اشرف مورچه خورت محل نزول افغان گشته و کوه
بلندی که در آن موضع واقعست راه بر میدان جنگ بسته بود آنحضرت اراده کردند که برابر روی ایشان
رفته از دو ما غره متوجه اصفهان شوند افاغنه از این ره رو معرکه رزم آوردند بعد از آنکه موکب نصرت پژوه
مقابل آن گروه فلک شکوه گردید اشرف چون در جنگ مهماندوست بتقاعد خود در نسبه آراء آنحضرت
کار آزموده در طریق جنگ خدیو جهان تجربه اندوز شده بود این دفعه در مقام معارضه بنحو و آمده ضابطه
و آیینی که در محاربه مهماندوست از شهریار کشور ستان دیده بود و ندرتاک جنگ تنخته افواج لشکر خود را در یک
سلک انتظام و انتظام و اطراف آنرا از توپخانه و کوه چنان استحکام داده توپهای شعبان مهابت را از جای
تیراس که کلوله داخل فوج لشکر رزم از زمانه شهر بعد آورد از جسته جمعی از یکه تازان لزین افغان قدم میدان
گذاشته بمدافعه پرداختند آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم یار و مددکار او زنده و زشت جهان از نظر همت
در مرا رسیده است معقید بنصب و رستی مکان گشته بجانب ایشان روی آوردند چون شهریار جوان بخت بار شاهیار
در پنجهای الهام خداوند صمدی در هر جنگ بخشید اول تفنگچیان بهرام کین را که پیاده رو لشکر فیروز جنگ مانند شیر و پلنگ
در قلاده انتظار حکم خدیو با فرهنگ بودند سلسله خودداری از گردن برگرفته با چنگ چنگال دلیری بر توپخانه
روان و متعاقب ایشان اعلام ظفرنشان از انتقه کن ساخته قول نصرت قرین را حرکت دادند پیادگان دلاور
صدای زنبورک و تفنگ آن گروه توپخانه و جنگ و آتش توپهای زنبلی ثار و دربازار جان فروشی توپ اطلس گلنار
روم و فرنگ تقصر کرده و در آن دریای پرستش برده توپخانه افغان را بنیرو دستی اقبال خدیو جهان تصرف و با تیغ
آتشبار آن شعله جهانسوز را که زبانه شراره آتش بزبانه پیرسید خوش نشیندند و جان بازان عرصه کین که برسم
طرح و کمین سواره و مهیای امر والا بودند باذن آنحضرت سوزن انداخته مرکب جلادت برانگیختند از خم
سلکه بکر او گشیند ع چه دریای خون شد همه دشت و باغ: جهان چون شب آسمان چون چراغ: ز آواز اسبان
گرد سپاه: نه خورشید پیدا نه تابنده ماه: و در آن اثنای گیر و دار از شعشعه سیف بارقه فشان خیره کن چشم اژدر

دوست اجل سیلی آن چهره روزگار برد رسیدن با فوجی عظیم از سپاه ظفر شعار و جمعی از افاغنه را بهمت دلیری
ذل حلول گشته تن شمع سبب غرب در آورده اند لطف جناب باری و اقبال خدیو کامکار مددکاری و دلیران جهره
دست پایداری کرده بسیاری از افغان را از کثرت جراحات عاری و تشنه را از مرحله پیمای وادی ذلت و خواری
ساخته اسباب نصرت اندوخته اند بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز دولت خود را سیاه دید جمع ترکی آنچه توانست
سلطنت را که گذاشته بود از افکار خاطر پریشان در کمال خذلان و نگونسار خویش بر راه اصفهان در پیش گرفته و از روز از
و ساعتی روز تا هنگام عصر غیران قتال اشتغال داشته روز نده بسیاری از آن طایفه و در دیه بدست آمده و انچه
از روبه گرفتار گشته اند قدر از دلیران شیر شکار گشته بودند خدیو کامکار تمامی را از حضور مرحمت نور از نش ساخته هریک
از ایشان را بطریق یاتق راه روز وداد وی و غلب الاهل مرد را از فرموده و در روز جنگ که غازیان مشغول شیر آویز
بوده اند جمعی از سپاه شکست عنوان شناخته بکرد بندر سی هزار شاخ که تا سدن بر تن تن میان از میل زرد زرد
اطلس شیفته و از لونه نقانه بر اقمشه فرو ریخته که حسب و خرمه پرده خته مطابای آمال خود را از آن بار مال غنیمت
ساخته بودند آنحضرت بدان امان ابتغی که ساد اغازیان طمع کار را از ذوق مال گرانبار و از فکر جنگ بازمانده بند
اندوزی که سرمایه آفات و دشمن جان بنی نوع انسانست گرفتار کرده اند تمامی و آخر طلبه سابت و فروش و خیمه
و خرگاه دارایی و سقرلات و اسباب نقیصه که از آن طایفه خجسته بر جا مانده و فضای بامرن از آنها مشحون و قیمت
آنها از میزان و قیاس بیرون بود یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بود مانند خار آتش زدند چنانکه
گفته غزل مال دشمن را بهمی خواهی ۞ باید اول زدن نخود دشمن مال ۞ زانکه مستغرق از اهل عقل بود ۞ دشمن مال هست دشمن
مال در بیان تسخیر دار السلطنه اصفهان و ورود موکب ظفر نشان بآن شهر بهشت نشان چون اشرف از معرکه
خورت حرکت بجانب اصفهان گریخته هنگام شام با برور سیاه وارد اصفهان گشته فی الحال با افاغنه بار بختی بر گشته
بختی بسمت شیراز فرار کرده صبح قزلباشیان حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آورده با اهل محلات افاغنه را که
در خانهای فرصت گریز نیافته بودند از برای زندگی بیرون کرده بنهب و غارت اموال افاغنه مشغول شدند بعد از آن جمعی
معارف اصفهان در روی شهر را بسته حقیقت حال بآنحضرت ظل اللهی عرضه داشتند در بیست چهارم شهر ربیع الثانی
سنه هزار چهل دو هجری که رکاب نصرت بجانب طرف شهر بود باخبر بعرض خدیو فیروز رسید کسی برای ضبط خزاین و

علم

۲۴

دفاین تعیین و خود با دولت رایات سعادت بجانب شهر افراشتند بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم
همایون حکم سرمه اصفهانی یافت و پرتو طلعت جهان آرای شمس بر در و دیوار انداخت مردم اطراف و بازماندگان بجابجا
افاغنه را که مانده بودند فوج فوج گرفته آورده اصفهانیان که در زمره افغان سبک مغز خویش از شمشیر و کارد دو تیغ
روانه ملک عدم میساختند و بفحوای ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الابصار حیات تازه می یافتند و بعد از
سه روز که اموال افاغنه بحیطه ضبط درآمد شروع بطلبان سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنایم ما لا کلام
از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر و جام گشته کسی برای ایصال این خبر
دلپذیر و آوردن حضرت شاه روانه طهران ساختند فرد نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید ۞ نوای عیش و
بشارت بمهر و ماه رسید ۞ از آنجا که غرض اصلی از این سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری ایزدی میسر گشته دشمن
آواره دیار ادبار گردید و شهر خراسان وطن غازیان و سرحدات آن ولایت مستغنی از بیان بود حضرت ظل اللهی
بعد از انتظام امور شهر بباغ بازارگاه که خارج از شهر است نقل کرده غرض آنحضرت آن بود که بعد از ورود موکب
شاهی و تمکن او بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند شاه والاجاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته در هشتم شهر جمادی
الاولی وارد اصفهان و در عرض راه منزلی که حضرت ظل اللهی اقامت داشتند نزول نموده هرچند که قبل از رفتن
آنحضرت بصوب خراسان رغبت رفع تحمل را طالب بود اما چون میدانست که اگر آنحضرت عنان عزیمت
بصوب خراسان معطوف دارد اوضاع سلطنت مختل و کار ملک از تحمل ابتر خواهد بود در باب فسخ این عزیمت
نیازمندی اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کرده آنحضرت بنابر تامل گذاشتند روز دیگر باز شاه مدد و جا
سران سپاه را طلب و اعاده آن مطلب کرده ایشان در جواب عرض کرده اند که جناب نادری تا نیابا خرج
الوفه اند تا پای همت را با ایمان گذاشته دست برکشان و گردن زوران کوتاه گشته کار ایران که مزاج نقد دست
فرسوده شاهی بود رواج یافته در صورتی که بعوض این مطلب می توانیم پرداخت که آنحضرت فرید امدا را که خاتم سلطنت
کرده راه دخیل غیر مسدود کرد و خود متانی سلیقه پادشاهی است و غرض ابرا غرض در مملکت باز بود جهات
ملکی اقتدار یافته مانع چنین وضع امور و باعث بنامی آنحضرت در پیش است و دشمن نزدیک دیگر رسید خواهد شد
همان بهتر که پادشاه خراسان را معاف و دیگر از اشتغال مهام درگاه جهان مطاف سازند و او نهی و قهر کل

رود و هرزه در بیان حمل بر نهادن آنحضرت نمایند مجلس گفتگو از ظهر تا عصر امتداد یافته هنگامی که نزدیک بود که انگیز
آفتاب از کف سلطان عصر بیرون رفته خسرو زرین افسر سپهر دیهیم گوهرنگار مهر را بر زمین زند شاه طهماسب تشفّی
خاطر و ملال باطن ظاهر کرده از روی طرح مهر از نعل برآورده بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که این سخن بر طبع او
ناموافق و حرکت هم بدون انجام کار نالایق است در مقام تحذیر توقف اختیار کرده اظهار نمودند که اگر این
مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط برضای ایشان است گفته بودیم که پای تخت بدست آورده
حضرت پادشاه را متمکن سازیم و اینمعنی بعمل آمده انشاء الله تعالی دشمن را بالمره آواره دیار نیستی ساخته از وقت ایت
مراجعت نمائیم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که معتمدی که از اصفهان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز
ره فوت اختیار کرده لهذا رضا قلی خان شاملو را در عوض در باب این امر مامور و روانه و حکام تبریز و کوکلیه
و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرموده اند و چون نجف بیک ساوقالکارش و صفیخان خان زنگنه واغورلو خان
زیاد اوغلی با جمعی فوجی مامور بسمت ساوجبلاغ و قزوین بوده اند برسیدن آنکه چند با انتظار اصفهان از ایشان استمهال
نموده بودند مقارن اینحال نبی مستحفظین را غافل کرده با کوچ و اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود
فرار کرد و بس حکومت قزوین و ضبط مال افاغنه بعهده و اهتمام محمد رضا خان شاملو مفوض گشته صفیخان خان از بسمت
زنگنه زادگان و کلهایلیان مامور و رخصت شده و در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشند و مدت چهل روز در آن
ملک دلفروز منظور ضمیر بلاکاری و حکمرانی آنحضرت اند ذکر گشته در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز
و کیفیت محاربه زرقان و انهزام افغان و تسخیر آن ملک نزهت نشان بعد از چهل روز که حضرت ظل اللهی شا
برنشاء فرح و کمال تماشی فرح باصل در اصفهان و تکمیل خلعت سلطنت و افاضه صورت نوعیه تسخیر مملکت
فرموده بسمع آنحضرت رسید که اشرف با افاغنه بمدلول استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب دست دلیران رزم
کش را فراموش کرده ملک فارس را محل استعداد و جمعیت اعراب بلوچان و بهرله و باقی عشایر بسمت فارس و بنیاد از
دست حضرت ظل اللهی مجدداً اساس نهضت دفع آن فرقه بر بسته در روز سیم جمادی الاخری کوس قیامت غریو
رزم سازی بلندآوازه و رایت جهانگیری آسمان فرسا گشته و بعین شدت زمستان از راه ابرقوه و مشهد مادر
سلیمان عازم شیراز گشته و شدت سرما بحدی بود که اگر قلم در صفتش آغاز نماید بر خویش لرزد و اگر دوات

بزا

بذکر برودت آن کند یده رطوبت در کاسش افسرده گردد بعد از ورود موکب نصرت طراز بزرقان شنفت که بخیی شیراز
اشرف با تجدید جمعیت و احتشام کرده با استعداد تمام بمقابله پرداخته و از طرفین تسویه صفوف و ترتیب اسباب حرب
گشته افاغنه بهیأت مجموعی بجانب قول حمله ور گشته جمعی که از حد اعتدال گذرانیده به پیادگان مقارن شدند تفنگچیان
چابک دست لنگرهای جانسوز آتش زا بسته کردند و بعد دیگر بطرف میمنه هجوم آوردند و باندک جنبش زیرک
دلقمک عوید و غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانید حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن کاهی بامداد میمنه
شتافته بحملات زهره گداز و صدمات طاقت پرداز اساس افغان چنان قرار آنکه گشته جمعی از ایشان برخاک
هلاک افتادند اشرف با افاغنه بجانب شیراز رایت فرار افراخته افواج خصم افکن را از و فسخ تعاقب ایشان تا حد
فضای یامرن را از خون دشمن لالکون و دامن دشت را جاری مجری رود جیحون کردند روز دیگر که سیاه صدف
صبح صادق از شفق زعفران بر جبین سرو میا صدیق و ملا زعفران افغان با سیدال برسم استیمان وارد زرقان
و شرف اندوز تقبیل عتبه خدیو جهان گشته جبهه ندامت راندند که فهل الی خروج من سبیل زمین سای اعتبار
ساختند از جانب خدیو گردون جناب افاغنه جواب باین نحو شد که رهائی راه نجات بجهه ایشان میسر است
که اسرای خاقان مغفرت با اسرای ایران که همراه دارند و کُرّاده ماتانا تسلیم نموده خود دسته دسته در ممالک
محروسه سلطانی اقامت کرده و سرکردگان ایشان فیرد در رکاب نصرت انتساب خدمت نمایند و ایشان را نیز بدین
امان و وعده عفو ماسبق سرفراز و مرخص ساختند صبحگاهان که اقطار رنجی سقف آسمان بهودج زرین مهر تابان
آراسته گشته جنازه بان قضا محمل کش این عماری زرنگار شد میا صدیق و ملا زعفران محمل مهد علیا و ستر
کبری که آفتاب سایه پرور حفظ اللهی و در نافله درج و در دامان شاهی برده اند با خواجه سرای لبرای دولت
رسانیده دوباره رفتند که اشرف را مطمئن ساخته بیاورند اما سیدال که در روز جنگ باورچی همایون آمده از خلاصی
کوچ و اولاد و منسوبان خود که در ارک قزوین محصور بودند آگاهی یافته همانشب اشرف را بطرف کرآورده از جمله
حرم مردم و نفوس شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد بنی اعمام او سپرده نفرات ایشان
که زنان و دختران و همشیرهای او و محمود و میر اویس بود فرصت بردن نیافته در شیراز گذاشته به خواجه و آن صر تدارکات
قتل آنجماعت بر او شش تعیین و خود نگاه در کنار پایانب فدا را انگیزه داده و خواجه مزبور همان قدر فرصت یافته

بود که جان خود از زوجات که یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیده ام الفساد مادر محمود را زخم منکر زده نیمجان کرده بود که بعد از
دخول لشکر ظفر پناه او نیز جان بقابض ارواح داد و هنوز ملا صدیق و ملا زعفران با اشرف پیوسته بودند که اشرف
از غلبهٔ اضطرار رسیدهٔ ضبط فرار نکرده و فرار قراولان موکب نصرت شعار رسیده اخبار گردید لشکر افغان تقویت همت
کرده برای اخبار بخدمت خدیو کامکار می آمدند که در عرض راه بملا صدیق و ملا زعفران دچار و آنها را باده و بار تقریباً
نفر از افاغنه رفقای ایشان باز گردانیده آوردند حضرت ظل اللهی ایشان را مرخص ساخته فرمودند که چون باختیار خود بدر
درگاه آمده بودند نگاه داشتن ایشان در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست هر گاه در جنگ دستگیر شدند مقتضای
وقت عمل میشد بعد از مرخصی ایشان با فوجی نصرت نشان تعاقب اشرف برده خفته تا نزدیکی پل فسا که در سه فرسنگی
شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایلغار بیشتر غازیان از کار و مراکب از رفتار ماندند شب نیز بر سر
دست آمده بود با انتظار رسیدن عقب لشکر عنان باز کشیده در نیم فرسخی پل منزل کردند از اتفاقات بالعبد
نفر از افاغنه را که او فراجو که مقدمة الجیش ساخته در موکب نصرت کیش همه جا در پیش بودند در پل ان از
عقب افغان رسیده اول از رودخانه عبور ... بر محمد خان مشهور بیاجو که برادر محمود و اشرف و در میان ایشان
صاحب عز و شرف بود با جمعی از سواران و قدریان افغان که محافظت راه و ضبط سر پل را در ذمهٔ خود گرفته
بودند قراولان را بجنگ مشغول ساخته که افاغنه بخاطر جمعی از پل بگذرند و با وجود آن افاغنه از بیم جان منهزم
و جمعی از غلبهٔ خوف در آب غرق گشته متاع هستی را بباد فنا داده و سه هزار نفر از اطفال خورد سال و نیز جوان
با بسیاری از زنان در آن ظلمت لیل که روز نامهٔ یوم یفر المرء من اخیه و بنیه و امه و صاحبته و ابیه بر خود را
بر آب انداخته سالک طریق این المفر دیدند قراولان بر زنده و اختر ... بسیاری بدست آوردند و از جمله
مقتولین بیاجو بود که بعد از گرفتاری عقب گشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید و از فرقهٔ گرفتاران ملا صدیق
و ملا زعفران بودند که دست اجل با بر رفقای ایشان زده اسیر قزاق دلاوران گردیدند هر چند که مأمورین خدمت
شایسته کردند اما غفلت عظمی کردند که حضرت ظل اللهی را از وقایع این واقعه خبردار نساختند تا در اصل بعضی
از ان طایفه تاخیری در انتقام قهاری روی داده مقدر ... و در حینی که بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بودند
آنحضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بدامان بر سر پل رسید چنینهای برگرد ... نظر بن باشد ...

الکه

تلف شخص خونریز از صدمهٔ ... برآورده سرکردگان افاغنه را ... منقطع لشکر اشغال داده کسی برای جمع کردن امراء افغان تعیین خود
باز جمعی از جوشن ... بتعاقب آنگروه ... ایلغار روشن ... فرسخ راه طی کرده چون افاغنه پل گذشته بودند با ...
خان فرموده اند و ... قضا انجام باطراف ممالک اصفهان ... از هر راه که آن طایفه اراده عبور نمایند سر راه بر ایشان
بگیرند و از آنجا اولاد و همشیرهٔ زن محمود و اشرف را ... روانه ارض اقدس و ملا صدیق و ملا زعفران و باقی
گرفتاران افغان را با منسوبان و ... خاندان خاقان صفوی که از تیغ خونریز ... بیرون برده بنیاد کرده بودند روانه اصفهان
ساخته ... کاری دیده خدیو بیهمال که ... سرای ... حقیقت فتح دار الغرب بنیاد ... دو ...
آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام بیان ... فرموده اند که ملا زعفران را ... محافظت نمایند
که خود را زنده باصفهان بخواهد رسانید بعد از ورود ارباب الدول ظهور این صورت فتح یافته در سر پل رود خانه
نشینی که عبور سیس مفوبیبن فی الاصفهاد عبور ... ملا زعفران برای رفع ذل ... خود را از
از باد و با آب انداخته آتش ... حیات را تسکین داد و بقیه را ... باصفهان رسانیده در میدان نقش جهان
بدار ... فرمان شاه ... نقش هستی ایشان را از صفحهٔ جهان ستردند از علامات اقبال این پادشاه ... برجهان ...
خدیو بیهمال فال میزد در ایام توقف در آن بلده میمنت نشان روزی که در هنگام سواری عبور میفرمودند که آفتاب
اشراق ... لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی اتفاق افتاده در سر مزار ... پیش آمده ... بدیوان عندلیب خوش ...
تفأل کرده اند این غزل آمد غزل نزد که از زمره دلبران ستانی باج ☆ چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج ☆ دو چشم
نیم خفته جلهٔ ترکستان ☆ بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج ☆ دهان شهد تو داده بآب خضر بقا ☆ لب چو قند تو
برده رونق مصر و رواج ☆ بپیش روان او را آتش داد ... و ابا زاویه ... شاه ... بشارت فرمودند از مصادفات
ایام توقف اینکه چون همیشه از بنیاد دولت علیه گورکانیه و صفویه فیمابین اساس دوستی مستحکم بود در ایام فترت
ایران نیز که رومی و روس و هر طایفه مصدر مخالفت و کم فرصتی شدند از جانب آن دولت ابد پیوند امری که
مخالف وفاق بوده باشد بظهور نرسیده بود علیمراد خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین و روانه
هندوستان و در ضمن مطلب اعلام کردند که از آنجا که در ین مدت افاغنه قندهار نسبت به دولت لا ...
مخالفت ظاهر و باعث فسادهای متواتر گردیده اند و تسخیر قندهار ... خاطر ... از طرف کابل جمعی ... فرار

دعوی را بجماعت مأمور گرداند و بعد از چندی که شهر شیراز از قدم همایون رشک نگارستان چین بود باتفاق و
انتظام امور آن مملکت بپرداختند ایام زمستان انقضا یافته خورشید جهان تاب از پس پرده سحاب [illegible] بر آمد آفتاب
عرش پیما از سی خانه حوت بایوان حمل خرامید چون قلع مادهٔ دشمن شد فتح فارس میسر شد و حال خصم ابتر گردید همه چند
که عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت اما اکثر امنا و ارکان بر سلک شدند یا بان بود و در راه چون راه چندان
علفه و ذخیره که کفایت اردو کند در خرمن مکنت مختصر جو و جو ندیده و از راه اصفهان متوجه مقصد بیلیشند بسبب ظهور
قطاع الطریق افغان و عبور از ممر [illegible] احتمال وقوع تعطیل چه باره بالمال [illegible] انسب را حصول مروت
آنحضرت بر تمنی تافت و از دولت علیهٔ عثمانیه نیز جواب صریحی در باب ولایات آذربایجان و همدان و کرمانشاهان به
علیخان ایلچی داده نمی شد در بیستم شهر شعبان المعظم بعزم استرداد ممالک عراق و آذربایجان متوجه سمت نهاوند
و همدان بوده و از راه دشت ارژنه و کازران روان گشتند و در آخر ماه مزبور نزول باغات جنت امثال [illegible]
مغرب مراد و قامت [illegible] گردید **در بیان وقایع ایت ییل سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و [illegible] هجری** در
و نهم شهر شعبان المعظم حضرت نیر اکبر چشم اعمی نیر اعظم از نهانخانه حوت بشبستان حمل علم افراشت و از دیوان خلد
خط امکان منشور والیگری عرصهٔ خاک بقلم نرگس خط ریحان بنام نامی سلطان نامیه صدار یافت پرورنده [illegible]
آرای گلبن را غنچه و گل صاحب جقه و افسر گردید و جنود قوای ربیعی رومیان کم فرصت دی را که ریشه تصرف در
سرزمین چمن دوانیده بودند از چمن دوانیده ممالک گلزار را از دست [illegible] فتنه جوی حوادث رهانید
نشان آشنا که [illegible] گلستان آغاز فتنه ای میکردند از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بسر منزل [illegible] بیت
کشیده اند و جنود فساد انگیز گرم غارت گلشن بودند از طنطنه ترکتاز روزی آوارهٔ دیار عدم گردیدند و از حضر
اقدس گلزار از ذخیره فروردین بانواع ریاحین و ایلات گرمهار لاله و گل و اخیام صحرانشین [illegible] سنبل را
بفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت و ساحت گلگشت دسته دسته یورت و مکان معین گشت و سنبل آب
نورد سرو و بزم چمن مهیا شده ذخیرهٔ غنچه در شبستان باغ در آغوش گلبن آرمید و سرو سهی با گل نیلوفر از دواج
دخترس باغ [illegible] مسرت [illegible] و انتهائن کل نوع بهیج ابتهاج یافت جشن نوروزی در آنجا [illegible]
یافته تمامی رؤسای سپاه و عظمای ایلات که در رکاب نصرت انتساب بودند بخلعتهای فاخره سرافراز گشتند

دمانند

مانند غنچه منت جیب را پر از زر و زروزری کرده بجامه‌های دیبه دار زرنگین قامت خلایق بیاراستند بروز آنروز خجسته و نفوذ
مقرر با شغل خود گشته از آنجا روانه بهبهان و در راه مهریز و الموجبره و شایخ [illegible] بیگلربیگی کهگیلویه با رؤسای آن
ممالک ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب یافته حسنعلی بیک معیر الممالک نیز از جانب شاه جمجاه وارد
و در ایدای فتح شیراز [illegible] بکوهر برای آنحضرت و سی صد دست خلعت برای رؤسای سپاه آورده خبر رسانید که
حضرت شاهی عهد علیا را که اشرف در سلطنت با صدیق و [illegible] از شیراز بقزوین فرستاده بود مخصوص
شبستان آنجناب ساختند چون شاه والاجاه در ایام توقف خراسان همیشه شاهزاده رضا قلی میرزا زینت [illegible]
میداد و درین صورت که معیر الممالک وارد مقصد گردید باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی که در رکاب بود و روانه
دربار شاهی و از حریم سلطنت از دواج بکنیز از بنات مکرمات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده رضا قلی میرزا خواهند
شده پیغام دادند که چون غازیان را حق التمیی درین دولت هست هر گاه خراسان را از ممالک سلطنت مرضع اختیار
آن بین طرف محول و مرجوع اردهر آینه خراسان سد سدیدی مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود پس گریز اقبال
از راه مهریز [illegible] دیزفول پرتو وصول انداخته از آنجا وارد شوشتر و ایالت آن ولایت را بابوالفتح خان [illegible]
محمد علیخان قولار آقاسی رجوع فرموده اند چون بند رودخانهٔ شوشتر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است سیلاب
مرور دهور قصور یافته بود همت والا که در متانت سد سکندر است بر مرمت آن پرداخته معماران مهندس
و کارآگاهان درست اندیشه بر سر کار آن تعیین و اخراجات آنرا از خزانهٔ عامره مقرر ساختند چون از طایفهٔ عرب
ترکتازی بسپاه عجم واقع میشد مشایخ ایشان را گرایانیده روانهٔ خراسان و والی حویزه را رخصت انصراف داده از آنجا
عازم دیزفول و بعد از ورود موکب والا آنجا محمد علیخان [illegible] از طرف اشرف افغان بایلچیگری رفته بود و خبر
استیصال دولت افغان را شنیده ناچار در اردوی معسکر فیروزی از خدیو فتح [illegible] گشته نامه و ارمغانات که از جانب سلطان
احمدخان خوندکار روم و اعیان آن دولت آورده بود بنظر انور رسانید چون از در بندگی در آمده بود بغایت
خاطر رنجیده و با ایالت کهگیلویه سربلند گردید و بعلت آنکه رودخانهٔ دیزفول طغیان داشت بفرمان والا
کلکها از چوب ساخته بدستیاری سیاحان و شناوری آب باران چند دسته از آن زده در چند روز همه از کلک
مانند فوج نجوم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه از ایلات کهگیلویه و الوار و بختیاری و فیلی و اعراب

حویزه و باقی طوایف هر جا که مفسده و مخالف بود به تنبیه و سیاست منوط به حکام بهگی و لایات منصوب از راه جابلاق
و خرم آباد فیلی وارد بروجرد شدند و در قصبه بروجرد حسینعلی خان زنگنه که بسرداری حدود فراهان مامور بود حسب
حکم والا با پنج شش هزار کس از شجعه وارد اردوی نصرت نشان و به ایالت کرمانشاهان سرافراز گشته از راه لرستان
فیلی مامور تسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت بسعادت شیان گردید و در همان منزل حسینعلی بیک معیر الممالک و میرزا
ابوالقاسم کاشانی از خدمت شاه جمجاه برگشته بعهد نامه والیگری خراسان را رسانیدند مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان
از قندهار الی اناپول که یک راس سی و یک عراق و خراسان است بتغییر ما بند ان بیزد و کرمان و بستان متعلق بدولت ابد مدت
باشد هر چند کیفیت رسانیده بخدمت آنحضرت از جهت دفع ایران و طمع به بنیان ایشان از قبول اسم سلطنت و والیگری بر آن ابا تکلیف
غازیان و التماس های خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیر شان زبانه العوض ناصر ایشان دولت خداداد و تفویض بخشش این رکت
قوی بنیاد ایشان رضا داده در ولایت مزبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت دار القضا علی بن موسی الرضا
علیه التحیه و الثنا زدند در بیان آغاز محاربه خدیو سربلند با روسیه و فتح نهادند چون بعد از ورود بروجرد از
جانب رضا قلی خان شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت عثمانیه بنابر تعلل گذشته جواب صریحی
افاده مدعا نکرده‌اند و نیز کلانتر نهاوند بعرض خدیو ارجمند رسانید که روسیه آغاز تاخت و تاز و دست تطاول
بجانب نهاوند دراز کرده‌اند حضرت ظل اللهی توکل بایزد دادگر نموده از آن منزل استفتاح کار کرده در اول شب بایلغار
تا ران جلادت شعار بر اکب صبار فتار سوار و در سه سیاهی ده فرسخ راه ایلغار کرده در هنگام طلیعه فرقه انس از لشکر
سپهداری خدیو خراسان خورشید سپاه سیاهی شب تاختن آورده و ما بیچه رسم ظفر برچم با طلیعه سحر صحاری
ترام کشته روسیان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل را بر بالین و سپاه بلا را در کمین دیدند شفاعت
پاشا نامی که سردار روسیه نهاوند بود و همه اهل ایران را مغلوب و زبون خویش دیده بهمان خیال عرصه قتال
آراسته بعد از اشتعال نایره کیرودار شکست یافته بجانب همدان روی بر تافته فرار و هزار نفر متجاوز از
آنگروه با چند نفر پاشایان و روسای ینکچری را اراده که در معسکر سردار مزبور بودند عرصه شمشیر و جمعی گرفتار
دستگیر گشته اموال غنایم بیشمار بدست دلاوران نصرت شعار آمده ساحت آن ولایات از وجود روسیه
تخلیه یافت در بیان فتح همدان و کرمانشاهان بعنایت حضرت منان بعد از آنکه بنهاوند بحیطه تصرف

ابد پیوند در آمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشای حاکم وان و خان پاشای ولد سلیمان پاشا که از دولت
عثمان عثمانیه حاکم سنجق بود با چند نفر پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان قریب سی هزار کس از ترکی
ترکمان گذشته بعزم جنگ وارد ملایر گشتند حضرت ظل اللهی که صیت ابن قسم بشارات را از عطیات
ایزدی شمارند فی الفور بتهنیت ظفر و همرکاب توفیق خداوند اکبر شتافته سپاه اعلام نصرت بر افراشته در صحرای ملایر
که مکان سطح بهنا و رود سیاهی عسکر روسیه نمودار شد خدیو بهمان براق صاعقه رفتار که در اکثر معارک
داشتند سپاه منصور را دسته دسته بر قرار کرده قول الغرجود همت تمود آراستند روسیه نیز جمعیت خود را
بر قسم انقسام داده پای جلادت پیش نهاده رایت ایلغار آتش جوب بکار گشتند چون رود آبی در میانه فاصله
بود از طرف غلغله تفنگ آتش افشان آهنگ رود و دام کرده و شعله آواز برق زفیر سوز حیات دلیران جلادت نمود
گشته همین که بازار گیر و دار گرم آتش توپ و تفنگ گردید دلیران ... سینه سپر ... از آب گذشته یا نیزه دلاور
بجانب میسره روسیه تاخته و تیغ کین از نیام آخته لمعات شمشیر جنگ سلیکه ندار و سری جوانان از خون دلیران تر
پیران خضاب ارغوانی ... بکر دلیران از شکفتن شکوفه های جراحت گل صد برگ گلشن مصاف گردید
و سروقامت دلاوران از خارهای نیزه و سنان و گلهای جراحت گلبن گل سوری گردید منوچهر بهادران
جانفشان پیکار و آویخته بودند که علمدار روسیه بضرب دست دلیران از پای در آمده علم تر دیا بیکار افتاد
سرنگون و لشکر روسیه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شده تمامی ما یعرف و جواب اسباب
خود را ریخته بجانب کره که در چنین اوقات پناه عافیت گریزگاه امان دست و پا گم کردگان است گریخته
بهادران خراسان که کوه و بیابان و بحر و بر را در پیش شب برق عنان مرهم جولان شان یکسان است سلانه
آن وادی پر نشیب و فراز را بخاطر چنین و طرز ندانست با ترکی ترکمان و هم از همدان متعاقب ایشان رکت و دیری
بر انگیخته چون اسباب روسیه در اصطبل ذهبی ... و در خواب بعد و مراکب برق نک دلاوران همه کره ... بسکه
دم صورت زاد بود ند با جمعت اکثر روسیه در کام کشش ... اسیر دلاوران ظفر قرین گشته فوجی عظیم عرصه شمشیر آبدار و جمعی
دیگر با پاشا مشترده و چند نفر از پاشایان ستقر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار ... رسان نر ... بارقه ... حزه
اکتساب در آمده بلسی ترکی ترکمان متوکل که به نصرت اقران گشته بهادران لشکر زنده و سرود خرمی ... فوج فوج عرضه

پیشگاه نظر ساخته مورد جوایز و عطایا گردیدند و روز دیگر که مرکب جهانگشای بجناح حرکت بود بموضع الله رسید که عبدالله
پاشای حاکم همدان سرمایه زندگی را مغتنم خود دانسته با عسکر رومیه سپاهی و تجرید بیرون رفته و مرکب فیروزی نشان
از زی ترکان وارد همدان گشته جمیع اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود بحیطه ضبط در آورده و دو
هزار نفر تجاوز اسیر که رومیه از ولایات عراق و آذربایجان بدست آورده و درین وقت فرصت بیرون بردن
نیافته بودند خلاصی یافته جدید جهانگیر اسرای سلیم النفس تعیین نموده همگی را جمیع حصانت و دواعی عصمت ایشان را
از آلایش دست بیگانگان و دست تصرف متجاوزه صیانت کرده مرخص ساختند که روانه اوطان خود شوند و احمد
از حسن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم آفت و فرط مخافت از همدان تا سنندج که بیست فرسخ راه است در یکشب طی کرده
از همان راه نزد احمد پاشای والی بغداد شتافته اکراد اردلان و رحین عبور سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته با نفسی
نفور زنده از ایشان بدست آورده بودند که رئیس مقتولین با گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عالی گشتند و رایات عظمت
مدار گردید رومیه نیز از ملاحظه استیصال زنگنه سنندج کرده از آن بوم و بر تخلیه جستند و بعد از پنج یوم که کوکبه عز
و احتشام در همدان مقام داشت خبر سلوک حسینقلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان که از بیم وجود تسخیر کرمانشاهان
مامور شده بود توضیح انفعال نتیجه حسینقلی خان از سمت کردستان قبل همه جا از خلاف جاده عازم کرمانشاهان
و در موضع قلعه حسن پاشا نام که حاکم آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله پرداخته و حسین قلی خان فایق آمده
جمعی از زنگنه و کلهر را که عدم ورود نموده بجهت وصول این خبر بمسامع آنحضرت رای توجه بجانب کرمانشاهان پرتو خشید
وارد لیران عرصه وغا برسم منقلای بمنزل پیشتر از مرکب جهانبان روانه ساختند حسن پاشا بمجرد شنیدن آوازه
نهضت رایت منصور توپخانه و قورخانه و اسباب خود را بر جای گذاشته بجانب بغداد گریخت حسینقلی خان بدون نزاع
دستار غه قلعه را بحیطه تصرف در آورده چون شنیده شد که آذربایجان ملکوتی نیز خورشید لمعان بود بعد از انتجاع
تسخیر بر زمینه آباد همدان صرف عنان عزیمت گردید کسی را فرستاده اند که در کرمانشاهان بنای قلعه جدید گذاشته از
جماعت زنگنه و کلهر جوانان کار آمد ملازم گرفته و کار ولایت را منتظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب سازند
نیز سابقا امرا بنفاذ پیوسته بود حاکم بختیاری در دولت خانزار از اعاظم بختیاری را که جای خود در حوالی اصفهان
جا و مسکن دهند و درین اوقات که آن طایفه مرکب والا را در دیده اند بالشکر جاده مکان معمور گشته از

نادانه در دادن خانزار را فرمان داده اند پس حکم والا صادر شد که هزار نفر از آن جماعت را که در عسکر ظفر اثر سالک
طریق خدمتگذاری بودند از اسب و یراق عاری و بعضی از روسای که بر آن راه فرمانبرداری بودند مقید ساخته
بیرجهه سلطان حاکم جام سپردند که بعد از اخذ سیلقی زرجان بجای دولت خانزار چهار صد خانوار از روسای
آن جماعت با الکای جام نقل نمایند و نیز چون طایفه در جزین در خدمت باغیه افاغنه اتفاق ورزیده لازمه ثروت
و اسیر و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان برای تنبیه آن طایفه جمعی مامور شده قلع و قمع آن طایفه
بر وجه مقرر بعمل آمده و درحین حرکت از خراسان فوجی از ترکمانیه کلکان حزم رکاب نصرت انتساب بود و از آنجا که
هرگز آن طایفه بتتابع سیاق و تحمل اسفار شاق از راه خود سری گردن ننهاده بودند درین سفر علم نافرمانی افراشته
و با نفس شدید بخشیان حضرت ظل اللهی ایشانرا خواهی نخواهی بزیر این بار گران کشیده جمعی از ایشان بجانب
دشت روانه گردیده فرار کردند هر چند که وجود و عدم آن طایفه غدار در جنب لشکر فزون از شمار امری بود خارج
از دایره اعتبار لیکن چون نهادن خوابات مورث فساد و کلیات میگردد و صدور این حرکت از ایشان بر خاطر
خطیر آنحضرت گران آمده ظرفان نام قاجار را با فوجی بمفاد و ارسلنا علیهم الطوفان بگرفتن ایشان تعیین
و فضل نموده در حوالی خوار با ایشان دچار و بمضمون فاخذهم الطوفان و هم ظالمون در بارهٔ ایشان کرده بوقوع پیوست
و متعاقب آن باقر خان بغایری را روانه ساختند که رفته سه چهار هزار نفر از ایلات حوالی استرآباد جمع و منتظم کرده
هر وقت که ترکمانیه دشت با افاغنه هرات یا فرمانده بظهور رسد با مردم صاحب اسب ظهیر الدوله ابراهیم خان مراسم
خدمت گذاری بتقدیم رسانند پس مدت یکماه آن ولایت را محل اقامت موکب نصرت علامت ساخته بضبط
و ربط امور نظام و ترتیب سپاه منصور پرداختند و کارهای آنجا را انجام داده و در بیان نهضت رایت فتح آیت بجانب
تبریز عزیمت انگیز و وصول خبر قتل نرف نیچی و بعد از آنکه از انتظام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ حاصل شد عزم
تسخیر تبریز در خاطر اقدس نقش انگیز گشته مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفال
فرموده این غزل آمد نظم اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است ٭ ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ ٭ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ٭ در غرهٔ شهر محرم سنه هزار و یکصد
و چهل و سه سلطان رایت نیل رایت گیتی گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان در حرکت آمده در اثنای راه عنوان

نامه از جانب حسین ولد میرویس برادر محمود وارد و عریضه نیازمندانه مشعر بر اظهار اخلاص و استدعای خدمت اولاد و نسوان
محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانید خبر قتل اشرف را بدین نمط دیباچه صحیفه عرض مطلب گردانید
که بعد از آنکه آن برگشته روزگار از شیراز مرحله پیمای وادی فرار شده بود بجانب لار رفته و چون همه جا رقم
قضا و حکم قدر در باب منع عبور آن طایفه را صادر یافته بود و اهل قلعه لار در بروی آنجماعت بسته راه مخالفت
گشودند ایشان هم از بیم ورشش جان در جای قرار نگرفته از راه بم و نرماشیر سیستان بسمت قندهار فرار و مردم
قلعه جات سرحد همه جا بر حسب امر والا و اشاره اقدس خار ممانعت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای
توانایی ایشان را سست ساختند تا از آن میخستند اشرف چون بسبب قتل محمود از قندهار گناه جو بود از کثرت رهزن
از راه بیابان آهنگ بلوچستان کرد حسین از شنیدن آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار روانه و ملکی از اعمال گرمسیر
گشته اما ابراهیم خان غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نمود ابراهیم خان تفحص بسیار کرده متعاقب او ایلغار
و شب در سیاهی ظلمت برزده که در دست سفلای شوراب واقع و منزل اشرف نیز در همانجا اتفاق افتاده
بر دوار دشده اشرف باز بنگاه گریز مهمیز زده بدر رفته بود ابراهیم هم متعاقب او می رود تا آنکه با تفاق
مهیا ملاقی او گشته هنگامی که قبیله بدو عرض بر رسید خبر آن کشیده بطرف ابراهیم دیده و ابراهیم خان نیز بر دستی
نموده تفنگ بسینه اشرف بر بسته عقده را که در دل تفنگ گره گشته بود گشاده دل خود را مانند تفنگ از غم
خالی کرده و از آنجا مجدد عریضه علیا نبات ملازمات خاقان مغفور را برداشته بقندهار برد و بعد از ورود ملازمان عنوان
جناب حسین بان نوشته که بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نمایند اسرای او خدمت خواهد یافت و دیگر
از وقایع اینکه در ایام توقف رایات همایون در شیراز قریب بهزار نفر افاغنه در جزین بسمت لار فرار کرده
فرمان استمالت از موقف اقبال بایشان مرقوم و مسطور شده بود که از روی اطمینان وارد دربار گردون شأن
گردند آنجماعت حکم مبارک را دست آویز کرده از لار الی حوالی اصفهان چرخ باز یافته هر جا دست می یافتند
بتاخت و تسلط سینه خراش دلهای ضعیفان گشته اموال ایشان را غارت می کردند بهمین منوال از آنجا گذشته در
حوالی ییلاق بختیاری میر مهر خان حاکم جام که محصل آنجماعت بود برخورده چون زمان سطاح را که حرز جیب
دست دد دشمن و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه است در دست داشتند میر مهر خان متعرض ایشان نگشته از طایفه

بخاطر

بخاطر جمعی گذشته خود را بقلعه جات درجزین رسانیدند چون قبل از این جمعی بضبط ارگ آن درجزین تعین شده بودند
در برف که بتحریر معروض خدمت والا شد تا از کوچی را با معاونت ایشان قلع و قمع مصرین روانه ساخته شد در بیان
محاربه با رومیه و فتح همدان و مراغه و تبریز بتائیدات جناب رب العزیز در حینی که صفاخانه افشار مرکز دایره اقبال
شد خبر رسید که تیمور پاشا حاکم وان و علیرضا پاشا حاکم کری باتفاق پاشایان سمت در قلعه میان حاک امین
مقدم و همدان و اقعت جمعیت عظمی شغد ساخته بتاخت و تاراج ایلات آنحدود اشتغال دارند خدیو کامکار بتسخیر ارا
در همانگاه گذشته بطرف نهر باب دولت سرکار با دلیران خونخوار ایلغار زده چند فرسخ راه طی کرده هنگام طلوع
گرگ به سر و کنار رودخانه جغتای که آن را امکان تیمور پاشا عسکر رومیه را در آن موقع شد از اطراف و جوانب از ...
منصور مطلع گشته بترتیب اطراف و تسویه صفوف پرداخته و متهورانه پیش آمده بندهای کلگون افراشتند همینکه از
ازینه ظفر نهضت یافته گرد سپاه خونخوار بچشم ایشان در آمد پای ثبات و قرار ایشان از جا بدر رفته بدون تلاقی
و تلاش عطف عنان بجانب مراغه کردند و دلیران ظفرنشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان
قتیل و فوجی از معتبرین ایشان زنده دستگیر شدند و تمامی اسباب رومیه بدست آمده و لایت همدان و ساوج
بلاغ و کری و مراغه و دهخوارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید روز دیگر آغوز دنبه ادر ... عساکر ظفر اثر برسر
منصوره مرور نموده و دختر مهد را از نظر همایون گذرانیده مشمول عطا یافتند بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی
اقدس بود بعرض اقدس رسید که جمعی از رومیه سرکرده گی تیمور پاشا بدهخوارقان ده فرسخی مراغه بر سر قراولان
موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته رومیه بمحض ظهور رایات جهانتاب بسمت قزاغان تاب گشته بعد از
طی یک فرسخ مسافت گرد عظیمی که آثار ورود رومیه بود از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز است ارتفاع یافت
حضرت ظل اللهی توپخانه را با جمعی از تفنگچیان در آنجا گذاشته خود با سپاه جرار و دلیران نیزه گذار بعزم آنکه راه
گریز بر آنگروه بگیرند از بیراهه که بمقصد اقرب بود شتابان گشته معلوم شد که گرد سپاهی که فوج است که یکی از
سمت تبریز و یکی دو فرسخ پیشتر نمایان میباشد پس آنحضرت فوجی از دلیران گزین را بتعاقب فوج پیش تعیین
و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج آخر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که گرد فوج اول
مصطفی پاشا حاکم تبریز و ینکچری آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان است که در اول شب از تبریز حرکت کرده

ورشت گریخته از راه مصرفیان عازم فرار شدند و تا از بقیه عسکر روم که بقدر سی هزار کس از تبریز جمعیت داده شده بودند

بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب برخود از هم پرونده و دلاوران که دو باره روگردان هم بوده اند سبک عنان

باد پای برق جولان خود را بآن فوج رسانیده جمعی از ایشان را طعمه شمشیر خون فشان ساختند و شیردلان امداد ظفر

رایت اژدها پیکر چنگ چنگال طمع بآن فوج ضم تبریز آورده بردند بیستر با نگروه نزدیک شده بحفظ قفار

فتن انطالیه قلعی زنان و پسران خود را و اسرای آذربایجان که همراه داشتند از بیم جان خود را بدا

که خواجه مرجان که در حد و دشتی تبریز کشیده دلیران ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کار زمامی سیف

دستان تبریز در پاس حکم که از بقالب قیصب ایشان از ره اقلیمی و تب برگشته و حرم که خواجه مرجان را

از تیغ الماس فام لعل گون ساخته برای مقتولین عدد ایشان قریب از حوصله قیاس و تخمین بود سه هزار

نفر زنده با زنان حرم پسر و اسرای بیشمار غنایم مرفوع و اسباب با محصور بتصرف در آمده معدودی از آنگروه

کی برخود را بچوگان دست رسیدان هلاک ... بدر بردند هنگام شام که خور جهانگیر مهر تیغ زرفشان

در غلاف و از معرکه بهرزک مصاف کرده قریه سهلان که در آن نواحی واقعست جز تکاچیره سهیل حنبی

دمقر کوکبه ظفر قرین گشته زنجان زحل هیبت شنبیهان مریخ صلابت بجمع آوری اسرا و غنایم مشغول بودند

بسر بردند که در شهر تبریز با اطلاع اعیان محکمه شرع از ربا و بیای ایشان رسانیده نگذارند که از مردم چشم بیگانه با اطلاع نظر

دست درازی بذیل عفاف ایشان واقع شود پس روز دیگر که بیست هفتم شهر محرم بود رایات جهانگشای بجهت

ظفر نگار از مرتبات اقبال انیکه رستم پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم هشترود بود با فوجی با عساکر مصطفی

پاشا حاکم تبریز عازم بود رها نشب چند نفر برای ایصال خبر فتح روانه تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز سلب لباس تمرد

از خود نکرده بودند با طوایف سپاهیان محصورها و تبریزی از زور مستعد رد دشکریان ایشان از انتقام مردم تبریز

کرده متعرض شدند و ایشان را باز سالم از شهر فرار و رستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته در حینی که پاشای مذکور

با برکاب گریزنده بود عساکر نصرت قرین در خارج تبریز با دو چار او را با جمعی که داشت از فتح بجدست خدیو

کامکار آورده و از فراران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند بعلاوه جان بخشی مرد جان گشته بر جهت

انصراف مرو رفقه اسرا را بعراده زنجانه مامور ساخته از آنجا توبهای کوچکان رمدافع از زور ددمان آتش فشان

که در محاربات رومیه بدست آمده بود روانه ارض اقدس ساختند و با ابراهیم پاشای وزیر اعظم بزبط افزاران سفارت

فرستاده بودند که از مراتب صلح و صلاح فرستادند مفاران آن خبر خلع سلطنت سلطان احمد خان خوندکار روم و جلوس

سلطان محمود خان برادرش و قتل ابراهیم پاشای سرعسکر و وزیر اعظم بوضوح رسید **ترضیح احوال** آنکه در وقتی که

تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای سرعسکر و عبد الرحمن پاشا بوده نظامی فراوان و نواحی دوکالین و رقبات آن

دو ولایت از دولت عثمانیه بتیری که باصطلاح رومیه عبارت از زیر انه باشد در ارباب و تابعی پاشایان

باسته های طایفه ینگیچری و صاحبان اوجاق آنها را باذن و فرمان قیصری با تجاهات تملیک و بایع کرده قیمت آنرا

که مبلغهای خطیر است صرف عساکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان که رضا قلی خان شاملو از جانب اعلیحضرت ظل اللهی

بسفارت مامور و وارد استانبول شده و سلطان احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنابر اغتشاش آوازه موکب ظفر

اللهی راضی بقبول مصالحه و رد نموده و ولایات گشته طایفه ینگیچری و رؤسای اوجاق که رتبه تصرف در کل این

ولایت محکم کرده بودند بنوعی که عزیز از هر تیغ سید بیغ نهال تقع از آن سرزمین برنمیکندند به عرا برخواسته

که در یکجا ولایت را با مستقر مشند دیگی بیعجم رد عایشد از متعلق پیری ام هم میبرد قبول امینی ینگیچری جهای از

زرداده خریده باشیم از نزعیاخوش رمال دیریت عجم سباج بنزد جراحول کسفر عجم د باعث سفک دماء بنی الاعم

شده آشوب خوابیده را بیدار رجهان آرمیده را فتنه زار ساختند داز سباج بود جراد رانجام استرداد و ولایات

شده اید ورهاین قیل وقال و مانع انجام کار بودند تا آنکه آوازه قلع بیاس حلت افغانه و اعتلای لوای ظفر

بجانب آذربایجان انتشار یافته بقیه السیفی که از نهاوند و همدان رخت بجو سلامان کشیده بودند متواتر وارد

الکه و دو کیفیت حال ما رجال سایره بعزم سفر آذربایجان وارد و عسکر در گشته بعد از ورود که قیصری تملکان

باده نام و تلای که در زمره اوجاق ینگیچری بود مالی نابکی و دشته جبابکی راه سلطنت قرارت تیز کرده تیغ زدن کی

خلیفه اسلام کشیده و این را اصلاح نامیده یعنی در استانبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در سوک افتاد و فراهم آمده شاه

دو وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر تقبل دادن بر دفتر بغیت سفوزده باستانبول برگشته و چاره جوی دفع

آن فتنه ادید چون از خشم پر زود پادشاه برای استرضای ارباب فساد راضی بقتل داماد خود نهاده شده وزیر اعظم

هلاک شده خفیه بالای عراده انداخته بیرون فرستاده **نظم** چنین هست آیین گردنده دهر که لطفش بود پاید از قهر

نه برو رو کسی بال کرد خوانند که در عهد نزهت مدو کین درشت به یاد صف ایمنی الطایفه ترک انتظام و رفع هجوم غوغای
نموده سلطان احمد خان را قلع و در سلطنت از نبیرک سلطان محمود خان برادر او حسب القضیه شهر تبریز را
دست روسیان پایمال جنود عمدان شده بود و پنج روز متواتر به فیروزی گشت عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر
خطیر خدیو گردون نشان تصمیم یافته بود عقاب رایت نصرت آیت از درجاح نهضت بال و پر بگشوده که در آن مکان در غره
ماه صفر چاپار از جانب شاهزاده رضاقلی میرزا وارد و خبر آمدن افاغنه هرات بر ارض اقدس و وقایع آن سمت
به موقف مقدس رسانید و سبب انصراف موکب جلادت کوکب به جانب خراسان گردید **در بیان آمدن افاغنه بر ارض
اقدس و غلبت یافتن ابراهیم خان** سابقا در ذکر وقایعات هرات سمت گذارش یافته که بعد از وقوع
محاربه با الله یار خان و افاغنه ابدالی آنحضرت مجدد ایالت هرات را با الله یار خان افغان مفوض و مسلم داشته
عطف عنان عزیمت فرموده اند و بعد از نهضت رایات منصور به جانب عراق و آذربایجان حسین غلجای که در قندهار
استقرار داشت چیره دستی ساعد این دولت را دیده میدانست که نیمه مایه فنای ایران میرویس پدر محمود برادر او
شده اند بعد از حالی این سلوک نسبت کار او خواهد بود و با طایفه ابدالی از در سازگاری در آمده ایشان را به مخالفت
و آنجماعت را دوستی او ترغیب افتاده به هوس تسخیر ارض اقدس خمیر ایشان سر برزد و الله یار خان بنابر آنکه از جا
فرجات منزا تره از روی عاقبت اندیشی دستی بر دل گذاشته پا از جاده پیمان منحرف نمی بایست به جهت جماعت
ابدالی از دیگران گشته در جوی کسی و سنا طلب ذوالفقار خان حاکم فراه او نیز بقصد خلاف از غلاف بر آمده در
ناحیه هرات و الله یار خان از در مخالفت در آمده در فرقه در میان افغان به هم رسیده سه ماه بر این منوال نایره آشوب و جدال
اشتعال داشت تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده در نیم ماه شوال سنه هزار و صد و چهل و چهار داخل شهر و الله یار خان
با کوچ و اتباع خود در ماندن قلعه مارو چاق گردید سپس آن طایفه افاغنه از حقوق عنایات حضرت ظل اللهی چشم پوشیده
در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان را حکومت اختیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلای لوای اقتدار کرده الله یار
خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه مارو چاق گذاشته با پیر محمد قلی خان جقتای حاکم مرو و بعضی از حکام آن نواحی
که با او اتفاق داشتند به روز به تیز از ورود افاغنه وارد ارض اقدس و به دیوار جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان
اکرام و مراعات تمام نسبت باو بعمل آمد از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل اللهی آیینه صورت نمای احکام قضا و قدر و به مقتضای

ابرنه

هوشیار رسیدی نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر با خبر بود یقین میدانست که آن فرقه عهد شکن و در وقت رفع حاصل
آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد و بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان
و از همدان نیز خواجه بیگ ساینی از امرا با قرخان بختیاری را برای جمع آوری سه هزار نفر تفنگچی از اهل استرآباد و توابع دستگاه
مقرر داشته که در حین ضرورت بعسکر ابراهیم خان پیوندند و ابراهیم خان نیز فرمان داد ابنیه و اقران با دف و غله
و آذوقه و ذخیره بی شمار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن بنا بر قلعه داری گذاشته از سعادت اعراض نماید
اما ذوالفقار خان با شش هزار کس از افاغنه آمده در زاویه خواجه ربیع نزول کرده آغاز تاخت و تاز کردند ابراهیم خان
خبر ورود ایشان را عوض نمود و پانزده روز نهر و زر گلشت بدیدار قلعه داد و گرد و فر سپاه و تا اینکه در هنگامی که نیم متوقف
موکب مسعود بود معروض نمود جلال گشته مجدد در باب جنگ میدان تاکیدات بلیغه بعمل آمد و اعلام نمود که بعد سی هزار
از روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند که انشاءالله تعالی عنقریب رایت تبریز را از آن مملکت بیرون کرده خود را
با آن طایفه کفر مست میرسانیم مقارن وصول این جواب باقرخان نیز با جمع کثیر تفنگچیان برونده وارد ارض اقدس گشته
بعد از چند روز با وجود اینکه از اوج سماء خاطر ظل اللهی در باب امر جدال و قتال کمتر خطاب با ابراهیم خان غضب نموده ابرا نازل
شده میدانست که کلام و فرموده آنحضرت مظهر آیات و ما ینطق عن الهوی است با جمعی از هواخواهان مغرور و تیز عناد
در سمت طمع غیور سپاه منصور را بر گرداشتن آخر قلعه سه روزه مامور و ساخته در سمتی که سلیمان کوکبه نگین ترکیب
جنگ افروخته افاغنه نیز مجادله برده در اثنای گیرودار باقرخان که سرکرده تفنگچیان پیاده بود در خود از کثرت زخم
ارباد کمان او که تا آخر راه و رسم جلب بر وند از دست داده روی بر تافتند ابراهیم خان با چند نفر بر انگیخته
که ایشان از راه گریز گرداند تفنگچیان که در بیشه نشانه ستیز او نیز را گرم کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار دانسته راه
جنگ را از کف میدادند و لشکریان نیز عنان خودداری ضبط نکرده روی بشهرستان هزیمت گذاشتند و از ضرب زره
بسیار از مرکب جستی پیاده گردیدند و جمعی از پیادگان خود را بچاه و قنوات انداخته در ماتم خود لباس [illegible] پوشیدند
ابراهیم خان در مشهد مقدس تحقیق جهت این واقعه در بیست و دوم ماه محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و سه هجری در سمت
صحرای عیدگاه و زیارتگاه مشهد مقدس اتفاق افتاده بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون ابراهیم خان از حجاب
خجالت عرض خود را بکام کار ساخت چون حضرت شاهطهماسب بر زبان جاری میساخت که مراتب عهد نامه نظام

کار عراق و آذربایجان برده و اولیای دولت شاهی است جناب نادر را مملکت حل و عقد است و مارا بگفتگوی
ایشان کار و احتیاج نیست لهذا حضرت ظل اللهی امر خراسان را اتمام و چنین برکنار ساخت عهد هرات را لازم دانسته
بتدبیر تدبیرات آن مصمم گشته معروض جناب ربیع الثانی شاهزاده رضاقلی میرزا اعلام کردند که در حصار استوار
قلعه داری اشتغال برد دیوار قلعه اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات و قرار نه بندند که بعنایت پروردگار
کار با دلیران نصرت شعار مانند چابک سواران چرخ گیتی نورد از ابلق چهره ماه شب و روز در اسپه بر جلو تمامی
گشته به روز کار ریسمان بستن بلک افغ را بایالت تبریز خطاب خانی و سرداری آذربایجان
سربلند و جمیع غنایم و اسباب و ذخایر رومیه که در قلعه تبریز مانده بود صد هزار تومان جنس نقد باد غنایم
دام دولت اصدار شد که جمعی از ایلات افشار مقدم و ترکمانیه را کوچانیده در تبریز سکنی دهند و هزار تومان خرج
کاری را در سلک ملازمت منسلک ساخته و حکومت هریک از ولایات آذربایجان را بکام کارداران نیکو نفوذ
و متوقف فرمودند که ولایات را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته در خدمت آن آستان یکجان و یکجهت
گردند و در آن سنوح خنده اشرار ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان کوچانیده و اسباب و الاغ و خرج
داده بخراسان فرستاده بوده اند و عدد ایشان به پنجاه و شصت هزار خانوار رسید از آنجمله ده هزار خانوار
افشار را از جمله شماره هزار خانوار از قرقلو میشد که شرف قرابت آنحضرت داشتند چون بیات و کربلان
هیچ که سبق ذکر یافت یورت قدیم آنحضرت و مسکن طایفه قرقلو بود و جمعی از آن طایفه کوچیده بامر آنحضرت
در ارض اقدس سکنی اختیار نموده عوض ایشان از قرقلوی جدیدی در رباب جا و تتمه افشاریه را در کلات
ماوا دادند و چهل و پنجاه هزار خانوار دیگر از ترکمانیه و اکراد و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلف
بودند که بدستور آنها را تدارک دیده در باقی ممالک خراسان موطن و مسکن داده مکان ییلاق و قشلاق
بجهت هریک معین ساختند

در بیان انصراف موکب ظفرنشان از آذربایجان بجانب خراسان بعزم جنگ افغان

بعد از قبض و بسط امور دولت و کنار کار تبریز و یکی چهار رتبه و اغروق را گذاشته با یکتازان عرصه
وغا بجانب خراسان ایلغار کرده بدون مکث رود رنک وارد قزل اوزن گشته در آنجا چاپار از ارض
اقدس وارد و خبر رسانید که بعد از واقعه شکست ابراهیم خان افاغنه گفته بودند که حال مرتکب این کار
شده

شد شمشیر عداوت برروی این دولت کشیده ایم دست این کار را که بیرون میکنند و هنگامی که خدیو ایران مقام
مطلق عنان بانتصوب نموده بمقام انتقام در آید چه جواب خواهیم داد پس لشکر انبوه از هرات و جمع از
قراء و مزارع و خرمنهای محصول توابع شهر برآورده نوعی نایره بیداد افروخته اند که تا زمانیکه از شرار آتش
آن شور و شر خرمن ماه دسته سنبله و انبار کهکشان و خوشه پروین در مزرع سپهر برخورد برج پروین در دیگر را بهمه جهت
دیگر زور در حوالی ارض اقدس ثلث عهد ملکت کرده مزارع و مزارع را علف تیغ بیدریغ ساختند و بعد از ظهور
کمال بغی و فساد روانه هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلغار کرده در بیست و نهم صفر روز
دانجه قزوین عراق و فرقهای مختلفه بودند و ترکمان تمامدار معروض محمدخان ترکمان بخدمت شاه طهماسب
فرستاده اند که در دایره امر و نهی آنحضرت بوده بر کاردار سر بر خط اطاعت شاه بلند اقتدار گذارند و در آنجا
خبر رسید که ابراهیم پاشای وزیراعظم قبل از تقدمه افلاء اسلامبول محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان
پادشاه دنجاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود اینکه با این تقریب احوال
و اوضاع حضرت ظل اللهی را ملاحظه و از دایره احوال آنحضرت مطلع شوند امر والا بوقوع پیوست که محمد آقای
مزبور را بعد از ورود تبریز روانه خراسان نمایند و لشکر دوکان افاغنه که در رود جوین جمع و بار بوسای درجزین
از و بلوچستان در آمده شجاعت اسحق سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد و بعد از استیصال
او روی نیاز بآستان دولت ابد پیوند آورده بود و جبهه سای سده سعادت قرین گشته و سه روز از ایلکان تربت
آن منقوله که بغو نعلین گشته و بعد از سه روز از راه طهران وارد ایوان کیفلاو چون ترکمانیه یموت ساکن دشت
قبچاق همیشه طریق تمرد و نفاق سلوک و ترکمانیه گوکلان که در حدود کراپلی سکنی داشتند در تقدیم خدمت
و دادن قوریان همداستان بتجویکه سبق ذکر یافت برسم فرمان بری تزدوک سپاه شدند از منزل مزبور بجدید
کرده چهار هزار نفر از دلیران جلادت نشان را از راه بسطام روانه و موکب جهانگشا از راه مازندران بنقد
کشای اعلام ظفر فرجام متمهد شده که در روز یازدهم ربیع الاول موکب والا از ترشیس میدان جهاد
قرنجی استرآباد بر سر یموت و آن از دهنه اریلی بر سر گوکلان چپاول انداختند که تا حشر هر دو طایفه در
یکروز از اتفاق آمده آنجماعت خبر یکدیگر نتوانند رسانید پس گوکله منصور صبح روز موعود از آب اترک عبور

ومکان مشهور بصفا و مطار عقاب نسرین شکار لوای ظفر انتها ساخته در آنجا معلوم شد که آن طایفه بتوسط ترکمانان آخوبچه
که در بیابان مذکور سکنی دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته نسبت فرق و جماعت کوکلان باطراف الا
داغ و کوهسار فرار نموده اند پس معاودت باسترآباد کرده فرامین مطاعه مرکز عموم سرحدات خراسان صادر شد
که راه معامله را بر ترکمانیه مقطوع و اثبات را از گرفتن ذخیره ممنوع سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب جرجان
گذشته از کنار رودخانه و صحرای دهستان روانه خراسان و وارد محال قرابلاغ از اعمال کرایلی جمعی از ترکمن
و دره سای کوکلان از روی عجز و امان در آمده وارد خدمت آنحضرت و مستدعی عفو تقصیر و متعهد دادن
بر رغه مال گشتند مسئول آن طایفه قرین قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانوار و بر رغه مال را مستعجل
روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج فوج مرخص ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته
در ایام دلگشا بعزم سفر بهارات در ارض اقدس حاضر شوند و در آن مکان از جانب الله یار خان افغان که
در ارض اقدس بود عریضه مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان بدربار مرحمت نشان رسید
جواب او برین نهج از مطلع عزت اصدار یافت شرح فرمان همایون که بالله یار خان افغان در باب
عفو تقصیر ابراهیم خان قلمی شده آنکه عالیجاه الله یار خان بداند که شرحی در خصوص اخوی ابراهیم خان عرض
داشته اعلام نموده بود که چون مشار الیه از بد طالعی خود در شهد [illegible] و از وقوع شکست که در قضای آسمانی بوده
شکست دل بر افکنده است [illegible] بعد بزبان قلم او را بیازاریم و شرمساری و خجلت زده که خواهش کرده ارباب
غیرت و حمیت را عذاب بدتر از آن نیست و اگر [illegible] بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام
و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس
غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت کسی نیست قبض و بسط جهان منوط بکاری و در تقدیرات الهی اختیاری
ندارد و نخواهد بود زیرا که مضمون صدق مشحون کریمه وما النصر الا من عند الله ابواب فتح و ظفر منوط و
بتائیدات حضرت داور است نه بزور پنجه سعی بشر با وصف اینها [illegible] الجلاد از غیرت بهره ور [illegible]
و سنان اعدا سینه سپر می سازند اما لطف [illegible] پردازی [illegible] خطی [illegible] کلک [illegible] و اقران تن می نهند و تیغ
دشمن را گردن تسلیم می نهند [illegible] عصای خانه [illegible] در راضی [illegible] شد کشند

از تیغ

از تیغ قاتل و روی ترکش ناوک از زهر جلاجل [illegible] و [illegible] زخم خنجر [illegible] بدنام [illegible]
عرق انفعال جبین در صدد چنین امری مادام الحیوه در شکنجه خجالت و ار [illegible] قید ملامت بوده
بر حیات ترجیح میشمارند چنانچه اظهر من الشمس است که سپهبد زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر بتیغ کشیده
رو بهزیمت میگذارد از رنگ زردی بر زمین فرو میرود و هر وقت که رایت جهانگیر را از مرکز نقطه نصف
النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال میبیند هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملامت
بر مشار الیه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته و نتوان گفت که چرا شمع حیات این همه بر آتش برخود
روا ساخته و از تیغ تیز [illegible] نتافته ولیکن سخن در این است که با وصف اینکه مکرر از جانب ما در باب جنگ
رو برو ممنوع و از اوج سماء خاطر الهام مظاهر خطاب با ابراهیم اعوض عن هذا او را مسموع شده بود بار
بر خلاف مامول مصدر اینگونه جهل و فضول گشته با نیتی برهمنی عقل طریق مصلحت پوییده و با رضای خاطر
ما را بر وقف ارشاد جوید درین صورت که سالک طریق احداث امرین و تابع مدلول آیه کریمه و هدیناه النجدین
نگشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته بخشش و آزار میباشد حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت و التماس
در آمده بر حسب المسئول آن عالیجاه باید دفعه زبان قلم را از آزردن او کوتاه و بهمان توجهات سابقه او را
مورد اشفاق ساختیم در بیان ورود موکب مسعود بمشهد مقدس و صادر اتفاق بتوقف در ارض اقدس حون
حضرت ظل الهی منازل نزهت مراحل را بان آفتاب و ماه جهانتاب بر رسم ایوار و شبگیر می پیمودند
در آخر ماه ربیع الثانی مسجد کاتان که تاجدار اقلیم چهارم و سریر آرای این بلند طارم از سوی جانب غرب
انصراف یافته از دروازه افق شرق قدم بشهر بند نیلی حصار سپهر گذاشت حضرت ملک بر ورود مسعود
همایون غضنفری وارد ارض فیض مدار و در عمارت جنت سرشت چهار باغ مانند ارواح در قالب
عنصری قرار گرفتند و چون در آن اوقات حادثه شکست بدلهای مردم آنجا راه یافته نوز در ماتم
کشتگان خویش برادر تا سینه ریش بمضراب ناخن چنگ زن و از جور افغان با نفیر و فغان در گوش زمین
فلک فرو غنش افکنده و دل بر خانان طاق نمای دل از استخوان سینه چوب بندی نموده از لاله های
داغ طرح چراغان میریختند و برای ملکانه ماتم [illegible] آتش [illegible] بهار بر می انگیخت و [illegible] آه آتشناک [illegible]

هر شب تا بهمان برونق کامل غوغای دل بر بارشان در هر طرف از آتش غم در جوش مشتعل شد صدای ارغنون و نقاره که تا لیت
سور و سرور بر دادار آیین عشرت صدا در دهشت در روز و روز اهل شهر را از نواختن نقاره شادیانه و آیین بندی ممنوع
ساخته بهمان ترتیبهای رعد آواز دبدبه جهانگیری و طنطنه در روز خود را به سامع دوست و دشمن رسانیدند و بعد از
سه روز که سفر کشان از رنج راه آسایش گزین شدند بخت ملاحظه سان قشون اشاره داد با ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان
فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت منتخب ساخته قارسانی و دو سیت بچه
و چابک سواران ذوات اندیشه برای تعلیم فنون سپاهگری برایشان گماشته با آیینی که ترک سپه خشم جهانبانان
و مردم خنجر گذار دیده‌فشان دلبران بالکمان سیه تزار و هر دلدوز مژگان قلب شکنی و قیقاج اندازی کنند مشق
و تعلیم فنون پرداخته در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم بل در خونخواری ذو زند رشید ضرغم جلاد
اجل شدند و از کار فرما روی دستی در میان بکم نیسان ناخن سنگ را آینه بیجا قیران کردن به وجون نوبهار
در رضا طراز حضرت تعمیم داشت اللهیار خان که آن زمان در ارض اقدس مهمان و نواده خرخان احسان بر دوست علی
آن که رفته در مازندران توقف و مشغول دلالت افاغنه بود و باز در سر هرات بدراکی تا طلاب بر دار و امدادا
بنقود وافره و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خواص اختصاص داده مرخص و روانه مازندران ساختند و چون
نجو بگه مرحوم ملک سلمان نجم او زبکان کرکلان در قرابنغ محال اراضی بخدمت آنحضرت آمده اظهار ایلیت و تعهد
ادا نمود که ولایت خارزم برسم پیرغه حال بمشهد مقدس آورده مسکنی دهد و چون در انجام این امر تاخیر ظهور رسید
احتیاطاً امر والا صادر شد که قشون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده در نخجیر توقف و منتظر صدور امر آنحضرت
باشند و حضرتش در اواسط شهر جمادی الاخر با قلیلی از خاصان جوید و سپاهی بعزم تنبیه الطایفه روانه و مقارن
ورود موکب والا بخبوشان ترکمانیه نیز با قبال فرمان وارد گشته حضرت ظل اللهی عطف عنان بجانب ارض اقدس و مراجعت نموده
و آنجماعت خارزمی مهره را بارض اقدس آورده مسکنی داده متعهد گشته که جمعی از جوانان سپاهی ایلی ببرد را
در سفر هرات حاضر سازند و چون بنهجی که مذکور شد حضرت شاه طهماسب ذره صدف سلطنت و شهریاری فاطمه
سلطان بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد بهمین شهزاده از دواج خاصه و اجرام و معینی فرزندها در زبالی و ایام شاهزاده
رضاقلی میرزا ساخته بود در برقیله گرگ که مقدس مبت الشرف ارض اقدس تجمل دار رقم مطاعه صادر شد

کرنامی

کرنامی امرا و حکام و سران سپاه نصرت فرجام و عظمای حشام انجم احتشام در بزم ارم نظم پرده محفل عیش و سرور حاضر
آوردند پس کارگذاران بدایع طراز و نگاربندان صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری و دست و بازوی هنر پروری
باز بسته در اندک روزی عمارت چهارباغ را نمونه هشت بهشت با آیین بندی و طرح چراغان رنگ مینو رشک
ساختند و روز جمعه دهم جمیل در حینی که نیز بغداد را آسمان شاه چتر طاوس رنگ و دلبسیط بغداد را فرح بخشنده
خلعت افزای حجله خود در سر آفتاب عقد اوند بحیث در قران خدای خانه و زهره و سرای حیات و چغانه و میل قرنی
با هزاران فر و زیب ترتیب یافته صد هزار دست خلعت را بنهاد آرزو زیب کردگان سپاه و امیران بارگاه و بندگان
دربار و چاکران جان نثار از جامه خانه نوازش عنایت یافته بروش هر یک ماسند که در آراسته خلاع خارای
سیلین و بان شاخ گل حله پوش از آب بسته وار زلین ا دیده ساکنان عرصه خاک لب طاق طارا شد
در نرخ چشمان افلاک پای کوب سرود برقص بر خواستند تا بلبغه بر بن نهج جشن و چراغان آیین بندی و دلهای
خلایق از برآید کنار کن لذت اندوز از انواع کامیابی و خورسندی گشته این هفته را هفت زینت شاه ایام
و ملکوت جمال شهر رو اعوام ساختند و در شب جمعه هفدهم ماه قران سعدین و اتصال نیرین در واقع نزد آن عمارت
دلنشین از پرتو وجود مسعود آن در اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از سرانجام کارسازی بزم
سور نگار رجانب را برد و ملاحظات که مسلک اصلی آنحضرت بود توجه فرموده بجناح مرحمت سایه‌گستر فرق آمال سکنه ایالات
که حضرت کشور از فایض انوار بر دند گشتند و چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده در اطراف که منتهای معموره
و حدات ابیورد است بجلای اسفراین و ابیورد و اطاله دست تطاول و اضرار مسکوکند ارچه ابراهیم خان برحسب حکم والا
با جمعیت موفور در ناحیه درون متوقف تنبیه الطایفه مامور بود اما چون عزم طلبد و همت آسمان پیوند آنحضرت
هرگز قرفع اعدا و کسی نداشته و کار را بامید برادر و جای نگذاشته لهذا ظهیر الدوله را با پیره حصار در چشم ما
شعبان با فوجی از غندویان جان نثار ایلغار و جبل بیخ ترشیح در عرض سه روز طی کرده در محال طاغنوان مزان
بر بروفت آنگروه رسیده رجال ایشان را طعمه شمشیر و نان و عورات ایشان را اسیر گشته و نهب اموال و احراق بیوت
و مساکن الطایفه بروجه اکمل بعمل آمده ابراهیم میرزا از همانجا مامور به تنبیه ترکمانیه گشته و آن طایفه هم که شر لابد ستبادی
سعی دلیران گردن فراز گوشمال کامل بخشید و روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد و سابق صورت نگارش یافت

که حسین غلجای از حین رجعت رایات ظفر بطرف آذربایجان افاغنه هرات را که باین حالت ملا محمد شده گشته بود
و قوه حین تحت المفید زده سلسله جنبان فساد بوده و زیرف که خبر خوبیت مرکب همایون بجانب هرات بعد از فتح ولایت
نزدیک دو منزلی رسید ذو الفقار خان نزد حسین که دستار بیضا و الوی بینش بجل حسن شیراز و امداد حسین فرزند با
ابره بعزم اعانت اید او داده اعزاز خان که شاید چاره بلکه بکار آید از دم تیغ تیمور و طالع فولاد دیگر خدیو جهان بود که
و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس پیدا افروزش در عالم و هم چاک افکن قلوب اعدا است زحمت اید
نجات کشیده بی جان آن راه بر سبیل پیشخص کند بر آفتاب بند بعد از رود و با سفر خیانت حکام از طرفین محرز
الحکام بیافته حسین انخلاص برای خود را وسیله اعتدا ساخته عریضه استمالت آمیز شعر بر بسته عالی زحمت ارادت
نسوان محمود نگاشته کلک نیاز بندی ساخته مصحوب ملا زعفران معتمد خود و اسحق سلطان ناصری حاکم سابق یزد که از جمله
آزادکرده‌های عفو خدیوانه بود روانه خدمت والا نمود و مسئول او در جه قبول یافته تمامی اسرای اورا که ذکور و اناث
چهار و نفر بود واند تسلیم دستارگان مزبور کرده ایشانرا با نیل مرام و حصول کام باز گردانیده و حسین نیز در تفحص
سرادق سلطنت صفویه را که در نیستان اسار و حجاب آستان روانست با ملا زعفران روانه درگاه سپهر رواق ساخت شد
و معروضه در خلال صلاح و ملک وودمان ... از ورود عازم قندهار گردید اما با وصف مشاهده این نوع لطف
قدرت که بالبیت ما دام الحیات مراتب رقیقه صداقت ببجه بازف و باطن را اظهار کرده و سه هزار نفر از غلجای را
لبر کرده سیدال با جماعت افاغنه هرات در دستار حضرت ظل اللهی بعد از وصول انخبر معتمدی تعیین کرده آن
بیخ عفاف را از همانراه با خواجه سرا و اعزاز باصفهان روان کرده بحرم سرای شاهی ساندند و بمراد دل
افزاری نظم خجسته رقم در مضمار وقایع نگار ذیل مراتب سال فیروزی اشتمال هزار و صد و چهل و سه هجری و
مرکب فیروزی غایت بجانب هرات روز چهارشنبه چهاردهم ماه صیام که نیر اعظم بعزم تسخیر شهر بند حمل
اعتلا افراخته شوکت شهرستان ربیع را که از زخ لباق دی در سرامای جو بیار و نواپای بانع و کلزار
قشلاق داشتند بر سم حرکت در رسیدن و فرشان با فرش نانیه اطراف چمن و فضای ما من را
از جوشش لاله و ریحان برابر دیبای زنگین و خیام گلگون برآراستند و لاله و سوسن براد و بجانیه شمشاد و عرعر
با ساز و برگ تمام بعسکر خدیو بهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی خاقان ربیع را بگردن افکندند

سبزه دشته و سبزه سر برکشیده و شمشیر بر دانسته چشمه سار را از موج زره در بر دو حشم انکوفه کلاه خود بر سر کرده چون
اردو بهشت ماه راه خشه بر یغماگران زمستان لب هجوم سپاه شکوفه در انار شاخ برگشان بخشان رشک نیم
خسروانه ترتیب یافته دلیران آراسته خلاع زرتاری که نما گرن رجب دامان آمال شان از زر سرخ و سفید مالا
مال و مشحون گشته بعد از انقضای مجلس جشن سرور ایام عیش و حبور روز یکشنبه یازدهم آن شهر سعادت زحام
باز فریدون دوکوکبه کیکاوسی از ارض فیض اشتباه حرکت و در منزل طرق نصب خیام زرین قباب کرده دلیران
دلیران که چند روز از خونخواری دشمن چون دهان روزه داران لب فرو بسته بودند آنروز را عید خود دانسته
از لذت خون آشامی کام جستند و دلاوران که تشنه خون خصم شده خشم و بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم بودند
شمشیر کج را براستی هلال شوال انگاشته چهار روزه از دهان گنجه زرخم شکسته بعد از وصول مرکب ظفر و جام منزل
بر چکامه جم جلال جام شده و خرقه را که ذشته براق ادب سپاهگری و در روئیه رزم گستری تعیین جرخچی قزلباش
و ترتیب مهام اول ستویه ساق و صول مقلای وقبل نموده و لشکر محضر حشر را سه قول مقرر کرده و برای هر
ساقه وصول و طرح تعلیم از نیزه گذاران بارح وقین و تفنگچیان مریخ آیین و توپخانه و زنبورک خانه جداگانه تعیین
داده و شش روزه از راه رباط قرمان آغاز ره نورد وادی کین شدند و فوجی از مقدمه الجیش که دهی از لشکر
بر جوشن طیش از رباط مزبور چیاول بجال ابجش بیلیان و غزیان انداخته تمامی ثمانحال بعرض تعیین بغما ذرا
قلعجای که در سر راه بود بعجش حرکت مفتاح اراده دلیران مفرح و مقدمه نظفو وفیخ گشت و روز چهارم شوال المکرم
بمکان مرسوم شبقره سه فرسخی هرات مقرر و بین نشان زرین کمر و آهن خایان فولاد دیگر کردید و دیده خصم از دور
در چهار آینه یکتازان سپهر جوار شش جهة روی برگ معاینه دیده و بعد از سه روز ب فوجی از خارج یک
نصرت طراز و دلیران کینه پرداز در حوالی شهر رایات از رزم بر ساز گشته و ذو الفقار خان نیز برای اظهار جوهر
جلادت از غلاف برآمده آتش زد دلاوران نصرت نشان با وحدت حوصله تا عصر تنگ نزدیک باغات شهر
با انطایفه برآمده هنگامه سانومه حنگ گشته حوالی شام که طرفین دست از حرب و باز مضمار طعن و ضرب کشیده
در گشتند سیدال غلجای با جمعی کثیر از سر ره و پیاده بعزم شبیخون شهر سلطنه را که با رجوع همایون پیوسته بود
جاده مقصد ساخته از بیان آن چون سایه دنباله رو لشکر ظفر اثر گردید چون بجوش خود از برده داری

ظلمت سیل تهاجم کرد لشکر خیل دیده شناسای بسته گشته و جمعی که لب قیان [illegible] کیران نهب دست از ضبط
صفوف و نظم ترتیب غیب باز داشته الکزی در شادی خونش آبلیس از بن گشته و جمعی هنوز در خانه زین بودند که در دغا
در کنار او روی بصدای شلیک تفنگ قلعه از پ در جلب شدند از اتفاقات برق در سر شهر بحکم خدیو مهر چهر جلادت
یافته بود آنحضرت بعد از وصول باردوی فیروزی شمول سطوت بهرامی و صولت ضرغامی برای تفرج او رکان برج
بلند اساس بر آمده بوجود صلابت متوا آنرا نمونه برج اسد ساخته اند مقارن آن نیز افاغنه از میان شهر ها فیلها
سرزان مانند جبل بهجوم در زره و کمک شان ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز خیره کرده اند خدیو شیر
که زهره شیر فلک در برج سپهر از هیبتش آب شده با هشت نفر از غلامان تفنگچی که در آن زمان در موقف خدمت
حاضر بوده اند بعد از همه پرده خشاف زیر برق تیغ و تفنگ آن برج خاک را ببرج آتشی مبتدل ساخته اند دلیران خصم
افکن و بهادران قلب شکن نیز از غلغله تفنگ پیاده دست شمشیر آب تیره روزان در آو بخته از جوی تیغ آبدار
آب بر آتش آن فتنه ریختند جمعی را از ایشان از سر تل هستی در [illegible] روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال
گشته رایت غلو بافراشتند از جانب بخت نوبت [illegible] و خروش و خم چرخ ابر
اندوخت سواره و پیادگان افغان سبقت جسته برای ساز جنگ ساختند زیر و بم نغمه در نشیب و فراز که بخت
انداخته آنحضرت با گروهی از تفنگچیان دلیران شکوه متوجه گشته جنگ در پیوستند بعد از آنکه از آتش
خون اعدا اطفاء نایره حرارت و تسکین شرر شرارت شده جانبین آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که چو شعاع
آینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند چرخ از [illegible] طلب خشم الکزی سبقت گزین گشته طرح
افکند ابر بلیه بغریدن آمد و رعد از سرعت برق [illegible] باتش افروزی نایره شرارت از جانب جبهت آسمان
تگرگ [illegible] و باران آغاز تیره باران از جانبین بر آمده [illegible] کام [illegible] مقام خود باز گشتند بعد از آن
افاغنه ذوالفقار خان که جنیبه اسب خودسری در زیر پا [illegible] جلادت را با د [illegible] داشتند خود را
رزبند دیده نزدیک [illegible] جانشان برتن [illegible] عهد و پیمان را در میان خود با یکدیگر ساخته متعهد گردیده اند
که این دفعه تا جان در بدن [illegible] دست [illegible] برداشته شاید [illegible] زنند روز دیگر
که شام سیه [illegible] رمح و سنان [illegible] کواکب را از زنگ ظلمت منجلی [illegible] تیغ خورشید را [illegible] صبح [illegible]

ذوالفقار خان بعهد و شیمه باکره افغان یکدل و یکزبان بهیات مجموعی بیرون آمده قلعه سلیمانزا که نزدیک [illegible]
ظفرخان بود بتصرف در آورده [illegible] کرده هر روزه از آنجا هنگامه آرای جدال میشدند [illegible] خدیو لشکر پرور
با فر فیروزی صف آرای عرصه دلاوری گشته او و تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر [illegible]
بزمین و پهلو بر جلادت شیر ژیان زدند تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز و برق اجل صاعقه انگیز بود و هیچیک
از دلاوران از زخمهای پهلو شکاف [illegible] نگردیدند تا اینکه بتاییدات الهی پای ثبات دشمن از جنبش [illegible] رفته
پس نشست و مفاد آیه سیهزم الجمع ویولون الدبر بظهور پیوست آنگاه یکه تازان عرصه وغا جلو ریز تعاقب آن طایفه
دغا گشته جمعی کثیر از افغان بخوف تیغ و سنان در بقیه روز و طریق فرار [illegible] گشته زنگ [illegible] ذوالفقار خان
ایشان بدست آمده بیست روز در [illegible] گردیده هر روزه دلیران شیر جنگ [illegible]
مزید وعده [illegible] غنایم کثیره ناخذه بنا بر فحوای [illegible] بجای [illegible]
[illegible] ساخته دویست و سیصد نفر از [illegible] سوای سایر دواب و اموال بحیطه الکتاب در آورده اند [illegible] از قلعه
بر آمده [illegible] بحصار آغاز رزم سازی کرده از جانب دلاوران [illegible] جانبازی و بزرگ [illegible] سنان
سرافرازی می یافتند و روزی [illegible] لیکن چون خطوط [illegible] سری [illegible] فلک جلالت
گردانیده [illegible] که صولت بهادران [illegible] بدست و پنجه بر خون [illegible]
از جمله وقایع ایام توقف آنکه الله یار خان که سابقا از ارض اقدس بخدمت آنحضرت مرخص و روانه مارو چاق
شده بود در منزل [illegible] جمعیتی از [illegible] باغیستی مارو چاق بهم آورده باردوی همایون پیوست [illegible] محمد سلطان
مروی از منزل مذکور با هزار نفر [illegible] ساخت [illegible] مامور گشته بعد از ورود بآنجا با مصطفی نام ابدالی
حاکم قلعه [illegible] جنگ کرده حاکم مزبور با جمعیتی از افاغنه مقتول [illegible] با گرفتاران اتفاق [illegible] قلعه جات
و کده را بالجزه بتصرف در آورده چون همت [illegible] مقصور و آن بود که اطراف [illegible] هرات [illegible] جنود منصور
[illegible] بیست و ششم شهر شوال ده هزار نفر از سپاه [illegible] را [illegible] کرده [illegible]
سپاه داری [illegible] مامور ساخته چون آب هرات [illegible]
جان [illegible] خان که [illegible] عازم پل [illegible]

محل نزول اردوی حضرت شان گردید و افواج قاهره از جنید پیل داده بر کشش دیده افغان گشته تصور چپاول چپان
لشکر ظفر اثر دیده دلیرانه برآمده بیست یا دو دلیرا به سبب غرب شمس الرحمن عامر بود آماده و در جنگ شده اند حضرت ظل
اللهی که مشتاق چنین روزی بود ذوالفقار برد برادر و مغفور لطف خدای یگانه آراسته به ترکیب کردن خرام سوار
و همراهی کارزار گشته قلیچان پیاده و توپچیان را باقول همایون از پس و در مقابله افغان فرستادند که آن طایفه را
مشغول جنگ سازند و آنحضرت با فوجی از دلاوران از دو دار و بهادران غضنفر دل که غرب یکه آویز جز دو یکه
و با برق سیف و سنان تیز فرو زنم هم جنگ شرار زده خاکستر میخاستند از تیغ برانگیزه برآمده مابین ایشان
قلعه فاصل و سنگرهای مایل اگر نه حایل شده بود از یکجانب دهان آتش بار از توپ و تفنگ سازوم تفنگ
نمانده الحصار فیه نار قاهره قنه مشتعل ساخته اند و از طرف برج و سنگر زبان طعن دراز کرده بخطاب هر یکی ازین
الان ماکنتم تعملون بنوا سازی پرداختند آن طایفه چون بقهر خدای یگانه از هر طرف خود را در چاره چه بلا دیدند تنگ
فرار کرده شمشیر گذاران که تا آن زمان از ضعف افغان قلاوه منع بر گردن داشتند باشاره آنحضرت سر از پیشانی خود دور
کشیده از دو طرف چپ چنگال دلیری باز بده گمکشتن و بستن و دریدن و گسستن پرداختند جمعی از افغان را
آب دم شمشیر آتش بار از سر گذشته بگرداب رسید و فوجی را نهرهای عمیق آب بکردن رسیده از سر گذشته بسیار
نقوم تجاوز از ورشهای درخاک و آب سر باد فنا داده علم و نقاره خانه ایشان بدست آمد بسی خدیو فلک
جناب ظفر لوا سیاه بکجانب بتر کل خان تاب گشته اسب سلاح مقتولین را به دلیران و نقد هستی گرفتاران را
بالک نیران عطا فرموده اند که چون جمعی از تفنگ بیات در سنگر نقره بضابطه مقرر در آن طرف رود
خانه نقره او را اقدام داشتند از هیجان کرد که بر فلک تیز گردید رسید استنباط فرار آن طایفه کرده از صفحه دشت
بر زنش که آن الغوقه [illegible] ره زکار را که کلک قضا بخط غبار نوشته بود دریافته بل فشن سرراه ایشان از هرات
رود گذشته با آهنگ رود جنگ جنگ سازد و تا پای حصار هرات مخالف روزی آغاز کرده بمضراب
شمشیر زخمه زن چهار تار رگ عنصری ایشان گشتند رود و زود دیگر که خورشید فیروز جنگ خورشید خاوری بگرد
نیلگ اخضر آهنگ سر پل معظم است این رود نبل غام کرده عازم پل مالان گشته از جانشکار بقرینه آنکه آن
که در کنار پل واقع بود نصب خیام کرده بحکم داد رحم بر جاهای شین در اطراف در روی ظفر بر سپهر بر

سوده هر یک از امرا و سروران لشکر دست خود خندق و مورچل ترتیب داده جهان زنی در عرصه خاک
پنهان نهادند مقاصره روز نهم یوم کاشنم ذی القعده الحرام بازده لاد خان تاشکی که حکومت اورد شتر قلان و غوریان
سربلندی داشت با سه هزار نفر تاشکی داخل پاقیه دار و عسکر فیروزی اثر دوازده ازشات غدای شده بر دو در کننده
از خواب امور در همان ایام روزی که خدیو کامگار رفت عقرا ز برای مراجعت اراده بر دند در میان خیمه عاران
اسلحه حرب از خود کنند و بعزم تفرج جانب شهر [illegible] بلندی که بحکم والا بنا شده بود برآمد همان زمان تفنگچیان
افغان خیمه مبارک را منظور آورده تیر انداختند گلوله آتشین سقف چادر را شکافته در جاییکه مسند و گذار
چند در کنار وشش زمین آمده یک زنجیر شتر در خاک نشست و همان زمان که نشستن این نوع خطر که از وقایع عجیبه
جز بهرداری حفظ حضرت داور و دولت اقبال صاحبقرانی نغفور و محمود دیگر نداشت چون بنجو نیکه رقم زده کلک بیان
گردید سمت شرقی هرات که عبارت از سرمنزل نقره باشد مقر دلیران آهن خاو جانب جنوب شهر که در سمت پل
مالان بود مضرب خیام فلک فرسا شده طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در چهارم شهر ذی القعده الحرام فوجی از دلیران
لشکر ظفر اثر را بان آنجا نزد و تدارک شایان مامور ساختند که از آب هرات رود عبور رود و در محاذات اردو
در جانب شرقی شهر سرای ترنه غلزئیه [illegible] راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند و روز دیگر مامورین عازم بسمت
شرقی شهر شدند حضرت ظل اللهی از بستور جلال عساکر لشکر خود متوجه شهر گشتند که افاغنه بسمت شرقی شهر [illegible]
بر دو جنگ و مامورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر مقام و مقر برج و سنگر برای خود ساختند
متعهد استیصال با فوجی از افاغنه غلجه [illegible] از جلادت در آمده سر راه ایشان را گرفته جنگ در پیوست دلیران
یمنه و میسره و سرکردگان قلب و طرح با قدام تزلزل بمدافعه اقدام کرده آن طایفه را شکست فاحش داده مرور و عده بسیاری
بدست آوردند و بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود آنحضرت بسمت تغییر مکان
گذاشته شب یکشنبه دوازدهم شهر ذی الحجة الحرام با جمعی از خواص خیمه لطف کرده روز دیگر بهنگام صبح که
لشکر انجم از عسکر فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایت کلفی دیده را از لشکر شرقی آغاز طلوع و عروج
کرد اردوی آرا از آنجا حرکت داده متوجه قرینه اردو خان که کیفر سنگی شهر هرات گشتند افاغنه چون باد
مانند خاشاک که بر راه بر آتشش تا بانگیر و دخود دهبات مجهور عی از ارباب ممانعت در آمده یکه تاز آن طرح

بحکم والا بر ایشان تاخته تا چهار شبانه روز تعاقب کرده جمعی را هلاک و جمعی را دستگیر کرده کمان نامی را اسیر و خیم و خرگاه ایشان را تاراج ساخته

و اسب بسیار بدست آورده و لشکر نصرت نصیب بفاصله بعد از غنیمت در کمال رامش و زینت با غنیمت و کسب آمده اردوی

بخدمت [illegible] عطف عنان عزیمت بمستقر ظفر کرده اند **و دیگر از وقایع سنه [illegible]** در شانزدهم شهر ذی الحجه

سه هزار نفر از دلاوران لشکر نصرت نشان بتاخت میمنه و چکینه از اعمال بلخ روانه و مامورین بموجب فرمان آن زمان

غارت و جمعی از بزرگان و ریش سفیدان که در آن سمت منظور آثار سرحدات بوده اند بضرب تیغ جزا ساخته با اسیر بسیار و غنایم

نامحصور روانه لشکر [illegible] سرکردگان [illegible] خورشید شعاع و بهره یاب انواع احسان و [illegible] شدند

نهم و آن اوان محمد بیک مروی که سابقا از [illegible] با حکم همایون نزد عبدالله خان حاکم جرجستان رفته

بود که او را از آن طرف بر سر خدایار [illegible] مراجعت و خبر کشته شدن عبدالله خان را بعرض [illegible] رسانید

توضیح انتقال ایالت عبدالله خان بعد از رحلت خطاب مستطاب خدیو فلک جناب [illegible]

[illegible] گشوده زمان [illegible] بابات [illegible] در خلال

آنحال [illegible] خدایار خان عباسی حاکم سند مجادله واقع شده در آغاز اشتعال نایره حرب بگلوله

عبدالله خورده از پای در آمده [illegible] چون دیدند که بر سرداری ایشان این قضیه [illegible] برتافتند

امیر محبت خان و امیر [illegible] اولاد عبدالله خان عریضه [illegible] نقض عهد خود در

[illegible] از [illegible] ایالت جرجستان باسم امیر محبت که ولد اکبر عبدالله خان بود

اصدار [illegible] و هر یک از اولاد عبدالله خان را با ارسال خلاع و [illegible] نقدیه و تفقدات [illegible] امیدوار

ساختند **و در بیان مقدمات دار الرفاه فراه و کیفیت محصوری آن** نحویکه سابقا ایمای بآن شد محمد سلطان

که از لشکر [illegible] بتسخیر قلاع فراه مامور شده بود بعد از قتل مصطفی ابدالی و ضبط قلعه خاش در همانجا توقف

داشت تا [illegible] امام وردی بیک سارلیز نایب دار الامان کرمان [illegible] سیستان باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر

فراه مامور و مقرر شده که ظهیر الدوله ابراهیم خان با [illegible] سرحدات از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود

او تمامی سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام نمایند و در حین آمدن امام وردی بیک جمعی از

قشون او برحسب فرمان اقدس بتاخت [illegible] از قلاع فراه [illegible] گشته مامورین [illegible] مسترد

و اهل قلعه را قتل و غارت کرده مقارن آن جمعی از افاغنه غلجائی از جانب حسین خان سرکرده بابروخان نام [illegible]

که در ایام استیلای [illegible] حاکم لار و بندر بود بعد از واقعه [illegible] شکاران گشته و مامورین با [illegible]

بسیار برگشته با امام وردی بیک ملحق و در [illegible] لشکر کرده بتاخت نواحی فراه پرداختند اما مقارن ورود

بجهده همین خبر [illegible] درین خبر [illegible] بمسامع علیه رسیده ابراهیم خان بر وفق فرمان آمدن خود را

موقوف [illegible] بعزم [illegible] ایشان معطوف ساخت **توضیح [illegible]** چون در حین توقف موکب همایون در

ارض فیض [illegible] تعهد دادن جمعی ملازم گشته بودند درین اوان ملازمان مزبور [illegible] تعهد [illegible]

و روانه ساخته بعد از ورود بجهده [illegible] اسفراین [illegible] اخبار [illegible] ایلغار [illegible] غارت کرده [illegible]

و اسباب رعایای آنحال را غارت کرده عنان برتافتند بنابر وصول این خبر ابراهیم خان بمجادلت مامور [illegible]

دیگر از لشکر نصرت اثر برادر [illegible] اسمعیل سلطان [illegible] بیک ساری [illegible] امام وردی بیک [illegible]

گشته فرمان والا [illegible] نفاذ پیوست که امام وردی بیک تا ورود سرکردگان [illegible]

از جانب قلعه کشیده دارند امام وردی بیک برخلاف حکم والا انتظار ورود سرکردگان نکشیده برای

اظهار رشادت در بیست و هشتم ذی الحجه الحرام [illegible] از مکان سابق پیش برده و نزدیک تا قلعه فراه [illegible]

وارد [illegible] کرده نزول [illegible] زعیم [illegible] ذوالفقار خان ابدالی که در فراه

بود با افاغنه فراه [illegible] فراه [illegible] ایشان [illegible] محمد سلطان ابدالی [illegible] سرکرده [illegible]

در معرکه مقتول شد [illegible] افغان جری گشته روز دوم و سیم نیز همین معامله پیش آمده روز چهارم [illegible]

گیر و دار سرکردگان جدید و عساکری که در عسکر همایون مامور شده بودند در وقت جنگ رسیده و

بپایداری و ثبات قدم دست قضا پنجه تاب و طاقت از آن افاغنه [illegible] گشته [illegible]

داده پانصد نفر از ایشان [illegible] جمعی را زنده دستگیر کرده بقیه بجانب قلعه فراه فرار کردند امام وردی بیک

سبب این [illegible] که لشکر را تغییر داده [illegible] گشته شدند از نیابت

کرمان و سرکردگی لشکر معزول و باقی سرکردگان و دلاوران در ابتدای این فتح [illegible] مشمول گشتند و بعد از

ورود موکب والا [illegible] که رؤسای [illegible] سعادت [illegible] شدند ایشان [illegible]

اسمعیل خان ولد ابراهیم خان دستهٔ جمعی با فوج قاهره مامور بمحاصرهٔ اسفزار و بفاصلهٔ چند روز جمعی را مامور کرد که
سلطان [illegible] رو بعزم جنگ دستبرد روانه و ولایت [illegible] ریخته قریب [illegible] شب داخل قلعه حزان و در کمین گاه
نشسته هنگام سفیدهٔ صبح جهان افروز معدودی جلوه گر میدان ظهور و بروز گشته افاغنه قلعه نیز بسیاهی تجمع قلیل
چشم بخت سیاه کرده پا بکنار از قلعه بیرون [illegible] جلادت بر انگیخته رزم جویان بهرام کین از کمین در آمده تیغ
در ایشان نهاده [illegible] بسیار و [illegible] غنایم بی شمار بدست آورده اند روز یکشنبه هفدهم محرم سنه هزار و یک
صد و چهل و چهار بار افاغنه با ذو الفقار خان تجدید عهد کردند که تا رمقی از جان ایشان باقیست در کشش و کوشش
[illegible] پس درب قلعه را [illegible] چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از رودخانه هرات عبور [illegible]
آغاز [illegible] کردند حضرت ظل الهی از [illegible] ایوان منظری که برای تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته
بود بسعادت [illegible] نظاره بودند که بدیدهٔ باز [illegible] ادراک فهم این معامله کرده قبل از آنکه [illegible]
خبر رسانیدند بر مرکب اقبال سوار و با فوج [illegible] عازم کارزار شده فوجی از جانب [illegible] بر سر ایشان
تعیین و خود با جمعی از پیش روی آن طایفه [illegible] سرزده [illegible] از ایشان بدست آورده تتمه از [illegible]
خود را به آب زده جمعی [illegible] که [illegible] آب [illegible] شدند و ذو الفقار خان نیز در رودخانه از اسب غلطیده
طالع بد [illegible] اسب سواری او با زین و یراق بدست آمده [illegible] یکدفعه نیز چون نمک زیاده [illegible]
[illegible] در هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک ناشناس برای تحصیل نمک بسمت [illegible]
رفته بودند بحکم [illegible] فوجی [illegible] آن طایفه نمک [illegible] تیغ [illegible] از جان شیرین ایشان [illegible]
دمار [illegible] دست قضا بر این [illegible] چشم [illegible] چشم آنکه [illegible] تا زمان [illegible]
چهار ماه امتداد یافت [illegible] که از جانب [illegible] علیجاه با فوجی از ابدالی آمده بود چون اکثری از لشکر [illegible]
در محاربات [illegible] تیغ [illegible] رجوع [illegible] شب [illegible]
در آمده روانه وادی [illegible] افاغنه چون پای بخت [illegible] اسباب شکست را در دست دیدند چند
نفر از روسای ابدالی [illegible] خان که در نزد آنحضرت [illegible] روانه کرده [illegible] بتوسط شفاعت او [illegible]
کار هرات [illegible] خان از جمعی از روسای ابدالی [illegible] هر چند که [illegible] بلند پرواز همت

بزودی قلعهٔ قاف تسخیر آن مملکت دلپذیر نشین [illegible] اما بنا بر صلاح وقت و انتزاع کار آن طایفه بحسب ظاهر از و [illegible]
در [illegible] بعد از روانه نمودن فرستادگان ایشان چون ابراهیم خان نیز [illegible] روی همایون روانه [illegible]
گردیده بنظر [illegible] افاغنه آن شد که حسین [illegible] باعث ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده لهذا از
[illegible] خود [illegible] کرده پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کردند بعد از رسیدن خبر بمقتضای وقت عمل
خواهیم [illegible] روحه [illegible] آنحضرت گردیده فرمان والا صدور یافت که مقاطعهٔ [illegible]
[illegible] بعد افاغنه از آمدن [illegible] در مخالفت و قلعه داری [illegible] روزی که [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] بعد از تیغ کشیدن [illegible]
[illegible] دروازهٔ هرات [illegible] دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی [illegible] مشهد [illegible]
صدور [illegible] امان [illegible] تفویض ایالت هرات [illegible] خان شده [illegible] این [illegible] برای [illegible]
اللهیار خان [illegible] فرمان همایون [illegible] سرکردگان [illegible]
روانه هرات شده بعد از [illegible] اللهیار خان با [illegible] نفر از عظمای [illegible] دروازه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] برادرش [illegible] خان [illegible] شجاعت [illegible] ذو الفقار خان
برادرش [illegible] خان [illegible] روانه فراه شده [illegible] اللهیار خان با سرکردگان [illegible]
انصراف [illegible] افاغنه [illegible] خان [illegible] جمعی [illegible] نفر [illegible]
ابدالی [illegible] قدس [illegible] علیجاه [illegible] چون [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] علیجاه [illegible] ابدالی [illegible] ایشان [illegible]
کرده با سپاه نصرت پناه [illegible] خود [illegible]
که دلیران [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] خصم [illegible] خان [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] چون [illegible]

وسحاب نالستان اعتباری نیز و عبدالغنی با بعضی از بزرگان مامور بتوقف در دار و روی و الله‌یارخان رخصت معاودت

شنید یافت و در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان مامور باسفزار رسید مبنی بر آنکه ذوالفقار بعد از آن

باسفزار رسیده الکوزی رفته در آنجانب توقف داشت افاغنه اسفزار را کوچانیده روانه فراه ساخته چون

جمعی از دلایل انجه نفاق بود بر سر غنام سرکرده باز کرده را با کمیفر از چاکران دربار روانه قلعه ساخته الله‌یارخان

و سایر سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و پیغامات دهشت آمیز فرستادند و سرکردگان بار گشته بحزم

که افاغنه با الله‌یارخان بطغیان همداستان گشته در مقام سرکشی میباشند پس عبدالغنی و چند نفر از سرکردگان

که از مردانگی از روی همایون بوده ماندند جسر نظر ساخته و با تو سرکردگان [illegible] نموده جبل ترکیب بردند ماندند

جبال قلعه بکلفم خط البطلان بر اوراق سازگاری کشیدند دیر نیامی چون درباره صد افغان رزید بر دو از حکم

افتلو ابرعضا و طرحه ارضا مصون مانده رخصت معاودت یافته **در بیان سرکشی و طغیان و محاربه الله‌یارخان**

چون الله‌یارخان بسپرداری حصانت حصار و سخت روی متانت دیوار کار خود را در نفاق و در روی یکرو

کرده دست امید خود را از حبل المتین ایندولت پایدار گسیخته بر متانت بروج و استحکام در بندها رنگ ستیزه ریخت و در

در سیزدهم ربیع الاول از [illegible] نفاق [illegible] سپاه بقلعه سفید [illegible] از تیغ [illegible]

روی خود را [illegible] برگشته [illegible] جمعی را بطرف [illegible] روانه کرده ایشان [illegible] آمدند و همچنین

موسی و [illegible] با جمعیتی کامل [illegible] و نقل [illegible] رفته [illegible] جمعی [illegible]

و [illegible] با جمعی از بهادران [illegible] قبض روح [illegible] عزرائیل بودند عازم محل [illegible] جبرئیل که [illegible]

بودند افاغنه نیز [illegible] اجتماع از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب [illegible]

پس [illegible] ساعت شب آغاز جنگ کرده شب تار را [illegible] روز قیام [illegible] شعله تفنگ

سطح زمین را [illegible] نیلی فام ساختند و آن شب [illegible] که [illegible]

و صبحگاهان باز الله‌یارخان آمده در دربند [illegible] آغاز [illegible] و دست [illegible] پای قرار [illegible]

و از ضرب دست دلاوران [illegible] تیغ یافته [illegible] رسید که [illegible] مامور [illegible]

با [illegible] بر خورده [illegible] که [illegible] دلیران بر [illegible] قاطع سیاری از افاغنه بیاید

و باز عدم و با شاهد فنا همدم شده پس آنحضرت عطف عنان مستقر دولت فرموده اند و غیر پلید فوه خاک عرصه سپاه

بر اثر تیغ دلاوران رو چون تن چون خون سپاه وشن رنگین و بار روشن زمین را از اجساد کشتگان [illegible]

و کیبا رهم اند بار در دست کزران در جنب هرات و باخود در بزرگ قلعه [illegible] آرای عرصه کارزار گشته [illegible]

بمقابله پرداخته در بغستان صفوف خصم با تیغ تیز در نیزه جان آتشین و دم کلهای آتشین و سیدم بری و مید

آب رو و از دماغ نیزه رنگ زبانه آتش نیزه با بر سید تفنگچیان قدر اندازه در بار برج و [illegible]

زخمهای کاری [illegible] را از خزانه تفنگ بر کلید بکر مشمر و ندر و دلیران [illegible] حرف هستی [illegible]

تیغ جان ستان میبردند و هنگام شام که صرافت قلعه دار سپهر یعنی مهر زرین چهر [illegible] عازم جاد

مقام خویش گردید و همچنین هر روز [illegible] آن [illegible] دیار قحطی و در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف

و سنان ار جان سیر میگشتند و با وصف [illegible] از هر طرف که از بیان حصار سر بدر میکردند تیغ [illegible]

در [illegible] ایشان سر بری خود [illegible] از [illegible] بهادران [illegible] آزاری [illegible]

در دل [illegible] برای [illegible] بیرون [illegible] و برای [illegible] کاه [illegible] می بستند [illegible]

تیغ چشم سفید میکردند [illegible] که [illegible] بیرون [illegible] بیجان و دل [illegible] میکردند و در عوض [illegible]

و سنان [illegible] جان کرده زخمهای کاری میخوردند و روز نام و شب [illegible] رسید که سی نفر سر [illegible]

عرصه حضور [illegible] و اسیر و مال غنیمت زیاده از حد و حصر عرضه خدمت آنحضرت [illegible] چون کرج و متعلقان

خان در ماره رجاق می بوده اند حضرت ظل الهی جمعی را با حکام با و عنایت [illegible] قلعه ماره رجاق مامور ساخته

مامورین قلعه را تصرف و کرج و کسان او را بدست آورده **در بیان جنگ سمت کرم بر خان و وقوع فتح نمایان**

تایید ایزد سبحان در بیست و یکم شهر ربیع الثانی جمعی از افاغنه را هوای بلند پروازی [illegible] کرم بر خان

بال پرواز گشادند [illegible] جمعی از [illegible] و دشمن [illegible] آنسمت مامور گشته بودند

[illegible] شد [illegible] و [illegible] جمعی از [illegible] عدم [illegible]

که در نزدیکی قریه کزران بود [illegible] دلیران نیز [illegible] هنگام [illegible] خسرو زرین [illegible]

بر [illegible] سپهر [illegible] جان از [illegible] دلاوران [illegible] الله‌یارخان

نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان از این راه و محصورین تعیین کرده آن طایفه جادو نفس دم از نفس نرم سازند و صوب گنبد
و باوراله و فغان رو بآن مکان گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر محیط آن ویرانه بود و تیر یک عصای موسی اعجاز اژدهی
ثلث انشا و ولادت بعد از آن فانفلق البحر فکان کل فرق کالطود العظیم گرچه داد دند آن طایفه داخل حصار گشته بیلان
خود پیوسته پس آنحضرت سواران خونخوار و دلاوران نیزه گذار را جا دسته کرده و هر دسته را در سر راه از اسیران
یک سمتی تعیین و تفنگچیان چالاک و تیرچیان چابک را در محاذات راه باز داشتند افاغنه بعد از لحظه در
پشت پشت داده مانند موج از یکدیگر روان و چون سیل کهساران عربده کنان بجانب قلعه شتابان گشته
چه پیش بحر خورشید نیز برده ای و حال منهما البرزخ فکان من المغرقین ظهور آوردند و جمعی کثیر از افغان غریق لجه فنا
و آب شمشیر گشته و در زیر پشتیبان در گذشتند و جمعی هم بقید اسار گرفتار گشته روز دیگر بمجلس همایون آن حضرت عبد
الغنی و باقی سرکردگان افغان را که در آن روی فلک شال بودند بعقل اقدس بر داده هنوز آفتاب بگیرند بلند
بود که هزار و سیصد سر بر نیزه بلند کرده و آن سرکردگان مورد عطایا و نوال و رؤسای افغان سر بزیر افکنده بخوی
بحر خجالت و انفعال گردیدند در بیان تصرف افاغنه قلعه اوبه را بعد از وقوع این فتح دلاور نیز در همان روز آفتاب
شام خبر رسید که افاغنه قلعه اوبه را تصرف کرده اند و اسمعیل خان استاجلو را که بسفر از مأمور بانحفاظ آنجا شده بود
با میرزا ابراهیم کلانتر غوریست که در آن وقت بگلرست غوریان سرافرازی داشت و رفقای ایشان بقتل رسانیدند و تیغ
انفعال آنکه چون فارسی زبانان اوبه در جزو با افاغنه دمساز و در شرارت همراز بوده اند اسمعیل خان بنا بر تفتیش
تحقیق حال ایشان مأمور گشته با علام کلانتر اوبه ده هزار نفر افغان لبرکرده که شیدم و اشرف سلطان و ایاز نام از
هرات عازم اوبه و شب در خارج قلعه کمین کرده هنگام صبح که دریچه مهر انور مفتوح و دروازه قلعه گشاده بود افاغنه از
کمین گاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیده اند و نیز در خلال این احوال خبر رسید
در انشیخ خان بجوض و الا رسید تاریخ انفعال آنکه بعد از ورود موکب اقدس بخلجه و هرات چون دیش ملا خان
بنا بر مجاورت با افاغنه فتنه شدها از جبهه سای درگاه آسمان جاه سر باز زده و دلاور خان تایمنی با جمعی از دلیران
خراسان بتنبیه او مأمور گشته مامورین پرشس برده قلعه ... که مسکن او بود تصرف و او را دستگیر ساخته بودند
سنجع و دستانلاند ... و در روز ورود به دربار حالت سرای که بر گاه برکنار بود و تیغ تیز کردن نشستند

دریای خجالت با بر کردن سرکشی پرداخت در بیان تسخیر دارالسلطنه هرات و انجام کار افاغنه در اوایل رجب
المرجب اللهیار خان شیخ الاسلام را با سعادت نام محمد خیوری را روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه
افاغنه که در قلعه اوبه محصورند سپاه منصور راند یک چند اوکمه را در روی سعی مباشرت مرخص کردیدند بدون عذر روی خود
جبهه سای آستان آسمان قدر خواهند شد و از جانب آنحضرت نیز آن مسئول بدرجه قبول و سابط مأمور بتوقف
گردیده فرمان والا در باب بخشش جرم اللهیار خان و اطلاق محصورین اوبه بخواص وارد قرین شد اللهیار خان بعد از
حصول کام و نیل مرام شیوه مردی بکنار گذاشته زن خود را طلاق سخت و خود باز چادر چیزی بر کشیده و رایت ...
بر افراخته در چهار دهم ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسبب کارزار که توجه فرموده بودند از راه جبل و خود آواز بلند آوای
نفیر ... غیور نفیر و کوس و بیران خیور رسانیده مابین تخت سفر و کارزار کار بجوگه حال سست شده و جماعه کثیر بسیاری
از افاغنه فتنه جو از جوبیار شمشیر آبدار گذشت و نیز بایف ... حمزه سلطان فوفلزای در حینی که ایالت هرات ... خان
مفوض شده بود بر تبه وکالت اعتبار یافته بود در حینی که اللهیار خان بقلعه هرات شتافته و در و از این آستان ... نا
نمود و اسکیار اللهیار خان شده بود در اثنای فرار گرفتار جرق عنایات شده کارساز گشته و چون محافظت
یک دروازه از جانب اللهیار خان بطایفه فوفلزای محول بود حمزه سلطان متعهد گشت که هرگاه از قتل او
اغماض شود طایفه مزبوره دروازه را بروی لشکر نصرت نشان مایند دولت خواهی کشند و برای امتحان این ادعا در شب
شنبه هشتم رجب امان فوفلزای که از جمله اعاظم افغان و چندی را قبل از فرار اللهیار خان و کردان رو خیل دار
الامان دولت ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی تقدیم این خدمت گشته روانه شد اللهیار دانست
که حمزه در کجی بنداست اند و منع و جدال در آمده ... در اثنای محاربه بقتل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه
نیز بحکم و فرمان قهرمان قهر تیغ قصاص ... امان زخم قصاب ... گشته ... پس ... هر طرفی از اطراف نزدیک بجانب
شمال هرات نزدیک بقلعه تازه که قلعه بلند اساس بنا نهاده و از هر لشکری فوجی از انها در آن قلعه جات
مزبوره مأمور و مستقر فرموده اند که بشدت محاصره کار بر قلعه گیان تنگ تعدادی ایشان از اشجعم تکلیف ذوب نقلت
سازند بعد از چند روز که اتجاعت دیگر منوقی ندیده از باب استیمان در آمده مستدعی شفقت اللهیار خان
نحو و ذلت متعهد استرداد التلافی مافات شدند پس در غره ماه مبارک صیام که باشاره ابروی هلال ...

ویران لعبد از خون آشامی فرو بست و از نقاره خانه اقبال آرای نغمه مژده فتح قریب برخواسته گرد فتنه نشست
فدای بخشش آویزه گوش جمیع افغان گشته تا قیان کیوان صلابت برای ضبط و روب و تخلیه قلعه تعیین و طوایف
افغان هر یک از دروازه سمت خود کرده گروه آغاز بیرون آمدن کرده بفحوای لو یجدون ملجأ او مغارات او
مدخلا لولوا الیه وهم یجمحون رخت بخارج قلعه و قرای و وادی کشیدند اللهیار خان در رفقای او که مشمول عطیه
امان شده بودند با منشور عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند و برای حمل کوچ افاغنه دو آب
و اولاغ سرانجام بیشتر از ابتدای ارض اقدس ابیورد الی انتهای رأس الحد سمنان مکان و مسکن یکجهت افغان
معین واثاث ز فوج فوج روانه خراسان ساختند و بر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت او سابقا نگاشته و جهه
تحریر گردیده بایالت هرات سربلند و بخطاب خانی فایز و بهره مند گردیده در چهارم رمضان المبارک با خیر و نصرت
قرین دو بدبه آیین داخل قلعه گشته بساط نظم گسترد در بیان اهم وقایع فراه و کیفیت تسخیر آن بعون
حضرت آله نحویکه سابقا نگارش یافت ظهیرالدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس بدفع و جنبه طایفه کلائی
معصم گشته بعد از ورود بنخواسب آن طایفه از کرده خود شان پشیمان و فاتح الابواب ایتمان شده جمعی با که برای
سنو هرات تعهد کرده بودند روانه دربار فلک مدار ساخته ملازمان منزلت روز غره محرم وارد درگاه جهان پناه
و مامور بفراه گشته و ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات خراسان برحسب اشاره والا
با سپاه ابیورد و سرحدات دارد و از راه قلعه جاه و از آنجا روانه فراه گردید روز نوزدهم ربیع الاول برسر قلعه
فراه تحویل نصرت نزول کرده فیمابین محاربه واقع و شکست فاحش بحال آن طایفه راه یافته بر گرد آن افاغنه متوجه
فساد در آمده پس ابراهیم خان باشاره همایون در مقام تعمیر سنگر برآمده قریه مرسوم بتغیر را برای نزول اختیار
و با فوجی از دلیران بانمکان آمده مشغول بنای برج و حصار ساختن شده افاغنه از مشاهده این حال جهت قتال
گشته از قلعه برآمده از ره طرف هجوم آور شدند دلیران خراسان نیز تاب نیاورده کار جهان و اقبال شده یکبارگی
صف آرای معرکه کارزار گشتند و از گرد انگیزی آن که منظر آثار روز خسف القمر بود از زه رفته بیدادار دولتخواه ...
بهادران که مدلول یقولون لا آن ان یومئذ این المفر بود قیام قیامت هویدا گشته در یکساعت هزار و چهار
صد نفر مرد و زن ... میدان جوز گوی غلطان سر و سرکردگان و جان سپاران بعطایای خواص اختصاص یافتند

و چون در آن اوان مذکور می‌شد که فراهیان از حسین غلجایی استمداد کرده و از جانب او جمعی باعانت ایشان می‌آیند
و تحت ... امیر ... در حوزه اختیار حسین خان میبردند مطمح نظر آفتاب اثر بود لهذا طهماسب بیک جلایر بوجه
یاتی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر از افاغنه قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیرالدوله بدفع
پردازند و الا طهماسب بیک از راه نجم الدین و بابا تا تحت قلعه جات ... رایت ... فرار نمایند بعد از
روانه شدن طهماسب بیک چون محمد ذاکر حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکش و تنسوقات
لایقه وارد دربار فیروزی اختصاص گردیدند ... حقایق شناس اقدس اقتضای تحت امیرت
نکرده طهماسب بیک را بمعاودت مامور ساختند اما مردم فراه بعد از آنکه همراه ایشان زاد و راحله روز بروز ...
حیرت و تشویش دیدند از امداد ایشان مایوس گشته چند نفر از روسای فراه برسم استمداد نزد حسین خان فرستادند
حسین نیز ده هزار نفر از جوانان نامی خود را سر کرده که ... ارسال داشته بود مقارن آن ...
خان وارد فراه و اهالی انجا را از فتح هرات آگاه و بمظاهرت ... دولت را در حصول قبول ام
محال دانسته افاغنه غلجایی ... شام داخل قلعه و فراهیان نیز از انیطرف آغاز کوچ کرده بار
بر تختی قرار و بعزم قندهار میان خود را استوار بستند نصف شب انجیر با نهایت فراوان بعرض ظهیرالدوله رسید
در ساعت جمعی از سربازان عوض دلیری را بتعاقب ایشان فرستاده ... سپاه بدست آورده چون
اکثر سپاه رزم ساز از راه غلبه طمع که در چنین اوقات حجاب دیده بینا ... راه شناسایی ... شد
بکسب غنیمت پرداخته بودند بقیه السیف خود را بسر منزل نجات رسانیدند قلعه فراه با ملک و دولارام و ...
بحیطه تصرف درآمده تمامی امرای اهل قلعه که بر جا مانده بودند دلیران ظفر قرین عنایت و مرحمت منظور گردیده
که ابراهیم خان با افواج نصرت قرین روانه مرکب همایون گردد پس حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از ضبط و بسط آن
خاص و عام در روز دهم ماه ذیحجه ز جام جام سپهر ... آزادی را با شهب ...
و با لعل بدخشان هم سنگ ... و بروز این ظلمت و نور آثار فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة
بظهور پیوست و نقش جاء الحق و زهق الباطل بر صفحه وقوع نقش ... بدر از میان شهر گذشته
تا بای سپیهای خارج شهر بند تشریف برده و از طرف ... دولت مراجعت فرمودند در بیان رتق حضرت

شاه طهماسب بجانب ایروان و به نیل مقصود بازگشتن سابقاً تحریر یافت که حضرت ظل اللهی بعد از فتح تبریز بسبب وصول

خبر سانحهٔ خراسان فسخ عزیمت سمت ایروان کرده لوای توجه بجانب خراسان افراختند باین جهت دست رومیه باز

از کار رفته بود گرای و دل از دست رفته ایشان را حاصل گشته بالجمله چون خاطر از ضبط ولایات پرداختند

و چون شاه طهماسب مکرر اظهار میل در حضرت ظل اللهی مملکت بعد از آنکه اشرف دور انداخته و ولایات آذربایجان

را جنابی بر وجود ایشان نمی باشد بعد از آنکه رایت عقاب پیکر بجناح تعجیل تمثال آن سی بر جمیع ظفر بجانب خراسان

گردید امنای دولت شاه و اولیای جاه را منظور آنکه بهای هوی دست افتادن ایشان طایر شکسته بال رومیه از اصفهان

قطع نموده و مرام مراد برسته بدام و کنج تمنا در بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد هنوز از رفتن قدسی متوجه گشته

حالت بود که برای دفع مایشان را و خاطر و مکنون ضمیر را بجد تو کشور رکیرا اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعیان

دولت شاهی را مرد میدان جنگجوی و مملکت داری نمی دانستند با مملکت کبری چه رسد در مقام منع در آن

ایشان تعجیل تامل بر نوزده اند لیکن سخن آنحضرت در حریم کاخ صماخ امرای صاحب هوش و رای شاهی بار

قبول نیافته در پاپای که کوکب والای در تسخیر هرات بود منعقد بر آنحضرت کمر اجتهاد بر میان بسته در ماه جمادی الآخر

سنه هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق [illegible] ئیل از اصفهان با کوکبه تمام و احتشام مالاکلام بعزم تسخیر و باقی

ولایات آذربایجان رایات افراز گشته بعد از ورود به همدان ولیتعا خان را برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان

با نامهٔ عنبرین شمامه و کلید و شمامهٔ عنبرین روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز و در آنجا ایالت تبریز را از [illegible]

بلک افشار که جمعیت کامل و مستعد و ایل و حشام راهبرای خدمت گذاری منعقد ساخته بود تغییر داده بجهت قلعه

سعد و تفویض و از تبریز تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام و ولایات اینطرف رود ارس که عدت ایشان

به بیست هزار نفر برسید بجانب ایروان نگاه را انگیز گشتند جماعت رومیه اردوباد و نخجوان را خالی کرده به قلعه ایروان

نزد علی پاشای حکیم اوغلی که در آن وقت از دولت عثمانیه سر عسکر روم و با تیمور پاشا علی مستحفظ آنجا بودند رفتند

علی پاشا نیز از ایروان بر آمده در رودخانه زنگی بار سه فرسنگی ایروان مورچل و سنگر بست ترتیب داده راه بر

قزلباشیه بست گرانشاهی باو رسید پای لشکر از جا به شد [illegible] علی پاشا بمقابله آمده مابین تلاقی فریقین

در دو ساعت بعد شکست فاحش بر سپاه [illegible] ساده مغلوب گشته جان خود را بر جا گذاشته بجانب ایروان منهزم

گشته

گشته در جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل مرسوم به [illegible] خیام نزول افراختند بعد از چند روز چون قزلباشیه را از

جلادت بر آتش نعل بپا و پای غیرتشان در آتش وجود داری از دست داده بیچاره و نالهٔ [illegible] که جنگ را نه

ماهی قلعه جلو باز کشیده رومیه نیز با توپ و تفنگ از بالای حصار و باین قلعه اندر [illegible] قزلباشیه رهخان

خودداری از دست داده پای قرار از جا رفته روی برتافته بجانب در روی خود شتافتند به چند روز از آن [illegible]

شاهی بود چون راه [illegible] سد بود با غلبهٔ انحطاط و علاه بر دفاع روی آورده و دیگر از آنکه [illegible]

داد [illegible] از آب ارس گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شده و در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب

ایروان و احمد پاشا والی بغداد از طرف بغداد با لشکری متعرض بتسخیر آذربایجان و عراق مامور شدند که شاه از

تبریز عازم زنجان و سلطانیه گشته بعد از ورود بمنزل ابهر علی محمد خان قاجار آقاسی بیگلربیگی فارس قشون خود را باردوی

شاه پرست [illegible] مایه افتخار و مادهٔ استظهار ایشان کرده از آنجا از راه درجزین متوجه همدان خیام نزول افراشتند

و احمد پاشا نیز بعد از استماع خبر شکست شاه و اولیای جاه جمعیت خود را درست نموده حرکت و در همدان و روی شاهی رسیدند

و از آنجا اظهار صلح و التیام کرده امنای دولت شاهی که تهی دستان متاع خرد و سرمایه باختگان قماش عقل و

شعور در بازار تمیز [illegible] زاید بود [illegible] خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظمای اردو را برسم سفارت

نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته امنای دولت شاهی که از بیان ضمیرشان دیگر

بیخ خوف در جای صلح و جنگ و دامان خاطرشان از خار خار گزند [illegible] بود ناچار [illegible] گشته

کارزار گشتند در بین اثنا فرستاده از این طرف از قلب عسکر رومیه با بلاغ مژده مصالحه [illegible] آمده بشتاب [illegible]

کرده هنوز باروی شاهی نرسیده بود که از طرف صفیر جوش تفنگ [illegible] گرم اضطراب گشته [illegible] بلند

صیت تهور قزلباشیه را بگوش [illegible] رسانیده [illegible] در نزد حضرت شاهی قلب را [illegible] خان [illegible] میمنه را بیک

امرا سپرده خود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفته چون تدبیر امر جنگ حواله برای محمد خان بود مشار الیه

با جمعی از قول جدا شده [illegible] با اندک طعن و ضرب [illegible] جانب [illegible] گشته [illegible]

بر گشته [illegible] بر میمنه خورده و فرار میمنه را [illegible] قراولان خاصه [illegible] شاهی برد [illegible] و بعد از آن رومیه

بجانب قول هجوم آورده [illegible] رایت قرار [illegible] ساختند و چهار هزار نفر از قزلباشیه در آن معرکه قتیل افتادند

رفتاری زنگیانه و اثاثهٔ شاهی را بدل او در وجه عرف روسیه در آمد پس تعقیب نسیف لشکر فزار زاده هر یک بعد یا زدهٔ عثمان

خود شتافته پادشاه با قلیلی از خاص و عام وارد اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان را بدست تسلط

افغان بحیطهٔ تصرف در آورده عباس پاشا امر از پس که گذشته از راه خوی و سلماس آمده قلعه و مدینه که مسکن ایروان

افشار است محاصره کرده اما رخنه در اساس قلعه داری شاه نیافت آنکه بعد از سه ماه رفته تبریز را تصرف

کرده محمد خان در ترک سارو [illegible] اعمال قم با لقابیج افغان خود برده با جماعت [illegible] هزار [illegible] تمرد و طغیان

کرده بالآخره با سخافت محمد سعید خان و غیره بار گشته بخدمت پادشاه آمده و از وقایع عبرت انگیز آنکه شاه طهماسب را

برادری داشته موسوم به اسمعیل میرزا و حینی که محمود غلجایی امر به قتل شاهزادگان نموده الماس خان که سابق خدمت

دامر [illegible] آقا بوده متحفظ شاهزادگان بوده چون اسمعیل میرزا را الفت داشت او را از تعدی در رجا کرده از میان مقتولین

بیرون برده اسمعیل میرزا حیران بطرف [illegible] و روی [illegible] تا عبور بولایت کهکیلویه افتاده و از

اتفاق صفی میرزا نام مجهول النسب خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کهکیلویه لوای اقتدار افراخته بود از ورود

او اطلاع یافته او را احضار و گوش و بینی او را بریده اسمعیل میرزا با زنده در صحرا از رود وادی حیرت می‌بود تا آنکه

وارد اصفهان و در محلهٔ عباس آباد ساکن گشته بود و در راه وفا که شاه طهماسب از تسخیر ایروان مراجعت نموده

بود و موکب همایون مشغول محاصرهٔ هرات می‌بودند اعیان دولت شاهی رفته رفته بر این معنی مطلع و بتحقیق احوال

او نموده بعد از ظهور صحت نسب او رجوع با او راه آمیزش گشوده همداستان شده بودند که شاه طهماسب را

برطرف و او را بر اورنگ شاهی متمکن سازند یکی از اهل [illegible] نقض عهد کرده شاه والاجاه را از این معنی مطلع

ساخته روزی که متعهد بودند که مکنون درون را بظهور رسانند پادشاه سابق [illegible] در هنگامی که اسمعیل

در حمام بود جمعی را فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور طلبیده بعد از سؤال و جواب به تحقیق علامات و احوال

از صدق مقال اسمعیل میرزا تجاهل نموده و بحضور خویش او را بر تیغ جفا گردن زده و خون او را بگردن گرفت

در بیان مصالحهٔ شاه طهماسب با امنای دولت عثمانیه و فسخ آن از جانب حضرت ظل اللهی چون بنحویکه سبق ذکر

یافت رضاقلی خان شاملو از اصفهان از جانب جناب نادری بطلب ولایات و دولتیار خان لشکر [illegible]

جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه آن قلمرو مامور شده بودند بعد از آنکه خبر ورود موکب شاهی برادران

الی

شکست اولیای دولت عثمانیه رسید رضاقلی خان از القلعه و دولتیار خان را بجزیره فرستاده جهت استقبال صلح

با احمد پاشا والی بغداد تعریف می‌نمایند و بعد از شنیدن واقعهٔ شکست همدان با احتیاط انکار جناب ظل اللهی در باره

خراسان بعزم اعانت حضرت شاه و بقصد کینه جویی ترجمه روم شده احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والاجاه روم

رغبت صلح گشته رجب افندی دفتردار را با دبیر شاهی فرستاد که امر مصالحه را انجام دهد از دولت شاهی نیز محمد

رضاخان عبداللو که در آن اوان قورچی باشی بود مامور به انجام این امر گشته با رجب افندی روانهٔ بغداد و عقد

صلح را باین نهج بانجام رسانیدند که ولایاتی را که جناب نادری مفتوح و استرداد کرده اند اولیای دولت صفویه متصرف گشته

این طرف آب ارس با ایروان و آن طرف به دولت عثمانیه متعلق باشد و علاوه آن نیز محال کرمانشاهان

که از ایران برده بضمیمهٔ آذربایجان اصلی بلوکات به احمد پاشا مقرر کرده و بدین دستور عهدنامه فیما بین وزرا

مقرر و مرقوم قلم معاهده شده و سواد صلح نامه را مصحوب حسینعلی بیک میرالممالک و میرزا [illegible] بدرگاه

و جلادتی را اعلام نموده مشارالیها در آخر ماه شعبان [illegible] که رایات در هرات بتمام بود وارد

خدیو [illegible] اعلام شد چون این قسم امر در حضور بعد از شکست باطبع حضرت ظل اللهی درست نمی‌آمد

لهذا صبح [illegible] محمد آقا نامی را که در عهد سلطان احمد خان

سفارت از جانب ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده و بسبب خلع سلطنت سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا

جواب آن در عقدهٔ تعویق در مانده و محمد آقا در ارض اقدس توقف داشت او را بدرات طلبیده

روانهٔ استنبول [illegible] و اعلام کردند که با تمامی ولایات ایران را رد نمایند و آمادهٔ جنگ

باشند و خبر توجه موکب والا را بجانب بغداد و صریحا با احمد پاشا [illegible] که جنگ مهمان پذیر باشند

و محمد [illegible] روانهٔ اصفهان ساخته با اعیان دولت شاهی [illegible]

شعر بر توجه موکب ظفر شعار این مضمون [illegible] شرح فرمان همایون که بر ولایات ایران نگاشته

گشت و ایران شده [illegible] آذربایجان و عراق آنکه کلانتران و اعیان ممالک [illegible]

[illegible]

فلک [illegible]

در جنود اقبال پرورش را صدای پرورش غیبی را بهره و بازوی نیروی بخت فیروز را در کنش قلاع و بلاد و تسخیر ممالک
و در این اوان میمنت نشان بعواطف خالق‌رستان افاغنه ابدالی هرات که از دم شمشیر غازیان غضنفر فر بهادران ازل
بیک کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة و زری مصداق فظنوا انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات تحصن و متواری بوده اند
بمفاد و قذف فی قلوبهم الرعب گردید احوال ایشان مبدل و بمقتضای و زلزلوا زلزالا شدیدا ارکان صبر و قرار ایشان
تزلزل یافته از شدت جوع بجان و از خوردن زخم تیغ و سنان بامان آمدند ما نیز بطریق کریمه و ان احد من المشرکین
استجارک فاجره و بمدلول احسن العفو عند القدرة آن طایفه را بکوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از شصت هزار
خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصه فلاکت و در ورطه هلاکت بودند همگی را با خانه و کوچ کانهم جراد منتشر متفرق
بممالک خراسان و اکثر را بمشهد بازگشت دادیم الحمد لله تعالی بتقالید تائیدات ایزدی فتح قلعه هرات میسر
و تمامی ایل هزاره با طوایف غلجائی و قندهار که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخر گشته طوق اطاعت
و جاکری و حلقه خدمت و فرمان بری بگردن افکندند و در خلال این احوال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل
و ارکان صدر و خراسان را انتظام کامل فرموده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبد اللو رسید مشعر بر اینکه فیما بین
اولیای دولت عثمانیه چنین قرار یافته که ممالک آن طرف رود ارس برومی و این طرف متعلق بایران
باشد و این مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و هیچ بر آب دارد زیرا که مقصد اصلی بخلاص ایران که
مطلقا آن نبرد خیر و آنرا در ضمن صلح هیچ مندرج و مذکور نساخته اند و جود امثال با بندگان که بتوفیق کردگار
برتری و اقتدار یافته ایم برای همین است که بمقتضای کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیته یاری ضعیفان نموده
از مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج مرضیان رفع کنیم نه اینکه قفل غفلت بر در زده تابع رای دشمن
خاطر خصم عهد شکن بشیم بحول الله تعالی و قوته امروز روز اعادی تیره و دست اقبال خسروی چیره و ضعف
قوی دست و غلبه از دین برنفری است در غیرت آن طایفه کمتوصت که کریمه اذا جاء الخوف رایتهم ینظرون
الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق حال ایشان
است تحمل این امر از حمیت حاروسانی غیرت طبع چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانه و مخالف
خدمت خاقانی بود لهذا ابتدا مضا مسطور نفرموده ایم از آنجا که سرپنجه تشرف طواف ملایک مطاف حضرت امیر المؤمنین

و برای شفیعین غالب کل غالب مطلوب کل طالب علی بن ابیطالب گریبان گیر دل و ضمیر حقایق پذیر جمهور
امرای مسلمین را از درگاه احدیت سایل میباشیم ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر بمعاونت جنود غیبی همراه با
تائیدات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت در رضا علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مرخص گشته
با جنود پرخاشجوی قوی چنگ عساکر هژبر خوی فیروز جنگ بدون تامل در نگ کج بر کج عازم کعبه
مقصود خواهیم شد مصرع تا یار کرا خواهد میلش بکه باشد و ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله فرد
حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق بدرقه رهت شود همت شحنه نجف و هر کس درین امر داخل نشده
از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت دینداری و نزاع با حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و
در زمره خوارج خواهد بود در ذکر وقایع سیچقان ئیل سال میمنت اشتمال هزار و صد و چهل و چهار هجری نوروز
فیروز این سال در بیست و دوم رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم سلطان نوروز افواج قاهره نسیم فاتح ارک
نوی برتری غنچه و قلعه در بسته از مار گشته و برج لاله و قلعه سفید شکوفه و منجر سلطان بهار گردید افغان عندلیب
از کره در شاخ شاخسار آهنگ شور را بلند شور انگیزی نموده لشکر یغماگری و بهمن از مشهد چمن با بدامن وحشت
بالا کشید و نوبت شاهی که بتیخانه گلشن سلطان فریدون چمن فیروز دین است بعزم دار السلام چمن و تسخیر گلگشت
گلگشت زد و خدیو افسرده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع گلستان بود با مر قهرمان طبیعت بهار از
شغل و عمل گوشه نشین و نو باوه گل که زاده قوت مولده و غنچه نفس نباتی بود تا قدم بعرصه خاک و بسیط زمین
گشته در دار الضرب چمن از برج گل دوری و درهم و دیناری لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبا
قمری و هزار با هزار زبان در منابر شاخسار بزمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشته مجلس تحویل عقیق
یافته نه هزار دست خلاع درخشنده و اثواب ارزنده بسران سپاه و چاکران درگاه از جامه خانه احسان عنایت
گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار والا بامر همایون تهیه یراق سوغات بر داخته
روز عید سعید فطر از ئیلاق نهضت و در جلگای کران قباب خرگاه آسمان جاه بذروه مهر و ماه
افراختند و دامنه صحرا را از سراوقات رنگین رشک گلستان چین ساختند ابراهیم خان نیز در آن روز
با افواج نصرت نشان از جانب سبزوار وارد اردوی نصرت پناه در روز دیگر همگی بر ایه پوشش خلاع اختیار

شغال گشته ایالت فراه را بعلاوه حکومت قاین با سمیعن خان توپخیه و حکومت اسفزار را با سمیعن خان لنگری وله
یحیی سلطان که در زمین داور سکنی داشت مفوض و بر یک یک روانه محل خود حسب شده طهماسب بیک جلایر
بحکومت محال را از توپخانه و مهرقان و حاجی بیک بختیاری خانه را از و جمعی از افاغنه را همراه او کرده مقرر
داشتند که سه هزار نفر از ایلات و قلیچیان سرحدات آنجا ملازم گرفته در چند بزرگه در جانب دشت قبچاق حفظ
قلعه متین احداث کرده در آنجا توقف نموده رفت که از بیوت داوکلان حرکتی صادر شود به تنبیه ایشان
پرداخته و بعد از انجام امر مزبور رایات جهانگشا بجانب خراسان در اهتزاز آمده چون همیشه فتح و ظفر
باستقبال موکب همایون می آمد در منزل و چاپار از جانب لطفعلی بیک کوسه احمدلو و عاشور بیک بابالو
که از موقف فرمان مامور به تنبیه ترکمانیه طرف بودند چاپار وارد و خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه آتشک تکه
و چشمه خلیجان عبور کرده آن ناحیه را تاخته سرکردگان با جمعی تعاقب ایشان را به بیابان و در سمت سیفلانی
قریه بیابان سر راه بر آن فتنه جویان گرفته بر مزید بسیاری بدست آورده و اسرا و غنایم را تماما از آن
طایفه استرداد کرده اند پس کوکبه علا در روز پانزدهم ماه مزبور وارد ارض اقدس مردم دیده اعیان
آنجا از ادراک طلعت معدلت پرورش همه بار چشم روشنی گرفتند و وضیع و شریف از شرف اندوزی خدمت
و خدمه لو هرشن آلای شکر الهی را منتقب زبان ساختند چون حسینعلی بیک و میرزا کافی بنحوی که مذکور شد
در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد
و صلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته ایشان را برفاقت ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی
پانزدهم ذی القعده روانه اصفهان ساخته که حکم نکل را بیش از وقت بحضرت شاهی عرض و حالی نمایند
که این مصالح موقوف بمصلحت و نهضت موکب شاهی بجانب قم و طهران نهضت فرمایند که در آنجا ملاقات
و حل مهمات واقع و از آنجا بجانب بغداد اهتزاز رایات نصرت لوامع شود پس بر انجام اسباب سفر
و تهیه تدارک سیاق پرداخته چون بعد از واقعه شکست حضرت شاهی در همدان در هر یک از ولایات
ارباب بغی و نفاق بجز دیگری اتفاق کرده تمکین حاکم و عامل خود نکرده بودند لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی
از سرکردگان با سپاه بکلیه به لرستان و فارس و سمت سیلاخور و جابلق و قزوین و سایر ولایات

عراق و خاندانات وارد و سبیل تعیین و اختیار مهمات آذربایجان را لطفعلی بیک کوسه احمدلو تفویض فرموده بحکام
حکام ممالک احکام مطاعه فرستادند که مترصد ظهور طلیعه همایون باشند و چون در محاصره هرات خدمات
پسندیده از عبدالغنی خان علیکوزائی بظهور پیوسته شایسته ترقی و ترتیب بوده اند او را بخطاب خانی و حکومت
ابدال صاحب رتبه و قدر و مقدار ساخته با همگی رؤسای افغان بپایه پرسش تشریفات فاخره در خور حیثیت حسب شد
که بمکان خود رفته در روز حرکت رایات جهان اشراق بجانب عراق با اسب و یراق و خرجی الاتفاق در موکب
فیروز آفاق حاضر باشند و در هفدهم ذی قعده بعزم اتساق باضابطه و سیاق و انتظام ضوابط سرحدود دشت
دا بورد که یورت قدیم آنحضرت است از راه کلات وارد و ابیورد گشته دو روز در کلات که قلعه خدا
آفرین دارالملک غریب روی زمین و در وسعت و رفعت نمونه چرخ برین است بسیر و شکار پرداخته از آنجا
بجانب ابیورد توجه فرمودند و در آن خطه دلگشا ابراهیم خان نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر سرحدات و حدود
آن وارد حضور اعلا گشته ضبط و ربط مهمات خراسان و بستن بند سلطانی مرو شاهجهان با و مفوض و بعد از
کیفیت از راه دره جز و میان کوربلان و خبوشان و دره که مرتع ایلخیان خاصه بود ادهم رزین ستام را امر مرحوم
ساختند از نژادهای گلگون نژاد تیز گرد و خانه زادهای رخش پیکر را مرزلوز دل که در آنجا بودند نظر
عنایت و چون محل موسوم برادکان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از خضیبات هوا
بر اکثر ولایات خراسان مرجح است از تحدثات معمار همت بلند و بنای عهد دسایس طبع ارجمند آنحضرت
و سابقا در آن عرصه دلپذیر عمارت عالیه که در نزهت و صفا بی شبه و نظیر و در رفعت و اعتلا همراز فلک
خورنق و سدیر است طرح افکنده بودند وارد آنمکان گشته تجدید آن ابنیه دلنشین و میمنت قدوم میمنت لزوم
غیرت افزای ارم و بهشت و فردوس برین نمودند و در پنجم شهر ذی حجه الحرام ارض اقدس را مضرب کوکبه سپهر برین ساختند
و مقارن آن اوزن بیلیان ترکمانیه کوکلان که هنوز چندان نکشیدند بار گران اطاعت ننهاده بودند وارد
ارض اقدس گشته امیرالامراء الصید در بهبوت که کوچ خود را از سمت شمالی رودخانه بجانب جنوب آورده
ارغامی ایلی سکنی و هزار نفر از جوانان کاری بجهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه
مزبور آدم از جانب سرداران روسیه که در رشت بودند با پیشکش و تحفه لایقه وارد گشته عرایض غیرت

تیز نظر رسانید یعنی برانکه مقدمه تخلیه گیلانات حواله برای رزین اقدس و موقوف بامر دانشان مقدس است توضیح
اشتغال آنکه سابقا تحریر یافت که حضرت نادری در حینی که مازندران را متوکل کوکبه فیروزی نشان ساخته بودند ایلچی
ولایات دار المرز نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده بودند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و تخلیه
ممالک روسیه بآن طایفه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را بسرداران خود که در گیلانات
بودند محول و موکول و ایلچی را رخصت انصراف داده در هنگامی که هرات مضرب سرادقات دولت بود
ایلچی معاودت و حقیقت حال را معروض خدمت والا داشته از آنجا بموجب اذن و فرمان همایون روانه
اردوی پادشاهی شده فیمابین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافته
که محال گیلان تا انطرف سالیان متعلق بایران بوده باشد که بدو رشد و سایر محال آنطرف کر بعد از آنکه
ولایات مذکوره از روسیه استخراج باید متصرف اند دولت روسیه واگذار شود و از جانب شاه والاجاه
هم وزیری برشت فرستاده شد چون دوست و دشمن   ولایات نادریه را باعث قوام و بنیان
و موجب قرار و ثبات اساس و ارکان دولت ایران میدانستند و هنوز کار هرات فیصل نیافته نزدیک
و دور چشم براه انتظار و گوش بآواز مآل آنکار میداشتند لهذا روسیه در تخلیه ولایات بنا را بدفع الوقت
گذاشته وزیر مذکور در لاهیجان بصفوف شماری افتاده و در حیرت روز و شب بسر رسانید تا آنکه کار هرات
انجام و توجه موکب والا بطرف عراق تحقیق یافته سرداران روسیه از راه عاقبت اندیشی کس روانه
خدمت اقدس نموده نشیبان کار امر را منوط بامر و فرمان آنحضرت ساخته اند پس از جانب آنحضرت
تیز و نقوا و ایلات و الوان مامور گشتند که روسیه را از دار المرز اخراج کرده هرگاه آن طایفه بنا بر فرزش لجه طوفان
بادبان کشتی عزیمت بیفرازند و در دریای رطب لشکر توقف اندازند جلو نیلی را سر بعجاوی رزمگاه بیدر فق والا
رسانند در بیان نهضت موکب آفتاب اشراق بجانب عراق و تابیدن کوکب السلطنت بالاستحقاق
چون بهمه جهت فراغ کلی از انتظام مهام خراسان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم شهر ذی الحجة الحرام سنه
هزار و صد و چهل و چهار هجری مطابق سیچقان ئیل که بحکم فرمان روای خطه قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر
باقی از ساعات چهار بانع عزم طواف روضه رضیه رضا و استمداد از روح مطهر پادشاه کشور ولایت

نموده

نموده عمارات قدیم را باتمام رسانید بعلم زنگ بیت الشرف نیر اعظم و در شب منتم ماه محرم با نزول کسری و جم خارج شهر را
مضرب خیام انجم حشم و معسکر اردوی گردون کوکب خدم ساختند و از نزول رادکان زنگانه و قوچان را از راه سبزوار رسیده
موکب همایون از جانب خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید چون ترکمانیه در ادای تعهد اظهار تهاون و تمرد
نمایند از راه دشت به تنبیه آنها پرداخته باسترآباد منعطف و از روسیه نیز در تخلیه ولایات اهمال نمایند در استرآباد و مازندران
بلای ناگهان و نوازل آسمانی یعنی دلاوران عرصه جان فشانی را بر خانه ایشان مهمان سازند و در روز ورود حاکم
بالضد نفر از ترکمانیه مامور برسم یساقی ورود موکب خورشید اشراق دقیقه بسمت دشت فرار آوردند چون برسم
تابستان و آب در دشت نایاب بود ده هزار باد پای از اسبان سواری غازیان انتخاب و ده هزار نفر از دلاوران
نصرت انتساب را در رکاب سعادت انتساب داخل ده روزه قدم بوادی یلغار گذاشتند و چون در حین حرکت
از جاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر کوه چندیر مشغول ساختن قلعه بود از راه دشت بجنورد ملحق شود
شار الیه با جمعیت خود عازم خدمت جنید گلی شده در عرض راه جمعی از ترکمانیه یموت که از سطوت سپاه نصرت
شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند جا گشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسوان ایشان
اسیر گشته با غنایم بسیار بر موکب والا پیوست و ناچار گروه یلخان متعاقب آن طایفه ایلغاسی کرده مانند ریگ
در رسیده ذات آن طایفه ظاهر شد لهذا صرف زمام عزیمت نموده در حین انصراف طهماسب خان جلایر را
بموافق افسر سرداری قندهار سرافراز و مقرر فرمودند که رفته چند برابر از آب و آبادی صحرا
عازم هرات گشته و با پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف ملازم کار آمدنی
بالاتفاق بکید یکدیگر بمهمات آن سمت انتظام داده مهیای کار قندهار را با اظهار شوکت و اقتدار رعب افکن و اهالی
آن دیار باشند و در راه از همانجا مرخص و روانه ساخته موکب والا از راه استرک منعطف و در بیست و چهارم ماه
بکنار رود جرجان ورود گشته اراده توجه بسمت گیلان در خاطر والا تصمیم داشت که عریضه محصلان و امنای گیلان
رسید مشعر بر اینکه بمجرد انتشار آوازه حرکت موکب منصور تمامی گیلان را خالی کرده سپردند پس حکم بسمت آن
باحضار عمال و رؤسای گیلان نفاذ یافته حرکت و از راه عبدالملکی و دامغان روانه و دو منزل فرنشته
همایون ملحق گشتند و از آنجا ولایات طهران مخیم خیم حشم گشته عمال و امنای گیلان در آن مکان بشرف تقبیل

عنه سپهر بنیان گردیدند و بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایات افاغنه را حضور شروع بملاحظه سان سپاه و ورودی
فرمان کردند و پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام بجا فرمودند رکاب عنایت نمودند
در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب شاه والاجاه بایالت کهگیلویه سرافرازی داشت بخدمت والاجاه رسیده
گشته چون طایفهٔ بلوچ و اهالی ولایت از جنابت او از ارباب شکایت نمودند امیر خان مصادر مسمود آمده و محمد بیگ
بیگلربیگی فارس نیز جمعیت کامل از قشون فارس و عراق منعقد ساخته در قمشه برکاب والا پیوسته منتظر نظر اقدس
آن بود که از راه فرمان عازم مقصد شوند بحضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقم و طهران شده بود او از این معنی تغافل
و بمازندران افتاده کس نزد احمد پاشا و الاغیاد دستخط بار رومیه بنای سازش گذاشت چون در چنین وقتی از خطرها
مثل شهر روم شبه هم خاطر والا بود و مخالف حضرت شاه بغلو فاسد و متضمن مفاسد بود برای اصلاح حال او
عنان یکجانب اصفهان کردند بنا بر اینکه عبور لشکر منصور بسبب عدم تسمیر قنطره در متعذر بود از حرکت موکب والا
افواج قاهره فوج فوج بعضی از راه قنطره و برخی از زرده بنظر سرچه اصفهان گشته متعاقب الویهٔ آسمان سا و اعلام
فلک فرسا حرکت و با پنج هزار سرچپ برای نزول موکب بر فوج تعیین یافت در بیان ورود موکب مسعود باصفهان
و خلع خلعت سلطنت از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی به شاهزاده عباس میرزا ولد او چون خدیو دوران جناب
بسبب شدت زمستان آفتاب چون ماه جهانتاب که با افواج کواکب شبها طی منازل نماید برسم شبگیر قطع
مسالک و مراحل میفرمودند در شب سه شنبه چهارم شهر ربیع الاول در ساعت قبل از طلوع صبح از منزل جری حرکت
که از جانب شاه طهماسب باستقبال آمده بودند از رباعش سطوت با هر دو احرام جنود فرخ لقب رکاب بوسی در یافته
هنگام طلوع طلیعهٔ فجر ماهچهٔ رایات ظفر آیات از پایش شهر گشته در حین ورود موکب والا از بهای از رزد روان گروه
زنان که در بروج شهر و میدان نقش جهان و جلو خان تکیه بر عرادهای کوه بنیان داشتند عقدهٔ غم اکدرول
که کرده بودند باز و مانند گل شعبه باز در عرصهٔ لشکر ظفر در زدن آتش فشانی آغاز گردیدند و از غریدن توپهای آتشین
دم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از نشئهٔ مستی طالع هوشیار گشته تماشای کار
صبح و آفتاب را باهم در یک زمان طالع یافتند القصه شاه والا جاه نیز وارد و در منزل اقدس و بهره یاب ملاقات
بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت سلاطین که تزده آن روز را نسبت با خاصان عزت طلب تجرع اقداح راح

ریحان

ریحان و نوشیدن بادهٔ ارغوان پرداختند غلغلهٔ بزم خلوت آن بدانکه شب بحضرت شاهی بهانهٔ پیمان بمرود بادهٔ
زننده داد که نشئه مادر که نشئه مصادقت و وفاق گردیدند بعد از انجام کار رودبه و انصراف آنحضرت بخراسان
با حضرت شاه بدستور سابق برون خاطرخواه بکار مملکت پردازد و هر یک از خدمات ملک را که خواهد بکفیل و
دخیل دولت سازد هر چند آنحضرت از در الحاح عطا در آمد که هرگز از در الحاح پیامده بود شاه والاجاه بالقای جوابها
بحاصل پرداخت چون آنحضرت این وحشت و نفرت را از طبع او ناب سکه رایج دیده روز دیگر باحضار سران سپاه
و روسای کار آگاه فرمان داده جمیع گماشتگان او را بستند و کلکلهای وحشیه را بیان کرده فرمودند که اگر در مدافعه دشمن
کوتاهی واقع شود مفاسد عظیمه متصور رواداره اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه همه جا باری با مخالف و با مخالف
موافق باشد چگونه اطمینان برای ما میسر خواهد بود و اعیان و ارکان بهمگی عرض کردند که سررشتهٔ نظم دولت ایران
بلکه لشکر دشمنان قوی پنجه از کف رفته بود و بزور بازوی حضرت بدست آمده شاه والاجاه از رای اقبال بر
و خاستهٔ المیش عاری از طراز مروری است ممالک روش از جهت سلطنت حق تست که آنحضرت از قول
آن تحاشی کرده چاره را و تغییر او و جلوس شاهزاده عباس میرزا ولد شاه والاجاه که در آن وقت شش
ماهه بود دیدند بنا بر نظام کل و مصلحت ملک افسر خطاب شاهی را بر عباس میرزا گذاشته زینت سلطنت را
بنام او بلند آوازه ساختند و در ارض اقدس الجهة شاه والاجاه مسکنی و مقرر داشتند که در آستانهٔ مقدسهٔ رضویه بجبهه سائی
زمین نیاز و بندگی پادشاه بنده نواز که سلطنت عالم مبنی بر عبارت از آنست بسر برد و در چهاردهم ماه مزبور را ابلاغ
اهل حرم با لخت روان و تدارک شایان از راه یزد روانه خراسان ساختند روز دوشنبه هفدهم آنماه و طلا
طرح بزم خسروانه ترتیب داده بخنجر از دست خلاع از انمایه الراب عهد پایه فراخور رتبه و پایه با میران عظام و ارکان
و ذوی الاحتشام عنایت فرمودند و پیرقت نیز محمد قلیخان قوللر آقاسی و بیگلربیگی فارس الطرفه بهندوستان
برای باو آوری انجیل طلب و احمد خان تفنگچی آقاسی پسر ذوالفقار بجهات روس برای تبلیغ خبر جلوس مأمور
گشته دارالسلطنه قزوین برای توقف اعلیحضرت شاه عباس دیرو و لیکن هجوم سلطنت مقرر گردید و در خلال این
احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمد خان حاکم آنان مسموع شد بسبب نزد و عزم گوشمال
منغص گردید توضیح این احوال اینکه بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم خان

بختیاری که در شهر هرات از تعلقات اندوران رکاب نصرت انتساب بود و بحکومت بختیاری منصوب گشته بود مرتکب
بعد از ورود بخلیل آباد در مقام تمرد و ضرب کلنو بختیاری درآمده شخص مزبور در زیر چوب مقتول گشته اقوام او نیز
بر سر او ریخته احمد خان زراد آباد را آورده کوچ کرده بجانب گرمسیرات فرار کردند فرمان والا شرف نفاذ پیوست که
سردار جوبزه که در بهبهان بود با جمعیت خود عازم شوشتر و باباخان چاپشلو سرکرده کردستان نیز با آن طایفه
بانطرف رودخانه که معبر آن طایفه است برآمده سر راه بر آن طایفه مسدود سازند و در بیست و نهم ربیع الثانی بعون
عنایت سبحانی با فوجی از جنود ظفر نمود بعزم تنبیه آن طایفه روانه و مقرر داشتند که اردوی معلی با توپخانه و اغروق شش روز
بعد از حرکت موکب منصور بتعاقب از اصفهان روانه گشته در زاویه مقدسه امام زاده سهل علی توقف و منتظر صدور
امر مجدد باشند و در روز هفتم لوای آسمان آسا محمد خان بلوچ را منظور نظر مرحمت فرموده بنیابت کوکیلویه
سرافراز و مامور ساختند که باتفاق امیرخان بیک قرقلو نایب فارس و شیخ احمد مدنی و اعراب هوله و سایر غزات
سمت فارس و بنادر پرداخته پس از راه خشیه متوجه کوهستانات بختیاری که در رفعت و بلندی پهلو بچرخ برین
میزند گشته بر ظلمین دخت قلعه قاف نا فرمانی یعنی قلعه منیر الشید محصور ساختند بعد از بیست و یک روز
لنک آمده از قلعه بر آمده قاتلین بحکم شرع در راه انتقام بیاسا رسیدند و مقرر گردید که سه هزار خانوار جماعت
هفت لنگ را کوچانیده روانه خراسان سازند پس حکومت با ابو الفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت
رایت جهانگشا از میانه کردستان فیلی از راه جیلان وارد کرمانشاهان گشته بخدمت اقدس پیوسته نیز
سیصد خانوار زند که از ایام استیلای افاغنه تا آن زمان در سمت سر بند و سیلاخور سر کشی و شرارت مشغول حکم الله
بعهده باباخان چاپشلو سرکرده کلان که در یزدجرد بودند غز اصدار یافت که بر سر آن طایفه رفته بقیه در باره
ایشان بعمل آورده و چند نفر از عظمای ایشان را بقتل رسانیده و ما باقی آنگروه را با خانه و کوچ روانه خراسان نمود
بعد از آن افواج قاهره که در کردستان و یزدجرد و همدان بودند با مردم الا در معسکر نصرت اثر که در کرمانشاهان
بود حاضر گشته چون قطره بدریا پیوستند **در بیان توجه موکب همایون بجانب کرکوک و بغداد و صادرات**
آن ایام خجسته فرجام از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسا و طنطنه شوکت در بسیط زمین آسمان آسا
گشته در بیست و دوم ماه مزبور که اواخر قوس بود و بهرام حمل محمل کوکبه نیر اعظم یعنی صحرای ماهیدشت منزلگاه

سرعلم گردید چون احمد پاشای باج آلان از جانب احمد پاشای والی بغداد بحکومت ذهاب که در خمس منزلی کرمانشاهان
واقع است منصوب و جمعی از پاشایان و عسکر عثمانیه در آن مکان بمحافظت مامور بودند لهذا بنه و اغروق اردوی معلی را
در زهابات ازرد مهابت را در ماهیدشت گذاشته متوار داشتند که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود
بدون مکث و درنگ با فوجی از نهنگان بحر جنگ از ماهیدشت بعزم شبیخون ایلغار و بعد از وصول بمنزل کرند
معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق گرای در راههای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی اثر منحصر است مشغول
سد ابواب اقدام دارند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوهی بلندی برف دار که
بر کره کلهروان اشتهار داشت منظور آورده بقلاوزی الهام ربانی در راهنمای تاییدات سبحانی عنان عزیمت
بآنطرف منعطف ساختند بلدهای مهارت پیشه که صحرا گرد و کوه نورد آن وادی و قریه بقریه بیشه بیشه بودند بعد از
الحاح و نیاز زبان بوحشت عزم خدیو صاحب اندیشه در آن بیشه عرض کرده اند که طایر وهم و عنقای عزم هیچکس از
ذروه بلند قاف این کوه فلک شکوه آهنگ صعود ننموده آنحضرت قبول این معنی نکرده باز بلند پروازی را
در هوای عبور از این مکان پر و بال گشوده هرجا اقبال آسا پیش پیش لشکر افتاده گریوه های آنکوه و شغلهای آن
مرتفع پر شکوه را گاهی پیاده و گاهی سواره بیموده شدند و آن راهی بود پس صعب المسلک که ره
عبورش چون چشم بخیلان تنگ و پای شهاب اندیشه از تصور بیم و بلندی چالش لنگ بود و آسمان نظاره
رفعتش هر روزه کلاه آفتاب از سر گرفت باز برگردان آن امر محالست و چرخ مقوس هر شب بقصد قله
رفیعش ناوک شهاب انداخته تیر مرادش در پای آن سنگ می آید باز برگشته عنان خیالت القصه
آنکوه بلند و آن قلعه آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب آفتاب بنشیب آمدند چون پای کوه بقرب زل
خدیو فلک شکوه در بر سپهر برین سود نظم افواج منصوره را دسته بدسته مرتب کرده باز جواد عزیمت را
مرحله پیما ساختند و در عرض راه بنا بر پرده داری ظلمت لیل سر رشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت بجستجوی
راه پرداختند با قضا شش صد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب ظفر انتساب جمع و در شب تار پروانه جان سپار آن
شمع بودند از خدمت اقدس غافل گشته بقیه لشکر از عقب می آمدند بعلت اندک تلخی که واقع شد بدیده بخت
مغلوب راه زنان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند مقارن طلیعه صبح که آنحضرت بکوا

قلعه برسیدند یعنی معلوم رای جهانگشا گشته از آنجا که همت آنحضرت جنود غیبی را یار و سپاه تایید الهی را مدد
کار خود دانسته در قید قلیل و کثیر قشون و حشر منتظر نمی باشد بعد از ادای نماز شام حاضرین رکاب بر سر زهاب
چپاول انداخته و مرکب ترکتازی را جلوه ساز گردیدند رومیه از شیهه اسبان و دلاوران بیدار گشته بفحوای فاذا جاء
اجلهم چه تعیین اجل را با خود قرین و جمله را از بستر خواب بر داشته مرگ را بر سر بالین دیده سراسیمه آهنگ
ارکه جمعی از ایشان عرضه تیغ کین گشته و احمد پاشای پیچ آلان با اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار
گشته اقتدار گشته و اسبان فلک خرام چو ز اهر دم و ماه دیبا بهای خاک نورد آتشین سم با اخرمه و اسباب
نصیب غلامان ظفر شعار گشته از چهار زماهیدشت تا زهاب بر راه راست هشت و چهار فرسخ مسافت
اما از بیراهه و کوه بیش از پنج فرسخ مسافت نمی باشد که آنحضرت با وصف آنکه کوه را برف بسیار گرفته
بود بهمراهی تایید الهی در یک شبانه روز طی کرده شب و آغروق نیز بعد از پنج روز بموکب والا پیوسته از
قلعه زهاب را مخلم ترتیب داده جمعی را برای ضبط غله جمعی را برای ذخیره و تحف قرای حوالی بهرز
تعیین نموده و فرمان داد که لطفعلی بیک کوسه احمدلو نایب تبریز با سپاه آذربایجان حرکت و فتنه های
اردلان و همدان در سر راه با خود رفیق ساخته از راه قلعه چوالان روانه اردوی معلی شوند بعد از انجام
این مهام روز جمعه غره رجب المرجب از زهاب باهتزاز لوای ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه
بغداد معلوم و محقق بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری و تحصن خواهد برداخت
منزل بمنزل از راه قلعه ... عازم الکا شدند که شاید احمد پاشا باین تقریب بیرون از دو سه منزل و دو سه
مبولکه خیام برآید مقید شهربان دار از راه ... بعضی از اسباب ... اهل اردو در ... غیر
از آب دیاله با رفتار رخش آنحضرت که در بسیط خاک تیز دستی او را کم نیست با اسلام از آب گذرانیدند
لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع و بقدر نیم فرسخی بالاتر برهنمای الهام ایزد داور معبری خالی از خطر
پیدا کرده او را بدون آفت ... گذرانیدند و در منزل حره تو قباب خیام عز و تجلیل بر دوش
موج برین بر بسته نه هزار نفر از بهادران را منتخب و به دسته مرتب ساخته هر فرقه را بتحت سرکردگی نفر
و خود فوجی را برگرفته یکجانب الکا ایلغار و هنگام طلوع صبح چپاول بسمت قلعه انداخته سر زده و غنیمت بسیار

بدست آورند افواج مامور نیز بسمت مامور به تاخته و روزنده و اسیر و مال گزاف بدست انداخته با اردوی همایون پیوستند و هزار
خانوار از طایفه بیات که در هشت فرسخی الکا سکنی داشتند ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساختند و از عالیان صف
هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصره قلعه الکا مامور نموده بنداری نصرت شعار بجانب دشت کوپه نهضت داده از آنجا
عازم بغداد گشتند لطفعلی بیک نایب تبریز با شش هزار نفر غازی آذربایجان و سه هزار از اکراد اردلان وارد اردوی همایون
نشان گشته چون اردوی سپاه رکاب برد متوسل لطفعلی بیک با جمعی برسم منقلای از دو فرسخ ... گذشته بشهر
قراولان جلادت اثر در ده فرسخی اردوی ظفر اثر سپاهی فوجی را از رومیه دیده خبر رسانیدند و الفور خود بدولت
فیروزی جناب با جمعی از یکه تازان بر اثر ایشان شتافته معلوم گردید که فتاح نام سرکرده عسکر دیار بکر است که با چهار
هزار نفر رومیه از جانب احمد پاشا بقراول آن ناحیه آمده دلیران مانند الکا اسب جنبش که بر افواج غنیم تاخته بنجی
فتاح استقفاح کرده و جمعی را هم مانند رستم انداخته با اردوی همایون آورده گرفتاران در سلک علاوه کشتگان
انتظام یافتند روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد اردوی همایون در ینگیجه مامور بگذشت
فرموده خود هنگام شب که افواج نجوم سیاره قطره زنان از جسر کهکشان آغاز عبور و خیل کواکب از ثوابت
فلکی عزم مرور فرمودند با فوجی از یلان منصور متوجه بیز گشته که جسر بیز را از طرف متحفظان ... حاصله
صبح ایلغار کردند ظلمت شب مانع وصول مطلب گردیده از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته در یک فرسخی جمعی
از قراولان رومیه بعوض قتل آمدند و جمعی از اعراب که در کار عبور بودند باسیر و نهب در آمدند و
چون برحد یقین پیوست که احمد پاشا در کار ... دل را از غبار تفرقه فرو شسته ... خاک زیر سخت نقلبه داری برداخته
از آنجا بجانب ینگیجه قرارگاه اردوی ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند از اتفاقات نادریه اینکه خبر ارفض
فتاح و سانحه قراولان که ببغداد رسیده بود احمد پاشای حاکم کوی با جمعی از باشیان و رؤسای رومیه دو هزار
نفر از سواران جرار زبده گذارد و از جانب احمد پاشا باستخبار حال ... نمود و تحقیق منوکوکبه مسعود بجانب ینگیجه
کرده آنحضرت را نسبت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای ... توجه شدند و هیچیک از آمد و رفت یکدیگر واقف
گشته بوده اند صبح که آنحضرت زمام عزیمت بمستقر دولت انعطاف دادند ایشان بیگانه شهر دو دیده دلیران
قراولانه گشته بر اثر آن روانه و عسکر رومیه نیز گرد سپاهی اردوی کیهان پوی را در سمت ینگیجه دیده از

بجانب بغداد و بری گشته که دخیمه را در تعیین و چپار لکه برگشته او نه خود با سکار با سه هزار نفر از دلیران نامدار ستیزه
وصیدگاه دشمن شکاری را شهباز تیز پرواز برد و نه ایشان در آویخته بهرام شمشیر سپهری دو ضرب دستی و دلیری را از پا
درآورده منهزم فرار کرده اند اما چون حلقه جابان رسم سازد و میان آمده و قلعه فاصله بود نه اینکه بنا نهاده دور
طرف اهتمامی اهالی ایشان خوضی تیغ کین وابسته خم کمند افواج ظفرقرین گشته محمد پاشا رتبه سلسله گرفتاران بود
پس ایستاده ملکات ساحت جهانگشای فتح و فیروزی ده روز در منزل بنکچه گشته یکروز برای تقسیم غنایم در آن مکان توقف نموده دیگر
از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول خسروی فلک سیر نظر را در اطراف قلعه ارم جولان ساخته برابر
نهر کوره محاذی مزار مطهر و روضه منوره حضرات امامین همامین کاظمین علیهما السلام دو در دو فرسخی بغداد
واقع است اختیار رفت و در غره شعبان شادروان نزولگاه شان را در آن مکان احمد بشش سپهر در افراشته
از بدایع وقایع اینکه در روز شش که قراولان روبه با محمد پاشا صید شکاران گشته بند علی نام ... کیفر
کمر ... نفر را از مرکب جستن و ... آویزه قراولان جلادت ساخته سرگرم تعاقب بود و از رفقا
افتاده رسته جاده را از دست داده شب در آن صحرا سرگردان بسر می برد در هنگامی که ترک تیغ بند صبح سر برزد
خورشید را از دام ... خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن چند نفر از غلامان اهل قلعه بر
وقت او رسیده چون پای گریز نداشت تن بدستی کرده سر را در رشته پنهان و دوبرابر با ایشان ملاقات کرده
گفته بود که از خدمت حضرت شاه دوران می آیم و با احمد پاشا پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نزد احمد پاشا بردند
باین نهج از جانب آنحضرت ادای پیام و رسالت نمود که چند روز است که این ولایت جولانگاه خیول
ظفرشان است باید بیرون آمده جنگ کنی و قلعه را سپاری احمد پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ و فرمان
روای ممالک ایران و دارای دولت صاحب اختیار حل و عقد امور ندیلکن ما از حضرت قیصری نه بسپردن قلعه
مامور بوده نه بجنگ کردن مأذونیم پس جمعی از ینکچری همراه کرده او را از خارج قلعه رسانند بعد از اینکه این مقدمه
معروض خدمت اقدس گردید فتاح سرکرده دیار بکر را بعذر خواهی اینکه تبلیغ این پیام بالقای خدیو جهت
نه بوده و صورت واقعه نحوی دیگر بوده نزد پاشا فرستادند و در چهارم شهر شعبان خبر محمد و دیگر ... شان برای
نظاره بزر صورت انجام و اتمام یافت جمعی از زوار ایرجان بمحافظت امام اعظم ابوحنیفه متعین گشتند که احدی از عوام

خلاف

خلاف احترامی نکند و چون قلعه گیلان و ذخیره آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که راه
فیروزی آب از عرفا تو و زمانب سنح آذوقه حمل و نقل در رغابه و بنابراینکه کشتیهای دجله را تمام رو به در
آنطرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در میان ولایت یافت شده جمعی از افاغنه را
سوار کرده بآن طرف آب فرستادند که شاید بدستیاری در آنجا ساخته توانند شد فوجی از قلعه بمدافعه آن
پرداخته چهل نفر را مقتول و بقیه را برگشته نهاندند خود را باحل نجات کشیدند چون احمد پاشای والی بغداد و مصطفی
پاشای والی رها آب دجله را در میانه حایل دیده با فوجی از زره پوشان که نه بغداد آمده در محاذات اردوی
معلی در آن طرف آب منظر ایستاده بر محل کرده با توپخانه و اسباب کارزار رقیب لوای قرار کرده بودند لهذا
خاطر اقدس آن بود که شاید بتزانجیر دریا بند بریسمان بندی شتر خرد و پل چوبی بر روی آب بقیه را
کارآب و شتر بالای آن بیکدشت ترضیح این مقال آنکه در خلال این احوال شخصی مزبور برسم سفارت از جانب
احمد پاشای حاکم بنجف وارد دربار عظمت مدار گشته بود بتعلیم او و حکم محکم حضرت ظل اللهی فرمان بران جانب
دست از نجف اشرف آن ناحیه تختههای طویل عظیم و چوبهای بزرگ ضخیم بطول چهار پنج ذرع قطع و بحمل
شتران که کران در محل برسم بدرخانه که در هشت فرسخی بغداد واقع است حاضر کرده خدیو غرب بعد از
نقل اسباب بهنگام شام با دوازده هزار نفر سوار بخون آشام روانه آن مکان و هر یک از سواران تخته چوبی
بر ترک اسب حاضر دار رو بحالی نهروان ده فرسخی بغداد وارد گشته آلات خشب با ریسمانهای محکم و طنابهای قوی
بیکدیگر بسته و جنگلهای بزرگ بر باد کرده بر آن چوبها بسته مانند جسر بر روی آب کشیده و ظرف آن نقبا هم
وعمود بزرگ محکم کرده خدیو دریا دل با ده هزار و پانصد نفر از آب عبور کردند هنگام شام که بغره ماه صیام رسیدند
تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند اقبال برات استهلال بیکرد چون آنحضرت سپاه دانتن احتیمود اعلم تر در باز
عالم غیب نمیرد و باشند مستعد کمی از سپاهی لشکر نگشته با همان فوج قلیل آنجا کاه کرده مقرر داشتند که بقیه
لشکر هر قدر که میسر شود از پل با کلک از آب گذشته متعاقب به موکب فیروزی اثر ملحق گردند تا ظهر روز دیگر
دو هزار و پانصد نفر دیگر عبور یافته که پل بر رشته طاقت تاب در زیر بای آن گردن فرازان از دست داده گسیخت و موج
تا آنها هم متعاقب بموکب اقدس روان گشتند آنحضرت ظل اللهی آنشب تا صبح ایلغار کرده که شاید بغفلت سر برفت

پاشایان رومیه که در مقابل اردوی همایون و خطیره امین حامین کاظمین علیهما السلام پای اقامت افشرده بودند
بسبب سستی عبدالله و عجاج و شکستگی استحکام طلیعه فوج مجاوری یکچه شش فرسخی بغداد رسیدند قراولان
طرفین دوچار یکدیگر گشته چند نفر از قراولان رومیه از دم تیغ دلیران زنده بدر رفته خبر عبور آن سیل بی امان
جهان آشوب را از آب برومیه رسانیدند رومیه فی الفور رشته و اخروق را گسیخته بجانب بغداد شتابان گردیدند
چون در الفور رشته میغار بجا بود آنحضرت آنروز در آنمکان توقف و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی صبح در
روز یکشنبه که هفتم شهر رمضان بود بحوالی سجدیه رسیدند هرچند که آنمکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود لیکن در اشکار
که تایید الهی یار و بازوی اقبال پایدار و عدو کار باشد مرتبه پستی و بلندی در نظر همت عالمگیر سهل و هموار است
حضرت ظل اللهی آن فوج اندک را که پروانه وار بپروانه شمع جهان افروز خدیو فیروز بودند بهفت قسم انقسام داده
رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه کرد که سپاه لشکر نصرت اثر کم و بعلت اینان و کثرت خود
مستظهر شده حصار قلعه را مامن عافیت دانسته سی هزار کس متجاوز از سواره و پیاده رومیه و ینگیچری را با توپخانه
و استعداد تمام بسرکردگی محمد پاشای والی عرفه و قره مصطفی پاشا بمقابله فرستاده آن طایفه فوج فوج از اطراف
شیران بیشه مصاف بعجلت زهره شکاف طرح جنگ افکنده بخت اراده قراجورلو مامور گشته بودند که دست
شمشیر بر قلب آن گروه تازنده در آنمکان پرمغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت نخیز سنان تفنگ
شهد زندگی را در کام حریفان تلخ سازند پیادگان رومیه که ماشه را بر تفنگ سوار کرده در کمینگاه انتظار بودند دفعتاً
شلیک تفنگ آتشین دم دلیران شیرصولت مانند شیر از آتش رم کردند سپس توپخانه که کلانتر آنقبا بالای آن نگاه
ساختند آنها نیز بهمین منوال روی بر تافته شده و بعضی دسته بدسته با مردان مرکب جلادت بمیدان تاخته و تاب
التهاب توابر تفنگ نیاورده بازگشته برای دلاوران افغان که در جای خود شیره پایداری بخش گرفته بودند
که رومیه با ایشان حمله ور گشتند سینه را هدف تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساخته بزبان سیف و سنان و دهان تفنگ
جواب ایشان میدادند چون افواج رومیه اکثر پیاده و کثرت و عدت ایشان از حد زیاده و توپخانه و استعداد ایشان
بود و سپاه نیز طرف بسیار کم و همه سواره و چند روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا بودند آنحضرت در مقام دلداری
انها آمده ایشان بصبر و تحمل امر فرموده و هرچند معلوم دلاوران می‌بود که اگر از دشمن روی برتابند جمله مانند

عدوی

عدوی خونخوار در عقب است لاجرم سرحلقه ایشان که تیر موقعیت میزد داعی این دو شرف بر ایشان افروخت حضرت عازبین گذشته
مرد یک که باصابه عین الکمال گرفتار گردید ضبط نمود را از این افواج درمانده های رشته اضطراب افتاده طلبها در فغان خروشی
چهرهای بیمار و طالب امداد از نقدهای کار ساز طلبیدند در شغال از آل و سپاه نیز بیخ تا آنکه از آب گذشته می آمدند از جنیبتی
عنان گشته زبر چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره گردیده بسبب دهر افسر لشکر جهان پیما از ایشان بحته فی الفور یک لا بر قینه
لمعه برق و نفحه صرصر از میمنت و دست افغان زیر از نهضت دیگر حمله در بجانب رومیه تاختند تایید اللهی و سطوت اقبال
ظل اللهی اساس فر رومیه منهدم و بجانب قلعه بغداد منهزم گشتند تیغ بازانه پای نقد سر رفت زاده پنجهزار از قورچی
از ایشان بآتش دستی سیف و سنان آن بلیه زرفیه تا پایان نمک هلاک اندوخته رنج تمنا نموده اند اینان تماما بغداد
در حیز تصرف در آمده هنگام شام با نیل مطلع مرام لطف مجاز ذات الوری ظفر و جان سپر از لشکر رومیه بود و باز گشته بعضی
خیام در اعلام نصرت ارتسام فرمودند در آنروز طایفه افاغنه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت فتح این
فتح نمایان شده بودند بهره یاب جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراجورلو نیز که نسبت به کلی
از دشمن بر تافته بودند عوض تیغ پامال گشته بر ارده لان از طعن سنان زبان زخمهای کاری بر دل جان زدند
و ذیج را بالضبط بر خم رای و حماله بخفت از رفته دار بلای سعی و حلقه تعیین فرمودند و همگی آنها را بالضبط تصرف در آورده
و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی مانده که آنرا هم ز بر و حوالهای بر رکاب بسته بهر روز تزلزل در ایکار
خاطر والای پاشا و سایر قلعه گیان می افکندند پس حکم همایون صادر شد که اسباب پل چوب را از نهروان
از روی آب بآنمکان آورده در محاذی روضه مقدسه کاظمین علیهما السلام بهمان طریق که مذکور شد جسری از نو بستند
که افواج ظفرقرین بآنطرف آب آمد و شد توانند کرد پس دلیران تیپ کوچ کرده و در نزدیکی امام اعظم قریب بشهر روان
عزم کاظمین را سایه گستر فرق سپهر برین ساختند و از جانب حله در محاذی کشتیهای بسیار فراهم آورده جسری محکم
ترتیب داده اند و نیز بهمان عزم زدن قلعه محکم در جانب غربی کهنه بغداد و در طرف سفلی قلعچات دیگر در جانب
جنوب در سمت شرقی و همچنین حصون استوار در کنار دجله صورت اتمام یافته بهر یک از قلعچات فوجی مامور شدند
در سمت شمال قلعه و کنار دجله قلعچه ساخته جمعی را بمحافظت آنجا مامور و کشتیهای فلک نهضت علیحده ترتیب داده
و قلعچیان قدر انداز بر آنها سوار و در میان شط لنگر توقف انداختند که بهیچ جهت راه مسدود و بوده قلعه گیان از رگ

آب بیت بصره و غیره نزد و تیرانداز کرده و آن زمان شیخ عبدالعلا شیخ الشیخ بنی امام که صاحب جمعیت زیاده و همین شیخ
بغداد بوده دارد و در کلام سعی داشته متوقف که با والی حویزه سلک جمعیت خود را اشتغال داده متوجه تسخیر بصره شوند ذکر حالات
امیر اسمعیل خان حاکم حویزه با میرخان بیک نایب فارس آغاز مخالفت کرده و از و زحمت خود را بدو رآمده میرزا
باقر کلانتر لار نیز جمعی را از اعراب قلعه عوض که مسکن شیخ احمد مذبور بود جمع و بر سر ابراهیم خان بیگلربیگی حاکم
لار رفته او را مشغول و اموال او را غارت کرده به میرات نزد شیخ احمد مذبور فرستاده احکام در کرده که
وارمان باتفاق امیرخان بیک به تنبیه آن زمره مامور گشته بهره را بزاویه عدم فرستادند ذکر وقایع
مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و پنج هجری بعد از آنکه عسکر کینه خواه دی از جوشش و خروش سحاب
در اظهار رعد و برق معارضه بوادی خراسان زمین غرق نموده با قضای اقتضای لطیف نمان جنبد گلشن را به باد بر
و زکان فیروزی خیابان چمن را سبز کناری عاری از جوشش و خروش و خودی ساخته بود سپهبد انجم احتشام
چهارم در سیم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و پنج هجری بعزم تجدید اوضاع جهان لبرج منزل حمل تحویل کرده
شان کرده ساز و برگ قوای ربیعی بنموده کردن فرزان گلستان را از غیرت سی خار بر تن راست شده
و خون حمیت در عروق افسرده لاله و شقایق بجوش آمده نیزه داران شاخسار بقصد کینه جوئی تیغ و سنان
برخواسته و سیاقچیان قوه نامیه افواج ریاحین در ساحت دشت و گلزار صفها برآراسته بلبلان نیلوفر
زورین بستان هم آغاز محاربه نموده و روییان نیز منوبرها را پای ثبات و قرار نمانده و بلیجریان خفته
انگیز برف و یخ را از ظهر طلیعه اردی بهشتی زهره آب گشته راه عدم پیموده جشن نوروزی بقصد فروز
در خارج قلعه بغداد ترتیب داده زرهای کامل عیار درخشان تر از اختران در طبقهای سیمین صافی تر
از اطباق آسمان بر اهل بزم انثار و عطفه هزار دست خلعت مهر شعشعه و آفتاب خورشید شعشعه بر ارکان
لشکر و عظمای عسکر عنایت گشته در آن اوقات از شدت محاصره کار بر قلعه گیان بغداد و کجبد اضطرار
انجامیده نوعی آتش غلا بالا گرفت که هر روز جمعی از فرط استیلا بر بالای حصار و بروج خود را بزیر انداخته
در اردوی معسکر ظفر آثر پناه میرسیدند و در جانب خان لالاران فوت و احسان قانون حسیم مراید گنار کرد مطلق
الفان دار و روی هادبن می‌گشتند تا آنکه در آخر محرم رجب آفندی و قرداره محمد آقای کدخدای بغداد

از جانب احمد پاشا برسم ایلچیان وارد و در باب سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تمهید و استمهال کرده
القصه هر روزه آمد و شد سفرا و ارباب گفتگو در میانه احمد پاشا و امنای دولت ابد مدت والا مفتوح بود
و در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر اعظم سابق که وزیر و سرعسکری منصوب بود با صد هزار نفر
از سپاه کینه خواه وارد الکا و جاویس ایلچیس بدل این خبر را به قلعه رسانید احمد پاشای در ایفای عهد
سست و در قلعه داری ثبت کرده بعد از ورود عسکر مزبور بامر حضرت ظل اللهی حارزده هزار نفر از جنود قاهره
لبر کرده کای ایران کار آگاه بجامروی محافظت بروج و قلعه جاتی که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مامور
ساخته بکدی ضابطه را حاضر کرده که بر قلعه گیان معلوم نکرد دید که قطره از آن بحر بیکران و ذره از مهر تنوخ خورشید
تابان کم گشته پس افواج نصرت پژوه را فوج فوج کرده قبل از حرکت رایات اژدهای پیکر متعاقب و متوالی
یکدیگر از اول و مقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر با بقیه افواج بحر امواج از خارج بغداد
برسم ایلغار حرکت کرده روز دیگر القصبه نهای سابق ملحق جابز الطرف نیز کلبه در عسکر در کنار دجله نمودار گشته
چون روییه از اردوی گرد همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته آمدند همین که آن بحر خونخوار در حدود یای آتش بار
ذیق یکدیگر رسیدند در همانگان که مرضع سکلت و ناهمرا و سمت غربیان آن ممر دجله و خار ربر د ونفب خیم فراز
روییه طرف دیگر را امر جلیل منطولیس قرار داده و قلعه آهنین و حصار آتشین از زغبا د هد توپ و باد و تیج در
منطولیس بنا نهاده قوایم آنها را به زنجیرهای گران بیکدیگر پیوند داده مقام اقامت و مستقر زنجیان و
کردند پس شبنازان بمقابله برد خسته چرخچیان لشکر جلادت اثر که همیشه مانند ستاره سحر منیر و کوکب
انور بوده عصر لی که ترک نیزه گذار مهر سپاه شامی ظلمت را هزیمت داده بیک حملات تیراوزینب
به شعشعه سیف و سنان برق خرمن هستی جمعی از ایشان کشته و تتمه بدون اینکه به پناه لوای عسکر گریزند از
هلاک جو بگاه بجانب الکلک شتافتند و دیران طرح بازار دوره لاما نتیر فوج بحجم با مداد و چرخچیان انجم
کر بتقلب و نیه هب اندازی هجوم گشته انطایفه عثمان پایداری از دست داده منطولیس خود را حسبه
از اطراف آن شرح و بارز ختن بایره توپ و تفنگ و به بنیتارای زنجانه آتش فشان جانکار و ندر نهم
گشته هنگامه گیر و دار گرم بود تا اینکه حضرت ظل اللهی بضبط زنجیره انطایفه میان همت بسته با دولان تفنگچی را

از سه طرف مأمور به یورش ساخته خود و با فوجی از تفنگچیان جلالت کار غافله به یک بار بر آن حصن آتشین حمله کرده چند نفر از
رومیه خیره سر را نابود ساخته و به ضرب شمشیر برق اثر درهم شکافته داخل توپخانه و بعضی از توپخانه را متصرف گردیده از سمت
دیگر متوجه سنگر ایشان گشته منتظر آنکه در همان روز ایشان را به تفصیل رسانند رایات عقاب پیکر نیز که قرار بود
در سایه جناح آن استقرار داشت به بلند پروازی برگردگان جلادت گستر به هوای ظفر از برجم زرین [illegible]
خصم افکنی بال و پر گشوده بدون امر قدر قدرت از یلان [illegible] پیش آمده سواره و پیاده [illegible] برانگیخته در سر
نیمتای خود [illegible] الغصه زبان حرب در [illegible] طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر
[illegible] امتداد یافت چون موضع جنگ در سمت شرقی معسکر رومیه در جانب [illegible] اتفاق افتاده آب
دجله در تصرف رومیه و موسم شدت تموز بود از یک طرف لشکر شدید الصولت [illegible]
قلب [illegible] عطش [illegible] نایره کین را اشتعال داد و حرارت [illegible] فلک بریان و [illegible] برشته کامی
گیران [illegible] نظم ز خورشید [illegible] که بر آب آن چشمه آتش همه جا [illegible]
آتش افروختی که [illegible] زبان در دهان سوختی چو مرغ [illegible] در هوا جلوه گر [illegible] سوختی بال و پر
دل [illegible] کباب [illegible] بود [illegible] آب بود [illegible] آتش افروختی [illegible] آب [illegible]
سوختی القصه خدیو بی همال [illegible] که با فوج پیادگان [illegible] مشغول [illegible] بود [illegible] نفر از پیادگان رومیه
در زیر دست و پای اشهب زرین ستام آنحضرت در آمده چرخ [illegible] شاه اندازی [illegible] رسید [illegible]
ناری نژاد [illegible] و زیر پای آن سرور دارا و رایت سکندری [illegible] کرده [illegible] تا نیمه
از کار [illegible] رایض اقبال سوار [illegible] کار [illegible] چون [illegible] طلعت آن شهریار [illegible] آثار در
میان آنجهان لشکر [illegible] خورشید از ذره برابر [illegible] ظاهر بود [illegible] دیده رومیه گشته دیدند
[illegible] آتش [illegible] از اطراف آنحضرت [illegible]
حفظ الهی سپرداری و عنایت حضرت باری نگهداری نموده گزندی به ذات مقدس نرسید خدیو بی همال
در هنگامی که [illegible] پیاده [illegible] دریای آتش و دریای نبرد [illegible] چند نفر از
سواران رومیه را [illegible] سنان جان ستان [illegible] هلاک انداخته [illegible] به نیزه زنند که مرده

[illegible] ضرب آنحضرت [illegible] غلطیده [illegible] پیش آنحضرت نیز [illegible] کرده [illegible] مرکب [illegible] خورده [illegible]
بر در آمد [illegible] از جنیبات خاص پیش آورده آنحضرت باز قدم در حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشته [illegible]
چون از [illegible] عطش التهاب [illegible] جگر تیغ [illegible] و قلب سپاه از قطرات [illegible] بود و غلطیدن اسب [illegible]
[illegible] آنحضرت نیز علاوه گشته دلیران را گمان آن شد که [illegible]
[illegible] جهان [illegible] رسیده زمام اختیار از دست دادند [illegible]
[illegible] ضبط و نظم لشکر [illegible] دست باز داشته [illegible]
عطف عنان کرده [illegible] فرستادند که [illegible] اطراف بغداد کوچ کرده [illegible]
ملحق گردند و خود [illegible] توجه فرمودند [illegible] جمعی از دلیران [illegible] خود را بر آن دریای
آتش زده [illegible] و برخی دیگر [illegible] زبان [illegible] لب [illegible]
گشته دست از آب زندگی شستند ملخص این احوال آنکه [illegible] هزار نفر از سواران لشکر و پیادگان تفنگچی
و عمله توپخانه [illegible] تلف گشتند و توپخانه به تصرف رومیه در آمد و جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بلا مانع
آغاز کوچ کرده [illegible] موکب والا پیوستند چون پیش از وقت [illegible] رومیه [illegible] این خبر را به بغداد برده
جمعی از [illegible] آمده جسر دجله را قطع و جمعیکه در جانب غربی دجله و قلعجات آن سمت اقامت داشتند
[illegible] جمعیت [illegible] راه حله [illegible] با اعانت طایفه [illegible] امام [illegible] خود را [illegible]
رسانیدند [illegible] بغداد [illegible] روز [illegible] کرده رایت [illegible] به جانب [illegible]
و موکب همایون بعد از ورود [illegible] ارباب مشاوره [illegible] بر روی [illegible] سرکردگان لشکر [illegible]
این شکست امری بود مقدر در پرده غیب مستتر [illegible] تقدیر [illegible] حکم قضا [illegible]
چنانکه [illegible] نظم [illegible] دولت [illegible] جهان [illegible] سلطنت [illegible]
بدست [illegible] ازل [illegible] هر جهت [illegible] سپاه [illegible] غیب [illegible] صاحب
اخلاص [illegible] آنحضرت عرض کردند شعر ز آن سایه بر زمین [illegible] که دارد [illegible] سایه [illegible] همای
اشارت [illegible] بشارت [illegible] جان سپاری [illegible] اندیشه از [illegible] تقدیر [illegible]

پس آنحضرت با خلوص کیشان باین عزم خاقانه خانه آنچه از خیمه و خرگاه و اسباب و باقی مایحتاج که در آن سفر عرضهٔ تلف و تاراج
شده بود بولایت همدان گشته فرامین ... سرانجام آنها باطراف ممالک محروسه در قلم آمد و نیز به الکای لرستان فیلی
و لرستان ... و همدان و حکام صاحب اندیشه و اعیان اخلاص پیشه تعیین کرده ... کهگیلویه را بمحمد خان ... که
تا آن زمان بنیابت اشتغال داشت علاوه نموده و ... فرموده اند با اتفاق امیرخان بیک
ذوالقدر نایب فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده برکاب ... ملحق گردند و نیز از همان
بغداد مقرون گشت که پیر محمد خان بیگلربیگی هرات با شاهزاده ... در هرات بود و بضبط حدود قندهار پرداخته و ...
قلیجان جلایر ... قاین و سیستان ... شاهزاده ... فیروزی اثر که تابع امر و فرمان
ادب بوده اند در سر حد ... مقرر در همدان حاضر باشند و همچنین جمعی از جوانان غیرتمند خراسان که تربیت یافته رکاب ...
آموز خدمت خدیو ... دلاوری ... آوری بردند باستعجال ... القصه
استعمال کرده اند ... عازم همدان ... در خطه نزهت بنیان گشته و چون ...
برای ... ایل جلیل افشار ... صد هزار تومان نقد ... موجود بود ...
و ... افشار ... ایل ... این کار ... الغافلی ...
... مقتضای مقام و مناسب وقت و استحکام ... کرجانیده ...
... ده هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع نقصان ...
احسان ... لشکریان ... عنایت ... ده تومان اسقاط
شده بود ... تومان ... و همچنین از شتر و استر و خیمه و سپر و جوشن و مغفر و شمشیر و غیره آلات حرب و اسباب
سوختنی ... و جزئیات دیگر ... فرمان ... از ممالک محروسه ...
و ... جلادت ... رجوع ...
رایات نصرت ... فیروزی اثر و افواج ...
ابر بهاری و سیلاب کوهساری ...
سوانح خیر ... همدان ... واقعه بغداد ...

با فوجی از اکراد و جنود ... عازم تبریز گشته ... جلادت را جلوه داده تبریزیان با آتش ...
بعضی شنیدن آوازه حرکت ... در صدد تحکیم شهر تبریز در آمده آغاز لجاج کردند هر چند لطفعلی بیک
تبریز محافظت پرداخته بود مفید نیفتاد شهر را خالی ... فرمانبرداری کردند لطفعلی بیک ...
از افشاریه و ملازمان خراسان که همراه داشت در شهر تبریز ... حیرت بسر برده چون ... قلعه را با آن جمع قلیل
خراسان خود نیافت ناچار با اتباع بجانب ... عبدالرزاق خان مقدم که در ... از جانب
حضرت ظل اللهی حاکم آنمملکت بود در بروی لطفعلی بیک بسته راه ... ناچار عازم ... گشته
حقیقت حال را بعرض والا رسانید پس از ... فرمان اعلی ... بمحافظت دارالمرز مامور
دارالسلطنه استرآباد ... خان ... بخطاب ... سرداری دارالمرز
... با جمعی از سپاه خراسان بسرعت روانه گیلان ... از ملازمان آذربایجان که ...
... لطفعلی بیک ... دارالمرز ...
در ابتدای این بهاری تیغ سیاست بر ایشان جاری ساخته ... اطراف ولایت ...
گشته اند و نیز طایفه بختیاری که در کوهستانات خود ... بوده اند از استماع واقعه بغداد
... ترک اطاعت و فرمانبرداری کردند چون ... همت والا ...
که بعد از فراغ از مهمات روم باز حضرت شاه طهماسب را جالس سریر ...
بلند پرواز ... کوهستانی ... فضای اقالیم دیگر ...
ضرورت نوعی ... تکمیل ظاهری یافته ملا علی اکبر ملاباشی ... برای آوردن حضرت
شاهی روانه ارض اقدس ساخته بوده اند مامورین ... از مشهد مقدس حرکت داده
در اثنای راه بودند که سانحه بغداد و حادث و تعویق مطلب را باعث شد چون سلطنت ... در چنین وقتی
همایون ظل اللهی ... کین خواهی بود ... بعضی امری بود ...
باشد که مامورین از راه اصفهان ... شاه طهماسب ... مازندران ... سلطنت ...
با شاه عباس که در آن اوان ... از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آن خطه

جنت‌نشان را متوجه گردیده خود شان ساختند و طهماسب قلیخان جلایر را بحکومت اصفهان سربلند و زمام مهام عراق با قبضه
اختیار او تفویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را بتبعیت او مامور و مقرر ساخت و ارقام قضا نفاذ صادر شد که ده هزار نفر و پیاده
ایلات و حشم ملک خراسان و عراق در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است
مهیا و مستعد بوده از هر طرف که فتنه حادث گردد بسرکشی گردن افرازد با جمعیت خود به شتاب بر دارند و جمعی هم که بدرگاه سلطنت
سپهر دستور بودند از قبیل بابا بشیر خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ با حکام ارومیه و مقدم و غیره ولایات هر یک از حدود ولایات
خود خبردار بوده در هنگام ضرورت بجانب یکدیگر اعانت نمایند و درمیان نهضت موکب همایون نادری مرتبه
نادری بجانب روم بعزم انتقام و قضایایی که در آن ایام بعرض حضرت فلک اقتدار رسید بعد از اجتماع سپاه منصور روز نظام اشرف
امور در هشتم شهر ربیع الثانی بهمعنان تائیدات سبحانی بازگشت سکندری در ... تسلیم ... ملاقات عثمان
پاشای سرعسکر روم از بلده همدان رایت افراز ... شدند و روز دیگر بان
بانهای ... خبر رسید که ... پاشای والا ... و جمعی پاشا و چند نفر از پاشایان
سرعسکر با بیست هزار نفر عسکر روم و سپاه ... از جانب سرعسکر که در قلعه کرکوک توقف داشت در کنار آب
دیاله ... در مقامی که ... دهشت خیام اقامت کرده منتظر اند که اگر موکب والا بجانب
تبریز نهضت کنند خان ... افشار ... رایت جلادت افروزند و چنانکه متوجه بغداد و کرکوک شود ...
بر دارند چند روز بعد ... و استماع این خبر ... ذوق ... گذاشته با فوجی از دلیران کین جو بهادران ظفر قرین
دشت ... شبانه روز ... حیرت ... هر چند مطمح نظر آن بود که روز ... شبیخون بر آن
طایفه تیره ساز ... از کثرت لشکر و ... سواد افواج کواکب ... از جاده هدایت فلکی زود تر ...
وای روز ... گیتی فروز ... جلوه گر ... ظهور ... گشت آن تیر جهان افروز ...
که ... مانند ... لشکر روانه ... آفتاب ... که در آن نزدیکی بود صعود
... ملاحظه ... آن دریای لشکر را در کنار آب دیاله ... سپهر نیلگون ...
... خیام رفیع قباب را ... سار بحر انقلاب دیده ... از هیجان غبار ... گرد
... رسید ... خصم کرده از غلبه اضطراب ... ز ... سپاه ...

گریزان برده بودند دلیران خون آشام باشاره والاجاه زیر ... تطاول دست ... تاریخ ... از افغان ...
دختر ... بدست آوردند و جمیع احوال و اثقال خیام و اسباب آن طایفه بیایی بحیطه ضبط در آمده دلیران که
روز ... مراحل ... وادی طلب و قدم فرسای ... راه ... ممالک ...
شده آسایش از این خیام و راحت سایه نشین شاد و روان ... کردیدند بعد از دو روز در ... خبر ...
اوزای ... محمد خان بلوچ در ... رسید ... انتقال آنکه محمد خان ...
احوال ... اشارت رفت باتفاق محمود ... قندهار بر آمده بود بعد از آنکه نوبت سلطنت ...
باشرف رسید از جانب ... بسفارت روم ... و از آن ... مرز و بوم ... گشته محمد خان
چون دست خود را از دامن دولت ... لابد ... اصفهان ... که برای ...
آورده بود ... امیدواری باین درگاه آسمان جاه ... دولت نادری
... خدیو ... دولت شاهی با ...
... بعد از سعادت ... خراسان آن ... که درمیان اعیان دولت شاهی با
... خود ... و در جنگ ایران و همدان ...
و مقصد ... شده بود در ... که ... عراق که حقیقت حال او بعرض ... رسید ...
... چند روزی ... لیکن باز ... حرکت ... از اصفهان ... جهانشاب ...
که در ذره پروری ... خورشید ... فروغ بخش ... احوال نیک و بد عالم است دوباره ...
روز تیره ... گشته ... حاکم ... دیگر ... بعد از واقعه بغداد که ... خان ...
نایب فارس محمد خان ... فارس ... رکاب گشته برای ...
... احمد سلطان ... فارس ... که برتبه ...
افرازی ... تعیین و روانه ... خان ... بعزم ...
... خان ... باطل ...
گشته ... فارس ... هزاره ... مقصود ... بجانب فارس روان

و امیرخان بکتاش خان و شاهنشه بخواهند که همراه او بوده اند مانند مانم در کار سعی کرده اند اما چو چنین فتحی را نکار بای
در زمان خدمتگذاری بود و صعود او کلت فنا و انگیز از دل آذربایجان در قضیه تبریز و ظهور این امر حیرت انگیز اتفاق
در موافقت محمدخان ماشنی که در عزم قوی ساسی سرست و هنر ظهور و موجب خلل و فتور گردد و اتفاقا چون دو
انگیزه حوادث در سپاه و دل دریا حوصله اش حکم غبار و خس در برابر لجه ژرف و لطمات کیاد خشک در خنج
شگرف دارد لطف الهی در عزم دستبرد و در خاطر آنحضرت راه نیافته منزلگاه مطالعه با جنبش افواج همت ثابت بعد از
تجدید کنکاش و توفیق بر کسب مال این معنی شد بقصد مقابله عسکر کوچ کرده و در پانزدهم جمادی الاول وارد
حوالی کیلان بیست و دو نوبت ارک الکیسنه روزی که سلطان خاوری ماهیچه منجوق بر اوج عبری افراخت تمنای اهالی
عسکر لشکر جهان دهان لشکر و حوالی مرسوم عیدداران که در محاذات قلعه ارک واقع است
صف فتح و ظفر و تسویه جنود شوکت و ترک عساکر فیروزی مآل کرده با آیین سعد قتال فوج فوج دارد کرده
نظم ایل داده و ندهد طنطنه دلاوران و دار رزم گستران و دیده کوس رویین و غریو نای زرین به نوبه چرخ
برین رسید کوکبه آیینی از زبان سلک نظم و فر رستگاری زبان رای در عزم شهر و دیده ارباب بزم کرده
که آسمان با هزاران چشم نظاره آن حیران در زبان دوست و دشمن در عالم انصاف بناد بره کاری آن همت بلند
آوازه خوان گشت خطم سلیمان به نیروی لشکر انداخت به چنین دستگاهی اسکندر نداشت بکس لیکن رسم
ترتیب و آیین ندیده دیدن با آن شکوه این ندیده عثمان پاشای سرعسکر که بعد از معاودت از بغداد به
افغان و بیابانات میرود در خارج قلعه ارک که پیر مرات لشکر ظفر شعار نصب خیام قدر و رفع لوای اقتدار در
اطراف اردوی خود را بخو خندق استوار کرده بحث کار را در تعارض دیده و در معارضه سهل انگاری کرده پهلو
بر بستر نازو نهاده جمعی از مردان لشکر و چند نفر از ایشان قلعه و در جنگ آورده دست و دلاوری نیاز
ازین جهت بیخبر دلاوران بروز جنگ روی بجنگ نهادند … با حملات و جرات بی باکانه بدون تامل در جنگ کوه
کین آهنگ دیار فتیغ و سنان و تفنگ و توپ به تفنگ آتش فروزان جنگ … جمعی از آن جماعه را
سرها تند گوی در زلف چوگان نیزه مرکبان سلطان و ترکی دیگر از خود برگرفته بسمت دره که اردو مستحکم ساختند
بقیه در قلعه تحقیق جستند رایات نصرت نشان در دو سنگ جنگ اقامت داشته به بخت کوهر نگار

آن

آن کره را به دامن کین شعارت میلاد و چون نائره عشق در عسکر ظهور رسید و رعاغ کان نادر گشتند تزار نیرو و بر نقر
از شمشیر مصر آن بر سلسلت طرکی جانب سرعسکر لیلک تیمور … آورده مصروب گشته از افغانان رسته اند شمو
بر بیگلربیگی شرق ملاقات آنجناب را مرد و دو رازی که دلیم از مردی ایشان دارید برگه رزم قدم ثابت نمایند سختی ان
رنگ و جناق عثمانی را بر خود حلال سازند پس انتظار جواب نموده در رنگ از آنجا که وقت مانده دل اعدا انگ
بود خلف غان سست جو شان فرمود و در روز دیگر بهمین مآل هر روز به سر قلعه رفته چون کمیت عزم را پا
بسته ما در مضمار گیرودار لنگ دیده اند مقید با انجام کار را از ملک تسخیر قلعه برگردانیدند که در حوزه ارک برواز
کرده اساس و مقام جمعیت به روی بالاس شحون به ذخیره و غله قیاس بوده جهت سپهر اساس مخصص اندر
آن در بند توجه التفات گشتند که شاید بعضی … جرات عساکر شده از در مقابله در آیند در روز دیگر مرکب جهان
سایه وصول با نیکان آن قلعه مزبور به حیطه تصرف در آمده جمع از اکراد و ایلات که در محال بعیده بست تظاهر
از بیم سیلاب شرر انگیزی سطوت جنود قاهره پناه به آن قلعه استوار برده بودند معروض تیغ آبدار و سپاری
از ذکر روز نامش به قید اسارت گرفتار گشته غنایم موفور بحیات آمال سپاه منصور که با فضای جهان برابر برد اشتغال
یافت و چون محاصره بغداد و منتها خاطر آن کشور بود از زمین مطالعه بغداد بیست که امیرخان بکتاش خان
دفتر ارمن که در طاق و سطای ارماشیان حفظ فرمان برده اند آمده در کناره آب دجله و جسر بغداد را محکم
اردوی قزلباش در محل اقامت اند ساخته بروج محکم در آنمکان ساخته حکام اردلان و ارماشیان نیز
با جمعیت خود رفته غلات شهرزور و توابع را برای ایام محاصره بغداد ضبط و از دست … و نواحی
خراب ساخته آنچه را غلات شهر زور را قبل از امیرخان بکتاش خان ده در بروج انبار نمایند و بعد از آن
ظفر عالی از آنمکان به نوا زاهتزاز نموده در منزل … مجمع … داده در باب تسخیر بغداد … بر
کرده فرمودند که اگرچه اهل خراسان را صعوبت در بینش ماه دارد اینست که پرورش خویش را فرستاده اند
آن تسخیر و … بد بر کامل لگد دو قطره … تا دل دریا نگرده به جود فخار بنا و بیز دگر شاه درتسنه و در بین حالت
که اهل قلعه را رغبات … عسکر مایوس و … تضیق و غلا … هرگاه این سیل … تخریب اساس قلعه بغداد
روان و آنمکان محاط لشکر … و حکم خانه خراب و بنیاد … قلعه گیان … مسترحش برآب …

فرد بازی ما گرچه اول خام می آید بچشم ❊ در عقب دارد تماشاهای رنگین نرد ما ❊ بس جمعی منتخب اللفظ عرض کرده اند که ما
تا جان در تن ماست از طریق سربازی توجه خواهیم نمود و در جان سپاری و فرمان برداری خواهیم کوشید بعد از این سخنان ملایمت
امر والا بصدور پیوست که اهل اردو جواب زاینده خود را روانه شهر زور و غله های را حمل کنند و بیله ها نیز
که بعد از ورود موکب والا ببغداد از آنجا بدخات ثقل عسکر ظفر جنگ نمود **در بیان آمدن توپال عثمان پاشا**
سرعسکر بمقابله جناب نادری و وقوع محاربه و بقتل رسیدن سرعسکر و کیفیت تسخیر آن ظفرنشان چون موکب
والا وارد دجیل و مرسوم بقرار گشته اراده ملاحظه کردند که سپاه ظفر پناه ذخیره و غله کشیر و بیله جمع و در آن نواحی کشتزار
سبز نمودند گمان کرده که ضعف و قصوری بحال این طرف راه یافته یا امری در جانب ایران حادث شده که پرتو
عطف عنان عزیمت آنحضرت گشته سرعسکر را از بحر آگاهی داد و نداد نیز ایمنی را قبول و بر ضعف حال آنحضرت محمول
ممش پاشا نامی را که عمده پاشایان بود حاضر و ده هزار نفر فرستاد که همه جا منزل متعاقب او رحمی حال ایران
جلادت راحی ولان بیداده باشد چون قراتپه متعلق کرکوک جلال بر داو نیز آق دربند هفت فرسخی سر دستش را که
مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن شهر یک راه بود مأمن خود ساخته خیام اقامت برافراشت آنجناب
مژده دلپذیر با نهاد قراولان جوش صید کند رکیر رسیده روز پنجشنبه غره جمادی الاخری از طرف عصر با فوج از زین
از راهی که جاده غیر متعارف بود و منقطع بر از آن طرف بنرد فوج کب ایلغار را تیز تک ساخته در انقلاب
خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیه را که در خارج راه بودند بسته از جر موکب منصور در وقت [illegible]
هنگام صبح در روضه جهاندار مهر انور به دربند افق کوکب وصول افکند فرد چند نور عدو بند کشورگشای ❊ بد دربند قدم
زرین لوای ❊ بخت جمعی از غزیز رحیان جنگ صولت پلنگینه پوش و تفنگچیان برق دست رعد خروشش را از
دو طرف برفراز کوه جا داده داخل دربند شدند رومیه سراسیمه شیر به صفوف پرداختند از طرفین نیران قتال اشتعال
و دست بازوی دلاوران بتخم افکنی و خونریزی اشتغال یافت سرعسکر بعد از روانه کردن ممش پاشا بجبال انگیز
مبادا ممش پاشا بجناب نادری غالب آید دگری نیکنامی را از میدان رباید دست اجل برقفایش زده بتقریب امداد
متعاقب روان گشته در عین گیر و دار که بارقه بادیه و تفنگ چشم مهر و ماه را خیره و گرد و غبار عرصه کارزار روی
سپهر نیلی را تیره و تار ساخته بود طلیعه رایات سرعسکر نمودار و سیاهی لشکر از محاذات آق دربند مصدق

یولج اللیل فی النهار گردید هر چند وصول رکب سرعسکر و رسیدن چنان فوج بجد و مرد در هنگام گرمی جنگ که نور روشن
دلیری رومیه و تفرقه خاطر دلیران ظفر آثار گردید اما بدل لوای سرعت وآن چه تعظیم بزرگ کرده که زبانی خشم
گرگ آنحضرت ایمنی را عین مدعا دانسته جز و غیلی با عنایت آن داور جهان پرور کرکب ران فتح و ظفر گشته
بدفتین بمسافت ربع فرسخ رسیده بود که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رومیه
از پیش برداشته قلب سرعسکر اضطراب و در سلک قرارشان انقلاب راه یافته سر ترتیب گرگ انشقه
سرعسکر رومیه که با کمال شرکت و شان و دولت روان می آمد ناچار بر جنیبت برق رفتار سوار و عنان فرار کرد دید که
دلیران سهمگین و یلان عرصه کین متعاقب رسیده با فغان در آویختند و چون حضرت ظل اللهی بعد از ورود
ذبح را از دلیران افغان ابدالی از جانبین که بمنهای دربند مأمور ساخته بودند که بعد از ظهور علامات شکست
بر راه برآن طایفه ببندند مأمورین نیز از دو جانب بتخم افکنی پرداخته و سرسیه آن طایفه را جولانگاه تیغ و سنان
ساختند و قریب ده هزار نفر از آن گروه طعمه شمشیر و سه هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر شده سرعسکر را در
هزیمت الله یار نام کرایلی از مرکب هستی افکنده سرش را در سر سنان مظهر معنی سرداری ساخت و جمع اردوی
ممش پاشا و احمال و اثقال و توپخانه و خزانه سرعسکر بیکبار بتصرف لشکر نصرت اثر درآمد و چون اعزاز سروران بر
سروران لازم بود سر سرعسکر را با نعش او ملحق و مصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانلو که از گرفتاران آنمعرکه
بود با تخت روان روان ساختند که برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا بازیقراتپه که مستوغر
رشان بود ظفر و کامران عطف عنان کرده بابا خان چاپوشلو بیگلربیگی لرستان را با جمعیتی تعیین فرمودند
که در حوالی ترمزرای کلگ بسته از دجله عبور و حله و نجف اشرف و کربلای معلی را بحیطه تصرف درآورد
ذخیره را از آن طرف آب بر قلعه کیان سد رود ساخته منتظر ورود موکب والا باشند چون اساس خصم برانداخته
و ساحت مملکت از وجود دشمن خیره دست برداخته تیمور پاشا که در میان رومیه بوفور جوهر جلادت مشهور بود
جازم و با فوجی از بهادران جریده و سپاهی بجانب آذربایجان عازم گشته بعد از ورود رباط [illegible]
بیان دارسنا ورج [illegible] خبر رسید که تیمور پاشا بجزو در رود خبر شکست قولاد پاشا که در کنار رودبار بود
هوست [illegible] خبر را خالی کرده بدیار روان روان گشته لطفعلی بیک نایب تبریز که دران هنگام در مراغه توقف داشت

وارد حویزه و قلعه را تصرف کرده چون بخبر نصرت تحقیق یافت عنان عزیمت بجانب دزفول که از ... ایران بود
انعطاف داده در راه بیابان ... عازم گشته در آن مکان خبر اقتدار محمد خان بلوچ بتواتر مسموع حضرت ظل الله
گردید **ذکر توجه رایات اقبال آیات** بسمت دفع محمد خان بلوچ بعد از آنکه محمد خان از آنجا بلرستان برگشته بعزم فساد رسید
استبداد و برادرخش در ابتدای کار فتنه‌ای اخبار را حیف کرده قاسم بیک که در قلعه دزفول بود متفق
شده رفت و در دهات نواحی آنجا نیز رفت قاسم بیک از ناحیه احوال او دست با طلا و تار نفاق کرده از دزفول خارج
تر گشت محمد خان با اشاره محمد خان او را تمکین نداده قاسم بیک روانه بهبهان گردید بعد از چند روز محمد خان
بر او رفته او را با اتباع بدست آورده جمیع سپاه و الغ خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علی خان و لواحق
کلیه شوشتر فرستاد و الا آنجا مقدم او را مغتنم شمرده جانب آن کلاه ... طرف برهوا انداختند غافل از آنکه
آسمان این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد کرد و بباد آتش این خیال خام آتش طرفه بجنبه که آتش را محو گرداند
ساحت لوای شیخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست شاهیت داده و والی حویزه را السید رضا برادر
سید نو خان و کهکیلویه را الشیخ فارس آل کثیر تفویض نمود آهنگ شیراز و در کوچ سپهی شیراز احمد سلطان
مروی با فوجی از قشون خراسان و غیره که عددش به هزار نفر رسید بدافعه بر آمده مغلوب گشته بقلعه تحصن جسته
بعد از سیزده روز که در قلعه مزبور محصور بود از فقدان آب و آذوقه عاجز شده طالب راه نجات گشت
محمد خان قبول کرده احمد سلطان با نفر ... از قلعه با اتباع بیرون در آمده روز دیگر محمد خان لوا را بر افراشته از
دو در محلس نگاه می‌داشتند قاسم بیک ساحت اعراب بنادر نیز با او موافقت ورزیده شیخ احمد مدنی از شیخ
جبار رؤسای آن قوم بودند و هم از بگر نموده قاق اورزوند رفته رایت اقتدار شان ارتفاع یافته عدت
بهنجار رسید بعد از وصول اخبار مزبوره چون محاصره قلعه بغداد محتاج بجمعیت زیاده بود محمد حسین خان قاجار
بیگلربیگی استرآباد را با سرداری خوزستان و تنبیه مفسدین اعراب و تملک سید علی خان والی حویزه مامور و قشون
استرآباد و غیره از راه لاهیجان با وی روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با ایالت کهکیلویه سرافراز و بعهده
از ولایات فارس حاکم ... را با ایالت کهکیلویه سرافراز و بعهده تنبیه از ولایات فارس و حاکم جدید
از رؤسای خراسان تعیین و دوازده هزار نفر از غازیان قزلباش را با موافقت حکام مزبوره روانه فارس

و حکم والا ما قدنت که طهماسب قلی خان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از سمت اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از
جانب کهکیلویه با حکام و جنود و انجم احتشام در دشتستان جمعیت و بدفع آن فتنه پرداخته در رایات از تزلزل مزبوره
عازم ترس ... گشته ترقی ... رسانیدند در بارت آنکمان فیض جهان شد بعد و رای ... بابا خان چاپشلو
بجانب بارگاه سپهر اقتدار رسید که بعد از عبور از دجله بغداد در حوالی کنده بغداد با انتظار اینکه ایشان عسکر روم
از قلعه عزم مقابله نمایند مکث کرده چون قلعه کیا ... از آنجانب که در آنمکان وقوع شده بر دهکان خود
پرداخته جهان پرتش ... بلوغ شده بود که از خزانه آن لشکر در راه آن بوم و بر او را باب کینه جوید
سالها حلقه بر در بیرد ... شنیدن جواب باز نمی‌داد و نداد ... روز دیگر که ترک تیغ بند ... کمر بسته
زر نگار بعد از آن روز بر کرد ... بابا خان بجانب مقصد روان گشته ... تمامی یا یاج کنار رود
انقیاد شدند مرکب جهانگشا از ... عازم بغداد و در بیست و ششم جمادی الاول سنه قدیم متوکل بر
فیروزی جنابان گشته بر او ... جلال بجای یکدستی فرو نشاندن مرکب اقبال خیر آباد و از خمسه اطراف و جوانب
آن منزل محل قرار و مقام استقرار عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از زبده اعتماد
باز فرستاده بدر و دستار اظهار عجز و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استقرار چند دستور و ولایات
آذربایجان کفالت و ابراز فرمان و وکالت نموده بعد از تکرار معاهده که چند روز این عهد و تمسک را باز
معروض خدمت حضرت و عاجز ... دیده سکان حضرت بیانه پذیرای این مسئول تقاضای او در پیشگاه رای انور
قرین قبول گشته احمد پاشا فرامین مرشح بخط شریف و فرمان عثمانی پاشایان گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان
در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود و همراه کارکنان این دولت روانه کرد اگرچه در باب
بیرون آمدن از قلعه که منافی فرمان دولت عثمانی بود معذرت خواست اما ... های ... لایق که از ...
در اثنای این طرف را که در جنگ همدان ... شاهی و در جنگ عثمانی باشی ... که در
خدمت رومیه افتاده بودند بمصحوب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه ساخته لوازم خدمت بتقدیم
رسانید از طرف نیز تمامی رؤسا و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیه که در محاربات عثمانی باشی
در اقامت در بند گرفتار گشته و دیگران ... بود ... مرخص گشت اگرچه در آن ... منظور نظر

زده‌اند پس از آن برادر بعد از فتح بغداد توفیق زیارت نجف اشرف دریافته متوجه عتبات عالیات گشته بود و در این وقت که
این امر فیصل یافت جاه فاضل عازم زیارت امامین کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حویزه با دراک طواف مشهد
نجف اشرف از جلو سعادت گشته لطفعلی خان عزیمت بیارگاه دولت فرموده بود در بیان توجه موکب جهانبان بجانب
فارس بعد از وقوع محمدخان بلوچ و وقایع آن زمان مسرت نشان رایات جهانگشا روز پانزدهم رجب در بین شد
دشتستان از ظاهر قلعه بغداد در چیده ترکانه را از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان گشته چون ابوالفتح خان حاکم
شوشتر نیز جزو کمکهای ایران تنبل و سپاهی بر جبین خط بطلان بر صفحه دیباد وین کشیده از جانب محمدخان قلعه
شوشتر و کهگیلویه را ضبط کرده شیخ حویزه نیز با رعایا استان و اتفاق اندیش این دشتستان شده طایفه کعب و بنی تمیم
نیز حوالی دزفول را غارت کرده … شرارت کرده بودند که سردار حویزه نیز معلوم بود که یکی منجر گردیده لهذا از راه
بر دفع بیات … باخته … از رود … بیات بنده داغوق را روانه دزفول و جمعی را بر شوشتر
تعیین نموده خود با فوجی از دلیران از راه بیابان بجانب حویزه شتابان گشته روز دیگر وقت صبح وارد حویزه گشتند
محمد حسین خان سردار را که تا آن روز کلاه جلادت بر سر کشد در میان قلعه بسبب … مطیع ترکتازی بیگرده شد
فدرسی آن لشکر را در قلعه خود دخمن و در مقام مخالفت تمکن داشت امر ریخته … انتظام مهمات پرداخته
بعد از آن لطفعلی خان بجانب شوشتر فرموده … راه خبر رسید اهالی شوشتر از وصول خبر توجه موکب جهانبان
بشوشتر شنید … خبر اطاعت چاره ندیده اند پس خدیو … وارد آن قلعه سپهر پیوند گشت روز دیگر
که سلطان … از خلوتسرای افق … سرخ شفق جلوه آرا گردیده بر صندلی فیروزه فام فلک قرار گرفت
فرمان قهرمان قهر نفیل ابوالفتح خان و … شهر صادر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل آن خیره سر حاکمی از رؤسای همان
بآن ولایت تعیین و چون طایفه بختیاری نیز جزو کمکهای ایران شده در کوهستانات بخودسری سر برآورده بود باباخان
بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان و … دست چهار هزار نفر ملازم و ایلجاری ایشان به تنبیه آن طایفه
مامور کرده خود از راه … که دارالملک کهگیلویه است متوجه شیراز گشته و … داغوق را در راه حویزه بر کنار گذاشته
مقرر داشته که منزل بمنزل … موکب منصور روانه گردد و در یک منزلی … خبر رسید که طهماسب قلی خان
از اصفهان و اسماعیل خان خزیمه بیگلربیگی کهگیلویه از شوشتر حرکت کرده اند که … ملحق شده بدفع محمدخان

بلوچ پرداخته محمدخان نیز از شیراز با جمعیت خود بطرف ایشان می آید لهذا از بهبهان تعجیل گشته وارد خیرآباد و …
باحضار خوانین مزبور و سپاه ایشان صادر گشته مامورین نیز در عمل بر سر رسیده … آن … خونخوار پیوستند و …
انجا معلوم شد که محمدخان آمده در دربند … توقف و جمعی را بر عقده تنگ … ساخته منتظر … قراولان بطرف
بایشان دوچار و با زبان نیزه و سنان بهر عضوی از اعضای ایشان شرح درد جدائی را … از انها نیز … گرد
فرار و خبر ورود جنود مسعود را بدربند … محمدخان رسانیده اند محمدخان چون از توجه موکب … خبر داشت
در رای دلیران نصرت … و … مانند کفوان … داشت آن فوج … سپاه سردار … کرده با استحکام
دربند و … خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرا گرفته راه عبور بر لشکر …
آنشب خدیو … چند … در بند توقف و صبحگاهان بعزم دفع … اعلای رایات جهانگشا در …
دربند رایات سعادت افراخته … بهرام کین را با خنجر … صلابت … داران …
سطوت و تفنگچیان صلابت … را از جانب شرقی و غربی کوه بیورش مأمور … و فرمان …
خدیو جهان از دو طرف … مانند شعله آتش که … آهنگ صعود کرده هر چند تفنگچیان
محمدخان از فراز کوه … آتشین … دلیران … قطرات ابر بهاری … سحاب …
نصرت … کرده تیز دستی قدم بر سر … استیلا بر آن قلعه بلند که سر بر سپهر … دست استیلا
یافته و یک ساعت کامل از طرفین نایره شور و شین اشتعال داشت تا آنکه محمدخان بعزم نظاره لشکر نصرت اثر بالای
کوه برآمد همین که چشم زمرد نگار … نظر آن افعی … گشته دیده اقبال را که چراغ زندگی را بنور دیده
داشت که … بخشش … در حال عمرش طی شده … گریزان … تیر انگیز داده و دلاور …
مانند … گشته بودند بحکم والا فوجی از راه … و جمعی از راه … افتاده فوج
… دلاوری را افغان و در بستن و زدن و کشتن سپاه … دست از دست تیغ و سنان باز کشیدند
چون محمدخان از … بدر رفته بود هنگام شام … مقام کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمدخان
که از دست فرار نیافته بوده اند در فراز کوه … جنگلی کمر … کرده اند تمامی دستگیر دلاوران و اکثر …
هستی … روان گشته جمعی اسباب … آن … چون لشکر … را آمده از جهانگشا

طهماسب قلیخان جلایر سردار را با فوجی بتعاقب او مأمور ساخت او از راه جلوداری با چند تن از اعوان خود را بکوه
کشیده شب هنگام بر خلاف جاده از راه بشت و ممسنی بتازه واده شیراز گشته تنها خود را به شیراز که تخته
بود بر دوشنبه رساند و چون عازم بلاد گشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد خان سابقا جمال و اتفاق خود را
با جمعیت وافقه و اذوقه در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گماشته بود مستحفظین مزبور از بیم سردار
برآمده قلعه را تسلیم قاسم بیک احمد سلطان [illegible] آورده در خصوص [illegible] بملازمت سردار که [illegible] آمدند که روز
سردار با نظام جمعیت سپاه و مکث یک [illegible] عزم [illegible] کرده روانه شد محمد [illegible]
[illegible] تمامت نزد او [illegible] آنجا [illegible] قلعه [illegible] محمد [illegible]
گشته محمد [illegible] بجانب گرمسیرات [illegible] آن سردار [illegible] خطه [illegible] ضبط [illegible]
روانه دار البوار [illegible] رایات نصرت طراز بعد از [illegible] محمد [illegible] عازم شیراز و در بیست و ششم شعبان وارد
[illegible] بیستم ماه صیام وارد [illegible]
شد که با استعداد کامل [illegible] شیخ احمد و دفع محمود [illegible] قلعه [illegible]
ایشان [illegible] شیراز [illegible] جانب سردار [illegible] رسیده [illegible] شیخ [illegible] که در قلعه
سکنی داشتند با فارس [illegible] طالب امان [illegible] خدمت [illegible] شیخ [illegible]
از راه [illegible] مقرر [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] شیراز [illegible]
گشت خطه دلگشای شیراز [illegible] ذکر وقایع پارس ییل موافق سال فرخنده فال هزار و صد
و چهل و شش هجری در چهاردهم شهر شوال در هنگامی که خطه دلگشای شیراز [illegible]
[illegible] سلطان بهار [illegible] جهانگیری [illegible]
نموده [illegible] غنچه [illegible]
[illegible]
[illegible]

صبا و شمال را جولان داده قلعه شماخی که آرامگاه جنود [illegible] شتا بود و هجوم جنود [illegible]
و دهقان برآمده جشن نوروزی با کمال فیروزی ترتیب یافته هر یک از سران سپاه و امیران لشکر بخلعتهای زرتاری
آراسته [illegible] بلباس [illegible] آفتاب [illegible] از جانب احمد پاشا والی بغداد [illegible]
در ماه برای آوردن وثیقه صلح از دولت عثمانیه استمهال کرده بود خبر صحیح و جواب صحیح بر بنیاد [illegible]
کار نیامده دولت [illegible] بسبب اخبار انقلاب فارس [illegible] امضاء امر صلح و استقرار [illegible] رفع الوقت میکردند لهذا
[illegible] مهام خوزستان و بنادر و فارس [illegible] طهماسب قلیخان [illegible]
احمد [illegible] میرزا تقی شیرازی که تا آن زمان [illegible] فارس سرافرازی داشت به نیابت آن ولایت سربلندی
داده خاطر را از انتظام امور [illegible] جمع کرده در چهارم ذی قعده الحرام بعزم انتزاع ممالکی که در تصرف
رومیه بود رایات [illegible] از خطه شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافته در منزل [illegible]
[illegible] از اصفهان وارد و خبر [illegible] بهارستان دولت و اقبال [illegible]
ارجمند شاهزاده رضاقلی میرزا رسانید که روز پنجشنبه یازدهم شوال هزار و صد و چهل و شش هجری [illegible]
[illegible] از بطن مطهره [illegible] سلطنت فاطمه سلطان بیگم [illegible] شهید شاه سلطان حسین
قدم بعرصه وجود گذاشته از وزیدن نسیم بهجت شمیم این مژده ربیع پرور گلهای [illegible]
[illegible] حدایق دلها شکفته گشت و مؤلف [illegible] تاریخ [illegible] این نوید [illegible] بحضور اقدس [illegible]
بنظیر مستقبل حال فرخنده مآل آن [illegible] برومند اقبال [illegible] قرآن مجید تفأل [illegible] آیه و کذلک مکنا لیوسف
فی الارض و لنعلمه من تأویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون حسب الفرمان اقدس [illegible]
آیه مبارکه مأمور شده [illegible] در کمال بهجت [illegible] در بیست و پنجم ذی قعده [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] بازار [illegible]
از دروازه [illegible] آیین بندی [illegible]
[illegible] عبد الکریم [illegible] عثمانیه [illegible]
[illegible] احمد پاشا [illegible]

برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت حسب تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه
در تسخیر بین بود که عبدالله پاشای کوپرلو اوغلی بنده دربار قیصری بسرداری مأمور و بصلح و جنگ مأذون و در دیار بکر
توقف دارد و سعدی نیز از این طرف نزد پاشای مزبور رفته امور یکه منوط بمصلحت دولتین علیتین باشد
بجهت ملی تمام هرچند که بر ضمیر الهام پذیر واضح و لایح بود که مدعی غرض اولیای دولت عثمانیه تأخیر و دفع الوقت است
و تا بدوای جهانگشا ازین عقد مخوف ساخته بهانه اظهار دوستی شلنمهای کار خود را درست نمایند
چون حضرت ظل اللهی بجواب کتابت اینطلب بفتح سازگاری مفرح شده بدون تفحیح نفوس [illegible]
یدعای بحصول پیوند و برای اتمام حجت احدی را بهمراهی افندی مزبور از راه بغداد نزد عبدالله پاشای روانه
و پیغام دادند که مقصود ما و لابد الفاق آنست [illegible] دادند فیها و والا حیات جنگ و جدال
پذیر باشند که ما خود درین اوقات انشاء الله تعالی بملاقات رسیده بنای کار را استحکام دهیم و چون قبل از این ایلچیان
دولت روسیه گیلانات را بموجب اشاره آنحضرت خالی کرده سپرده و در باب تخلیه دربند و بادکوبه تا این زمان
قلعه ایروان امهال کرده بوده اند در اصفهان کناس معتبری از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت
مأمور و وارد درگاه معلی و مقرر شد که همه جا در موکب همایون باشند

در بیان حرکت موکب نصرت نشان از اصفهان بعزم تسخیر شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد خان بلوچ و وقایع دیگر

رایات بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و هفت هجری لوای
عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید که طهماسب قلیخان سردار بعد از تسخیر
از درگاه جهان پناه تسخیر قلعه خنج و قلعه عوض که ساکن اعراب بندر رود بپرداخته بعد از انجام کار ایشان
بمحاصره قلعه بلیغ مشغول شد چون قلعه کنگ متعلق بشیخ احمد مدنی و مرجع ایل و رئیس الرئیس مخالفان
بود و جمعیت کامل از اعراب سفانی و افغان در جزیره داشت و محمد خان بلوچ که در آن اوان در
قلعه دشتی بود از ورود سردار آگاه گشته بعزم استمداد شیخ احمد مدنی عازم کنگ شده در کنار
نزدیکی آن با جمعیت خود که عددش بپانصد نفر میرسید رایت قرار افراخته سردار از نمیمی خبردار گشته جمعی را
بمحاصره قلعه بلیغ و گذاشته آنطایفه تعیین نموده خود با فوجی بر سر محمد خان ایلغار و جمعی از اعوان او را

قبل

قتیل و گرفتاری ساخته محمد با معدودی سمت سواحل فرار کرد و چون شیخ احمد از بادی حال باعث اختلال امور سواحل
و بنادر و مفاسد کلیه از و صادر میشد سردار تسخیر قلعه او عازم گشت و در اندک روزی حوالی قلعه مشرف گشته
شیخ احمد با تمامی اهل قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن تحت تصرف کرد و بنادر مزبور بتصرف جنود مسعود درآمده سردار [illegible]
و آلا قلیچ [illegible] و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد مزبور را با چند نفر
از روسای اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاد و در روز ورود باردوی مسعود بشربت سیاست چشانیده [illegible]
[illegible] کشیدند محمد خان بعد از فرار از قلعه کنگ که راه چاره مسدود یافت بسواحل شتافته از آنجا بکشتی
نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب است رفته شیخ علاف والد شیخ راشد که کوچ او در بندر گرفتار
غارت شده محمد خان را با رفقای او اسیر کرده بسردار سپرد و دستاویز نجات گرفتاران خود ساخته در ابتدای [illegible]
[illegible] ایشان و حصول مطلب بهره مند گشته و سردار محمد خان را بموجب فرمان مقید و روانه اصفهان ساخته چون
مکرر حضرت ظل اللهی از تقصیرات او اغماض عین فرموده منظور نظر عنایات و صاحب مملکت و ولایات ساخته بودند
در اول مرتبه که از اصفهان عزیمت بغداد داشتند بنیابت کوهکیلویه تعیین و روانه فرمودند و در علاقه پرکنان او را
یکیک شمرده فرمودند که اگر این مرتبه بقصد خیانت در شوربختی از چشمهای تو نمک گیر این اوجاق خواهد شد و خبر
انگشت قبول بر دیده گذاشته مرخص شده بود دیری نرفت که فنالای وحشی از و بظهور رسید بعد از ورود او باصفهان
باشاره همایون درهمانجا که این وعده و وعید بعمل آمده بود چشمهای آن تیره بخت را عبرة للناظرین از حدقه برآوردند
چون از نعم احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عین را بچشم خود معاینه دید و بفاصله چند روز قدم بکوری راه
عدم گذاشت و در سیزدهم ماه ظفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقرر شده بود که [illegible] خان
آن اوان حاکم او رومی بود سه هزار خانوار از طایفه بیادوری را کوچانیده در حوالی قلعه کمل عبور موکب منصور
حاضر نماید مشار الیه بروفق فرمان عمل کرده رایات جهانگشا از جانب سنجد و ارود [illegible] مکان و خانوار مزبور را
دیده روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم مراغه بوده کوچ بکوچ روانه شده گردید چون متعلقان احمد پاشای والی
بغداد که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان رفته بودند بپاشایان [illegible] ایشان را
جواب داده و هنوز معطل بوده اند در روز ورود موکب اقدس بمراغه عرض نمودند که [illegible] سعادت تقبیل عتبه

خوانین اطراف و جوانب الغرض باشند و گلپاشش خان ذوالفقار بیگ در دارالملک با جمعی از خوانین و حکام معتبر و حکام
افشار و مقدم و جوانی داماد بهم رسیده هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ
سرحد صدور امر قدر قدرت باشند و چون جمعی از طوالش که در حدود آستارا و جاهای سخت و جنگلهای پر درخت
مسکن داشتند از راه بغی و طغیان ... نظر رسانیده اند احکام به آستارا و اردبیل و
گیلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از قزلباش جان نثار تعیین گشته که هرکه در جنگلهای خلخال
و ارسباران متحصن و مخفی گردیده باشند ... و در روز دوشنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول خطهٔ اردبیل معسکر
گردید **بیان تسخیر شیروان و غازی قموق و شکست لکزیه داغستان و فرار نمودن سرخای لکزی** بعد از ورود رایات
جهانگشا به اردبیل ... از جانب عبدالله پاشا سر عسکر ... رسانید مشعر بر اینکه تا حال مطالبهٔ
ولایات موقوف داشته بعد از ... سال ... عثمانیه ... ولایات را طلب نمایند تا اولیای
آن دولت در برابر ... نزاع و جنگ ... و ولایات ... از خارج ...
انطرف آمده رسیدن جواب ... نظر کرده ... پاشایان ... ابراهیم قیصری ...
... احمد پاشا ... لشکر ... چالکدستان ... لشکر ...
عسکر و پاشایان دیگر ... قلاع ... قلوب ایشان ... رخنه پذیر ...
از جملهٔ پاشایان مزبور که فرمان ... باسم ایشان ... دولت عثمانیه ... سرخای
لکزی بود که در آن اوان از دولت عثمانیه ولایت شیروان و داغستان را در حوزهٔ اقتدار داشت ... خان
حاکم آستارا بر حسب حکم ... آن ... خود ... سرخای ارسال ... سرخای حامل فرمان را
جواب لاطائل ... ولایت شیروان ...
... لکزی ... احمد بغدادی ... اظهار ...
قدم ... خبر ... قلاع ...
و نهم شهر ربیع الاول ... رایات ... سرخای ... دریای ...
جهان آشوب ... شیروان ... داغستان ...

٤

رتبه‌ها ... رایات جهانگشا ... شماخی ... قلیخان حاکم اردبیل با ایالت آن مملکت ...
و چون ... رسید که جمعی از لکزیه داغستان در محل ... شماخی واقع و صعب ...
انتظار داده در کمین ... فوجی از ... تعیین نموده ... اسیر ...
بدست آمد عفو خطا ... شهریاری با اطلاق اسیران ... شیروان ...
برده اند ... اسیر و اصل ... و چون بعد از فرار محمد خان و شیخ احمد ... امر فارس ...
بود که طهماسب قلیخان سردار فارس با بعضی از خوانین ... شماخی ...
استان ... در خلال آن احوال خبر رسید که جمعی لکزی همراه سرخای در قلعهٔ ... جمعیت کرده ...
... شهر ... شماخی ... قموق ...
شماخی واقع ... داغستان ... سرخای ...
از اینجا ... اضطراب ... تسخیر ... ربیع الثانی ...
هزار نفر ... قموق ... طهماسب قلیخان سردار ...
رایات ... هزار ... لشکر دشمن ... سرخای ... انجام ...
... فارس ... روانه ... سرداری ...
آن زمین ... داغستان خبر رسید که سرخای ...
... شماخی ... قموق است **ترجمهٔ ... سرخای**
بعد از ... شماخی جمعیت خود را ... لکزیه ...
... پاشا ... مخالفت ...
... پاشا ... مصطفی پاشا ... سلطان ... هزار نفر ...
سرخای ... هزار ... سرخای ... شماخی ...
کرده سرخای ... جمعی ... خود ... باطن ...
... تعیین کرده ... از انطرف ... سپاه ...

اولی الشان برخورده چون بیابان جنگل بود اولا خبر بایشان نشنیدند بعد از اینکه قرات نام غلام سرخای است که بقتال
پیش آمده و بیرانه بیابان بستیزه آویز پرداخته اینها را مغلوب و منهزم ساخته بقوتی که زنبت نکرده برای فرار و خبره بودند
در آورده بگفته لگزیه الملعون اینکه حضرت ظل اللهی است که این جوانب را بر وقت نهاد رسیده خان شلبای از دست او
روی برتافته ادا هزیمت نکرده عقب لشکر سرخای و بیابان بهم بر آمده سلک قرارش از هم گسیخته جمع کثیر از ایشان عرضه
تیغ بیدریغ گشته رو بیک جانب لجه سرخای با معدودی بجانب غازی قموق الکیشنه و تمامی اوردو و اسباب و اثقال
او بیلکه دلیران ظفر نصیب گشته از آنجا غازیان رفته قلعه خانقرا که احداث سرخای و مسکن لشکر بسیار معمور بود نهب
و غارت کرده و آتش زده و توده خاکستر ساختند و بعد از فتح سرحد الخیر جمعی را البرز راه فرار یافتند سرخای
چون از رفتن موکب همایون بسمت قموق مطلع بود بعد از شکست بیجا ضبط خان فرار نموده موکب گیتی ستیز
تلک سرخ خان شب از راه بیابان که گذشته بود که دلیران هنگام صبح وارد آنمکان گشته و جمعی از لگزیه و تاتار که
از راه دشت طریق فرار گم کرده بسمت قموق کشاده و در نشیب و فراز آن راه حرص و در راز بنا نهاده قدم فرسای چراغ
بودند و چار لشکر منصور گشته کردن سپیدان بزیر زخم شمشیر وجنگ کنند خصم افکن در آمدند هنگامی که سلطان بلند اختر
مهر از خنجر گذار بتعاقب سرخای همتگرا پیکر دریا نورد را با دو رفتار رود و عوض را بسیاری از آنجا عنان ایلچیان
رفقای کفار افغان و خیران طی مسافت میکردند قرین و هلاک و اسار جسته شدند و تمامی ایلچیان و آغامی که در
کوهستان سر راه بود بتصرف لشکریان در آمده القصه در عوض ده روز پانزده منزل صعب المسالک کوهستان
سخت با نهایت طی کرده و از منازل ترتیب اسباب جواده بدوش پیادگان از قبل جبال بجر تفلیل نقل و تحویل
و با این نهج وارد و به خرابک یکمرتبه قموق گشته روز دیگر جواد باد رفتار رزین سنام آنجا را خرام کرده در عوض
عوایف سرخای شوبر بسند های عفو تقصیر و صدد رعنثوی بود و نا خیر و لکت موکب نصرت تر امان رسید چون
دارالقرار بیطبع همایون نقدر رسی اندوده مرحمت و قابل سلطه امان نبود حلم و الاحصار سنده که در صورت دو بنا
عفو نخواهش با خواهی بود که جبین سای بشکاه حضرت اقدس شوی والا دلها این سیل پر آشوب رابکنار رود خس انگار خویش
فراق نبست با فسون افسانه ازدم این فوج اژدر صهابت افعی سنان شران رست اما سرخای با تمامی لگزیه
داغستان تجدید جمعیت نموده در کنار رودخانه لگبوشی قموق سینه بسته بر پل اکه معبر منحصر در آن بود دست نشسته

مهیا و دفاع و جدال شده و آن رودخانه لگبوشی قموق البته در میان در لبس عمیق جاری که آبی تیغ آتش شکار
زنبرک تفنگ ناظر مینی بشکار پر تجنب اکرم گرد عبدالغنی خان حاکم ابدالی باطایفه افغان مامور بعبور گشته و بسی
بسیار راهی باریکی از زنبرکان دیده مر پیدا کرده چون زر بعبر بطرف الغنی از رودخانه گذشته و لگزیه را از ملاحظه این
حال زمام قرار از کف رفته برگشتند و لگزیه مسعود متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده و تا رسیدن لشکریان لگزیه
خود را بکوه رسانیدند هرچند که جمعی از ایشان خانه زین اختیار کرده بجهت بار عدم کشیدند لیکن سرخای که رفته
بود با معدودی لشکر پرشور رودخانه ای سخت قموق مرجون و قصر بهرت عالیه را اساس افکن گشته بلکه
کاوی خنجر سعی دلیران زمین آزادی هر را از نغمه و نفیر بسته که در درون پنهان داشت آشکار کرده غزنیه و دفینه گنجینه
سرخای و اهالی آنجا را آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در لبسه بر طبق عوض کذاشت و خواص فولاد خان ولد عادل گرای خان
شمخال که بزرگ داغستان بود در آن سرزمین شرف شده از تقبیل عتبه سعادت قرین گشته منصب عالی شمخالی که بدو
و خلاع فاخره سربلندی یافته متعهد خدمت و مستدعی عفو تقصیر اهالی آن سرزمین گردید چون جنود همین ودی یابر کاب و در
تنگنای جبال و طرق و موانع عبور و نزول بود و کار سرخای قابل آن نبود که خود را معطل سازند بعد از آنکه تا آن
وادی براند و خته و بنیاد و نشان براند اخته و جمعی از لگزیه را که در قید اسار گرفتار بودند ذکور او اناث شمخالی بخشیده
از عفو بر جرائم تمام اهل قموق کشیده صرف نام خفیف کردند بعد از ورود بمنزل آلتی باره داغستان معلوم شد که لگزیه
آنجا در طغیان پیش آورده پل رودخانه سمور را که معبر لشکر منصور است شکسته قلعه گره را اتفاق کرده اند موکب والا
آن رود را نیمشب ورود آمده بجمع کردن چوب و اسباب پل زدن داده تا وقت غروب پل را در کمال استواری
بروی آب بسته افواج منصوره را با نجم کوکب عبور رود ر داشته که نزول کرده روز دیگر هنگام صبح آفتاب جهان آرا
از نبت کوه افق تیغ بر کشیده بعزم تسخیر سغناق نموده و صعود بر درجات آن کوه فلک شکوه بر فراز کوه به زین فرار رفته
جمعی را هم زده اند که به برشتی که زنان و مردان آن طایفه متحصن بوده اند رسانده جنسه نشسته انجاعت را پای تحمل از جا بدر
رفته آغاز گریز کردند و آنحضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته و آن رود را از بام تا شام طی البته
بلند از آن آزادی هم سنگ کرده بسیاری از آن طایفه را از شعاب جبال بمغاک هلاک افکندند و جمعی کثیر اسیر گشته تتمه
لگزیه با اطفال فیرخوره پنج ساله و شش ساله را از خطر و دهشت در میان در بار آب ها انداخته میخواستند را برای خود مغتنم

خود را بقلعهٔ قافلانکوه کشیده رفته بکوه حصن و شهر بود و خورشید این قلعه بلند جهت بسر منزل غروب کشیده حدود گرجستان و جم
آسایش از بارهٔ کوه سپهر برآمد و منزل از بدجون بسبب صعوبت کوهستان و شاه ورجی همایون از آن راه نفوذ رود
امروز الا بعید و بر پوست گذشته و آتغوق بالا از راه سکیه و شاه داغی البرز روانه فیه شد و روز دیگر آنحضرت از راه جانب
متوجه شده گشته و آن راهی بود غیر مسلوک که برخای در بعضی مواضع که کوه بالا رفتن سخت است ساروج برآورده
احداث راهی کرده بود که پیاده یکایک در کمال سختی خطر از آن میگذشتند و سه فرسخ در ارتفاع و چهار فرسخ
مسافت آن داشت آنحضرت با عسکر ملازمان رکاب تمامی آنکوه را پیاده طی کرده بعد سعی ناخن همت گره از رشتهٔ دشوار
کم آن راه پیچ و خم گشوده و در شانزدهم جمادی الاولی در محل مرسوم بقوزقانشی جز اعمال فتیه رایت خورشید قدم فتح‌کاه (ایجم)
و بعد از سه روز لقبیه لشکر فیروز که از شاه داغی می‌آمدند و آتغوق که در شماخی مجود بر دفن فرمان بود روی
بدرگاه می‌پیوستند و چون علی‌جاب قوچ‌خان کلبردار قندهار جنصاص و اشت بعد از شکست برخای بیخبر منور
از شماخی عازم هرات شده بود و غنی‌خان حاکم ابدالی را با جمعی از ابدالی روانه ساخته بود که در حوالی فرزند در هرات
بطوای شقیع‌خان ملحق شود و در منزل مزبور نقیضه از جمهور ... یزد و اله نظر علیخان والد ساکن گرجستان و علی یزدانی
زاده او رسید مشعر بر اینکه در حینی که برخای بسبب خلف قبا زنان بان گنجه و تفلیس استخفاف کرده بود اسحق
باشای والی تفلیس با جمعی از عساکر عثمانیه توکل کرده با امداد برخای می‌آمده است والد زاده‌های مزبور با فوجی از گرجیه جنگجو
در بعضی راه کاحت بر ایشان ریخته پانصد نفر از رومیه سپهر وسلک جمعیت رومیه تفرقه پذیر گشته باقی وقت
خود سالی یافته بقلعهٔ تفلیس فرار نمایند و الا زدکان را در ابتدای این خدمت بخلاع آفتاب شعاع و انواع نوازش
و اصطناع بهره‌مند ساختند بعد از هفت روز از قبه بعزم تسخیر گنجه لوای ظفر ارتفاع افراختند در بیان توجه موکب
نادری بجانب گنجه و محاصرهٔ قلعهٔ گنجه و وقایع آن ایام خجسته فرجام چون از انتظام امور شیروان و فتنهٔ لکزیه
داغستان فراغ حاصل شد در شب چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر توامان بصوب قلعهٔ گنجه پرچم گشوده
گشوده با مروا ولادرت های ذات ارس حسن شیبن ترتیب یافته که بحر عظم تعلیم با فوج ظفر قرین عبور و روز چهارشنبه
ششم جمادی الاخری در سمت کلیسا گندی گنجه قباب بارگاه عز و جاه بذروهٔ مهر و ماه افراشته تمامی علیپاشا که در آن
اوان از دولت عثمانیه بایالت گنجه منصوب و بلغ فتح‌آرای سلطان تاتار و جمعی از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعه گنجه بود

مامور بود شهر را خالی نموده بنا را بر تحصن و قلعه داری گذاشتند خدیو سکندر مقام گیتی‌ستان سپهر مرتبع لکام ابتدا
بجانب قلعه سپکوام ساخته مکان سپه و اطراف قلعه را بدیده دید دیده روز دیگر از جانب جنوب از میان
میدان شهر که تا پای حصار گنجه است صد و بیست ذرع فاصله بود طرح سیبه ریخته فرمان بر جیان خون آشام را دسته
دسته بر سر سیبه تعیین و از سه طرف دیگر مورچلهای معین مقرر گشته هر فوجی بسمتی و هر سرکرده بمکانی اختصاص
یافت جمعی از جزایر چیان قدر انداز بر منارهای مسجد خارج قلعه را که مشرف بقلعه و در زیر پس آن حصن حصین
واقع بود جا داد که ساخته و در سر مناره‌ها آغاز گلوله اندازی نموده بحکمت توپچیان رومیه منارهای مزبور را هدف گلوله
آتشبار و بلکه شش روی عمارت در عرض سه روز با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان اطراف منارهای میان قلعه را
که رومیه برای سپهداران ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار گردانیدند که روزی رایت سرافرازی نهال
ملکی رسیده برات حیات بالانشینان آن بزم جانبازی رحوالهٔ قابض ارواح کردند و آن دو نارهای آتشین را
که در جویبار خونخواری سر بر فلک کشیده بودند از جوش صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حوالهای
بلند سپهر بیرونی نازل شرفه فراز کسهادی بود در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده توپهای بیای
قلعه کشیده بر سر قلعه گیان میجستند اما آن قلعه‌ای چوبین قامت استعلای علم میکرد از برج قلعه‌ها سر
بلندی آنها را بعید نمیدانستند گران سنگ از بالای دراز دوده چنان هیات عظیم الهیئه اعظم رسیم میکردند بتحقیق
آن ترتیب کرده ارباب خمپاره و دهان منجنیق آیات و امطرنا علیهم حجارة من سجیل بر قلعه گیان فرو میخواندند
چند روز بعدان مهندسان کوه کن جنبش سعی بردند و سیبه را رسیده از طرفین کلنکبین نقب داد فرمان میداد دنده سه دفعه
از جانب سپهداران نقب بپای حصار رسیده آتش زدند و خاکریز حصار و جمعی از مستحفظان برهوا
رفته شکاف نقب نقبهای مختلف بنا گذاشتند نقابان رومیه نهانخانه نقب را برده بافاصل نمودند
او از آتش نقب که سه هزار و پانصد من باروت بکار رفته غافل شدند حالا قبل که مستحفظان در آن بایست
بسیار بر فراز این نیلگون حصار با فروختن مشعل نور و ضیا سرگرم کار بودند ناگاه بحکم و الالیات نقب را آتش دادند
از اطراف قلعه و لرزه بر آتش بر کاخ فیروزه گون فلک افتاد و زلزله در قلعه گیان افتاد انکه همان
نقب بود که نا برعه آتش تسکین پذیرفته از خوف بر آتش حیرت و حصار از دو جانب و هجوم عام کرده همینکه ...

الغرض راستی را مقام استقرار مردان کار دیده را دیده و شراره از آن آتش بنقبهای دیگر افتاده و دود از قعر درون نهاد اهل
قلعه افتاده خبر جهات بعضی صدمی از عساکر برج بالای عسکر ولد عبد پاشای والی گنجه با جزایر افتاده از آن برج
رومیه نیز چون نقب بپای سپاه آورده بلی را سپه داران مطلع گردیده باطل کردند نقب دیگر عقده دل انگار شد
از آتش درون خان خان سوز چهل تن از جوانان جیان سپه داران را دیده چند مرتبه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده
در میان تنگنای نقب با کارد و خنجر و طپانچه دست و گریبان شدند و یکدفعه نیز هنگام عصر در وقتی که مستحفظان
در پشت سپه مشغول حراست بودند رومیه با خمپارهای دستی و تیغهای آخته غفلتاً از قلعه بیرون گردیده
خمپارها را آتش داده بیکجانب سپه داران اندر ریختند و با تیغ و سنان نیز هجوم آور شده و اهل سپه را تا
خیمهای سیدان رانیدند از طرف سپه داران گرد و دلیران جلادت شعار با تیغهای کشیده بر رومیه در
آویخته جمعی را در خاک و خون کشیده از سپه دور کردند چون شهریار تاج بخش کشور گیر هر روز بر سر
سیبها قدم توجه رنجه کرده بکار هر یک از کارگذاران و زمان بران چیره دست شدند قلعگیان ... یافته
در آن وقت بجوی نایره توپ و تفنگ را مشتعل و در هیجان شدند که اگر ... اولوالعزم دستی از دور بر شعله
آن اخگر ... بسیاری از مردان طریق جان سپاری بآن آتش جان سوز در
... چنان اتفاق افتاد که در وقتی که ... سپه روی توجه آورده بعد ...
اقبال پایدار سر رشته کار بدست کارگذاران هوشیار میداد گلوله توپ ... را برانید ... خون سر
آن شخص بر سر و صورت و لباس آنحضرت پاشید که در همانجا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در مسجد بیرون
قلعه که آنحضرت از سر سپه روزها بآنجا آمده آسایش میکردند گلوله خمپاره از قلعه بمیان مسجد افتاده ...
غلامان ... در آورد و بهمین نهج مدتی ... خلق التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در ورزد و خود
... رومیه و اهل قلعه را با گلوله توپ و تفنگ و خمپاره ... سستی فرو ریخته ... از آنجا قرچغای باشی
عالم برگشته بود از این طرف نیز ... خان ... قرچی باشی که در سر آنجا سپه ... گلوله خمپاره قلعگیان
راه جهان ... رفت و تا غره ماه رمضان اوقات شبانه روزی صرف ... بردن سپه گشته خندق قلعه را
با ... و سنگهای عظیم انباشته سپه را از خندق گذرانیده بپای شیر حاجی رسانیدند چون ...

برف و باران از رگهای سپه از هم پاشیده ... خاک ... زبان سپه ... بر آب بگذرند
بر این نهج که ما بین سمت شرقی و جنوب قلعه را که آب ... سد سدیدی ... دیوار شیر حاجی با حصار
و برج آن سمت اتصال یافت و نصف قلعه را آب فرو گرفت و ابنیه و عمارات در روی آب چون خانه حباب شدند
محصورین بالتمام ... دست بدعا برداشته ... در آن اوان ... آوازه آمدن ... روز بروز ...
بنیان امید را ... داده دست از دامن قلعه داری برنمیداشتند و درین چند گاه آنچه لازمه آتش و تهیه بود
در باب تسخیر قلعه آمده از آنجا که کلید کشایش امور در دست کارزار قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر بود
بهتر است تسخیر صورت نمی بست و چون ... رسم خدیو کشورگشا ... از دلیران
خون آشام و از عساکر بهرام انتقام را سرکرده که چند نفر از خوانین کرام و روسای انجم احتشام با طراف قلعه مامور و آن حصار
استوار را در کمال شدت محصور ساخته جمع را البرداری صفی خان بغایری روانه تفلیس فرمودند که باتفاق ...
و نادران گرچه مشغول محاصره تفلیس باشند چون تسخیر قلاع مزبوره بزودی ... اقبال ... در سال بعد ...
مجاری حالات این داستان دلپذیر انشاء الله ... وقایع سال آینده نگاشته قلم صدق ...
خواهد شد ... ذکر از نتایج اقبال ... در ایام محاصره گنجه چون اردوی همایون در ... واقع شده بود
... در برابر خیمه ... که نیز ... آمده باشد از اتفاقات ... خیمه ...
که ... نشسته بودند عزم دیوان برای همایون کرده ... راهی شدند ...
محاصره ... اتفاق ... توپی از قلعه انداخته اند که گلوله در پهلوی مسند مبارک بر زمین ...
... بحفظ الهی از ذات ... اقدس ... در بیان ذکر ... لگزیه ...
... در ... جاه و جلال در خارج قلعه ... جمعی از روسای لگزیه ...
در ... نصرت ... روز ... جمعی ملازم ... آفتاب ...
... در آن ... نرسید جمعی از خوانین ... نصرت ...
بودند ... تعیین کرده ... جمعی از ...
... خان ... بعد از انقضاء ...

چون گشته آن طایفه فرار قبل و مسالک خود جنت نقش بقعه کوهی که همین زنند و دامان البرز بلکه البرز بروده دامن
رفعتش پیوسته ماند که لشکر بکبار بسته دست بحجر داری گشوده و بنده عالیه القعده باسواران و پیاده های خود و لشکر
فیروزی مآثر هجوم آور شده و بر روی انجم حشم را تا آنجا که مکان گرفتار جسته نتا خود را نه زیر جلالت کروه جمع
لشکری مازندران بعوض تلف آمده روی بر تافته طایفه خود داشته پس کار آوردگان یکصد و پنجاه تن از آن
طایفه را که دست و دشمن زبای در آورده بلکه کرد رفته روبه آن ناحیه برده جسته و تمامی قرای
و مساکن آن را آتش زده اموال و اسباب ایشان را بعرض نهب و غارت و تاراج نموده ذکر آن طایفه را که وصیت ازو
یافته بودند مورد قتل و اسار ساختند و چون موسم زمستان رسید و جبل بر مازاد زمهریر اسیر شده و بیلاق
ایشان جنت نزول نشیده و راه آن نیز بنحو بیک عمر بود که انرا لکزیه برجهای عظیم و جوبهای قوی مسدود
نموده آب بسته بوده اند هر چند که زبر بندی آینه صیقلی شده بود اما یورش صورت امکان نمی نمود لاجرم والا
غازیان برگشته جمعی هم از روسای آن گروه که در اردوی کیوان شکوه بودند سلسله جبین و قید گرفتار آمده
انجام کار ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعرض والا رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مأمور خراسان
بودند از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی و استقلال کرده زندانی زمره غله بابا خان
چاپشلو بیگلربیگی کوهستان فیلی به تنبیه آن طایفه خیره سر مأمور گشته و تمامی مرکز در قلعه کوهی که اغلب
انجام جمعیت بود پیاده از اطراف کوه یورش برده بعد از کوشش بسیار آن طایفه متفرق و جمعی از ایشان
دررود خانه آن ناحیه غریق و فوجی هم بیار قه شمشیر صاعقه بار دلیران مورد هلاک گشته تتمه با عیال و اطفال
دستگیر شده و باشاره آنحضرت به الرسال خیل آباد کوچیده روانه خراسان و در ولایت جام بهنگام
اولیت قضار دیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان را که با فوجی به تنبیه بلوچیه بلوچستان مأمور فرموده بودند
بانهما عرایض حکام مزبوره معروض عتبه علیا شد که بیاوری بخت جوده دست خاقانی سرکشان بلوچ و دیگر
از تن خذلان و هوران و جمعی را بلدی تیغ بخشیهام براه رات عدم فرستاده قلعه و دیگر آن را متصرف کرده اند
در ذکر وقایع سال فرخنده مآل هزار و صد و چهل و هشت هجری مطابق ترنقان ییل خیریت تحویل چون وقت
آن که دار الملک زمستان یعنی قلعه های در یاچین که در تصرف لشکر بیگانه بود بهجوم سپاه ظفری

دقم

و قلعه گشای جنود ربیعی و بهاری گشوده گشته از نوربای قریب ناپایاب رفیع یار عروق انجار آمده بنی از صفوف هم دس
که عازم گلهای ابیض و احمر گلشن است راه و دیار نام کامی بجانب سلطان سپاه گلبن روز سه شنبه بیست و پنجم شهر
شوال سال هزار و صد و چهل و هفت هجری علم فروز خطه حمل گشته باب اولاد باب نابل لاله و گل را که همیدان بنفشه
نقل تحویل و بود با هتزاز جنبش باج ربیعی بر روی باغ و بستان کشاو در عسکر گشته که در عرصه میدان را از
گرد و غبار دورین خال دیده سه ماه متوالی در قلعه فارس گلزار بمخالفت نحوی قرار و بیدق افتاده در از دست بود
از خلاف خبر بجاق برگ بید نمری نخورده قلاع اربعه ربع مسکون و چهار حد را قایم مسیحه مستخر داود لعل فر کلاه
خدیو زمرد سریر سنبل گشته دشمن باغی از شوکت ناپدیده بهره شمر و مجلس خسروانه گلزار بهار استعاره از فرنگ
ارژان گلشن نگین و باغ ارم الکتاب نزهت از آن حدیقه خلد آیین بیکر دوغستان لاله و شقایق داغ زنگ از آن
بر دل میرحنف در رخهای گل سرخ از خجلت صفای آن فضا ناخن خار می خراشید و در اوسی نقشینه از غیرت کبود گشته
سر بزیر افکنده حیرت میبود و صنجوق بابراج خواسته و بر روش نو و ساوران سپاه از دل رتاب گلگون و خلاع رزه
نارگل نارکن آراسته گشته بهارستانی دیگر در نظر آمده و بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت ایش گلزار
بر زبانک و بری دولت ابد پیوند رسید و در آن روز فیروز به تخت بخت استقاع قلعه ایروان با کشور داد و ولایت دربند
و باد کوبه کرده و بعد متبین انتقال اتکا باتقامت که انکاس ایلچی از جانب پادشاه خورشید کلاه
اروس بسفارت مأمور بود در اصفهان بهره یاب تقبیل عتبه علیا گشته از فرمان رکاب همایون جیوه چون بعد از
تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه دربند و غیره که در تصرف روسیه بود در ضمیر انور رسیده نهفته ایلچی مزبور
مزبور را از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن امر سه ماه استمهال کرده به دولت روسیه بیان
حقیقت حال را عرض نموده و پادشاه خورشید کلاه چون دانست که اهمال و تعلل ادراسودی و عاقبت
کار را بهبودی نیست در باب تخلیه ولایات فرمان فرستاد که ایلچی را تجدید و تصرف دادن ولایات مأذون
ساخته بهمه او را از آنرو عقد مصالحه فیمابین دولتین علیتین بوقوع پیوسته را نیز طرف ازین ارتصرف حضرت ظل
اللهی حکام بولایات تعیین در دربند و باد کوبه و سالیان انضباط مستقر کرده اند که اسرای که در دست روسیه بودند
جمیعا بازیافته و ولایات را تا قلعه سرلاق که راس الحد ممالک جانبین است متصرف کرده سرداران روسیه را

بعد از رخصت روانه دارالسلطنه نمایند و مأمورین بموجب فرمان پذیرا گشته ولایات را بحیطه ضبط در آوردند و بعد از
این مقدمه چون در اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده بود و دست تسلط لکزیه بر آن
حصار رسیده بود حضرت ظل اللهی بتغییر آن مکان تعلق گرفته بر وقوف و بلندی دیده وران صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی
موسوم باقسو که بر رود کر دو شهر قدیم واقع و کمک مکان امتیاز داشت معین و مقرر شد که نوعمان خود
را از عمارت چند و چند سال در مدت اندکی با تمام آن بنای خیر فرجام دست اهتمام بازیده و در اندک زمانی آن شهر
حصن حصین را با همه دولت و قلعه ذات البروج چرخ برین ساختند و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان تربیت
نشان تسکین دادند و آن قلعه دارالملک حکام و بیگلربیگی شیروان قرار دادند و از اخبار بهجت پرور آنکه ابراهیم خان
والا نژاد حسین وکیل بیوتات را با سه هزار نفر از ترکمانیه بتحت حدود خراسان فرستاده بود آن جماعت رفته
کشته اردوی بجولگاه مانده و فوجی بسمت دراغ و سلیمان کوسکن کرده تحت ... است رفته در حیله ...
مشغول کار و تازی و در کرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسر وقت ایشان رسیده و جمعی
کثیر را طعمه شمشیر ساخته و ما بقی از این خدمت بوزرشات خدیوانه اختصاص یافت در بیان نهضت موکب
نادری بجانب قارص بعزم دفع عبدالله پاشای سرعسکر و وقوع محاربه در خارج قلعه ایروان و مقتول گشتن سرعسکر
چون مقرر بود که عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم آنکه از زمان بقارص آمده هر چند او از
آمد و آمد شش سپیل کوهساری در مسافت راه میداد اما کو تابع چادر نهضت سوکیش کرانجا بجارت
بیرون بعد از نوروز سلطانی که ایام محاصره گنجه امتداد یافت سرعسکر از بیابان خمول سر بر نیاورد حضرت
ظل اللهی اولا فوجی را بتاخت ناحیه قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان عرق حمیت سرعسکر گشته
از قارص متوجه گنجه شود و سرعسکر تجاهل پرداخته از معارضه اعراض کرد بس عزیمت توجه بآنسمت و رخاطر دارا
تصمیم یافته جمعی از دلیران گیران مهابت ستیزه گذاران را که صلابت البرز کرده که چند تن از جوانمیر بستند
طرق و ضبط ضابط گنجه مأمور ساخته فوجی را با هم مقرر ساختند که رفته در آق داغش توقف کرده هر گاه لکزیه
جار و تله با داغستان که چند در کمین میدان خالی اند از فساد نمایند بیگلربیگی شیروان و حکام آن ناحیه تنبیه
ایشان پرداخته وارهی را نیز برای حمایت و محافظت سمت ایروان بجانب نخجوان تعیین فرموده بعد از

اتساق امور و انتظام کارهای نزدیک روز جمعه سیزدهم محرم الحرام رایات ظفر شعار از حوالی گنجه بحرکت در آمد و ... همایون در
جوشش و آن دریای بیکران در جوش و خروش آمده در منزل آلاداغ من محال شمس الدینلو بعرض رسید که سرعسکر باشی قاپون
با شش هزار نفر از عسکر روم و اکراد و ارن روانه تفلیس است ضمیر جهان پرور رمز دان از بجهت اظهار فوجی از دلاوران نامی
آور جزم اندیشی است شاید سر راه بآن خیره سرانه عازم تفلیس گشته و رای همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته در قلعه
دری دیر اقامت گزیده منتظر انصراف موکب اقدس باشند بعد از ورود موکب جهانگشا به دو فرسخی تفلیس معلوم شد
که سرعسکر باشی برای محاصرین ذخیره آورده سپرده بود و کار را انجام داده مراجعت کرده بود آنحضرت اراده کردند که ایشان
را شهید تقالیق را از بیراهه بر سر قلعه غازان چای که در نزدیکی قارص واقع و محل توقف ایشان بود بتاخت و در آن طایفه را
چنانچه باید با وصف آنکه در آن وقت یک نیزه از آفتاب در درجات ترکم گاو تازی بر دوش ایشان که بدار سر بجوزا
مالامال برف بود که از دوشت و چاه از راه تشخیص نمی یافت آنحضرت پیادگان را در آن کوهستان بکوبیدن برف
مأمور فرموده شبانه روز از القوچ قیروز قدم فرسایی کشته برف کنیه خواهد بود که در آن وادی هر سال که که
بر روی هم تراکم بود بآنحال که سر رشته عبور نماید بدست اندیشه نشده و هر چند رحمت پدرین فرزند از رفق آسیا
بیاد فراهم نیز کرده مانند دریای بیکران تند خیز چنان عوق شد که لخته پاره از استخوان بندی بهیکلدام لجی از رنیا
بس مرحمت کرده از قلعه ایروان باو در وی همایون پیوست از آنجا که مکنون ضمیر مقدس با معطوف بتسخیر از قارص
و دفع سرعسکر گشته اورا از توجه موکب منصور با آنسمت آگاهی داده بودند با دوازده هزار نفر از عسکر ناهد عازم
مقصد گشته در غره محرم الحرام بکوسنجی قارص با متفق و داری انجم احتشام حاضر شدند و در کوهستان که رفته بود موکب
زرین کرسی کوس جلادت خویش را ادای دیگر آزمای قلعه برین اند جهت اعلام نفود در رایات
از دهای پیکر بر تیغه سماک و غایت فلک افراخته نظر بر لبه امنی جای بیت و نشکلی که می شایست در برابر قلعه
شوریه صفوف آراسته برجیم اعلام و زنگار کشودند چون سرعسکر پیش از وقت باعلام خدیو دهر قصد تنگ گنجه
طور اقبال کشته حصار قلعه را مأمن عافیت خود ساخته بانتظام درون و بیرون شهر پرداخته در قلعه
و عسکر زنی شمار آن فوج شمار یکصد و بیست هزار رسید با سرعسکر باشی بخارج حصار فرستاد و کارزار و دی
خوش آغاز با آغاز رزم نماید تا بعد از آن شکنت ... گره بزم سامان و خروش کارزاری جان بازان می و تلاش شد
آن طایفه از حصار برشید قلعه در دهم آورده اشکار سفر کردند بعید بخیاد چون در صحت قلعه فارس نقصان عسکر

پرتو روشنی را بر بی تابی جمعی از ایشان بر فراز تل رفیع که مشرف بقلعه بود نصب خیام قرار و در اطراف آن از متاریس و خندق سنگر
کرده بودند تا باید توپخانه جلو را با سرجهاربان بحوالی قلعه کشیده عقب عسکر بر ذوات ایشان ببندند بعد از آتش افشانی آن اژدهای
ثعبان دهان زنبورک از هر چشم تفنگهای افعی پیکر رسیده سواران و پیادگان با تیغ و سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله
کنند بحکم تعالم لشکر فیروزی اثر آن طایفه رومی بر ناف قوجی و دیگر از اعیان خارج شهر قارص بجانب ابی زنشرا
شتافته بقیه خود را بقلعه رسانیده فتح باز تعیین گشتند و چون شب سیاه خیمه شلغام ظلمت را برای آسایش طنابها کشید
خدیو فیروز روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز دیگر آن مکان را مستقر لنگر کرده بعد هفت روز تمام
نواحی قارص را پایمال سم سمند حرب و نصرت از جام ساخته و لشکر به شتافته بکیفیت عسکر گشته معلوم گشتند
از اثر قاران روبه فرستاده او را بمیدان خیالات عوت و ترغیب کرده جواب از او نیامد معلوم شد بنای او بر تغافل است
چون قلعه جات گنجه و تفلیس مسخر سپاه ظفر دستگاه و دار الانجا صرف قلعه ایروان مقصور بر صرف زمام عزیمت بجانب
ایروان کرده بود شاید عسکر برسم امداد یکی از قلعه جات مسخر حمله از میدان ظاهر شود کج بر کج جنب اوچ
باز افشان تعیه بارگاه بلند شین اوج مهر ماه گشتند بعد از چند روز چلیقو سنجی ایروان نزول کرده جلال بمود چنین
والی ایروان بقلعه داری پرداخته فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حکم همایون بگرد ارکان نظیر رسانیدند بعد آن
پاشای عسکر روم از کار رسابق تجربه اندوز گشته بمقالا اذا جاء القدر عمی البصر انحراف بکسب نصرت افزا از ضعف
حال ایروان ... حاد شاه ایران محول داشته تجدید استکشاف لشکر را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق
دفاتر روم و تحقیق محرر الذخیره جی که در عهد به بیست آمده بود هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار نفر پیاده نیلچری بود عازم
ایروان شد بعد از عبور عسکر روم از آب ارپاچایی این نوید دل پسند و مژده بهجت پیوند معروض حضرت خدیو ارجمند
گشته برای سیکباری غازیان بنه و آغروق اردوی همایون را روانه کوکچه دنگیز ساخته مرکب والاکه عدد نشر
پانزده هزار رسید بقصد استقبال حرکت در عسکر که بهزار رکوکبه ذوق می آمد وارد و محل موسوم بباغ آورد نزد محال
ایروان گشته چون دست از دامن خوم کشیده بمیدان آن گشت آن کرده اثر و دوانه که قوه دامنه کوکبه بودند
نیز بنه کرده و نسیجی آن کوه در جنب زیبای گنبدی ایروان واقع و بین العسکرین میدان مسطح بود برای
نزول اختیار نموده عسکر که طایر بلکنش و رهای عبور بمعارضه از آشیان عارض میر بیجا چنین که بر بروت ... قلعه
قاف قلعه پروازی قرار گرفت آن شب علم یکسان لشکر ... سکاران صید قرار کرد و هردو بری را از قاری کنند زنده بر بالا که

نصرت بیکر و ادا حضرت ظل اللهی که کوه بر جای جهان پی دو لشکر کشتی دریا دلیر بودند آمدن ایشان را دلیل آمد
کار دار عطایای حضرت آفریدگار دانسته با دل قوی در حوصله شکاف بیوم ثابت و قف از رفتار نفت شب
با انتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی قرار گرفته بود آن شب در عالم واقعه دیدند که جانوری که بگاو
نر شباهت دارد در میان خیمه رسیده به که محضر من الحضرت در منازل زده بسیده را با آن حضرت گرد حیله
شیر مرادت نیز با حیله در گشته قفای کردن او را گرفته آن جانور هم شروع بتلاش کرده او را محکم کشیده
بر زد و در آورده ... پاهای جانور قایم بود آن حضرت با و در آویخته لشکر را که در رکاب جانور رو تند باید او را شاید
کردند هنوز از ایشان امدادی و اعانتی بظهور نرسیده بود که آن حضرت بقوت بازوی شیر افکنی آن را از پای در
آورده هنگام صبح نیران دولت خیلان سپاه را اخبار کرده اولا جام ایشان و جام و سرانجام ایشان را از باده تبسم
این پیام پر ساختند که دشمن پرست حق عزوجل با ده جمعیتش پراکنده است که در میان اردو نشسته و ... طرف اردو
بقلعه ایروان و زنگی چای پر ... افروزی و خشم و حضوری در رزم ... شود ... نجات از هر طرف بسته
خواهد بود بعد از آن خواب و پیشینه را بیان کردند دلیران را مژده خصم افکنی دلداری داده مقارن آن روبه
از قلعه ایروان بیرون آمده از پشت برابر و روی همایون کنار زنگی چای را فرود آمدند که هر گاه لشکر والا از پا
تیپ بمقابله عسکر پردازند ایشان بعسکر نصرت اثر در آویزند و اردو و روی بعسکر از پیش رو آغاز کنیم که هنگام
بانگ دلاوران جام بر آه افتاد و تند خدیو بمنداقبال با فوج و خیل خونخوار ... اسلحه آراسته مهیای کین خواهی و جولان
برتند از فرز تیپ مانند رعد بهاری خروش و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ لشکر کرده رو بلشکر
رو به آوردند عسکر روم توپخانه خود را دو دسته کرده یک دسته را بجانب ایروان داشته و دسته دیگر را بر سر تپه
که در قفای میدان مرتفع بود قرار داده خود در پناه تل ایستاد از دو طرف ایشان در جوش شدند جنگ تیپ نفت
صاعقه بار ساختند شهریار کشور گیر با فوجی جرار از زوار جیان بهرام صولت بر سر توپخانه بالای تل که عسکر از پناه خود
کرده بود یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانه جانب ... ساخته قول همایون را قلب لشکر رو به رو در حرکت
آورده توپخانه جلو را بر ایشان بستند نخست جو جیان بهرام کین پیشتر از خدیو ظفر قرین هجوم آورده گشته
توپخانه رومی تل را متصرف شدند پیاده با پایداری قلب عسکر نیز از صدمات توپخانه ایران در هم شکسته رو

بزودی لشکر آورده و نمودند که مازان جلادت آیین و غیره که زبان خونریزی که در طرح و کمین جاهای کمین بوده ناپاشا [illegible]

دهقان روی زمین از لیا رو بیش متعاقب ایشان شتافته و آنروز پنجاه هزار نفر متجاوز از آن گروه عرضه تیغ جلادت

گشته فرار شده و عبدالله پاشای سرعسکر را تیمور نام قراچورلو خان گرفته زنده می‌آورده و جمعی او را شناخته چنانکه

او بخشش است باور [illegible] پاشای مازان بهجوم لشکر ایشان از اسب در غلطیده سر از تنش بیباک آمده بیجان

گشت قراچورلو چون صید خود را نیم بسمل دید او را ذبح کرده سرش را بنظر اقدس رسانید چون طالع فرخ رخ قطعه [illegible]

مانداری کرده بود [illegible] کامل برافرازی بنیاد سلطان مصطفی پاشا والی دیاربکر که بمصاهرت سلطان محمد خان

پادشاه ذی جاه روم اختصاص داشت خلیل [illegible] از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در حین

وفات نعش او را باور روی خونریز آورده و تا ده هزار نفر دیگر از پاشایان و سربرگان و میران سنجق بهمین طریق

سر بسبزه زار [illegible] گذاشته و تمام توپخانه و خزانه و احمال و اثقال و خیام و دواب و آلات و اسباب سرعسکر [illegible]

غزوان از حیطه حساب بیرون الکتاب درآمد و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد [illegible] پاشا

بلاور آغاز [illegible] نایره جنگ [illegible] سیف جسته با فوجی از جانب [illegible] و فوجی از جانب [illegible]

راه فرار پیموده [illegible] در آن حال [illegible] براه [illegible] از خیمه [illegible]

[illegible] هزار نفر ایشان از بیم جان با آن دره [illegible]

افتاده مرده [illegible] الحاصل برای ضبط و تقسیم غنایم و عطای جوایز [illegible]

فیروزی [illegible] و [illegible] سرعسکر [illegible] محمد [illegible]

نقارهء نعش [illegible] مصطفی پاشا داده و را بایروان روان کردند و جمع از [illegible] رومیه را برای نقل این [illegible]

گذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان روان ساخته بمضمون فتح و ظفر هر کجا که تایید ایزد داور [illegible] فیروزی [illegible]

بجانب ییلاق ایروان حرکت کرده به [illegible] خان [illegible] نصرت [illegible]

ماندند [illegible] و بابا خان [illegible] بیگلربیگی [illegible] که بعد از مقدمه فتح [illegible]

[illegible] نفر از دلاوران رزم گستر بمحاصره قلعه ایروان مامور و مقرر فرمودند و در آن [illegible]

رضا قلی [illegible] که با محرم [illegible] ازرض اقدس مامور بدرگاه معلی شده او در وارد و شرف تقبیل بساط اقدس [illegible]

در بیان تسخیر قلعجات گنجه و تفلیس و ایروان و وقایع آن زمان چون بمشیت حضرت داور که بسط انتظام جمیع

امور جهان و قبض و بسط قلعه نشین چهار ارکان در دست قدرت اوست بحکم الامری تعلق گرد بدون سعی و طلب

کلید در الملک مطلب بدست می‌آید و رخنهای گشود از تشخ جبه بسته گشته درهای بسته از هر باب [illegible]

مصداق انفعال مقدمات قلاع گنجه و ایروان و تفلیس است که درین چند سال نهال‌ها برجای آن [illegible] و در آن

رخنهاری تصرف دوانیده بجدی شاخ و برگ سرکشی افراخته بودند که بلکش [illegible] آمده و رفته ایلچیان و

[illegible] بصورت [illegible] از باد در می‌آمدند در نوقت که خبر فتح سرعسکر بگنجه رسید [illegible] پاشا گنجه

پاشا نامی را با چند نفر از روسای اوجاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طلب امان و این مسئول از حضرت

ظل مرتفع قبول یافته عبدالباقی خان زنگنه را همراهی ایشان با فرمان امان روان ساخته بعد از وصول فرستادگان

مزبور پاشای مشارالیه در ششم صفر قلعه را تخلیه و بموجب اشاره اقدس [illegible] توپخانه و اسرای ایران

تسلیم نموده با فخرای سلطان والی زاده تاتار رکاب دولت را از تقبیل عتبه علیا دریافت و بعد از حصول این مطلب

بجانب مقصد شتابند مقرر شد که پاشای و فخرای سلطان باتفاق عبدالباقی خان روانه دربار سپهر بنیان

و جمعی از غازیان فیروزی نشان رومیه قلعه را از آنجا [illegible] که ابتدای [illegible] گذرانیده مرجعت نمایند

علی پاشا و فخرای سلطان بعد از ادراک سعادت [illegible] تسلیم [illegible] لایق نوازشات

اختصاص یافتند علی پاشا متعاقب لشکریان خود را از راه قارص و فخرای سلطان تاتار را [illegible] الملک

قریم بردار از راه تفلیس ملحق بمقصد نموده بعد از تخلیه گنجه اسحق پاشا والی تفلیس نیز بهمین نهج مورد عفو و امان

گشته در بیست ششم ربیع الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را با اسرای ایرانی و اراجی و توپخانه و قورخانه متصرف برداران

انصراف داده با رومیه قلعه عازم [illegible] کرد [illegible] حسین پاشای والی ایروان در سپردن قلعه چهل روز مهلت

خواسته چون این تعهد از پاشا محول بعد رشید لهذا تسخیر قلعه العهده مامورین مقرر نموده در [illegible] ربیع الثانی

از ییلاق [illegible] خان بجانب قارص برای کشورگشایی افراخته و در دهم ماه مزبور جانب [illegible] قارص که [illegible]

از [illegible] روم بود خیمه اوردی کیهان پوی گشته تیمور پاشای حاکم وان که [illegible] بر آشوب جنگ [illegible]

مردی سعی نیز دستی کرده سر عافیت بدر برده در قارص بود با حاکم قارص و قلعه داران بقلعه داری پرداختند

وارکان آن با جابجا از ارزنة الروم تمامی آنچه در قوا و قرا بود و توابع آن مرز و بوم عرضه غارت گشته چون بعد از مقتل
قتل سرعسکر مذکور اعیان دولت عثمانیه احمد پاشا والی بغداد را معزول کرده بوده آن عهده را بسرعسکری منصوب و بجنگ
و صلح مأذون ساخته او نیز در ارزنة الروم توقف داشت عریضه و دستاویز متعهد انجام امر مصالحه نزد پاشایان و اولیای
فارس و ارزنة الروم عریضه صداقت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده متعهد گردیدند که رای دولت را صورت
مشروط بر اینکه حضرت بهمال فسخ عزیمت آنجا بار کرده بر اهرمن ایذا و اضرار ایشان نگردند چون همت
آن کوکب گرامی از طلوع خطا فریب خاقان چین نگردد دست مسخر قیصر و زیردستان آن مرز و بوم عرض التماس
مدبر قد نقیب الاشراف و قاضی ارزنة الروم با چند نفر از ینگی سای اوجاق وارد فارس و با اتفاق علما
آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهر نشان و با فرمان امان روانه اردوان گشته حسین پاشا که رقم انشاء
دقیقی نگذاشته اما چون قلعه داری را بانسو رسید بدان عشر تفقد و احسان رجعت بکار خود ساخته
به تخلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی الاولی آن حصن سپهر مانند را با توپخانه و قورخانه و سرا [illegible]
آن دولت جاوید بنیان سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید حکم والا بنفاذ
که بابا خان بیگلربیگی ارستان و سرکردگان که در کنار ایروان مامور بمحاصره قلعه بوده اند رفته در [illegible]
نرفته صدور امر مجدد باشند و از وقایع این ایام اینکه جمعی از لگزیه داغستان راه‌های [illegible]
اربابان منبر مدبر کرده با چند نفر از [illegible] اتفاق [illegible] قلعه [illegible] خاص فولاد خان
شمخال از آن طرف حاکم دربند از این طرف با جمعیت کامل بمدافعه ایشان شتافته سیصد سر و زنده از ایشان
بدست آورده بقیة السیف راه هزیمت پیش گرفتند و شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند [illegible]
سربلندی یافتند و هم در آن وقت که شمخال [illegible] دربند [illegible] اوسمی [illegible] با جمعی از لگزیه بر سر قلعه
که مسکن شمخال است آمده با اتباع شمخال مجادله کرده اوسمی مزبور با جمعی بعوض قتل در آمده تتمه بدرباک
فرار شتافتند و از تزییدات اقبال اینکه بنا بر مصلحت ملکی سد طغیان سیل آشوب تاتاریه [illegible]
مرو شاهجهان بند سلطان مرو بحکم والا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه به بستن آن امر فرموده [illegible]
نیامد ظهیرالدوله ابراهیم خان که مامور به بستن آن امر گشته بود بند مزبور را بسته و آب را بقلعه جاری ساخته

تشنگان مزارع و بساتین آن سرزمین از ورود آن رود سیراب و کامیاب اند و خشند و نیز کناس ایلچی روسیه سابق
وارد دار السلطنه اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته در موکب همایون بود و در حینی که رایات نصرت آیات
از ییلاق ایروان عازم فارس شد او را رخصت انصراف داده میرزا کافی خنعار را بسفارت تعیین و با یک نفر
فیل و بعضی هدایا بمرافقت او روانه دولت روسیه فرموده اند

بیان حرکت موکب همایون از فارس بجانب تفلیس و دربند و انتظام مهام گرجستان و تنبیه اشرار داغستان

بعد از استرداد قلعجات ایروان و گنجه و تفلیس
انتظام و انجام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس گردید در بیستم جمادی الاولی از فارس عطف عنان بجانب تفلیس
کرده متوقف فرموده اند که سرکردگان که در تفلیس بودند باتفاق طهمورث میرزا و علی میرزا و سیصد نفر از تاتاران
کارتیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه دربار فلک بنیان شوند و مامورین حسب الفرمان در روش [illegible]
ادراک خاکبوسی آستان تجاوز و جادا نموده هر چند طهمورث میرزا تقبیل نفس و الیکری [illegible] دولتداری
او چون علی میرزا از فرقه گرجیه بشرف اسلام مستسعد و برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر بقتل رسیده بود
و والیگری کارتیل بالعلاوه کاخت بعلی میرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته متوقف فرموده
که طهمورث میرزا با تاتاران گرجستان [illegible] رکاب برده در ظل ظلیل الهی بسر برده [illegible] تفلیس [illegible]
طهمورث میرزا را مرخص نمودند که رفته گرجی خود را از کاخت بتفلیس آورد و طهمورث میرزا که توقع والیگری را
خود داشت در مقدمات احقاق خدمت کرده صاحب شمشیر و تدبیر بود چون این معنی از قوه بفعل نیامد
مایوس گردیده بود با روسای گرجیه توطیه نموده بدون اینکه روانه تفلیس شود بمکان خود شتافت و جمعی
از تاتاران نیز از همان منزل فرار و گرجیان خود را برداشته بسمت قزاقلیغان [illegible]
الممالک است بدر رفتند حضرت بهمال بعد از ورود بمنزل [illegible] سپاه نصرت پناه را فوج فوج ساخته هر
بسمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعه چتر آفتاب [illegible]
بلده تفلیس افکنده و از آنجا جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد [illegible] امان گشته [illegible]
بعوض [illegible] در آمدند و شش هزار خانوار [illegible] روانه خراسان [illegible] تفلیس
[illegible] نصرت قرین [illegible] از انجام مهام والی [illegible] رایات [illegible] بجانب دربند افراشتند [illegible]
در حینی که عبدالله پاشای سرعسکر از دولت عثمانیه بسرعسکری منصوب و عازم حدود ایروان گردید فرمان [illegible]

دار المرز آذربایجان الی ارزنة الروم تماما اخیه و قرا و خراج و توابع آن مرز و بوم عرضه غارت گشته چون بعد از قتله
قتل سرعسکر نامزد اعیان دولت عثمانی احمد پاشا والی بغداد را معزول کرده بوده آن عهده دار سرعسکری منصوب و بجنگ
و صلح مأذون ساخته او نیز در ارزنة الروم توقف داشت عریضه در سلک متعهد انجام امر مصالحه نزد نواب بابان ولایة
فارس دارزنة الروم مربوط ایشان صداقت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده متعهد گردند که ایروان را صورت چند
مشروط برانکه خدیو بیهمال فسخ عزیمت آنها بار کرده پیرامون امداد و اضرار ایشان نگردند چون همت بعضی
این آنکه فرصت که از غلو طبع خطا نمودن خاقان چین نگردد سنجاق قبر و زیر دستان آن مرز و بوم عرض التماس خان ارا
مرزقه نقیب الاشراف و قاضی ارزنة الروم با چند نفر از ندسای اوجاق وارد قارص و با اتفاق علما [illegible]
انجا کامیاب تقبیل آستان سپهر نشان و با فرمان امان روانه ایروان گشتند حسین پاشا احمد رفتن خان ارا
دفعی نگذاشت اما چون قلعه داری را باو سود دید بدان عنبر نیفت و احسان رحمت نجات خود ساخته [illegible]
به تخلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی الاولی آن حصن سپهر مانند را با زنجانه و قورخانه و سایر الکا تسلیم گماشتگان
آن دولت جاوید بنیان سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید حکم والا بنفاذ پیوست
که بابا خان بیگلربیگی ارستان و سردار کلان که در کنار ایروان مأمور بمحاصره قلعه بوده اند رفته در شمس الدینلو
نزدیک [illegible] باشند و از وقایع این ایام اینکه جمعی از لکزیه داغستان را اهای قشلاق گزیری براز
[illegible] ضمیر بدر کرده با چند نفر از اشرار فتنه اتفاق ورزیده قلعه قبه را مجهز ساخته بودند خاص فولاد خان
شمخال را از آنطرف حاکم دربند را از اینطرف با جمعیت کامل بمدافعه ایشان شتافته سیصد سر و زنده از ایشان
بدست آورده بقیه السیف راه هزیمت پیش گرفتند و شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند بمرحمت و انعام
سربلندی یافتند و هم در آن وقت که شمخال در دربند می بود اوسمی آز لار با جمعی از لکزیه بر سر قلعه [illegible]
که مسکن شمخال است آمده با اتباع شمخال جدال کرده اوسمی مزبور با جمعی بعوض قتل در آمده نتیجه بدر [illegible]
فرار شتافتند و از مزیدات اقبال اینکه بنا بر مصلحت ملکی رود و طغیان سیل آشوب تاتاریه [illegible]
مرو شاه جهان بند سلطان مرو بحکم والا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه بستن آن مأمور [illegible]
بناه ظهیر الدوله ابراهیم خان که مأمور به بستن آن گشته بود بند مزبور را بسته و آب را از قلعه جاری ساخته

نشکان

نشکان [illegible] و بستن آنسرزمین از ورود آن رود سیراب و که نیابد اندر خشند [illegible] ایلچی روسیه بنجه سابق
ذکر یافته از اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته در موکب همایون می بود در حینی که رایات نصرت آیات
ایلاق ایروان عازم قارص شد او را رخصت انصراف داده میرزا کاظم خلعت را بسفارت تعیین و با یک نجر
فیل و بعضی هدایا برای اعتضاد دولت روسیه نامزد فرموده اند **بیان حرکت موکب همایون از قارص بجانب**
تفلیس و دربند و انتظام مهام گرجستان و نیز انتقال داغستان بعد از استرداد قلعه ایروان و گنجه و تفلیس
انتظام و انجام امر گرجستان چه نصب العین خاطر اقدس گردیده در بیست و هم جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تفلیس
گرده متوز فرموده اند که سردار کلان که در تفلیس بودند باتفاق طهمورث میرزا و علی میرزا و سیصد نفر از تا داران و
کارتیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه دربار فلک بنیان نموده مامورین حسب الفرمان در [illegible]
ادراک خاکبوسی آستان مخزو جاه نموده هر چند طهمورث میرزا متوقع تفلیس و والیگری او لیه واخی و ممالک داری [illegible]
اما چون علی میرزا از قرار گرجیه [illegible] اسلام مستعد برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر بقتل رسیده بود
و والیگری کارتیل بالعلاوه کاخت بعلی میرزا عنایت و او را انجلاب خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته متوقع
که طهمورث میرزا با تا داران گرجستان که در خدمت بوده [illegible] تفلیس از [illegible] برات
طهمورث میرزا را مرخص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت بتفلیس آورد طهمورث میرزا که توقع والیگری را با هم
خود داشت و در مقدمات الحق با ما خدمت کرده صاحب شمشیر و تدبیر بود چون این معنی از قوه بفعل نیامد
مایوس گردیده بود با رؤسای گرجیه [illegible] نموده و بدون اینکه روانه تفلیس شود بخانه خود شتافت و جمعی
از تا داران نیز از همان منزل فرار و کوچهای خود را برداشته بسمت قزاقلیخان در روسیه [illegible] مسعود
الممالک است بدر رفتند خدیو بیهمال بعد از ورود بمنزل سوغانلوق سپاه نصرت پناه را فوج فوج ساخته هر
بسمتی برای ضبط و استمالت طوائف گرجیه تعیین و در بیست و هفتم ماه مزبور شعشعه خرگاه قباب [illegible]
بساحت تفلیس افکنده و از انجماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته [illegible]
بعوض مؤاخذه در آمدند و شش هزار خانوار ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساختند و بعد از [illegible] تفلیس
که بنصرت قرین گشته از انجا [illegible] والی قرم رایت نهضت بجانب دربند افراشته **وقایع انتقال ایلچی**
در حینی که عبدالله پاشای سرعسکر از دولت عثمانیه بسرعسکری منصوب و عازم حدود ایروان گردید فرمان [illegible]

قیصری بنفاق اقران یافته بود که خان قریم جمعیت از فرقه تاتاریه بمقصد تسخیر راه سولاق و دربند متوجه ایران شود و چون بهمه‌جا

بعد از استماع این خبر علیقلی خان سارنلو بیگلربیگی بخت‌دار با حاکم قشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت

بدربند مأمور فرموده بودند که اگر از خان قریم اثری ظاهر گردد در آن نواحی از جنود مسعود پیش از وقت بدربند مأمور

مشغول خودداری بوده معارضه و جنگ روبرو را موقوف داشته ترصد طلوع طلیعه جیوش اقبال بیزوال و سطوع اشعه

ماهچه رایات نصرت اشتمال باشند و در تفلیس معروض شد حالا نیز که والد مزبور بعساکر ماحصر رسیده و سولاق

که سرحد مملکت ایران در روس است وارد گردیده که پادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه مشاهده کرد که ولایات

خواهی نخواهی از تصرف آن دولت بیرون رانده شده زینت خواهش مملکت روم خواهد بود علی پاشای والی گنجه را

که در خدمت اقدس مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود بوکالت آن دولت علیه روانه ساخته‌اند که باطلاع احمد پاشای

سرعسکر حدود و سنور را به بستر قدیم بین الدولتین استقرار دهد و فرمانی هم بخط شریف بخان قریم نوشته مصحوب

اسلام گرای سلطان برادرزاده خان مزبور که در دربار قیصری میبود بچاپاری فرستاده اعلام داشته‌اند که چون حال

در میان این دولت بنای صلح و دوستی است رفتن خود را بجانب ایران موقوف و اسلام گرای سلطان در عوض

او سرعسکر را ملاقات و سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته با عریضه اخلاص آمیز روانه درگاه معلی کرده کیفیت

حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض ساخته جلال بخت اسلام گرای سلطان در عسکر

سرعسکر در تفلیس شرف‌اندوز تقبیل درگاه سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه

سکندر جاه روم از خدمت همایون رخصت طلب شده چون صدور این جسارت از خان قریم آتش افروز

مزاج اقدس شده بود مانع رفتن سلطان مزبور گشته فرمودند که حصه با تیغ شمشیر تیز آتش فتنه را فرو نشانده‌ایم

و دهان شور انگیز او را [illegible] که در میانه ساخته بودند بزبان تیغ قاطع بسته‌ایم برای گرفتن خان قریم

شفاعت فرمان قیصری در کار نیست و این حکم را چون تقویم پارینه اعتبار نه پس سلطان مزبور را روانه گنجه

و عبدالباقی خان زنگنه را مأمور ساختند که در تفلیس او را متوقف ساخته و علی پاشا را که برای مصالحه از دولت

عثمانی آمده بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشند و رایات جهانگشا روز شنبه بیست دوم شهر جمادی الاولی از

تفلیس حرکت و از راه جار و تله عازم مقصد شدند که بعد از عبور از آب قانیق چون لگزیه جار و تله را نیز

در کار رود در آنجا اردوی همایون را در کنار آب گذاشته عازم تنبیه آن جماعت شوند و این بیش از وقت

72

خود را خاک کرده برفراز کوه البرز که در رفعت و صعوبت شهره عالم است سغناق نموده بودند مانند دال قفلچیان

دخول جبال از اطراف کوه پرورش پرخش بان کوه فلک شکوه صعود و بلندی افزونی جزیره جبال و نقاب قلعه

معبری جبل الکه تا رفتن وقت هیئت سغناق را تصرف کردند لگزیه چون آن فوج بلاامان را با خود دست گریبان دیدند

عادت [illegible] از زمین صاعد آسمان و بدین شواهق و زوایای جبال متفرق گشته خود را بجانب آوار رسانیدند و جمعی

کثیر از ایشان قتیل و اسیر و بیوتات و منازل ایشان حریق یافته پس کوکبه والا از راه ششاد و دیش و [illegible]

ایلغار و انتقام جام و [illegible] نصرت گشته‌اند بعد از ورود شماخی خبر رسید که خان قریم بکاربیج دربند رسیده

بود آوازه توجه مرکب جلال را شنیده خان مشار الیه برتافته در منزل رایگی کرده بجانب قریم شتافته است بنابران

حکم والا نفاذ پیوست که اسلام گرای سلطان که در گنجه توقف دارد از همان راه معاودت نماید فرمان قیصری را برده

با مناسبات آن دولت والا سپارد چون خان قریم بعد از ورود بحوالی دربند ایلدار نامی از تحمل راه‌های سابق [illegible]

داغستان معرب ریاست [illegible] را برخای و حکومت دربند را با احمد خان اوسمی بغریفی و هزار تومان

نیز کشش شمشیر و کمر [illegible] بنهاد و [illegible] را با پانصد نفر از پیادران از همراهی خان مزبور تعیین

از [illegible] الطایفه هم [illegible] دیده با خان مزبور [illegible] زده بودند هرچند که ابتدای زمستان داغستان

داغستان از برف [illegible] عبور از [illegible] مقصد بود حضرت ظل‌اللهی که لیت [illegible] جبار را مانند

خورشید جهان تاب در نظر انور کیان همیم العزم بلند همت ارجمند مقید بتقید سختی راه داشته داغستان

[illegible] الطایفه [illegible] خاطر اقدس [illegible] از راه آتی اقاج شماخی روانه و بعد از ورود منزل [illegible]

زمان همایون [illegible] شد که سردار داغستان از دربند آمده در منزل [illegible] طبرسران مشغول

جمع [illegible] و [illegible] شاهزاده رضاقلی میرزا [illegible] روانه و با فوجی از [illegible]

[illegible] عازم [illegible] گشته [illegible] از افواج [illegible] باره والتی باره تعیین [illegible]

هم [illegible] کرده سمت [illegible] راه [illegible] بعد از آنکه [illegible] آمد عطف عنان

کرده در [illegible] قبه بارگاه همایون [illegible] شهر رجب [illegible] قلعه دربند مغرب خیام سپهر [illegible]

گشته چون [illegible] اقدس رسید که ایلدار خان [illegible] رایات جهانگشا از دربند [illegible]

مجلس [illegible] خان محمد خان [illegible] در انجا توقف داشته [illegible] مجالس [illegible] آغاز

ستیز و جمعی از آن خیل و اسیر شده تتمه را که در پیش گرفته و تمامی اثقال با بال و غلات و ذخایر وافر تصرف لشکر
فیروزی مظاهر در آمده و روز دیگر از آنجا حرکت و نزول در سر بهمین نهج قتل و نهب و اسیر و احراق قرا و محال لکزیه
و مزارع میل و ... نموده و قریه کیدان که متعلق بخاص فولاد خان شمخال بود را دیدند لیکن سرخای و اوسمی و ایلدار از
وصول کوکبه منصور آگاهی گشته هر یک سر خویش را گرفته بسمتی فرار کرده بودند خاص فولاد خان با اتباع خود در کیلان
بموکب همایون ملحق و بشرف جبهه سایی آستان فلک نشان سرافراز گشته از آنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه
سرخای بجانب قمق اهتزاز یافته در هفدهم ماه شعبان بدو فرسخی قمق وارد و سرخای نیز جمعیت بهم فراهم
آورده قتل و جدال را استقبال کرده در ... که سر ... در باخویش بود فرار گزیده با عقلا خود و سرداران خیل بلا
خدیو بیهمال تقلیبان را از چهار طرف مامور بیورش ساخته اولاد دلیران افغان و ازبکیه را از ... الحاقیه افکنش
جلت را تنبیه و اعمال روز ... کرده بعد از افواج دیگر ... که در کار صعود بودند لکزیه تاب مقاومت
نیاورده و فراری ... آن ... بتعاقب ... تیغ تیز ... ایشان جاری ... و سر ... بسیار
بدست آمد چون باعتبار ... وقت ... سیر عبور عسکر نصرت ... در آن ... گذشت و ... جان
زحل ... باعث قتل و جدال مامور و همان مکان را محل نزول ... منصور نمودند و در آن اثنا ایلدار از لکزیه
داغستان ... جمعی ... ساخته ... دیگر بمعاونت سرخای آمد چون از شکست سرخای خبردار شد ...
... لکزیه ... کرده و در ... آمده ... بعد از آنکه ... خود را با اجل ... دست و پا ...
ناچار آغاز ... کرده با اندک ... راه با یاران خویش ... جمعی که سر ... بوده ...
گردن بزیر تیغ نهاده ... بعدم ... روز دیگر لوای جهانگشا بجانب قمق ...
که مقارن آن ... و معتبرین قمق وارد و ... و طالب امان گشته بعرض رسانیدند که سرخای ... خود را
... بجانب آوار ... خود را با اولاد ... بعد از شکست ... کس ... مانده ... خود را
در سال گذشته آزاد کرده عفو بنده ... خدیو جهان ... چون فرار سرخای ... اهل قمق
نیز در سال پیش ... ساخته بود ... احمد خان و اوسمی ... عطف عنان بجانب
قلعه ... فرموده چون ... موکب همایون بجانب غازی قمق قاضی آق قوشه را ... از آنجا ...
اندر ... در آمده و بعد از ... منصور ... مخالفت ... جمعی ... سرخای ...

ایضا ... بر غضب خاقان گشته ... قاضی و جماعت آق قوشه جمعی را مامور ... بجمعیت خود
در صدد جدال برآمده شکست فاحش یافته منکوب و مقهور و تمامی اهل قوشه غارت ... زده و مامور شدند و
دیگر قاضی چند ... ایام ماضی ... را آویزه گردن ... ساخته ... روی ... التماس ...
آق قوشه را که در تصرف ... منصور ... فرمودند پس ... قلعه ... مضروب ... گشته ...
... دختر خود را برسم کنیزی ... دولت ... چند از معتبرین خود ...
... حکم ... دیدهاند ... تقصیر او ... گشت بنابر اینکه لکزیه ... هزار ...
... خانواده ... بر سم ... بودند ... کدخدایان طبرسران ... خانواده ...
... خدمت ... شده بودند و امر داغستان ... صورت انجام یافته بود خاص فولاد خان شمخال
کدخدایان و سران داغستان که بموکب والا پیوسته بودند ... بهره مند ... جهت انصراف ...
... داغستان و طبرسران را مامور ... ساخته زمام ... عزم ... از راه ... بجانب ...
... انعطاف دادند بیان ورود موکب ... و طرح بنای سلطنت و ...
که ... ایران ... حوادث رو ... گذاشته از هر طرف ...
... مانند ... بیگانه ... گلستان را ... باغبان ...
... برای غفلت ... برای ... زاغ ... گشتا ... خدیو ...
... سلطنت صوری ... همت ... بود که بعد از استرداد ولایات ...
... باغبان ... دارند و ملک ... مغصوبه ... بسیار ...
... بر دارند ... که ...
... سعی ... این خدیو عالم ... کلید فتح تمام ممالک از دست رفته ...
... اقبال ... ایرانیان ... زیر بار گران ... دست ...
... عزم بلند ... ملامت ... برای ... خطیر چون ...
... موکب ... سلطنت ... جهانگشای ... و ...

و زینت مکان دلپذیر بی‌نظیر لاشی مقرر گردیده فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه شرف صدور یافت که حکام و ولات سایر
و قضاة و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی در صحرای مغان در پایه سریر فلک مسیر تقوی‌نشان
حاضر شوند و نیز حکم جهان‌مطاع صادر شد که نزدیک بجا در مکانی که رود ارس بهم پیوندد و دوازده هزار دست
رواق منظر و سرای نزهت‌پرور از چوب و نی برای خاصان و رؤسای لشکر با انضمام حمامات و دکاکین و مساجد و بیوت
نقش و رباطات با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده عمارات عالی نیز مشتمل بر حرم سرا و بیوتات
که شایسته جهان خدیو گردون ایوان بوده باشد برای نزول آنحضرت با چوب و ستون با این نسبت برافرازند
در این وقت که از انتظام امور داغستان و غیره برگشته و آن گرجستان نهضت روی داد و عطف عنان فرمودند
بعد از ورود بجسر قلمه‌پس با معدودی از خواص از لوری اعالی پیش آمده نهضت منزل صعب المسالک را
درنوردیده وارد قلعه آق‌قلاغ رسیده ازآنجا در شب ششم شهر فرخنده فرجام خیام صحرای مغان از رایات
جهانگشا رشک خلد برین شد و ایلچیان که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بهمراهی عبدالباقی خان در گنجه توقف داشت
مسافران آن دار ... شرف جبهه سائی آستان سپهر نشان دریافت و مأمورین ولایات هم آغاز
آمدن کرده هر روز فوج فوج بسرافرازی از تقبیل آستان آسمان اوج برلوح آسمان میرسیدند و در ... مشغول
جمعیت کل عظما و اعیان که عدد ایشان بصد هزار میرسید در درگاه سپهر اشتباه نظم انعقاد پذیرفت
پس آنطایفه را تماما بدرگاه جهان پناه احضار و بتوسط معتمدان مکنون خاطر اقدس را با ایشان اظهار
کرده فرموده که شاید طهماسب و شاه عباس پسر پادشاه و پادشاه‌زادهای ایشان در عهده سریر بقا موجودند ایشان را
یا هر کسی که برازنده افسر سروری دانند بر بادات و سروری برداریم تا آنچه حق کوشش بود درین چند سال بجا
آوردیم و ولایات ایشان را از دست افغان و روس و رومیه خلاص کردیم فرد جای مصلحت وقت در آن
می بینم: که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم: بعد از ابلاغ این پیام همگی بجماعت دست بر دامن عجز زده عرض
کرده اند فرد تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود: سر ما و قدم پیر مغان خواهد بود: امروز پادشاهی حق کفیت
که بآب شمشیر آتشبار خاک ایران را از دشمن باد پیمای پرداخته و بندق تیغ صاعقه بار آتش در خرمن هستی اعدا
انداخته هرگاه حضرتش دیده از ما خاکساران برگیرد ما دیده از خاک درگاه او نبگیریم فرد از آستان پیر مغان

سر چرا کشیم دولت درین در او کشیش درین در است: آنحضرت فرمودند ما را هوس تاج خسروی و هوای سروری در سر
نیست این نوع شما را امر وقوف دارند و رضای خاطر از اندیشه باطن و ظاهر است تا یکما ارباب مطلب ارز
نکشیم بر نهج کفلاء مسبود چون مبالغه از حد گذشت حضرت ظل اللهی فرمودند که از زمان رحلت حضرت سید الانبیاء
و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چهار خلیفه بعد از یکدیگر مستقل امر خلافت شده و هند و روم و ترکستان همگی بحقیقت
ایشان قایلند و در ایران نیز سابقا همین مذهب رایج و متداول بود اما خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در مبادی حال بنا بر صلاح دولت خود آن مذهب متروک و مذهب شیعه را شایع
و مسلوک ساخته بعلاوه آن سب و رفض را که فعل بیهوده و مایه فسادات در السنه افواه عوام داد و باشش دائر و
جاری کرده شرر شرارت بچخماق زدن در بر منبر بر انگیخت و خاک ایران را بخاک فتنه و فساد برآمیخت و مادام که
این فعل اشتهار داشته باشد این مفسده در میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهل ایران بسلطنت ما
رغبت و آسایش خود را طالب باشند این ملت را که مخالف روبه اسلام کرام و اسلاف عظام نواب همایون
ما است تارک کردند لیکن چون امام همام جعفر صادق بن محمد باقر علیهما السلام امام بحق ناطق بوده و غالب
مقلد طریقه جعفریه آنحضرت باشند ایشان متفق الآرا این حکم را بسمع رضا اصغا داشته کل جعفری این مذهب
حنیف اختیار اندیش و ستایش روزگار خود ساختند و نتیجه برای تأکید و استقرار این مطلب مرقوم و بمهر پاک اعتقاد
محکم ساخته بخزانه عامره سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را برای قبول و کلمه فرزدی ایشان را باز رسیده حول
سخن فرمودند که چون پادشاه والاجاه روم خادم الحرمین الشریفین است که این عهد از جانب شما عمل
آمده ما هم بحضرت پادشاه روم ایلچی فرستاده بقبول این مطلب بنای مصالحه میگذاریم که رفع اختلاف مواد
از میانه امت سید الثقلین و خیر الاولین و الاخرین محمد رسول العالمین صلی الله علیه و آله گشته بعد رسم
مرالفت فیمابین ایران و روم سلوک باشند مطلب اول اینکه چون شما از عقاید سالفه عدول بطریق تقلید
امام بحق ناطق جعفر صادق که از ائمه حقا است اختیار و قبول کرده اید قضاة و علما و افندیان کرام روم
او را بهجت تکره آنرا خامس مذاهب شمارند مطلب ثانی اینکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام
با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفری نماز گذارند

مطلب ثالث اینکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج معین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج را

بکعبهٔ مقصود رسانیده از دولت عثمانیه با امیر حاج ایران بدستور امیر حاج مصر و شام سلوک شود مطلب رابع

اینکه اسرای هر دو مملکت نزد هر کس که بوده باشد مطلق العنان بوده هیچ وجه شرا بر ایشان روا ندیده باشند مطلب

خامس اینکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند انتهی الکلام

پس اهالی ایران در ابتدای این موهبت خاص بر زمین عبودیت ابنجبین چمن نگاران ریاحین شکرگذاری کرده بدعا

بقای دولت خداداد بهمال پرداختند در انجمن سازی و محفل آرایی شرح جلوس خدیو عالم و نشر رواج وقایع از زمان

بروز صولت قدم خجسته قسم و جمجمه کردون دولت شکیب نسیم نظم ساقی پیاله بار زرنج برده بر اوف که چراغ

خلوتیان باز در اوف بار شخی که خاطر خسته کرده بود عیسی دمی خدا بر سا بنده در اوف رصد بندان دقیقه

یاب و اختر شناسان بطلیموس انتساب روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سال هزار و صد و چهل و هشتم هجری را

که چهار روز به روز فیروز مانده بود برای جلوس همایون معین کرده ندکار کنان قوای نباتی در صحن چمن مسند زمرد

فام سبز گسترده رنگین قبایان ریاحین و ... بر روی در بزم گلشن صف آراگردیدند و دادن وزان اشجار از

دار ناریخ و اطوار بر سر کذشته در لباس شکوفه و در و در حاشیهٔ مجلس گلزار زانو بزانو نشستند بزرگان چنار دست

نیاز بر کمر زده و در پیشگاه چمن مهیای ادای لشکر شدند و بیدولان سرو ازاد و کلک عرعر دی بر دست به بندگی بر سر ایستاده

و عنچه کشیلیان کلهای چهره بهار بر لب جویبار صف کشیدند و حاجبان بلند آواز ... صنوبر ترا نوروزشن از

بار خویش بر دوش انداختند و در بلگایان سید مجنون بلکاه قرروزی شلاله و در ... قبای کوتاه و در چمن شاخ سرو برافراشتند

دهقانان ابر ادرازی سبزه و فتی همراه چمن را تازه و تر ساخته سندو فرانشان باد بهاری ساحت گلزار را از پس کردی

از خار و خس دی بپرداختند پس فراشان بازو شان باد افراختن بارگاه انجم ارتباط و سجده طناب دار استن بزم فلک

شکوه خورشید قباب دست و بازوی کار کشادند از تشبیه آورده او رنگ که هر نگارش هر بار جهانتاد و صد ارتنگ

همدوش فرقدان ساختند سران سپاه و عظمای بارگاه و خداوندان جان سپار در جناب خدمت پیشگاه

در بار رحمت بار با نه مانند انجم بالهٔ دایره آیند کشتند و آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه

طالع انجمن و رصد اسد خداوند گردون و قار روزی فرقدان سار را باشد که هر نگار ز رشته بازو فیروزه و شکر سلیمانه قدم بر فراز

تخت فیروز بخت جهانبانی گذاشته زبان حال را بتیغ فال کرا با فرموده اند شعر زهی بلند اقبال بگو بنده که در این زمان بنادر اسش از

بلند مسند جم رانغز و تهنیت انتظار خانه و در که مبارک باد از اساس دارد شاهی برسم شار بانه برخواست فتنهای که

از ازدشس اسمان در ایران بر خواسته بود فرو نشست و بهمدستی تایید الهی دست و بازوی قدرت گشوده دست آفرین بجانب

بر شیب سبت حب افسر سلطان کل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یا رب مبارک بابر دوش چون خودش بجایها

خویشتن بودان نشست خسروان تا نشنید بر کسی الزن بجای خویشتن بر دوش نثار برد و جوه و دنانیر بنام نامی القاب

گرامی ان خسرو دادگر زینت و زیبایی دادن و آفتاب جهانداری شسر ... در ایستان معمور جهان تافت حب جناب

سیادت مآب هدایت الکتاب میرزا قوام الدین محمد قزوینی الخیر فیما وقع را تاریخ جلوس یافته و جمعی از ائمه دین

هند لا خیر فیما وقع خواندند و تاریخ واقعی در سکه دار الضرب کرده بر روی درم السلطان نادر کرده اند و چون عزیز

قلی بیک ... وخواه انجم خودی من اعمال ام البلاد و ملکه ارض ... برده و در ابتدای حال بارض اقدس سلام شتافته

استقلال برای جهان گشاد برد حکم اعلی بعلیمردانخان از قبول این امر سر باز زده اینمعنی بر طبع همایون گران

آمده بنابر نصب العین ضمیر از کشته بود در دیر وقت که آغاز بهار استان دولت برومند و شکام جلوس همایون مواز

سلطنت و لشکر شرکت بر لشکر ان فنا پیوند بود تمام امر عنایات سر امیر پنجه رضا قلی میرزا التوفیق و اختیار مهمات لشکر

بزرگ رضا قلی میرزا بطهماسب قلیخان جلایر که از معتمدان دولت ابد بنیان بود حکایت فرمودند با فوجی از

جنود ظفر نمود روانه و مشور کردند که در ارض اقدس تهیه اسباب استعداد و تدارک اهتمام کرده ... در دار بیر

د ... قاب عزم تنبیه علیمردانخان متوجه اندخود و در ترکستان شوند و سپه سالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان

بظهیر الدوله ابراهیم خان برادر و الاگهر عنایت و مقرر داشته اند که تمامی بیگلربیگیان و حکام و ولایات آذربایجان

از حد قابلانکوه الی آذربایجان و مملکتهای داغستان و گرجستان تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات بعزیز

میرزاخان بیابانخان چاپوشلو مرحمت گشته میرزا محمد تقی خان شیرازی با ایالت فارس و مهدی بیک خراسانی

از باشی زنبورکچی بایالت یزد و دان و خطاب بیقاذ و ایلالامرائی سر افراز گشتند پس علیپاشا والی بصره که

مطیع امر و فرمان عبداللطیف خان قاید و حضرت الفراقه در زاد و داشته عبدالباقی خان زنگنه که از امرای معتبر و بنیاد

قدیم و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی و ملا علاالکبر ملا باشی با نامه حاوی و مکتب نخبه نیل هدایای نفیسه روانه

در بارگاه فلک اقتدار عثمانی خبر جلوس میمنت مانوس همایون را بحضرت تاجدار بلند حضرت پادشاه اسکندر جاه روم اعلام و انجام
امر مصالحه متعلق بتبر و طارحه مذکوره اظهار فرموده و ایلچی تبریز برای تبلیغ این خبر بجانب پادشاه خورشید کلاه روم
و سفارت رضا قلی میرزا و ابراهیم خان مرخص و روانه متوطنه اند جنسنده و همگی حکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک
محروسه که شرف تقبیل سده والا دریافته بودند بخلاع و انعامات فایز گشته رخصت انصراف یافتند در بهار
آرا تا قلم خجسته رقم باظهار ازهار ریاحین وقایع بهجت قرین توی ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و نه
و هشت هجری **نظم** دگر باره جهان از گنج فیروزه طراوت یافت چون ایام نوروز ز هر بار رنگ شد از گلها
شد و افروز چون روز جهان افروز از برج نیر اعظم بتاریخ روز پنجشنبه هفتم ذی قعدة الحرام بعد از انقضای
هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از نهانخانه حوت به تختگاه حمل خرامیده بر اورنگ جهان آرائی نشست
ربیع بنای نیروت نامیه بنشاط برخاست صفحه کوس نوروزی و غلغله فتح فیروزی بر فلک اثیر پیوست بحکم
همایون محفل خسروانه آراسته گشته قوایم سریر فلک مسیر لشکر خلعت خدیو ثریا منزلت سر بر سپهر برین سوده
صنادید ملک و اعاظم امرا و سروران سپاه و مقربان درگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری سر و بر را باز
رنگارنگ خلاع زرتاری آراسته چون غنچه جیب و بغل را از نثار زرهای سرخ و سفید انجمن پر زر ساختند و بعد از
انقضای محفل بنگام نشاندن گلهای اردی بهشتی دولت و آرایش گلزار بوستان نزهت بنیان
سلطنت علیا بدستمای استفتاح کار و افتتاح بسیج تدبیر تسخیر قندهار زمره افاغنه را که بلدیت داشتند
احضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار و کیفیت منازل و آذوقه و معابر را استفسار و روسای لشکر را مامور بتهیه
و تدارک آن سفر خیر بنیاد فرمودند چند روز که از استقبال جهانبانی فراغ روی داد و بارگاه فلک اساس
سلطنت را که نقش بدیع طبع میمنت قرین بود و هم در نقش خیمه نگارنگ ساخته و آسمان دیگر بر روی زمین افراخته
و رفع اعظم را که حاوی این شکوه قباب بود در آن چند روز [illegible] آن خیمه که ملک ... طناب ساخته بود
رصد بندان اختر شناس را از نقد فلک اطلس در شبهه حیرت انداختند و با وصف آنکه [illegible] شرب آب مخالف
انجام بود در آن چند روز بر رسم [illegible] آب [illegible] هر روزه در آن بزم سپهر سطوت بگردش اقداح
راح پرداختند **نظم** در بزم مغان [illegible] آب زده نشسته بر [illegible] وشاب زده

هم

67

همه در بند کین بسته کمر و [illegible] از ظرف [illegible] خنجر برکاب زده بصحرای مغان چون برای مغان [illegible] خیز گشت و طبع جوانان
چمن دم بر نخل [illegible] طالع شد در [illegible] هفتم ماه ذی الحجه آن [illegible] فال رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از
جلگای مغان در اهتزاز آمده از راه [illegible] اردوی [illegible] آب [illegible] اشتهار داشت روانه قزوین و از
همایون [illegible] ابراهیم خان در منزل [illegible] که از توابع محال [illegible] بسپاه آذربایجان [illegible]
فیروزی نشان ملحق شود بعد از ورود [illegible] ظهیرالدوله ابراهیم خان [illegible] سعادت [illegible] گشته چون طایفه [illegible]
که [illegible] متعلق بخاک روم [illegible] شده بودند فوجی از حکام کرام
و سپاه انجم احتشام را [illegible] کرده که شاهزاده نصرالله میرزا و جناب ظهیرالدوله از راه [illegible] طی [illegible]
بتنبیه آن جماعت مامور ساخته [illegible] در عوض [illegible] شبانه روز [illegible] راه طی کرده وارد [illegible]
گشته [illegible] آن طایفه را که فرصت [illegible] نیافته بودند [illegible] کرده [illegible]
در موضع مشهور [illegible] اعمال [illegible] کرده [illegible] کرده دست [illegible] زده مهیای مدافعه
گشتند دلیران نصرت قرین [illegible] اطراف [illegible] برده [illegible] سپاه صعب بود [illegible]
[illegible] در آن حال [illegible] بحیطه تصرف درآورده هزار [illegible] کرده [illegible] تیر شده [illegible]
[illegible] جان [illegible] کرده ابراهیم خان [illegible] آذربایجان روانه تبریز و نصرالله میرزا [illegible] عازم
موکب [illegible] در [illegible] دیگر [illegible] بدارالسلطنه قزوین عشرت قرین [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] اخبار مسرت [illegible] که در خلال این احوال معروض [illegible] شد [illegible] بحرین بود [illegible]
آنکه [illegible] محمد تقی خان بیگلربیگی فارس در جلگای مغان از درگاه عالمیان مطاف رخصت [illegible]
حاصل [illegible] حضرت ظل الهی در باب استرداد قلعه [illegible] محمد تقی خان بعد از ورود [illegible] فوجی از [illegible]
فارس [illegible] بعزم تسخیر بحرین [illegible] خود [illegible] خود [illegible] حرکت درآمد چون قبل از
ورود بیگلربیگی [illegible] عازم [illegible] گشته قلعه را [illegible] سپرده [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] طاقت قلعه داری را از خود [illegible] بیگلربیگی قلعه را تصرف کرده کلید آن را [illegible] درگاه [illegible]
ارسال داشته [illegible] بخلاع فاخره [illegible] اختصاص یافته ولایت بحرین نیز علاوه ولایت [illegible]

بگلربیگی مشارالیه کرد و بعد و رفتای این حال عرضه از جانب والا دلاور خان نادمی مشعر بر ظلمها رندانه عفو تقصیر خود را استدعا
کردن بنای سریر احسان مسیر رسید ترویج انفعال ابنیه مشارالیه از قدیم الایام با ایل نادبنی در محال جغتای من اعمال زمین داور
سکنی داشته در ایام استیلای طایفه بنابر زیاده سری از اطاعت افغان قد بنیاد و رخود داری بیکرد تا آنکه بعد از
ورود موکب والا بهرات بعنوان بستی ازاد بعضی در نزول کرمان با جمعی معسکر ظفر اثر پیوسته بحکومت او به دو شافلان
دیگر و ساغر سرافراز گشت و بعد از تسخیر هرات که روسای الکزاد بیاقات بنابر ضابطه ملکی مامور بسکنی قلعه
هرات شدند در باره او نیز چنین فرمان یافت و بنابر ستیزه کاری که داشته ملهما سنبلا خان جلایر سردار و برخوردار خان
بیگلربیگی هرات باو هرار اعلام چون دانسته که با بخش گان ذغنیمی سر زیاده سری پیچیده و تا به بستیاری اقبال بیدا
او را گوشمال ندهند بابراه و ب بنیلدار داد و بجس نه بپرنقطه هرات برده و با هشتصد نفر کسان او گرفته محبوس
کرده اند و لدان دلاور خان که در او به دشت قلاق حیرو ند بعضی استماع این خبر کوچ و بنه او را با اهل و اتباع او برداشته
بسمت غرجستان فرار کردند و در حینیکه موکب والا مشغول محاصره بغداد بود دلاور را بحکم اقدس بدرگاه معلا آورده
و ایل و رمالة از نهر ارضا فرار خبر دو ردشت بودند بغرجستان روانه شده بعد از ورود مشارالیه موکب جهانگیر حضرت
ظل اللهی بنابر ملاحظه حق سبقت خدمتی که در آمدن برکاب فیروزی مآب داشت او را مورد بخشش و شمول
نوازش ساخته و تشریف خاص و اسب مکمل با زین و یراق طلا باو عنایت کرده رخصت مراجعت داده شد مشارالیه چند
شد که در ابتدا این موهبت بعد از ورود بهرات کسی فرستاده کوچ و اولاد خود را آورده در هرات سکنی نماید
که از خطاب جبین نقش تبدیلات در دانش معلوم او نابود لیکن از برای آنکه بر ظاهر بینان عالم صورت کار
معلوم گرداند حالت این تیره درون روشن گشته و توقع بحران سلوک را حمل بر نقص مروت نساخته
هرات حسب الامر سردار و بیگلربیگی نمودند که آنچه از مال و ایل او بعوض تلف در آمده بازگرداند
او که در هرات و غرجستان هستند رخصت سازند که روانه غرجستان گردید و مشارالیهما بر حسب فرمان عمل کرده دلاور
نیز مصلحت اندیشیده با ایل و اعوان روانه غرجستان گردیده و در آنجا دست از آستین جرات و سر از گریبان خود سری
برآورد و اولا با فوجی بر سر او برآمده نایب او را با شصت و هفتاد نفر از مستحفظان آنجا علی الغفله بقتل رسانیده
اوان سردار بامر فارس گشته بود حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او برد و چون دلاور را از غرجستان بسمت

بلخ گریخت حاکم هرات ضیاع و عقار آن طایفه را بعوض تصحیح در آورده مراجعت کرد دلاور خان با عودبلکان خود
آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی را باده نفر کرده روانه ساغر حسب
که با حاکم ساغر بمحافظت آنجا در پردازند دلاور مجددا بر سر ساغر رفته در کمین و فرصت نشسته آن ده نفر که با حاکم
آنجا جا بگانه از قلعه برآمده همینکه دست ایشان از دامن قلعه کوتاه شد دلاور از کمین بیرون تاخته سه نفر کرده را با جمعی
مستحفظان از شمشیر گذرانیده از آنجا بجانب غرجستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرداخته دلاور پای ثبات
نکرد و بسمت بلخ و هزاره گریخت سردار چون در تعاقب او سودی ندید برگشته احشامات غرجستان را که همیشه
کشی عادت در عصیان می داشتند گوشمال بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه و چیچکتو من توابع بلخ رفته الحال اغارت
و هزاره نفر را از سلسله کوچانیده روانه هرات ساخته بعد از آنکه دلاور بطرف بلخ و هزاره گریخت طایفه قبادیان
او آمده او را در محل مرسوم بقرا خیل که در دشت و شخی زمین دار در وقعت سکنی داده بودند چون با جهین غلجائی اطراف مراقبت
میمود حسین ترویج دختر او را بشهادت خود نموده دلاور نیز بطریق مبادله قبول این معامله کرده حسین از بن جواب آسیفه
جمعی را با قباد تعیین نموده او چون در خود آثار توقف ندید باز فرار کرده بغرجستان آمده از آنجا شاهزاده رضا
میرزا را شفیع گناهان خود ساخته عریضه اعتذار آمیز بدرگاه معلا فرستاد بنابر آنکه رایات جهانگشا عازم قندهار بود
او را احاله بوقت دیگر گشته جواب از موقف اعلا عز اصدار نیافت **در بیان توجه موکب نادری بجانب کوهستان**
بختیاری برهنمای توفیقات حضرت باری بعون و مددگاری سابقا کیفیت احوال طایفه بختیاری نگارش کلک
وقایع نگار شد که بعد از فتح هرات کرمحمد حاکم و سلسله سلطانی آنجماعت مقرر گردید مجددا جمعی از آن جماعت
آن طایفه که در زوایای جبال و مکان خمول متواری بودند جمعی مستعد از علمای زمان رکاب ایشان نیز جمعی
ایام با ایشان پیوسته علیمراد نام فاید راه روسیاهی و پیشتر سالک طریق گمراهی ایشان گردیده بختیاری را
به تنبیه ایشان مامور گشته در حال زور آنجماعت مغلوب شدند تا باباخان چاپشلو با جمعی از خوانین و حکام
بدفع ایشان مامور گشته با ایشان محاربه و غالب آمده علیمراد با معدودی سالک طریق فرار گردید بعد از آنکه باباخان
حسب الامر مطاع مامور در بار سپهر افتخار علیمراد باز فرصت جسته بسلک جمعیت خود را زیب داده در سمت
کوهستان دست بدزدی و افساد برگشاده بعد از آن سلطانعلی بیک شاملو و محمد بیگ نفر با غازیان با فوجی

گشته و دهان بپذیران باشاره آنحضرت بساختن پل پرداخته موکب اقدس عبور از آن کرده غازیان بیکباره متوجه منصور گردیدند آنجا
عساکر فیروزی قرین را منشعب ساخته و دسته دسته بآن طایفه بقلل جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند و عاقبت جمعی
از ایشان را دستگیر کرده و سنگرها را برهم زده و سغناق ایشان را منهدم ساخته بقدر سه هزار خانوار از ایشان اسیر گردیدند و از امکان
بمحل مرسوم بدار رود متوجه گشته فوجی را که در آن الکا گذاشته از آنجا گذرگاه ایلات روی توجه آورده و در امکان
فوجی را با قشون الوار بجانب سمت زنده و میمونه تا حدود لرستان روان ساخته باز بسالم و غانم مراجعت بکجا
که سالم فرمودند و به منزل لار و محل کوچ کرده شدند و بانتظام ضابطه امور آن حدود پرداخته سمت بختیاری در رابطه
ما بجهة ایستادن رشید الار ساخته و از آنجا بدو منزل دار المرز گردیدند از مویدات اقبال حسن اتفاقات اینکه
علیمرادی در سمت کوه الکتل که بالکای لرستان فیلی پیوسته است در جنگلی پنهان گشته چند تن از
رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زنان و عرق ریزان شتاب برده بجای آنکه گذار جمعی از غازیان که در
کام جستجوی او بودند دچار گشته او را با کوچ و عیال و جمعی دیگر که با او بودند گرفته بخدمت اقدس آوردند پس
قهرمان زمان بقطع دست و پا کندن چشم او صادر شد روز در صحرای هستی بیدست و پا دست و پا میزد
تا بمان بقابض ارواح سپرده و قلیلی از ایشان که در رود های کوه از این خطاکاری بر سنگ سر زدند با تمام
داستند عالی روسای بختیاری که در رکاب همایون منقلد بقلاده جان سپاری بودند مورد عفو شدند
لارا قشام بدستور سایر طوایف خود را بسلک جانثاران کشیدند یکماه کوهستان آسمان پیوند بختیاری سیر
اشهب خورشید خرام خدیو دوران سیر گردید از آنجا در سرچشمه زاینده رود با درجی مسعود پیوستند
و از آنجا رایات نصرت آیات را بجانب اصفهان نهضت فرمودند و در نهم جمادی الاخری خاک اصفهان
بتاثیر قدوم اقدس دیده مهر و ماه گردید در بیان تعیین افواج قاهره بصوب بحرجستان و نهضت موکب فیروزی
شعار بجانب دار القرار قندهار چون مدتی بود که شیعه و سنی بربرکان بحرجستان مطلع نظر از رعیت بر محمد خان
بیگلربیگی سابق هرات و بلمش خان بیگلربیگی سابق تفلیس را با برادرکی بحرجستان تعیین و با زنجانه و استعداد
کامل روانه ساختند و در هفدهم ماه رجب از اصفهان حرکت فرموده از راه ابرقوه و کرمان و بیابان
رکن الدولی کشورستانی بجانب قندهار افراختند و در حوالی سیستان مرادسلطان استاجلو حاکم باب الابواب

باتفاق حاکم شوشتر و ماپهرکان کهکیلویه با ارد اقدس عازم گوشمال ایشان گشته در پای کوه شهر ریاسالم نزول و چون لبر قنداق
برسر آن علیمردان قلعه کوه را که بر سر پشته سغناق خود ساخته و در آنجا بتحصن پرداخته قشون شوشتر و کهکیلویه در پای
کوه توقف و سلطان نعیم بیک با بیک مخفف بابسیار پیاده تا آهنگ درآورده بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب الاقدام بتحت
بپیمه راهی که رسیدند آن طایفه جمعی از قلعه کوه ایشان را در میان گرفته باندختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته
هر دو سرکرده را با جمعی از غازیان مقتول ساختند و بقیه سپاه که در پای کوه سالم مانده بودند روانه ولایت خود شدند
چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر ایروان بود دفع ایشان را بدفع الوقت انداخته بود در زمان که رایات
همایون از قزوین حرکت کرده وارد جابلق و بروجرد گردید علیمردان سراسیمه روی بوادی نامرادی گذاشته با جمعیت
خود که مدتی بچهار و پنج هزار رعیت و با او فقط پل تن بر سید در عمل مرتبه بیرون که صعب المسالک کوهستان بختیاری است
سغناق کرده بتحصن گزیدند پس نهضت والا عازم جنگ آن سرکشان با دیه ضلال گشته فوجی از غازیان رکاب بسمت قشون
فیلی و اردلان و همدان از جانب ولایت که متصل بکوهستان فیلی است و جمعی از خوار چهاین کوه سنور دار ازرا
شوشتر از طرف دشت ارکان و فرقه عظیم از افواج قاهره را از طرف ماربلت و کرده ابره را بابنا کهکیلویه از
سمت کهکیلویه و جمعی کثیر را از راه اصفهان بجانب هزار جریب بختیاری مامور و مقرر داشته اند که هر فوجی از سمت
خود زور بای جبال و منقولهای کوه را بپای سعی از قدم سپرده آنچه در فرار رسالک فرار است در میان سنگ باشد
در آرند و بنه و آغروق را باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل جراپلس برده و دیده جمعی که گشته خود باستعدادات
ظفر و در ششم ربیع الثانی سنه هزار و صد و چهل و نه هجری از منزل مزبور عازم کوهستان گشتند و هجان روز
که جمعی از آن طایفه سنگر ساخته بپای قرار استوار کرده بوده اند در ارد و گشته جمعی از آن الاد وارقه را با بدفع
ایشان مامور فرموده اند و آن طایفه بثبات سکان مغرور گشته بمدافعه پیش آمده مغلوب و مقهور شدند شب از آن
موضع سنگر ایشان که قلعه و سغناق بزرگ ایشان بود شتافته از آنجا جمعیت خود را برگرفته از آب برکت که
بذیر نزول جریان دارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور مامور بودند که از راه هزار جریب چم از آن طرف
رود خانه آمده بضبط پل بپردازند مامورین ازین پیشدرد رفتن که آن طایفه از آب گذشته بود بسر وقت ایشان رسیده
اما باز بیجا و که پرداخته شش صد نفر از آن گروه را بعوض قتل و اسیر در آورده و روز دیگر که کوکبه مسعود وارد بر

لکن

در بند ابیسانحه قتل محمدیخان بیگلربیگی شیروان منقید بدربار فلک اقتدار آورده که در ابتدای سزای عمل ناسزا رسیدند
ترجیع انتقال نیله در حینیکه مرکب همایون از لرستان بختیاری منعطف و ما در چشمه اردیه بموضع اقدس رسید که
مهدیخان برای انتظام بعضی امور بدربند رفته بود و مراد سلطان بستا جلو که در آن اوان بحکومت آن ولایت سرافرازی
داشت بنابر سابقه نقاری که فیمابین او و مهدیخان بوده امر بجایه روست آویز فساد ساخته مردم آن ولایت را که بسبب
مجاوره لکزیه بهره ور از و باده بجاه ستار بودند در عزم و تحریک شورش اوده مهدیخان را بقتل رسانیده صدور
حرکت از اهالی دربند دامن زن آتش غضب خدیو فیروز بخت گشته سردار نایب زنقلو ترکی بیکشی جلو نصرت بنیان را
بایالت شیروان تعیین و با فوجی از نوکر جاربردار کین روانه و حکومت دربند را بنجف سلطان افشار متعلق سازد
و در اصفهان چند نفر از رؤسای دربند وارد درگاه معلی و اجرا رعایت مقرر فرموده که سردار خان مذکور تمکین را
بدست آورده تادیب از شمال کامل داده بنجف سلطان از تعلق بسازد و در اصفهان چند نفر از رؤسای دربند را
درگاه معلی معروض ساخته سنیه والا راه داشته بعد از آنکه بجانه مهدیخان ورود سالار دربند برگشته بود
آنها که سابق این برزم و مجلس آرای این مقصد و عزم بودند از مستی غفلت هوشیار گشته و دانسته بوده اند که نجات
کار بر ایشان خواهد شکست و نخوت جناب خدیو جهان دست مراد ایشان را بر قفا خواهد بست و از آنکه
با احمد خان اوسمی قیطاق رشته توسل بسته بعضی هم از بخیه بارکن قلعه دربند متحصن گشته جمعی از اهل دربند که …
امر از رفاقت ایشان چیده بودند … این قلعه عدم و ستامه اند و مراد سلطان را که
سرمایه فساد بود اخذ و در دربند در زند فرمان همایون خطاب باوسمی … از موقف … قصد و دریافت که جمعی را
که باو توسل جسته بودند مقید ساخته نزد سردار خان روانه نمایند اوسمی بر وفق فرمان عمل نموده سردار خان
ایشان را با بقیه اشرار که گرچه از دشمنستان فساد بودند بسر بازار سیاست از پا در آورده چهار … را
ملعون کلاب ساخته و جمعی را که شایسته سیاست بودند بحکم والا کوچانیده بقلعه جدید شیروان آورده سکنی
داده طایفه صور را بجای طایفه کوچانیده در برده در قلعه دربند ساکن و نجف سلطان را در امر حکومت تمکین
داده مراد سلطان را مقید بدربار سپهر اقتدار فرستاده که … در روز ورود تیغ تیز ترکمستان تسلیم
بعد از ورود لکز … سبستان حرم محترم … آغوش بنه را البرز کرده که امام … و بر دی قوقلکه در آن اوان

بشغل نظارت بیوتات خاصه سرافرازی داشت با جمعی از قفلچیان رکاب بفیروزی نشان در بستان کلدشته در …
ماه شوال بفیروزی و اقبال از بستان رایت افروزی لوای همایون فال شده از راه … و لاهیجان … روانه و در هجدهم
ماه مزبور در خارج قلعه از نشک مضرب خیام سپهر احتشام ساختند افاغنه الکنان از قلعه داری بر آمده بنجیان …
نزاد آتش دست بانداره همایون توپهای کوه زن را باطراف قلعه کشیده رعد آوازه صاعقه بار …
در بنیان قرار بروج و حصار … قلعگیان از بیم جان بر دامن … آویخته قلعه را سپرده …
افشار … با علم … سرداری … جانب … داود … با فوجی … تسخیر قلعه زمین داور …
جمعی از لشکر با … تسخیر قلعه بست و باز … استعداد تمام روانه و در بیست و یکم ماه مزبور …
هیرمند عبور نموده چون … بسبب … مردم … صحرا … قلعه … کشیده تمره را
باتش … کرده بودند … شاه مسعود گشته مقرر فرمودند که طالب …
از … حل … فیروزی اثر … چنین … میدان جلادت شده
از قلعه بمیدان آمده … خورشان … از …
با … مضرب خیام … جلادت … شبیخون … کرده
از گذرگاه آب … سیل بهاری … روی ظفر شعار آمده …
هجوم … خنجر … مانند … زمین … اطراف …
بر کف … دیده … العینی … بالای …
جمعی … هلاک … خاک …
… خورشید …
شد که … شبیخون … آیات …
بود … طغیان …
… قلعه …
… آب … قلعه …

میرسید اما خدیو ثریا جناب رعد و برق توپها را صدای رباب انگاشته بدون تبلد چنین در چنین فوج خونخوار [illegible]
در آن بحر جهان آشوب زخار ظاهر شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمتی شرقی قلعه باز نشستن بارگاه عزت نشان
پایه زمین از آسمان رسانیدند ذکر وقایع ایلان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و نه هجری شب پنجشنبه
بیست و دوم ذی قعده الحرام بعد از انقضای پنجاه و هشت دقیقه داور خاور مقام شرقی آفتاب
عالمتاب برتخت زمردین فلک قرار گرفته جوزا و قوای ربیعی بمحاصره دارالقرار چمن و محاصره قلعه گلشن پرداخته
وازنه و ساحات بهمن و دی را نوبت بسته سپاه افواج عسکر ریح نسیم فیروزی فاتح قلاع غنچه و فتوحات [illegible]
گشته عرصه جهان از هجوم لاله و ریاحین بهشت صفا ساخت بحکم خدیو زمین داور در مجلس خلد آیین برای جشن
نوروزی در کمال فیروزی تزئین یافته آن بزم میمنت نشان از طبقهای زر سرخ و سفید گلزار نشیمن ملابه عباسی
گشته یراق و سرکردگان لشکر از جانب خانه جهت برشتار بخلعتهای گرانمایه آراسته پیشکش [illegible] روز دیگر محمد
خان [illegible] که بحرجی باشی ارکان لشکر فیروزی شعار بود از فیروزی دولت با فوجی از چابک سواران خلیجو [illegible]
قلاع را ساخته شب بیست و سیم ابری از قلعه فرار و خبر آورده که حسین از رفتن غازیان خبردار گشته دیگر
شب سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان تعاقب ایشان روانه کرده خدیو بهمان والحال [illegible]
[illegible] چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران کینه خواه ایلغار نموده از شهر صفا عبور روز [illegible]
امرا [illegible] خان تا [illegible] کامل کرده پاسبان و قراول و نگهبان و چنداول در دامنه کوهی [illegible] نزول
کرده بود که سیدال نیز متعاقب وارد و چون غازیان از آمدن به هجوم [illegible] و خواب غفلت را در چشم ایشان
[illegible] شده بر [illegible] ایشان تاخته تعلق جمعیت ایشان را از هم انداخته و رکین کین [illegible]
بر وحدت مقارن آن رایات ظفر آیات [illegible] انگاشته افاغنه آهنگ فرار کردند و دلیران متعاقب ایشان [illegible]
خاک نبرد [illegible] سم را باد رفتار بسیاری از آنگروه را طعمه تیغ آبدار ساخته جمعی از افاغنه بدامن کوه
متفرق و بقیه با سیدال خود را به قلعه رسانیده تحصن اختیار نموده اند خدیو فیروز [illegible] نامدار مظفر کامکار
عطف عنان [illegible] اقتدار [illegible] که این خبر آورده بود [illegible] برسول [illegible] آمال [illegible] حصول
مرام فرموده و در ششم ذی الحجه الحرام از مکان [illegible] نصر نموده [illegible] بالفعل

به نظر را باشندها روانه و برادف خورشان را بابرج آسمان افراخته شده و در آن مکان زینت نشان معماری رای زرین
مهندسی طبع سعادت قرین قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چهارسو و آب انبار و حمامات و رباطات
و مساجد و مدرسه خانه طرح انداخته آب زرنگ را که در لطافت بروی کوثر و تسنیم بود در آن جاری ساخته بنایان
چابکدست که از اطراف ممالک محروسه جمع آمده و در عسکر فیروزی اثر بودند دست بازوی اهتمام [illegible]
کار کردند و در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام بهم رسیده صورت اتمام و اوج عمارات آن
بر وضع دلنشین سمت انجام یافت و شهر مزبور خلد نشان که سواد آن طعنه بر غره بیضای شهر شوال میزد [illegible]
آمده مانند ماه نو بجوی وطاق وانگشت نمای آفاق گشته بنادرآباد موسوم گردیده و در شب چهاردهم ماه مزبور [illegible]
سلطان غلجایی که در عهد پادشاهان سلف حکومت غلجایی به پدران او اختصاص داشت از قلعه فرار و چهره
دربار سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت گردیده [illegible] آن معروض حضرت شد والا گشت که فوجی از غلجایی [illegible]
دستبرد و [illegible] عذاب در آمده اند جمعی از دلیران بدفع ایشان مامور گشته طعمه حیات بسیاری از ایشان [illegible]
سیف آبدار [illegible] مالیدند چون چند روز میدان بایشان داده شده بود که شاید قدم جرأت از قلعه بیرون
گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر [illegible] ایشان [illegible] در بیرون [illegible] حصار بجز داری [illegible]
پس همت [illegible] المحاصره قلعه قندهار مقصور گشته در اطراف آن قلعه [illegible] مانند بفاصله ربع فرسخ قلعجات محکم
که دایره محیط تمامی قلعجات شش هفت فرسخ میشد ترتیب داده بهر قلعه فوجی مامور و در هر صد قدم برجی استوار
احداث و بهر برج جمعی از تفنگچی بحراست معین گشت و نتایج الحال چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعزم
دزدی از میان برجها بیرون شده ما بین هر برج و برج دیگر [illegible] راه را بالکلیه بر قلعه گیان مسدود ساختند
و هر یک از ایشان که بتخیل دانه و غله مانند مرغی آورده مستحفظان ایشان را بدام [illegible] شمشیر [illegible]
در آوردند در سیم ماه محرم هزار و صد و پنجاه هجری خلیفه از سرکردگان که مامور بتسخیر قلعه بست بودند رسیده
افاغنه از ضرب [illegible] توپ و خمپاره که بر قلعه بسته میشد از در استیمان در آمده قلعه را سپردند از موقف اعلی حکم
برای ضبط قلعه تعیین گشته لشکر فیروزی اثر با نصرت و فیروزی در دربار سپهر اقتدار شدند چون در [illegible]
سیدال از جنب شهر صفا عبور کرده که [illegible] واقع میشد چون توپخانه که همراه [illegible] بکار آن نبرد [illegible] بودند بعد از

سخت متوجه آنچه شده اما آن جماعت شرط خدمت تقدیم رسانیدند در غره ربیع الاول سنه و خوقند را با جمعی از افغانان در شهر
زمستی بلخ گذاشته خود در سه فرسخی نزول و در صبح روز سیم که خسرو خاوری علم بر طارم چارم زد با کوکبه و احتشام
و استعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشته طلیعه سید ابوالحسن خان والی بلخ خبر در یک فرسخی شهر از زبان آنها
ظاهر گشته چون جمعیت شما را به مرور و نهرهای عمیق در سر راه مانع عبور بود شاهزاده سپاه منصور را دسته دسته
پیاده کرده در آن نهرهای سنگلاخ و باغات متراکم و استوار و آویز مشغول ساخت مخالفین روی بر تافته بالای
بروج و حصار بر آمده بمدافعه پرداختند دلیران بسر جلادت بر روی کشیده قدم بر فراز حصار گذاشته و سه تیغ
خصم افگنی بر سر بسیاری را از شهربند هستی در روز ده انصراف کردند ابوالحسن خان و از دو سه سالی
بلخ با ارک مخصوص جسته بجز درری پرداختند از خلاف تیز فرمان پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره ها
بارک بسته بر رشته ارواح اهل حصار آتش افروز خرمن ثبات و قرار ساکنان ارک بودند تا اینکه آنان
بالکلیه سلب صبر و توان گشته از در عجز در آمدند و تمامی اما با قضات و سادات و اکابر و اعیان جبهه سای درگاه
شاهزاده والاتبار گشته قرین عفو بخشایش و همگی سران و سرکردگان اوزبکیه و طوایف بلخ و توابع فوج فوج بر رکاب شاهزاده
پیوسته مشمول نوازش گردیدند جمعی از خوانین که بعد از شکست والی چارولی تحت سقاق قضا مامور گشته بودند
اکثر محال را عوض نصب به سر ساخته حصار شادمان و قلعه مانور را بحیطه تسخیر در آوردند و اما افندی که در بیست
و پنج فرسخی بلخ واقعست ناصر و بد خان از خبر را آوازه و غلبه و قدر سپاه ظفر دستگاه در صدد انقیاد در آمده
آن ولایت نیز ضمیمه ممالک محروسه گردید روز هفتم ربیع الثانی آن سال چاپار رسالار جانب شاهزاده کامکار را در خبر
فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگرچه شاهزاده خلاع و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را
لایق و سزاوار باشد همراه داشت لیکن در ابتدا این فتح نمایان حسب الفرمان چهل هزار نادری که باصطلاح
و متعارف حال ده هزار تومان بوده باشد با پانصد دست خلعت و چند راس اسب با زین و یراق طلا سکنکی یراق
آلات نزد شاهزاده عالی گهر ارسال داشتند که فراخور خدمت به یک یک سران و سرکردگان سپاه عطا نماید
در باب عبور از آب آمویه امری از مصرف فرمان صادر نشده مقرر گردید که اوضاع بلخ را منتظم و آذوقه وافر ذخیره
کرده و تدارکات بلیغه بعمل آورده چگونگی را عوض نماید شاهزاده بانتظار جواب نپرداخته امر بلخ را انی الحال انتظامی

داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت از انقلاف نیز ابوالفیض خان شاه از اسباب جاه بخارا از
ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و چهل پنجهزار نفر از اوزبکیه و ایلات ترکستان را دسته جمعیت انعقاد
داده در کمال استعداد رو بقرشی گردید هرچند تعداد جمعیت شاهزاده زیاده از پانزده هزار نبود اما نظر به بخت
اثر نصیر عز الانشد شاهزاده عدت خصم را در برابر الفتح و نصرت اشتمال مانند فوج عقاب در جنب شهباز
تیز چنگال دانسته متهورانه بکوشش پرداخته پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر خوارزم مقتول گشته
در قلعه قرشی متحصن شد لشکر خوارزم بدون تلاش و رزم بسمت خوارزم هزیمت نمودند پس شاهزاده
بقصد تسخیر قلعه شلدک که در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود رایت نهضت
افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته بقهر و غلبه بقلعه مسلط شده اهالی آنجا را طعمه شمشیر و آن سرزمین را بحیطه
تسخیر درآورده ولیکن بابا خان چاپشلو از رؤسای لشکر و بیگلربیگی هرات بود در اثنای یورش بضرب گلوله
وداع هستی نمود و از اتفاقات در همان اوان که از کار قرشی فراغت روی داده بود شخصی از تقیای قرشی
جاوز بیک ازچی رمان جان از دست شسته خود را دفعتاً بر قلب داد خواه رسانیده او را با زخم
کاری از پای در آورده حاضران نیز فی الفور ریاوه را بخیه او را در ها کجا پاره پاره به تیغ خونخوار از دیار هستی
آواره کردند چون این خبر بعرض اقدس داد خواه اعنی خدیو دادگر رسید فرمان همایون خطاب به شاهزاده ابوالفیض خان
جاه بخارا و بزرگان ترکستان غرض در یافت مشعر بر اینکه سلسله سلطنت چنگیزخان و صحه بر دست خاندان
ترکمان میباشند مقرر فرمودیم که شاهزاده کامکار بکار بخارا نپردازد و در آنجا که در عالم ایلی تعلق آن
والاجاه برادر ملک سلطنت مرتبه منظور نظر اقدس میباشد چند نفر از رؤسای آنجا را برای نبای کار
و استقرار امور مملکت روانه دربار سپهر اقتدار سازند و نیز حکم همایون به شاهزاده مرقوم شد که مشعر بر
برای شاه والاجاه ارسال داشته خود معاودت بلخ نموده با انتظام و اتساق امور مملکت پردازد و هرگاه
اهالی توران راه فرمان با قدام امتثال دادخواهان بپیمودند فهو المراد و الا آنچه بتائیدات الهی بدست خود تقاضا نمایند
خواهند داشت پس شاهزاده حکم همایون را فی الحال برای شاه والاجاه ارسال و ترک محاصره قرشی کرده از
آب آمویه عبور و ساحت بلخ را مقر که منصور ساخت الحقیقت حال زمین داد و در چمن ورود کوکبه

مراجعت فوجی با توپخانه و استعداد از تسخیر شهر صفا تعیین گشتند در چهارم ماه مزبور مسموع رای والا شد که افغان عقبه علیا
که مامورین شهر صفا نیز توپهای کوه توان و خمپاره های آتش فشان را بر قلوب من جان قلعگیان ساخته در یوم
یکروز قلعه را مسخر و افاغنه آنجا را اسیر و قومان بر ساخته اند پس مقرر شد که جمعی از دلیران بمحافظت قلعه مزبور بمانند
و بقیه لشکر با انصراف اردوی همایون مامور شدند و در آخر ماه مزبور و محرم و صفر و ربیع در آغوش کوه در ماه شوال از
نصرت اشتمال جدا مانده چندی در بستان و از آنجا آمده در فراه توقف داشتند بحکم اقدس در اردوی معلی ملحق
شدند چون سیدال که قبل ازین از قندهار برآمده از صدمه دلیران ظفرنشان فرار در قلات تحصن اختیار
کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات می بودند فوجی از بهادران عرصه دغا را البرز کردار مزبور
قلعه بعد از چند روز یورش برده برجکه در سمت برزی قلعه واقع بود تصرف و افاغنه در ارک تحصن جسته مدت
دو ماه بنجدداری پرداختند چون دیدند که سیلاب مرور زمان که البرز شکوه قدر دلیران را از جا در
از اساس متحمل در آمده قلعه را تسلیم نمودند امام ویردی بیک باشاره اقدس جمعی از تفنگچیان را بمحافظت قلعه
مامور کرده محمد ولد حسین را با سیدال و رؤسای افغان که در آنجا می بودند باردوی معلی فرستاد و چون سیدال
بهنگامه در صادرات احوال صفهان و هرات ذرایافت فر و فتنه هنگامه طلب بود باشاره والا دو بدرگاه
بین او را از صدقه برآورده بعیانت حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و اکرام پرداخته شد در بیان احوال تو
و اقبال کار سرداران و سرکردگان آنجانب ذرایافت که از صفهان پیر محمد خان و ایلش خان را بسرداری جرجستان
تعیین و با توپخانه و استعداد موفور به تنبیه اشرار آنسمت مامور ساخته شد بعد از آنکه سمت قندهار مقر اردوی عالی
شد محمد علی بیک ایلک آقاسی باشی را در نهم شهر ذی الحجه الحرام با جمعی به تنبیه اشرار علیج و دلبرجیه شورابک
مقام شورابک بری بودند روانه نمودند در یوم شورابک طایفه بلوچ از ورود لشکر منصور مطلع و جمعیت کرده
با عساکر فیروزی مآثر محاربه و با غارتگری او بر شش صد نفر ازیشان عرصه شمشیر و شتر و اسباب بحیطه ضبط در آمده
بعد از استیصال نمودند چون طایفه شیرخان که در حوالی خاک سکنی داشتند بر وباه بازی در آن نواحی کارزار نمی
بیکردند شیر شکاران به تنبیه آنان ایلغار و در حوالی فیر هنگامی که چرخ پیلک خنجر زدم از افق بیرون
نکرده شیرخان در ارکش خواب غفلت بود و بپای جلادت بر سر ایشان ریخته فوجی ازیشان را با شیرخان

سرکرده آن جماعت را بدار آورده تمامی مساکن و اماکن ایشان را معروض نهب و اسر آوردند علم والا بنفاذ پیوست که چهره
با مامورین رفته در خانق و خاران بسرداری جرجستان ملحق و بعد از آن انجام که از آنجا عازم شورابک و تسخیر قلعه جات آن
نواحی پرداختند و در سیم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه امیر محبت خان و امیر اقبال خان ولدان عبدالله خان از حقیقت
اخلاص و نسبت بنیه دولت ابد پیوند سابقاً نگاشته کلک اجمال شده وارد دربار سپهر مدار و بخلاع و شمشیر و
دیگر ذوی افتخار گشته مجدداً امیر محبت خان برتبه ایالت جرجستان سرافرازی یافت و حکومت شورابک هم
سلطان سیاسی که بقدمت خدمت اتصاف داشت عنایت گشته جمعی از غازیان مامور گردید بمحافظت قلعه
و حفظ غلات ترشیخ پرداز و دوازده نفر از قبه کاری و ترجی جحیث کرده آمده قلعه ترشیخ را محصور و از اطراف نیز
فوجی بسعادت محراب سلطان و دفع اشرار مامور شده جماعت اشرار راه فرار پیمودند اگرچه سرداران معهدی که
که در ایام سرداری شدند آن بود که قلعه جات را که بنا بنصار شستهار داشت یورش برده بحوزه تصرف
در آوردند اما چون پیر محمد خان که سردار بزرگ بود مردم کم عقل ناده سرد تنهور جنگ خشن باسازی
مجبر کرد بجهت بعض حاجت از ایلش خان جدا گشته بر سر خاران رفته ملازمان را بدست و بر جهالت و خطر انداخته
جمعی از لشکریان را از تشنگی و بدآخته که تلف و دواب و اسباب ایشان از اطراف سوخته بود لهذا فتحعلی خان
جرچی باشی و محمد علی بیک قزلباش آقاسی باشی بحکم والا بجا باری رفته پیر محمد خان را گردن زده برادران
مزبور به بدرگاه معلی آوردند در بیان تسخیر ام البلاد بلخ و وصول عسکر به خاطر از تو تسلیم سابقا مرقوم گردید
یافت که شاهزاده کامگار رضا قلی میرزا از موقف اعلی مامور به تنبیه علیمردان خان حاکم اندخود که در داون کوچ عزیز
دادخواه و باقی افشاریه آنجا را در آنجا در مع آمده بود گردیده بعد از آنکه سمت قندهار مقر اردوی نصرت شعار شد شاهزاده
نیز در خراسان تدارک توپخانه و استعداد و سرانجام اسباب سفر خیر مآل کرده از راه بادغیس روانه
گشته چون ولایت اندخود که معظم ممالک بلخ بود بسلکی ایل اختیار اختصاص داشت بوده که بر سعود شاهزاده
عبد و بر افشاریه آنجا علیمردان خان حاکم خود را گرفته دست آویز اعتذار ساخته باستقبال موکب شاهزاده شتافته
کلید قلعه را سپردند لشکر شیرغان نیز چون طایفه جلایر بودند در عالم ایلیت از باب اطاعت در آمده رسم
بجا آوردند شاهزاده بعد از انتظام امر آن حدود ولایت علیمردان خان را با چند نفر از رؤسای آن طایفه روانه دربار معلی

سه و دلیرانه سر داری زمین داور و دیوار رجات یکطبق بلب لرزه احد احدی خود بکشته او را بانزجار و استعداد تمام
روانه ساخته شد و مشارالیه مدت نه ماه بمحاصره آن قلعه پرداخته کاری نساخت و در آخر کار بنای یورش گذاشته
بعضی از افاغنه نفاق اندیش که در حصار او بودند نزد خود پیش طلب داشته و با ایشان عهد و پیمان نموده بود که رفته با غزات
که مستحفظ برج بوده اند با خود همداستان سازند که در حین یورش برج و دروازه را بدست دهند انجماعت
باین بهانه رفته قلعگیان را خبردار و همگی را در آن وقت آماده کار ساخته اند بعد از آن که غازیان در شب معین
از بیرون بعزم قلعه گیری دامن جلادت بر میان زده و سپرها بر روی کشیده باقدام تهور بجانب قلعه
دویدند هر یک خود را هدف چنین گلوله جانسوز دیده تدبیر را محل التقدیر یافته و جمعی کثیر از قشون در هر یک
گلوله زه ... بقتل رسیدند لهذا سردار در ابتدا این نوع حزم و قصور عزم مغرور بود بدرگاه سپهر اقتدار رسید برای
اصلاح کارش حکیمانه چوب نادبی که حکم چوب چینی داشت موافق مزاج او یافته بکلف پای سر و دستی برد
افشه هر یک از جا گراز که سر بر فلک رسیده بود او را پای بر فلک رسیده بود او را پای بر فلک رسید
الحاصل ویران قلی بیک افشار علمدار باشی را با نفاق بابر بیک سلطان توپچی باشی بآن خدمت نامزد
و باسباب نقب کندن و آلات یورش روانه ساخته مامورین از روی جد و جهد بکندن نقب و بردن آن
برو رخنه در دهم شوال آن سال خجسته مآل نداخان افغان که از جانب حسین بگلربیگی زمین داور منصوب بود نزد
امان بلرزش غازیان رسانیده و لد خود را بعزم استیمان بپایه سریر فلک بنیان فرستاده قلعه را تسلیم
اردوی کیوان نموده بموجب حکم همایون با افاغنه که مستحفظ آن حصار بودند باتفاق یاری بیک سلطان بدرگاه سپهر
شتافتند از جان و مال بخشش یافتند چون افاغنه قندهار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری
میکوشیدند بلوازم آذوقه و غلات خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت بدیوار اطمینان داده در پناه حصار
قلعه داری تحفظ داشتند تا مدت محاصره ده ماه کامل امتداد یافت در نهم ماه شوال عزیمت یورش در خاطر
اقدس تصمیم یافته اولا جمعی از سربازان معارک جلادت متنجبر بر جاهای خارج که در حیطه تصرف افاغنه بود
مامور گشته یکیک را بجزره ضبط و تصرف در آوردند از آنجمله برج عظیمی که بر فوز تپه رفیع واقع و فوجی از افاغنه
با چند توپ مستحفظ آن برج بودند آنرا نیز بتایید اللهی مسخر کرده مستحفظان را زنده بدست آوردند بعد از آن

تسخیر

تسخیر برج سنگین پرداختند و آن برج در سمت شمال قلعه بود در جانب جبل زنیه در نقطه که بلند واقع است
که بقلعه قندهار اشراف دارد و ویران بحکم همایون دامن جلادت بر میان زده بپایمردی عزم بلند آن برج
با چهارده برج دیگر که از بروج فلک اقتدار بود در روز آن که سپهر نیزی طعنه زن چرخ نیلگون بود و سعید
تواز افاغنه قندهار اندرز بمحافظت آن اقدام داشته بودند یورش برده تصرف و بلند اقتدار در غرفات تسخیر
آن در آمد و افاغنه بروج تمامی بمعرض قتل و اسر در آمدند و خمپاره های از انداز و امان و توپهای کوه از آن که
گلولهای هر یک بوزن هشت من بود در آن صعبی که پیاده را عبور از آن بسهولت ممکن نبود بنداز جو تقبل
کشیده بر قلعگیان در برج مشهور ببرج ده که در جانب غربی قندهار واقع است بسبیل الحق عقل آن اندیش از
وقوع این امر عجب در وادی حیرت ... برگردانیست هر کس که آن راه تا قضا و برج نخم دانکه
سپهر شکوه آسمان تو امر را برای العین دیده باشد بیقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه ماشند
از چنان مکانی که عقاب فلک سیر و هم تصور رفاه قلعه اش بر سر بنزد منوط بمقاد امر پادشاهی و چنین حکمی
نا از حکم الهی خواهد بود القصه از برج سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعگیان منظر غرابی اتمام و ذره ما التماس
دالجباره ساخته بکر هیولای برج دوده را از صورت حسبی انداختند بعد از آنکه بنیان و قرار برج دوده تزلزل
پذیرفت چون جماعت بختیاری که بامستحفظان آن تمت اقدام داشتند که از داوطلب و سند ... یورش
بوده اند از طایفه مزبور ده گرد جنگ آن ... از ابدالی از هر طایفه سیصد نفر در شب پنجشنبه سیم شهر ذی القعده
بامر همایون مهیای کار گشته بهنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون افاغنه پیش از وقت مطلع
گشته مهیای دفاع بودند زیب ... نفوذ و اطلبان مقتول و مجروح شده عروج بر غرفات قصر مقصود
میسر نگردید پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند که بعد از انقضای جشن نوروز فیروز سلطانی یورش اندازند

ذکر وقایع بوزنه ئیل مطابق سال سعادت اشتمال هزار و صد و پنجاه هجری سنگلاخی که شهرستان سیاه سفید
لیالی و ایام شهر ذی قعده الحرام را ماه طالع از غره بسیج پریرت نوروز کامرانی رسید یعنی در شب جمعه سلخ
ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت گیری دار و در زرین افسر مهر بر سم شبیخون عزم تسخیر دار القرار جهان کرده
ببرج حمل در آمد افواج عساکر رواح صبا شمال بصاحب رأی و رایات نوروزی بهار ... دست خیار مهیای یورش

لشکر بجانب دار الملک گلشن روی آورده بنیلوفر باهمت و قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت و زنبق بر
چار برج چمن ببندق نفس پرچم برافراشت افغان خواب کلاغ بنغمهٔ قمری و عندلیب تبدیل یافت و نالهٔ خیل ام
از بوم چمن بصفیر تذرو و شارک مبادله شد طوطیان شکرخای که از شور زاغ و زغن دوری تلخ مذاق بودند
شده مار شیرین بیان شکرافشان شدند و افواج زاغ و زغن که در عرصهٔ چمن مسکن گزیده بودند وطن را غراب البین
کرده و در حسرت آشیان مانند فاخته کوکو زنان گشته چون خسرو گیتی ستان آفتاب هند ظلمت از فتح دو دار
دار الخلافه جهان را بنور وجود خود منور ساخته خسرو هندی انجم و کوکب مدارات بر برج راه توپ [illegible] زدند و
ممالک بهاری نوروز و قلعهٔ ظفر بر روی جهانیان گشاده گشته قلع قلعهٔ بهمن و از دلیران قصاص بهار
و بلادهٔ سنبل و حصار فیروزهٔ سبز کار بنقش ساده مقرر و معین گردیده و فراشان باد فرش نان و افراشتن بارگاه شمیمان
ساده و نصب اوراق سبز رنگ در شش فلک و ساخت افلاک اطلس و عرصهٔ سبزه را ظاهر نموده پایهٔ زمین را بر آسمان افزودند خسرو
و مجلس آرایان محفل رنگ نگار در نکال فیروز بتنظیم ترتیب بزم نوروزی دست گشادند و در رئیسان [illegible]
و کبرای عسکر و امرای هزار و عظمای کامکار از جامه خانه همت بر نثار ساخته زرین کلاهان انجم و اختر وزانه
لباسان ثوابت سیار خلعتهای طلاباف و البسهٔ زرتار بر دوش گرفته در حوالی آن محفل جوهر مینو مثل دا
رتبه و شان نشسته و ایستاده و منجزان کامل عیار طبقهای اشرفی چون اطباق چرخ و هستیمین نثار آن بزم
محبت قرین بعد از غنچهٔ گل باغ طراز نوبت قلعه گشایی اقبال ابد بعد آن گشته و دمار روز فیروز تهیهٔ اسباب یورش
پرداختند چون طایفهٔ بختیاری در اول مرتبه داوطلب گشته کاری ساخته بودند باز شش هزار با این امر مأمور و
سرچار هزار نفر از دلیران خونخواری و سربازان عرصهٔ گیر دار انتخاب کرده در شب حرم ذی حجه همراه رفته
و از طرف قلعه و [illegible] سنگ در زوایای کوه و خفایای جبال در کمین گذاشته و خود نیز تا شب در برج جهد
زینه در پناه کوه جا که از نظر قلعگیان مستور بود با انتظار طلوع سلطان روز که در رنگ شب وصل جمع دشمن شکن
دلفروز بود خفتا دیده تا هنگام طلوع آفتاب رنگ بدون آنکه قلعگیان ادراک این معنی نمایند در رهان بنموده توقف
نموده و در اول طلوع که اعدا را هنگام زوال دولت و دم بسپین بود نام خطر را رو کرده و دستعانت از ایزد بهتا
بخت از جانب برج ورده سوی الله [illegible] یورش در انداخته چون سینه تنگ شده طایفهٔ بختیاری تعلق

داشتن آن کوه را نخست باری کرده قدم بر فراز سلم منقر دلگشا نشسته برج القرف کردند و از آنجا بجانب برج شهر بجانب برج
هجوم آور گشته تا مستحفظان آنجا بخود می پرداختند بیدق استیلا در آن مکان افراختند افاغنه سه مرتبه بهیات مجموعی بجانب
چار برج هجوم گشته از کنگره دیوار تقدیم رسانیدند اما فوج فوج از عراق دلیران قزلباش آتش بیدم و سرداران خنجر گذار
مریخ نژاد بر سم ایلک دلیران قلعه را پس نشاندند هر دفعه آنطایفه از جوهر دستی جنود قاهر مرکب بیکی یافته روی
بر می تافتند و بهادران نصرت قرین که در کمین کین بودند از اطراف قلعه رو آورده رسیده بنا بر دلی تلاش لرزه
در نبرد بنهاد ترتیب یافته بر دیوار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و برج کرده قلعه را بحیطهٔ تسخیر در آوردند حسین
با قلیلی از افاغنه دست بسته بعضی از زنان خود را برداشته بقولی که در جانب حصار قلعه در دروازه واقع بود
گریخته بقیهٔ آن طایفه دیگر را دمار ناخوشه شمشیر دلیر کند نقد گشتند پس با جنازه واله بیچاره که در بالای کوه و حصار
بود بقیهٔ لشکر آن آوردند [illegible] انهدام اساس طلب قصر قصر شوکت حسین با دو جبار داز
خواب گران غفلت خواهی نخواهی بیدار کردند [illegible] شمع جهان افروز خورشید از شبستان لیل بجانب
برده احتجاب بر آمد زینب نام خواهر بزرگ حسین که عاقله دیده و با چند نفر از بزرگان غلجای به رسم نواب [illegible]
افغان از دخیل برده باشند بخدمت [illegible] دامان از [illegible] احسان خدیو زمان حاصل کرده روز
با دلدان محمد و [illegible] اتباع خود و تمامی رؤسای افاغنه آن محصور را تاج تارک افتخار و سرمایهٔ اطمینان [illegible]
ساخته در بارگاه زرین قبا که در خارج دروازه با بادوی محصور نشیمن آنحضرت بود رده [illegible]
با بس بر بلند [illegible] جان بخشی مرحمت [illegible] گشته [illegible] قبول [illegible] قلعه
که از تعداد اندیشه محاسبان بیرون بود [illegible] و همگی آنها را بدلیران جان [illegible] غنایم [illegible] حسین خان [illegible]
[illegible] الملک [illegible] ولایت مقرر داشتند چون ذوالفقار خان
ابدالی و احمد خان برادرش که سابقا از هرات فرار کرده بقندهار رفته بودند حسین آنها را گرفته محبوس [illegible] در روز
فتح قلعه آن نیز از محبس نجات و بدار الامان ظل اللهی رسیده [illegible] همت سپهران خاقان ایشان را بر
مأمور بازند ران و [illegible] دیوان مغفرت [illegible] هر یک [illegible] طایفه [illegible] برده گردیده بود
لیکن کرده مرسوم بهر یکی متعلق بحسین خان و فرزند دیگر منسوب به اشرف سلطان بود و چون اشرف سلطان [illegible]

سمت ذی‌الحجه و رو امور کلی سعادت سبقت جسته در حین ورود موکب عالی ببغداد از طرف نادر خدمت خدیو کامکار
شده بود حکومت ایل نزاکی را بعلاوه قلات باو تفویض و قلعه قندهار را که سمت غربی آن در فراز کوه واقع و محکمی و
اساس و تشیید بنا که چنار رو بار و حصار بود بحکم والا ویران و با خاک تیره یکسان و همان روز همان نادرآباد دارالملک
قرار و مستقر برای تمکین حکام ازلایت ساخته چون عهد کرده بود که احدی را از اهل اسلام گرفتار قید
امر والا بنفاذ غالب تمامی امرای قلعه و ایصال آنها بصاحبان اصدار یافته ایالت ولایت آنجا بعبدالغنی خان
ابدالی که سالک طریق اخلاص و در نهایت خدمت سلکا بود مرحمت و رتبه داده و از ... دولت نیز از روسای
با ایشان حکام تعیین و جمعی از هواخواهان که از آمد غلجائی دراسان دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته نادرآباد و توابع
بلکی ایل ابدالی ... و آمده و در آنمکان ... طایفه هوتکی غلجائی ... ایشان سکنی نمایند و آنجماعت
بیست وچهارم ماه ... از ... ساخته در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر شان روم
باتفاق سفرای اینده‌دولت ابد پیوند بدرگاه خلایق امیدگاه سابقا سمت تحریر یافت که بعد از واقعه شورای کبرای
صحرای مغان عبدالباقی خان زنگنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملاعلی اکبر ملاباشی از دربار آسمان مقدار
علیا باشای بسفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرف قدین الشرف پادشاه سکندر دستگاه روم
لوازم اعزاز و احترام نسبت بایشان مرعی و مبذول و مصطفی پاشای والی موصل که از وزرای معتبر آن دولت بود خاقان
عبدالله افندی قاضی آن روانه و بایلچیگری تعیین و بهمراهی سفرای اینده‌دولت از راه بغداد وارد صفهان گشته از سمت
کرمان مامور بدربار فلک بنیان شدند و در رزدهم ماه محرم سنه هزار و صد و پنجاه و یک که پنجاه روز از نوروز
گذشته بود سفرای ... وارد نادرآباد و بعد از ... شرفیاب پیشگاه حضور اقدس شده اسبان کرمانی
تازی نژاد و مکمل ... یراق و اسباب ... هدایای نفیسه که پادشاه والاجاه روم بتهنیت جلوس همایون مصحوب
مصطفی پاشای فرستاده بود از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات لسانی و سفارش نامه نموده باعطای ...
و اسب با زین یراق طلا سرافرازی حاصل کرده زیاده بر معمول سلف مشمول عاطفت و احسان شدند چون در نامه
پادشاه والاجاه روم در باب مذهب حضرت امام جعفرالصادق علیه السلام از زمان صریح نکرده و در باب رکنی از ارکان
مسجدالحرام بائمه اینمذهب تسلیک تعذر گشته اعلام نموده بودند هر رکنی از ارکان ... از زمره یکی از ائمه ...

از جماعت تغیران موذی بمفاسد میکرد و در رفتن امیر حاج ایران از راه شام متضمن وقوع خسارت خویش کرده بودند که
عذر خواه و داد ازمستدعی بقبول شده مقرر کرده که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف حجاج را بکعبه مقصود رسانند حضرت ظل
الهی رفتن امیر حاج ایران از راه نجف اشرف بدین شرط که محافظین بغداد از راه تا رواح حجاج را همراه حاضر
و آماده سازند و ایلچی را با افندیان نظام مورد اعزاز و اکرام ساخته برسالت بندگان درگاه این امور را بایشان
گفتگو در جرح بشرعیه اقامه دلیل و براهین کرده از نقد و جنس و فواخر اسباب اضافه بر آنچه در زمان ایلچیان روم
عطا شده بایشان مرحمت و چون مقدمه تخمیس مذهب و تعیین رکن بعادت شرعیه و محاذیر ملکیه محول شده بود و
رکن اعظم میان مصالحه بود لهذا برای مذاکره آنها علیمردانخان بیگلربیگی لرستان فیلی را برسالت تعیین و در قیس مصطفی
پاشا و افندیان ساخته در غره ماه صفر جنت الفراق ... روانه دربار ... ساختند در بیان توجه
موکب منصور بجانب هندوستان و تسخیر غزنین و کابل بر فیق خالق جزو کل بنحیکه نگارش یافت علیمردانخان شاملو
روانه هندوستان و با علیحضرت پادشاه والاجاه اعلام داشته بودند که چون جمعی افاغنه قندهار مطیع نظر ...
صوبه کابل تاکید و خزانه و فوج سپاه ارسال کرد که در سر راه ممانعت مفسدین قندهار نمایند و بعد از مراجعت علیمردانخان
برای تجدید یادآوری این مطلب محمدعلی خان قولار آقاسی ولد اصلانخان را که عمده امرای ایران بود بسفارت مامور در
پادشاه همان جواب سابق را اعاده و مذکور در اوایل کار رفته بود که افاغنه اند با سمت کابل آغاز ورود کرده
فوجی از غازیان فیروزی نشان برای سد راه و ضبط طایفه بجانب قلات مامور را ما تاکیدات بعمل آمد که نظر
بدوستی قدیم که مابین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت تجاوز ننموده سامان محبت را از دست انداز خود دشمن
محفوظ و مراعات حال رعایای و املاک آن دولت ابد پیوند را مرعی و ملحوظ دارند و سرکردگان لشکر منصور نیز الحال که
چهار ... تسخیر آن مملکت ... قلعه های کهستان آن ناحیه ... انداخته قرب ...
از جماعت غلجائی را که در آن نواحی بودند معروض تیغ هلاک ساخته و مال بسیار از ایشان بدست آوردند بقیه بسمت
غزنین و کابل فرار نمودند و در خلال آنحال معلوم میکرد که از دولت علیه کورکانیه کسی بسر راه مامور و مانع عبور و مرور
مقهور بقیه غازیان بنابر آنکه ماخوذ از خدمت اقدس بودند که از مقام مقرر قدم فراتر گذارند و در آنجا کث
کرده جلو نگهی و موعد ... غلافت ... رسانیدند بعد از وصول این خبر محمد خان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار

خلف وعده تعیین و در پانزدهم محرم سال قبل بعزم چاپاری از راه سند روانه هند شد و مدتی انتظار کشیدند و در باب کابل
و غزنین بکار رفت اما امر کلی بصدور نپیوست که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده زود جواب خبر بخاقان
بحضور بعضی لشکر رسانند محمد خان وارد هند و ابلاغ این نامه نگارش کرده پادشاه والاجاه در جواب تغافل و تجاهل
و از رخصت ساختن ایلچی تغافل نموده او را رخصت انصراف نداد چون یک سال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل
محرم سنه هزار و صد و پنجاه و یک بعد از فتح قندهار فرمان مبارک خطاب بمحمد خان عز صدور یافت که بوصول حکم
مرخص و برگشته هر نحو جوابی که از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رسانند و حکم همایون را
جلودار از راه سند روانه ساختند پس عزیمت حرکت بسمت کوهستانات غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم
یافته در غره شهر صفر که ایلچیان روم را مرخص و روانه آن مرز و بوم فرموده بودند پرچم علم ظفر توام بجانب غزنین در اهتزاز آمده
در بیست و چهارم که حد مملکت ایران و هندوستان است عبور و در منزل قراباغ نشیمن و سه فرسخی غزنین را مستقر گردید منصور رسیده ازینجا
شاهزاده نصرالله میرزا با جمعی از افاغنه غور بند و بامیان مامور فرمودند باقرخان نامی که حاکم غزنین بود از ظفر آمده
موکب جلال مغلوب و حیرت گشته فرار اختیار و قضات و سادات و علما و رؤسا و اهالی و اعیان غزنین
قافله سالار عجز و نیاز و پیشکشهای لایق روی امید بدربار گیتی مدار آورده مشمول عنایات
خدیوانه گردیدند و بعد از منزل قراباغ رایت فتح آیات بجانب غزنین افراخته در بیست و دوم ماه مزبور
ماهچه اعلام جهانگشا که آفتاب اقتباس از آن مینمود ضیابخش ساحت غزنین گشتند و در حین حرکت
موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفر قرین به جمعیت هزاره و دهنه گندی و دو بند و باقی هزارجات که در
تقدیم خدمات دیوان سالک طریق نافرمانی شده بودند مامور گشته غازیان نامی ساکن و وطن ایشان را
بانواع ستم سپرده بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را اسیر ساخته فوجی از آن جماعت را برای ملازمت رکاب نصرت
انتساب حاضر ساختند و همچنین افاغنه و هزارجات کوهستان غزنین هر یک که سرکشی کردن و گریخته چون
در رفت سال خود را بی نیرو دید با بازوی شوکت قاهره از پای درآمده هر یک که بابی بدرگاه اقبال پناه گذشتند سر از
عفو تقصیر خود بنده گشتند و از آنجا رای جهانگیر بجانب دار الملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در منزل
استقبال نموده داده رکاب بوسی عتبه سلطنت مستفیض و بتشریف خلاع فاخره سرافراز و در برکرده رخصت انصراف یافتند

بعد از رجعت ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل از جاده انقیاد نکول و شیرزه خان و رحیمداد خان
کرزال قلعه در پناه حصار قلعه داری از راه نادانی در آمدند روز پنجشنبه نهم ربیع الاول که منجنیقها
همایون منجنیقهای الاراجه الا قلعه رسانیدند جمعی از قلعگیان از در ستیز پای جلادت بیرون گذاشت آغاز
معارضه کردند حاملان منجنیقها چون مامور بجنگ نبودند بجدال ایشان نپرداخته نصب سراوقات کرده شبانگاه
در صبح احمال و ادوات انجم گروه را در اولنگ نیم فرسخی سمت شرقی شهر برده رایت جهانگشا نیز وارد
آنمکان گشته روز دوشنبه پنجم ماه مزبور بعزم سیر سواد شهر از کثرت بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ و التفات
باز بهوای روز شش بازو حصار تمام از قلعه برآمده مبادرت بجنگ شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند تیغ
فیض غضب خاقانی گشته جمعی را که در رکاب اقدس حاضر بودند بدینجماعت انداخته و مردم
مامورین سبب ابر الکیخه و باشمشیر آخته با ایشان در آویخته تا پای قلعه فرار کردند همان روز بعزم
هشت گنبد تسخیر قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور و چند مفتر رسانیدند از هر طرف بحکم والا توپهای برق آثار
در آن مکان سایه بر سطر خیار را بر حال قلعگیان صاعقه بار ساخته زلزله در بنیان بنیان برج و حصار انداختند
قلعگیان اندا چند روز اهل قلعه مانند مرغی که در آتش افتد میان شعله و شرر بر خود پیچیده چون تاب و توان
از خود مسلوب دیدند روز سه شنبه دوازدهم ماه همراهی کاروان عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر بنیان
ما دامی با دای لتهلکنا بما فعل السفهاء الخراف تقصیر را خواهان گردیده قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق درپیشگاه نظر
اقدس گذرانیده خزانه و جبه خانه و فیلخانه پادشاهی را که در ارک بود بضبط سرکار خاصه شریفه نقل دادند
شاهزاده نصرالله میرزا که سابقا از منزل قراباغ بتنبیه سرکشان غور بند و قلعه ضحاک مامور گشته بود متمردین را تنبیه
و قلعه جات ایشانرا نقره فی الجماعت را بجز ایطاعت در آورده در بیست و چهارم ماه مذکور را از راه چاریکار
وارد و شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامکار گردیده مقارن آن عرایض محمد خان بمصاحبت قاصد محفوظ نظر
فرخنده مقاصد شد مضمون آنکه از دولت گورکانیه او را جواب رسیده و نه رخصت بایت لهذا احدی
از رسولان دیگر از اینجا باری تعیین و نامه نگارش بپادشاه والاجاه نگارش یافت بمضمون که قبل از این که علیمردان
شاه و بعد از آن محمد خان بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شده و حضور صد راه فرار را نیامده

شاه والاجاه والا تبار اشعار رواز جانب آنحضرت نیز فهمید این مطلب بعمل آمده بود بنابر وعده آن پادشاه ذیجاه گرد گیر
وجاه واردو قندهار گشته بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید مذاکره روانه ساختیم الحال یکسال
تجاوز نمیکه او را نگاهداشته بجواب نامه نمیپردازند اولا در باب وعده کردن و ثانیا خلف آن بعمل آورده
و بعلاوه آن ایلچی را بر خلاف قانون سلف یکسال نگاه داشتن و جواب مکتوب همایون را در عقده التوقف
گذاشتن همانا مبنی بر مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قلعه قندهار چون ضرری
ضرری که از افاغنه بایران بر ممالک هندوستان واقع شده مظنون آنکه البته ضمیر الطایفه ممنی طبع اقدس شاه
میباشد و این دولت را هواخواه یکدیگر سیده انیم نوجه ضمیر الحقایق گشتیم و بعد از ضمیر الطایفه چون مردم
از باب الواب برآمده بودند مشمول نوازشات گشتند اما حاکم کابل قطع نظر از آنکه بابت ورود رایات
نصرت آیات را مغتنم شمرده در عالم اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتگذاری و اعانت پردازند در سعادت
بر روی خویش بسته با افاغنه الفاق و اظهار مراسم شقاق و نفاق کردند چون این حرکت منافی طریقه آداب پیدا ار
حرکت مرتکب طور گرگ بود از راه یگانگی که در بین الطرفین تحقق داشت در مقام تادیب آن طایفه درآمدیم
تا ذالحال که برهنمای قاید نیاز روی امید بدربار معدلت طراز آورده تدارک خاطر آن پادشاه بجای
مرور عفو و شمول احسان دموده و مقرر داشتیم که احدی متعرض احوال ایشان نگردیده و مارا از سیادی حال الی
الآن سوای ضمیر افاغنه منظوری نبود و با زنجان دربسته منظور نظر میباشد و چاپار را بهمراهی چند نفر از
اعیان دارالملک کابل در بیست و ششم ماه روانه شاه جهان آباد ساختند که بیاول بوساطت نامه همایون کابل
و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را مفهوم پادشاه سلیمان خصال سازند بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم
آن ملک ایشان را مانع و بخیار در را جمع ساخته بیاول که بجاپاری میرفت ولد عباس نام افغان در عرض راه
بقتل رسانیدند و چون غله و محصول آن ولایت کفاف باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد و لهذا فوجی از افواج
بمحافظت قلعه وارک مامور ساخته در رحا از دهم ربیع الثانی بهمراهی تایید یزدانی عازم گرم سامانات جلال آباد
نگرار و صافی که مرضع حاصل خیز و مکان معمور پرآب و علف و ساکن طایفه افغان بود شدند که هم گرمی حال
کن آن ناحیه بعمل آید و هم توسعه در غله و ذخیره بهم رسد افاغنه از سمت تقبل جبال تحصن جسته دلیران رزم ازما

بحکم والا که برزد و دشت بمکابسته سقاق و مساکن ایشان را بپامردی جلادت لگدکوب و ارکان را مقهور و رکوب
ساخته آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار جهالک بیکران صدمات آتش فرج و سقاقات خویش مستغرق لطمات
آن دریای آهنین موج دیدند بجز وجود خدیو بحر و بر که کشتی شکستگان طوفان حوادث و زار کان امان
بود توسل جسته بکنار عافیت و ساحل امنیت پیوستند جملگی بزرگان و روسای آن طایفه باعیال و ملا محمد
ولد سیاحب و اقوام او بدربار رعیت شناخت خدمت رکاب اقدس احلفه گوش غلامی خود ساخته جمعی را
بتقریب بنده گی این آستان شاهراه افادی رسانیدند و بیست و پنج روز در آن مکان مخیم بارپایه سریر خیر نظیر کوکب
بزم سپهر احدودش ایوان ماه مهر گشته در بیستم شهر جمادی الاول برای توجه بجانب گندمک در حرکت
و هرادو در نزهت و صفا طعنه بر بوستان جنت میزد افواج افاغنه دیگران سرزمین نیز جمعیت کرده
در قلعه گره باستحکام اساس خودداری برداختند دلیران ظفر نشان بامر اقدس بر سقاق ایشان عازم
شده آن طایفه چون دشت و کوه را در زیر پای یکران غازیان تنگ دیدند طالب امان گشته روسای
ایشان دارو دربار ظفر نشان شده مشمول عفو خدیو جهان شدند افواج بحر امواج که مامور بهمراه جانب
بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمیع از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه
وارد دربار معلی جاه گشته و از آن مکان فوج بضبط قلعه جلال آباد و تادیب ولد میر عباس افغان که مرتکب
قتل بیاول دیوان شده بود مامور گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود فرار و باقی اهالی
آنجا با رطبق اطاعت نموده روز پنجشنبه سیم جمادی الآخر بقدم استقبال پیش آمده قلعه را تصرف دادند چون
ولد میر عباس پیش از وقت بر فراز کوه احداث سقاق های محکم کرده و جمعیت عظیم از مردان کارزار و دلیران
معرکه کارزار را فراهم آورده اساس آنها را بلوازم اسباب خودداری استحکام داده بود غازیان دسته
دسته بسقافهای او بر بسته و بناهای قوی اساس را بدست یاری سرپنجه تزلزل قاهره در هم شکسته تقرب
در جال ایشان را طعمه تیغ هلاک و زنان ایشان را با ضمیره و نسوان ولد میر عباس اسیر فتراک ساخته بدرگاه
درگاه معلا آوردند بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار نشاط را که بخیمو منحی جلال آباد واقع است بمجاز اراده
قدوم فرود ین آثار رشک بهار روانا آنجا با رهر کل زمینی آزاد به را ارخیف کرشمه دستار رزرکار خود ساخته

در بیان ورود شاهزاده رضا قلی میرزا در منزل ایار نقلی بدرگاه معلی و سرافرازی یافتن بامر نیابت سلطنت و دارائی
ممالک ایران و وقایع آن سال چون در این اوقات نصرت آیات که عازم شده هندوستان بسیر بعید المسافت شد
همت خاقان گیتی ستان بر تحصیل نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامکار رضا شاهزاده کامران را وه ماهه دارائی
در زمان رونق ممالک ایران از خطرات حوادث مستحکم شده در کابل مرحمت این خبر نفاذ پذیرفت که رضا قلیمیرزا که اکبر اولاد رشید
اولاد در آن اوقات بر سریر حکمرانی بلخ تمکین داشت و در ولایت بلخ ابوالحسن خان بابت ... خان افشار بیگلربیگی
هرات سپرده فوجی از غازیان را بمحافظت آنجا گذاشته و ضابطه المملکت را مضبوط ساخته از راه مخالک و بابیان وارد
او روی نصرت نشان شد و بعد از وصول اخبار فتح بلخ که بخبر مرکب همایون در دار آن ایام توقف داشت شاهزاده
امرا و الامراء فرقتاد و مایقبه که در ایامی که افواج ظفر شعار از کارزار رزم و پیکار بازنشستند متوجه قندهار گشته امور آن
ناحیه را منتظم سازد شهزاده بر وفق فرمان رایت افراز توجه بآن ولایت گشته ربیع خان نام قاقانان که از آن زمان
در مقام مخالفت اقامت داشت با سایر کسان آن ناحیه اسب مقاومت بتاورد و مسالک طریق مرتبت شده
شاهزاده آن ولایت را خالی از اضداد و عاری از فتنه و فساد در حوزه اقتدار و استبداد در آورده و در اثنای
امر همایون شاهزاده واصل گشته چگونگی بمعروض قوایم سریر سپهر مدار رسید و مجدداً حکم مبارک باحضار او صادر
شاهزاده راه نوردی طریق امتثال گشته بعد از ورود بکابل بشرف تقبیل رکاب مبارک رسیده در شب چهارم رجب
دارد خدمت خدیو کامکار گشته روز دیگر حضرت ظل الهی بملاحظه عساکر بلخ که در مرکب شاهزاده آمده بودند بردند
روز را بجماعت برسم سان از نظر انور گذشتند چون اسب بسیاری از ایشان بعرض اسقاط در راه بدرد ...
اسبان تازی نژاد و اسلحه عنایت شد نیابت و دارائی ایران در اختیار ... نصب ... فرمان داده شد
شاهزاده کامکار نیکو نفس روز جمعه غره شعبان بعد از تقبیل دست مبارک شاهزاده رضا قلی میرزا را بر منصب
بلندی داد و متوجه شد که در عهد شاهزاده حقیقه را بسمت ... زده بعد از آنکه پادشاهی بهر یک از اولاد بحکم
مالک الملک تعلق گیرد حقیقه را بدست ... لطف ... شدند و روز یکشنبه سیم ماه رضا قلیمیرزا را مرخص ساخته
روانه بجانب ایران ساخته روز دیگر لوای جهان گشا بجانب جلال آباد نهضت فرموده و دهم ماه از جلال آباد کوچ
بجانب ... قباب ... با عز و جاه با اوج مهر و ماه افراخته ... آنجا ... بیلان

ییلاقلق برسم منقلای مقرر کرده بود که در منزل ... خبر را ... نزول کرده ... مرکب جهانبان
یافت در بیان توجه مرکب بعزم فتح ناصرخان و تسخیر پیشاور چون از دولت علیه گورکانیه صوبه داری کابل و پیشاور
با ناصرخان بود و بعد از تسخیر غزنین و کابل که المملکت از حوزه تصرف گورکانیه بدر رفت ناصرخان در حدود
پیشاور سلک جمعیت را منتظم ساخته مشغول خود داری شد و جمعیت اعیان کابل باذن همایون عازم ... گشتند
آباد شدند مشمول عنایت از موقف اقبال در باب روان کردن ایشان بسمت ناصرخان ... یافته
بملاحظه پاس حقوق آن دولت ابد پیوند راه امتثال بر فرمان همایون بسته ... مخالفت ...
آتش جنگ برافروخته بعلاوه هشت چهار هزار کس از افاغنه خیبر و پیشاور در راه ناحیه جمرود اجتماع داده ...
در تنگه خیبر باشتغال ورزیده روز دوازدهم که منزل ... اوقات انجم ... طلب گشته
و اخوق راه در مرکب نصرت ... شده خود طرف ... که بسیار بلند و راه ... صعب
دشوار بود با فوجی از غازیان جرار و دلیران ... که اسبان ... بعزم جنگ ناصرخان ایلغار ... صبح روز
دیگر که در ساعت ... گشته ... راه را طی کرده ... بسر وقت آن جماعت رسیدند ...
از آمدن طلیعه همایون خبردار گشته تهیه جنگ بر خواسته صفوف لشکر آراسته ... آن ... جلو ...
بر قلب ایشان ریخته در طرفة العینی سلک جمعیت ایشان را از هم پراکنده ساخته جمع کثیری عرضه شمشیر و ناصر با جمعی
از رؤسای هندیه زنده دستگیر گشته بقیه راه فرار پیش گرفته جمعی ... اسباب ناصرخان و لشکر ...
بحوزه ضبط دلیران انتقال یافت و بعد از سه روز که در آن مکان متوقف گردید ... نیز موکب والا ...
متوجه پیشاور ... عرصه ... ظفر نشان ... قرار دیده ... پیشاور ...
سمع داور دوران ... رسید که چون جماعت ... در البرز کوه مسکن داشتند بنا بر ... مساکن ایشان
مشتمل بر ... و جنگل ... راههای ... است ... اوقات
از در ... بیرون می آمدند ظهیر الدوله ابراهیم خان ... را از بایجان بحکم والا عازم ... ایشان گشته
او در ... سیف ... خان غازیان ... ایشان ...
شده مغلوب گشتند و تا الحال جمعی از ایشان که فرار ... کمین ... ساخته ...

از اطراف آغاز جنگ و مشعلهٔ رزم را بر دلیران کارزار نادر ابراهیم خان بحکم قضا هدف گلولهٔ تفنگ گردید و بعضی
ازین قضیه پر شور به جنان عزم ملوکانه راه نیافته امیر اصلان خان قرقلو را به ایالت آذربایجان و صفی خان بغایری را
که سردار گرجستان بود بسرداری آذربایجان تعیین و روانه و مقرر فرمودند که با عساکر آن سمت بقدر امکان بر تخریب
و نهاد بی الطایفه و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب مسعود باشند و در پانزدهم ماه فرخنده رجب را
صباح پرچم اعلام نصرت فرجام بجانب شاهجهان آباد اهتزاز یافته امرای ایران بغرض صدور معروض که رود اتک را
جسر بسته افواج قاهره چند روز فوج فوج از آن جسر گذشته گذشتند گر به منصور نیز متعاقب عبور کرده اگرچه
تا حال معلوم نزد یک سلاطین نشده که در پنجاب از رودخانهای پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بیمن
فاید اقبال خسروی در هر یک از رودخانهها که نمونه بحر ذخار و شعبه دریای خونخوار بود معبری که ندیده آنرا عبور کرده
با بار و اسباب از آب گذشتند و پنج شش هزار کس از سپاه لاهور در اطراف آب و زیر آباد بسر کرده قلندر خان
قلعه جات که خبر را ما من عافیت ساخته راه خود داری افراخته بودند قراولان موکب جاهلین بمجرد افواج آن
پرداخته در اساس فرار آن مستغنا لک کار سیل به آمان کرده کو کبه والا نیز متعاقب از آب گذشته در آن
رود نصب سرادقات سپهر نمودند و بمفارقان آن فوجی که نیز از خبر دستیده بسر کرده که زمین دارا دنیه از سلسله
جمعیت را انتقام داده با بداود ذکریا خان ناظم صوبهٔ لاهور که آمده در محل علف پرورش کرد هی لاهور مشهود
دیده قراولان گشته فیما بین کارزار ستیز داو نیز انجامید ایشان تیر باران گذشته پرسند که سعدی که به قفقاز
قضا از حلقه دام گسند دلیران رها جستند بعد از و رود موکب جاهلین بحوالی لاهور که باغ مشعل ماهتور که مع غرجا
کردید ذکریا خان چون معارضه خود را با فوج منصور از قبیل معارضه ظلمت با نور دیده کفایت خان وکیل مهمات
خود را بطلب امان بدربار عرش نشان فرستاده خود نیز در روز دیگر بجبهه سای آستان فلک بنیان فایز گشته
بیست لک زر و چند زنجیر فیل که پیکر و هدایای دیگر برسم پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانیده لوازم خدمت و انقیاد
بتقدیم رسانیده خلاع فاخر خسروانه و اسب تازی نژاد با ساخت و زین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع با و عنایت
و نوازشات دیگر در باره او مبذول و ایالت لاهور به دستور بار بر محول و مرکول گشته فخرالدوله خان ناظم کشمیر را
که مردم کشمیر از حکومت او کناره گیر و در زد و داوی اطاعت او نبودند به سر و سامان در لاهور توقف داشت باز

بایالت آن ملک سرافراز گشته روانه آن ولایت و ناصر خان صوبه دار که از جمله گرفتاران بود و در رکاب نصرت
اقتران هم و مجدد بصوبه داری کابل و پیشاور سربلند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط گشتیهای پنجاب
پرداخته متردین را روانه اردوی ظفر قرین نمایند در بیان وقوع جنگ سلطانی فیما بین اعلیحضرت خدیو گیتی ستان
و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاهجهان آباد و وقایعات آن ایام بهجت فرجام ابد انجام
بعد از آنکه دارالسلطنه لاهور بحیطه تسخیر در آمد بعرض ایستاده گان پایه سریر اعلی نظیر رسید که محمد شاه پادشاه والا
جاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت پناه است بنا بر
جهانگشا روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت از رودخانهای ذخار عبور روز دوشنبه هفتم شهر ذیقعده
وارد سرهند شدند و در آنجا بسر حد تیقن پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد جنگی و دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار
عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثه رزم و آلات جنگ وارد و محل موسوم بکرنال مبت
نیج فرسخی شاهجهان گشته و چون رود خانه قیض که علیمردان خان زمان شاهجهان آباد جاری کرده از
کرنال روان و اطراف دیگرش بجنگل پیوسته است در آن مکان حصن حصین و قورخان متین ترتیب داده بخوابگاه
خیال ارزوی خود ساخته بعزم مقابله توقف دارد خدیو بهمال شش هزار نفر از سپاه جرار را بقراولی تعیین فرمودند
که تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دستبردی نزده تحقیق احوال او را نموده جلو گیر را بعرض رسانند بعد از ورود موکب
ایشان موکب فتح نشان دوشنبه دوازدهم ماه از سرهند حرکت وارد منزل راجه رای که سی و سه کروه هی
و چهارشنبه نهم ماه وارد قصبه انباله که پنج فرسخی که تا کرنال سی کروه مسافت داشت گشته حرم محترم بنه
و اردو را با سرکردگی فتحعلی خان چرخچی باشی و جمعی از سرکردگان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم ماه از
انباله حرکت و پانزده کروه راه طی کرده بشاهجهان آباد در محل نزول اردوی ظفر مآب چشمه سند و قراولان
نیز شب پنجشنبه مزبور بحوالی اردوی محمد شاه رسیده مراقف گیتی ستان به سپاهی در کرنه عمان کمین گرده
بسهم و دلیری در سر تو پخانه او جمعی را قتیل و چند نفر را زنده دستگیر کرده با سرای عظیم آباد نهضت کردند تا
توقف دشب جمعه پانزدهم ماه در ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و در کرفتار انجمن ما لا ورد
که تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آمد پس مخبر از روانه سرای عظیم آباد ساخته قراولان اعلام فرمودند که درجهان

سرافراز و جمعی از یکه تازان جلادت نشان در آنجا از روی حزم و ثبات عزم بقراولی پرداختند چون از سرای عزیزآباد
تا کرنال شش کروه مسافت و چهار کروه آن تمام جنگل و مشتمل بر یکراه باریک بوده گروه دیگر از جلوداران خاصه را بجهت
همراه بردن خبر جهان دلیران نصرت شعار او دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که
سمت خود را ملاحظه جا و مکان نزول و هموار زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سرای عظیم
آباد خبر برکت الله رسانند در روز شنبه دوازدهم رایات جهانگشا از شاه جهان آباد متوجه تا سرای که در دو کروهی
واقع است گشته در روز یکشنبه سیزدهم هنگام صبح لوای آسمان سا نهضت یافته قول همایون را شاهزاده نصرالله میرزا
تفویض و جمعی از خوانین را سایه گزین جناح همای لوای همایون فال شاهزاده ساخته خود با فوجی از دلاوران
یکساعت و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد گشته چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی بود که از سنگ و آجر
برآورده بودند حاکم انبانه با اهالی آنجا باستحکام قلعه و رباط مغرور گشته بسرکشی برداخته بحکم والا از ب بجهاد
بسته همگی آنجا غنائم جان طالب امان گشته بپای بوس همایون سربلند شدند و در آنجا سرکرده کان
با دو نفر باشیان برق فرمان حاضر گشته مجددا هر یک سرو زنده که از اردوی محمد شاه بدست آورده
بودند بنظر اقدس رسانیده و از گرفتاران بزبان لوازم استخبار بعمل آمده بوضوح پیوست که محمد شاه اردو
قراولان با مداهم تحصن کشیده همان مکان را که جای محکم است مأمن عافیت خود دانسته باشیرا انها که ملاحظه سمت
شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف جنگل است و زمین مسطح که شایسته نزول و گنجایش
نصرت آیات مقابل میدان جنگ باشد نیست چون راهی که باردوی محمد شاه منتهی گشته بجنگل میرسید در
طبع اقدس نیز آنحضرت اراده کردند که بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف پانی پت که ما بین
کرنال و شاه جهان آباد واقع است در میدان وسیع و عرصه هموار سرادق زرنگار و خرگاه فیروز رنگ رفیع را
عالم افروز نموده اگر محمد شاه بمقابل آید بجنگ بپردازند والا از همان راه رایت توجه بسمت شاه جهان آباد
افرازند و موکب همایون روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رود خانه فیض
گذشته در دو فرسخی اردوی محمد شاه مکانی هموار سطحی دیده خیام فلک احتشام را در آن مقام افراخته خود با چند
نفر از دلاوران ظفر انجام تا نزدیکی معسکر محمد شاه جائیکه علمها و بیدقهای ایشان نمودار بود با دو پای جهان

نزد در اسپار فتار ساخته و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته منصور و رایت عزیمت بر افراختند هنگام شام بعرض اقدس
رسید که برهان الملک سعادتخان که صوبه دار چند مملکت بود و معظم امرای هندوستان با سی چهل هزار سوار قشون
و توپخانه و استعداد تمام بعزم آمدن بمحمد شاه وارد پانی پت شده ذوالفقار جمعی از سپاه نصرت بقا باو مأمور شدند
اگرچه جا بفاصله یکفرسخ که تا پیش اطراف اردوی محمد شاه جنگلگاه جنگل سپاه نصرت کمتر بود که از کوه
و کنار بر میرفتند گرفته می آوردند اما فوجی را همان شب بر سر سعادت فرستادند صبح روز سه شنبه پانزدهم از منزل
حرکت و چون رود خانه فیض که از شاه جهان آباد جاریست تا دریای جمن یکفرسخ و نیم فاصله دارد صبح که کره
جهانگیری آغاز نهضت کرده قشون نصرت مقرون را سه قول قرار داده شاهزاده نصرالله میرزا تعیین فرمودند که از
جانب شمال دریای جمن با حوالی کرنال آمده رایت قرار فرازند در شهر یا کشور که ما بین رود فیض و دریای جمن
سیر کردن نظر ساخته با جمعی برای ملاحظه پیوست و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شدند و
قراولان که شب بر سر راه برهان الملک سعادتخان مأمور شده وارد و خبر آوردند که سعادتخان در نیم شب از بیراهه خود را
باردوی محمد شاه رسانیده و قراولان تعقب اردوی او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر
و غارت نموده اند پس آنحضرت نیز بمحاذات لشکر محمد شاه گذشته سمت شرقی اردوی او را بفاصله یکفرسخ
که میدان مسطح بود برای نزول اختیار و بر وفق امر اقدس نصرالله میرزا نیز بقول همایون ملحق و در آن موضع
نصب لوای قرار کردند و در اثنای انتقال سعادتخان آگاه شنیده که پیشتازان حشم منصور بنه او را تاراج
کرده اند چون از مردم ایران بود حوصله غیرتش انمیغی را بر نتافته از راه غرور آماده جنگ گشته خان دوران
سپهسالار هندوستان با اصل خان سردار قشون خاص پادشاهی و جمعی از خوانین عمده با عساکر او
از جا در آمده فوجهای خود را دسته کرده با توپخانه های سنگین و احتشام آهنگ میدان
جنگ نمودند انمیغی محرک عرق حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک صاحب صوبه مملکت دکن بود
از عظمای امرای آن دولت و قمرالدین خان وزیر الممالک و باقی خوانین و صوبه داران جمعیت از حد افزون
و فیلان مست و توپخانه و اسباب آتشخانه بیرون آمده از یکفرسخی که میدان جنگ بود تا پشت خود
بپشت تسویه صفوف نموده بعرض سپاهی لشکر پرداختند و همچنین طول سپاه آنگروه فرسخی بنظر می آمد خدیو

که فیروزی که آرزومند چنین روز بودند فی الفور جنیبت الصیانت اورنگ همایون مقرر و سر و بر [illegible]
درع و مغفر ساخته بر اشهب کوه خرام سوار و قول همایون به ستون صولت نصرالله میرزا و جمعی از خوانین نامدار گذاشته
و توپهای کوه توان را که سیدان جنگ محل آتش افشانی بودند بجاهای برق آهنگ نشانیده در تحت لوای شاهزادهٔ
والاتبار گذاشتند و رایات آیت یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله در عرصهٔ رزمگاه افراشته خود با فوج
نصرت قرین بمبارز عرصهٔ کین و زنبورکچیهای جلو بمیدان نبرد و عازم معرکه آورد گشتند نظم زبس تعداد
لشکر بیکران بود بر زمین که اکبر خونچکان بود بیرون رفت از حجوم صف کشیده بمژه بر هم زدن از
جنگ دیده شد آزاد از آمدن و رد و سپاهی غبار جوشن سر گاو و ماهی فلک چندانکه دامن در کشیدی ز انجم
نوک نیزه دیدی نعره و خروش لوله در چرخ هفتمین انداخته پرچم رایات گلگون پیرون ساخت سپهر را شفق
گون ساخت و چرخیان طرفین مانند چرخ فتنه انگیزی پرداخته بازان جرار و بهادران خونخوار دست
باستعمال آلات حرب گشاده و رهای دلیران مانند گوی در خم چوگان قوایم اسبان غلطان سر گردان
مانند حباب در دریای خون سر گردان هر بار که سرانگشت چابک سوار از مرکب جستی پیاده چون
هزاردهای تیر که دمان آتش فشان می گشاد زبانه شرر برق هستی خانگی بسوخت و بالقصه از ابتدای ظهر
تا انقضای چهار پنج ساعت نایرهٔ حرب و آتش طعن و ضرب اشتعال داد از زبانهٔ نار جانب وصف حال میکرد از
گرد و فر سواره و پیاده تفسیر اذا زلزلت الارض زلزالها منکشف و صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان
می انداخت برق سنان جان ستان صورت یکاد البرق یخطف الابصار هم در دیده دل جلوه میداد و گلوله
تفنگ مرگ آهنگ تفسیر جعلناها رجوما للشیاطین بزبان حال ادا می نمود و زبان تیغ معنی سبحان مالق
الاخناق ببرهان قاطع باد امیر سانید نظم شد افروخته آتش رزم و کین ز خون کشته گلگون سرای زمین
گرفته زره دود تفنگ چهره ماه فزای جهان گشته چون شب سیاه ز رزگ سنانهای خار اگذر شده
چشمه زره پر شرر ز غلطیدن کشتگان در مصاف شده پشت بر پشت چندانکه قاف ز بسیاری کشته
حسنهای در آن عرصه خالی نبد جای پای تا آنکه سعادت از لشکر هندیان روی برتافته یکباره بجانب انهزام شتافتند
و سعادتخان و نثار محمد خان برادرزادهٔ او که در روی فیل قرار داشتند بهمان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار

وخان

و خان دوران که سپهسالار و مدار الیه سلطنت بود زخمدار گشته یک پسرش مظفر خان برادرش مقتول و سایر خان
و لد دیگرش بقید اسار درآمد و خود بشمشیر زخم دیگر بعلت آن زخم که از افتاده بود درگذشت و عصل خان سردار
خاص محمد شاهی با شاهد خان افغان دیاوکار خان و میر حسن خان کوکه و اشرف خان و اعتبار خان و عاقل بیک
و میر احمد خان که از امرای معتبر بودند با قریب صد نفر از امراء و خوانین و عظمای دیگر و سی هزار نفر از لشکریان ایشان طعمه
شمشیر آبدار گشتند و جمعی کثیر زنده بسلک گرفتاری پیوستند و محمد شاه با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم
چون قریب به اردوی خود بنوبه صفوف و اعلام اعلام صولت نموده بودند عساکر نصرت بنیاد گشته دست بردی
تفنگ زدند و خوانین چند از سر فیلان که عساکر و زنبورکهای پادشاهی و امرا با خیام بسیار را ساخته فوجی از شمار محیط
نصرت درآمده تا عصر عرصهٔ میدان از وجود سپاه هند خالی و با جساد کشتگان مشحون گردید بعد از وقوع این فتح نمایان
چون محمد شاه اطراف قورغان خود را بر جبل خندق و زنبورکخانه استحکام داده بود حشر درین [illegible] و سپاه انجم
اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی او مامور ساخته بستند راه فرار هندیه بر [illegible] چون کار بمحمد شاه
بانصرام انجامید روز سیم خلع سلطنت از خود کرده [illegible] بر روی از نسر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام وارد دربار
سپهر احتشام گردید و درجنگه پادشاه و نجابه عازم دارالامان حضور [illegible] باحترامات نسبت [illegible]
تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردوی همایون باستقبال آن پادشاه
حضال مامور و هنگام ورود تا نشیمنگاه سعد آنحضرت نیز تا بیرون خیمه مبارک راه و رسم والغرا سپرده و از آنجا که دستگیر
در مقام شایستهٔ آیین سروری دست آنحضرت را از راه تلطف گرفته در مسند همایون همنشین خویش ساختند
در حقیقت زمام اختیار کل ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادره درآمد و محمد شاه جانب لشکرگاه
خاقان جهان آنحضرت بوده از ایشان از جانب جهان میزبان شایسته چنین مهمانی بعمل آمد با محمد شاه بعد از خطه
خود مرحمت کرده اما افواج مظفره بهمان نهج دست از محاصره اردوی او برنداشتند روز دیگر ابا امرا اینکه در
از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و ملاحظه پاس داری و حرمت آن خاندان والاتبار خیمه مشکین
والاجاه در اردو حرم محترم او در کنار معسکر نصرت اثر قرار یافته عبدالباقی خان زنگنه را که از اعاظم امرای او بود با جمع
مامور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه والاجاه نموده بلوازم مهمانداری و شرایط خدمتگذاری پردازند

و از انجا روز پنجشنبه غره ذیحجه الحرام رایت جهانگیری بجانب دهلی که بنای جهان آباد اشتهار دارد نهضت کرده روز چهارشنبه
هشتم ماه بباغ شعله مار منزل که عز جاه گشته روز دیگر در انجا توقف حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مهمانی پیشتر با خدیو
بهره ور روانه شهر گردید روز جمعه نهم ماه از باغ مزبور بسواری و غازیان از ابتدای باغ تا در دولت سرای خاص
بپای بسته پای اندازهای قیمتی از زر نقدهای گران بها و اقمشه نفیس از کارخانجات پادشاهی انداخته و قلعه را که از عهد ثبات
طبع پادشاه معدلت بنیان شاهجهان و دار الخلافه سلاطین با عز و تمکین هندوستان بود مقر کوکب دولت ساخته محمد
شاه را نیز همان در بیان قلعه جا داده در روز دوم در مرکب اقدس محمد شاه بسغره افتاده که در بزم ضیافت گسترده خدیو
جهان دار بعد از اقتضای مجلس ملوکی آنحضرت پرداخته فرمودند که مراتب عهدی که روز اول قرار یافته سلطنت
هندوستان باز بجانب حضرت شاه تعلق دارد و آنچه شرط اتحاد و رسم وداد است بمقتضای ربط مرتکب خواهد در باب
دولت ابد پیوند گرکانی بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم بتقدیم رسانیده و شکرانه این عاطفت که تاج بخشی را
علاوه جان بخشی یافته تمامی جواهرخانه و خزانه و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت
موجود بود مفصل ساخته بعرض در آورده بر رسم نیاز ایثار کرد هر چند بکیفیت کمال خاصیت بجز زلال خدیو بهال
نظر اعتبار بران گنج روان که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با مختری از عشار آن برابری نمیکرد نمیفگنده دامان
نیازمندی از قبول آن در چیده اما بر مبالغه پادشاه و الاجاه آئینه این منزل نقش پذیر قبول گشته معتمدان امین بضبط
خزاین و بیوتات تعیین فرمودند در ذکر وقایع قوی ئیل سنه هزار و صد و پنجاه و یک هجری چون افواج خسرو روی
شتا و سپاه سرد مهر زمستان که باد پیمایان عرصه جهاند بهاداری اسفندیار بسپهی قدان ریاحین که در
دار الخلافه گلزار هر طرف چهار بازار نزول گسترده بودند دست یافته شاخ و شانه اشجار را از سناچه در هم شکسته در
اوباشی بهم در محلات خیابان چمن دست تطاول افراخته سینه گل را بزخمهای کاری چاک چاک و گلگون جامه
چمن را از لباس برگ عریان و هلاک ساختند از جیب غنچه همیان زر را آوردند شب شنبه دهم ذیحجه که عید
زر روز روانخجی مقارن افتاده بود خسرو زرین افسر مهر بقصد دفع فتنه شتا از خلوتسرای حوت بسرای خاص حمل
خرامیده از خواستگان قوی بازوی قوای ربیعی یغماگران صبا و شمال را و نهب و غارت آن شهر غارتگر یعنی دیماه فرمان
داد ثابت قدمان اشجار از غنچه و سه برگ مغفر و سپر بر گرفته و صاحب کلاهان لاله و گل از تاب غیرت چهره بر فروخته

ارضی

از جای جسته و تیغ بندان درختان ارشادهای تیز تیز و سنان بر داشته میان بستن حجت بستند قوی دستان
خیار بکو شمال فوج برخاشجوی زمستان ساز و برگ جوشش دادند و یلان صاحب شوکت گلستان و دلیران صفوف آرای
گلگون پرند در عرصه گلشن افراخته بکارزار از فصل روی آوردند خار و گیاه که حزب سلطان دی بودند از غلبه و هجوم لشکر
بهار حیرت زده بر جای خویش خشک ماندند حریف زمستان خیار آسا با آتشی که خود افروخته بود و دار گرفت تعیین
شعله گلهای آتشین حد داد نهاد و زمانه برآورد در روز سه شنبه طرف عصر خدیو عصر منزل احمد شاه را بقدوم میمنت لزوم
رشک مهبط الشرف آفتاب ساختند و هر روز نشاط نو عجیب در ریخت و نقش طرفه بر انگیخت تفصیل این اجمال آنکه
در شب یکشنبه یازدهم ماه بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی واقع شود و از لغت و غلغله
آشوب بلند گشته جمعی از عوام و اوباش میان شهر با اهل اردو برخواسته و بعضی از سپاه منصور که در اصل
شهر نزول نموده بودند در آویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکرده کردند چندتن از لشکر ایران را تیغ نافرمانی
و خنجر نادانی قربانی ساخته خون ایشان را از احنای شب عید خضاب دست امید نموده سر پنجه دلیر بر مهمان کشی رنگین
کردند و از آنجا بپای تهور بر سر فیلخانه شاهی رفته فیلبان را منصرف گشتند حکم والا صادر شد که جمعی از دلیران در سر
دروب محلات مدارات انقدر صبحگاهان دیده از خواب بسته استوار و ثابت قدم باشند و نگذارند
که احدی از غازیان یا از منبع خود داری بیرون نگذارد تا فردا بانچه مقرر گردد عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب که قهرمان
فر آلود صبح مهر از دل بدر کرده بقصد انتقام تیغ از نیام برکشیده و خدیو شرقی انتساب از بر کین سرو برآب آبگونه
تیغ آراسته با چهره برافروخته عارض تابناک بر پشت جنان سفلات برآمد خسرو بهمال با هیبات خشمگین مهرت
سهمگین سوار گیران جهان بیاد خنجر گذران نیزه دار و بهرام صولتان کیوان آثار را مامور که در رکاب هلال آسا گشته بمحلات
بیان بازار را بقدوم اقدس مسجد خاص و عام ساختند و در آن مکان بعد از تحقیق اینکه حرکات ناشایسته از
کدام محله و چه جماعت صادر شده دلیران را فوج فوج به هر یک تعیین و امر بقتل عام محلات فرمودند شور
محشر و فزع اکبر در میان شهر پدید آمد و الفزع بر در و دیوار عمارات رفیعه نقش گرفت عالیها و سافلها گرفت و ساکنان
انجاب ایشان صفحه خانه زنبور پذیرفت بناهای دلکش بر زنشا یا خراب نمود عوام مست خراب آن کاشانه
و گوهر امانات بیشله ماند نزد داد زنجیر شیرین در آن سرا تا بر قصر خسرو بیستون

ضربات حوضهای از خزینه بار لطافت که از آب منجمد نواره جوشش خون شد و بازار جوهریان و صرافان و دربسته بازار
دکاکین در بسته بازار تجار را ارباب ملت و عامی اسواق شهر بجهت یغما در آمد عاقبت آن کرده باغی چنار اینها
باتش درون خود حرفشند لازین دو دانما مانند شاخ بید مجنون آویخته از سیاست کشته و شراره این آتش
دود از دو دمانها بر آمده سوزانه دلهای مجرم و بیگناه چون شعله در دو چنگ و شرر بر فلک کشید الحاصل از
دروازه اجمیرا و درب مسجد جامع و چند محله دیگر صغیر و کبیر عرضه شمشیر شدند از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان
غروب زبانه این شعله بر شرر و زبانها رسیده در کند که بوقت غروب و قتل نهب و سهیر تقصیر شد
هنگام شام الهفت آن معموره الملک کوکب حسن و قهر و آتش جبل عوام برق خرمن زنده که سی هزار تن از خرد و بزرگ
شهید شده بود الماله آنجا در مقام سیمان دو پادشاه والاجاه برسالت نظام الملک و قمر الدین خان در صدد
شفاعت در آمده التهاب آتش سوز غضب پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرو نشست و فرمان دارای فوز [illegible]
کران نشان گشته و شرط سبب و اسرا انیکه در تصرف لشکریان بود تماما استرداد و باولیای ایشان تسلیم شد که بار دیگر
بدمع ایند جسم بدراسکن و سرای انطالیه سپند برحمت و جمعی در شب آتش سید نیاز خان داماد قمر الدین
خان و شاهنواز خان که از عاظم هند بودند بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبان باشی و بردن فیلان شده بودند
و در مقدمه فرار [illegible] در خارج حصار شهر متحصن گشته بودند عظیم الشان و فولاد خان که از اعیان دولت گورکانیه
بودند بحکم والا مامور بگرفتن ایشان گشته سر حد الیهما را با چهار صد و هفتاد نفر گرفته بدربار دولت حاضر آورده
که همگی عرضه تیغ یاسا گردیدند ذکر وقایع عشرت افزا ایله مخدره سراپرده گورکانیه بجهت شاهزاده نصر الله میرزا خطبه
کرده نهبه و اسباب سور آرایش بزم سرور بر پرداخته کنارها و جبال محاذی ایران و ایران خاص [illegible]
مطلع صد هزار [illegible] تا یکهفته ایام و لیالی عشرت را از زنگ روز از رو و عیرت شب قدر نسخه [illegible]
که بکرو کار دان فیل منظر و شیران از دو رجهان اعصبانی میران صاحب صلابت بجنگ می انداختند روز پنجشنبه بیست
پنجم ماه مزبور شاهزاده بدیدن شاه والاجاه رفته بعد از انقضای مجلس مراتب اداب و ایمن این سلسله علیه
خفقان مروارید دوز زرین بجهه هر زیور قامت شاهزاده والا تبار و چند قطعه الماس نفیس تکلف به زنجیر فیل و پنج
راس اسب با ساخت و یراق مرصع برای سواری شاهزاده به پیشگاه حضور کشیده و شب شنبه بیست و ششم

ماه مزبور بنزول رایات سعدین واقع شد الحاصل در عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل فارغ
شدند حاصل بحر و کان و ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه بقلم آمد که حیطه
ادراک وهم و دفتر نویسان فهام در حصر و احصای آن عاجز آمدند و از آنجمله تخت طاوس بود که کنز کیکاوسی و خزاین
دقیانوسی رونمای جواهر شاهوار آن را حق شایسته و در ایام سلاطین سالفه هندوستان دو کرور جواهر که
باصطلاح اهل هند هر کروری صد لک و هر لک عبارت از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده
بود و همچنین لالی غلطان و الماس درخشان که نظیر آن در خزاین جهان از ملوک سلف و سلاطین سبق وجود
نداشت و مخزن دولت نادریه منتقل شد و امرا و خوانین دولت و اعیان دار الخلافه و ارباب خود داری شهریه و داران
ممالک را ای خبر کرده و لکهای از نقود و جواهر و مرصع آلات و نفایس اسباب بسم پیشکش و نیاز بدرگاه جهان
پناه کشیدند و سعد الله خان وزیر در آن اوقات وفات یافت بعد از فوت او وجه مصادره لک بنام زر استانده که
کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد بابیلان گرو گرفتن و اسباب بیگران از جمله بیرون
که متعلق بسعد الله خان بود بخزانه عامره رسانیدند و در ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش امرا و مصادره داران
در نزدیک مساوی پانزده کرور [illegible] بسرکار همایون انتقال یافت و از خزاین و جواهر و اسباب کارخانه جات
دارائی سلطنت مقدار خطیر که فزون از حوصله تحریر و شایسته سرکار چنین پادشاه بی نظیر از آن سریر بار
بسرکار پادشاه والاجاه گذاشته آن را وسیله ارباب [illegible] بر روی بیوتات عامره گورکانیه گشوده و
بعلما و روسای که مصدر خدمات شایسته شده بودند انعامات شایان عنایت و بعزم غازیان
ملازمان ظفرقرین مساوی مرجب که از دیوان داشتند عنایت و مرحمت کردید و بخدمت گذاران
اردوی همایون از هر کس [illegible] از روی صد روپیه و شصت روپیه برسم انعام شفقت کرده از
خاص عام اردوی سپهر احتشام خرد و بزرگ مرکب بغرت فرجام هر کس فراخور رتبه و حال [illegible]
خود و گنجینه احسان خدیو بی همال ادراک خلعت جزیل در یافت بعضی جبل بر و جیب و دامان امال از زر و سیم
حصول الامال ساخت و ارقام مرحمت بنام همگی ولایات ایران تخفیف سه ساله صدور یافت مال الجهات سه ساله
اهالی ایران از اعمر ما تخفیف مقرر فرمودند و روز سه شنبه سیم ماه صفر همگی امرا و خوانین دولت گورکانیه

فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی نژاد عنایت و مجلس جشن آراسته بدست مبارک تارک حضرت محمد شاه را
بافسر سلطنت سربلند و بتفقدات خاص بهره‌مند ساخته چند روز شمشیر مرصع زیب میان او فرموده بر پرورش او را
بجواهر گران بها چنانکه عادت سلاطین هندوستان است زینت دادند و تاج و نگین پادشاهی را بدو
کماکان بحضرتش تفویض کردند محمد شاه بعد از آنکه سر بافسر سروری آراست استدعای آن کرده که چون بالطاف
بیکران شاهنشاهی دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فرق بخت شده ام ممالک
آنطرف آب رود اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائیکه آب مزبور بدریای محیط اتصال می‌یابد
بعلاوه ولایات ته و بهادر و قلعجات تا برسم پیشکش ضبط دیوان ممالک محروسه خاقانی انتظام یابد چون
اکثر ممالک شرقی و غربی آب اتک از قبیل غزنین و کابل از سابق داخل ممالک خراسان شمرده می‌شد
آنحضرت نیز قبول و ضمیمه خراسان فرمودند و بقدرت خود فرموده در همان مجلس احکامی بامرا و اعیان دولت گورکانیه
بجد خدمتگذاری در رضاجوئی خاطر اقدس پادشاه والاجاه ترغیب و دلالت و هر از نصایح مشفقانه که بکار ملک
دولت آید در رسم سلطنت را شاید آویزه گوش هوش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند
که در سرابستان هندوستان تا بار که گلهای محمدی در آئین محمد شاه را کل و دستار اطاعت نموده سکه
و خطبه را که تا آنزمان در ممالک هندوستان بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باز باسم سامی محمد شاه
رایج سازند و احکام مطاعه مشعر بر خدمتگذاری و انقیاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و جوانب
اکناف از موقف اعلی عز صدور یافته محمد شاه را ایران و زنان دارالملک تمکن دادند و جمعی از هنروران و از
صنعت هندوستان را بملازمت رکاب همایون مقرر ساختند و روز یکشنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر
از شاهجهان آباد رایات مراجعت افراخت و باغ شعله ماه را مستقر دوام سریر عز و جاه فرمودند و بجهت
پنجاه هشت روز توقف رایات جهانگشا در شاهجهان آباد اتفاق افتاد بعد از وصول کوکب جهان
بر هند راه را منحرف ساخته همه جا رودخانه‌های پنجاب و اتک را جسر بسته از دامنه کوهستان که نظر به
آنکه ییلاقیت داشت متوجه مقصد و بعد نه ماه که رودخانه چناب شهر وزیرآباد مغرب خیام
سپهر بنیاد گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشته چون موسم برسات و شدت طغیان آب

بیرون حوصله حبر لطمات آن بحر زخار را بر شانه گرفت پس بحکم والا کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره بکشتی کرجی
آغاز عبور کرده چهل روز موکب فیروزی در آنطرف رود بانتظار گذشتن جسر و عسکر توقف انداخته در هفتم ماه
ربیع الثانی روز ناخدای لطف خدای خضر دلیل کشتی نشینان آب بلا شد با وصف آنکه همه جا عبور موکب انجم شکوه
از دامنه کوه واقع می‌شد باز گرمی هوا الجدی اشتداد داشت که از شدت حرارت مرغ نفس از طیران باز
میماند و جوشن آهنین در بر دلیران تنور تفته می‌شد و از پاتان صوبه دار لاهور و ملتان تا سر رود چهناب
در رکاب فیروزی انتساب بلوازم خدمت پرداخته و از آنجا رخصت انصراف یافت و چون جنبش خاطر آنحضرت
آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب خراسان بود پردازند
لهذا از شاهجهان آباد نجارهای ماهر کشتی سازنای صاحب وقوف روانه بلخ و مقرر فرمودند که کشتیهای
فلک منظر در ساحل رود آمویه مرتب و مهیا سازند تا رایات جهانگشا وارد آنحدود شود و ابوالفیض خان
حاکم بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه ور گشته بتوجه انتخاب جلالات موکب همایون حاجی ترقی نام
معتمد خود را برسم سفارت بعرض اخلاص نشان بدربار عرش نشان روانه ساخته فرستاده او در سیزدهم شهر
جمادی الاخر وارد درگاه سپهر نمونه و فرمان در جواب او بنفاذ مقرون گشته احدی از ملازمان دربار را
نیز باو رفیق ساخته نزد پادشاه توران روانه و اعلام فرمودند که آن سلطنت چون از خاندان قاآن و نقاوه
دودمان چنگیز خانی است تمکن او و خیریت مملکت منظور نظر اقدس و توجه جانب ترکستان منظور ضمیر مقدس
نمیباشد هر گاه با اعاظم توران زمین بتقدیم فرمانبری پیش آید فهو المراد و الا آنچه در کتاب الهی قرار گرفته باشد
از قوه بفعل خواهد آمد بعد از ورود بمنزل حسن آباد از اعمال اتک مکنون خاطر از آن بود که برای ایصال خبر
فتح هندوستان و انصراف موکب گیتی ستان ایلچی روانه ممالک روم و روس نموده در عالم قرب جوار
از جواهر و نفایس آن ولایت رسد بجهة پادشاهان ذیشان آن دیار فرستند مقارن آن حال جاپار رسیده از
جانب احمد پاشای والی بغداد مشعر بر وفات عثمان خان ایلچی روم در مریواس و توقف قافله و بانتظار صدور
امر مجدد و نظر و افغان درگاه فلک عماس رسید لهذا حاجی خان چمشگزک چرچی باشی بسمت رسالت
روم و سردار بیگ قرقلو تبچی باشی جلو نصرت مسیر را بجانب روس تعیین و سوای شانزده هزار

زمان جواهر و مرصع آلات با چهار صد زنجیر فیل برسم ارمغان بجهت اعلیحضرت پادشاه خورشید کلاه روس ارسال و در
هشتم ماه رجب ایلچیان عازم مقصد گشتند از اخبار بهجت آثار اینکه در اواخر همان ماه عریضه شاهزاده رضاقلی میرزا
بنظر انور رسید که ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت والا بجانب هندوستان آگاهی یافته میدان را
خالی انگاشته و جمعیت موفوری از اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان وارد [اطراف]
و در حینی که شاهزاده از خدمت اقدس مرخص گشته عازم مشهد مقدس بود در هرات اینخبر را شنیده با فوجی از غازیان
بعزم مقابله وارد سرخس شده ایلبارس خبر از آن یافته نیز به سرخس آمده بود و قراولان طرفین بیکدیگر خورده
و از لشکریان اینطرف دستگیر اوزبکیه شده از قرار تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده به سرخس معلوم ایلبارس
گشته دیگر پای جرات پیش نگذاشته بسمت ابیورد روانه و قلعه مرسومه بلغفالان را که مابین نسا و ابیورد و [واقعست]
محصور و بطرح یورش و افکندن نقب مشغول پس آن قلعه محکم بنا را گرفتار لجه یورش ساخته اگرچه اهالی آنجا در قلعه [داری]
میکوشیدند اما همان وقت داروغه قلعه مزبوره در ابیورد بوده برای خبرگیری حال قلعگیان با جمعی عزیمت
قلعه نموده از اتفاقات در اثنای گیرودار گرد و غبار جمعیت داروغه بنظر ایلبارس درآمده تصور اینکه گرد موکب شاهزاده [است]
که ببرق ادبار رسیده برق آتش غبار او را باد افکنده سراسیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم
رفت و جمعی کثیر از اوزبکیه تا آن نواحی دست تطاول گشوده بودند دست بنافه بردند که باوزبکیه و جمعیت خود
ملحق شوند در گوشه و کنار عرضه شمشیر آبدار گشتند پس رایات جهانگشا بجانب مقصد اعلی یافته بحکم همایون ... [خانه]
اتک ... جسر بسته جنود ظفر نمود فوج فوج آغاز مرور و عبور کردند چون کوهستان و آن ناحیه مسکن طوایف افاغنه بر [بعضی]
زاده اختصاص داشت آن طایفه صاحب جمعیت موفور و عدت غیر محصور بوده بر عهد سابقه همیشه مصدر انواع فتن
و شرور بر پادشاهان سلف از شیوه ایشان تقصیر ... بودند رای جهان آرا تادیب آن جمع دیرسرشت ... حال که
در حوزه ممالک محروسه سکنی داشتند تعلق یافته افواج قاهره را اکراه کرده گروهی کثیر از ایشان که جبال آسمان نشان
بود روانه فرمودند اگر آن طایفه پای بست سلسله پادشاهی شده عمل و کردن عصیان سرکشان هم آغوش تیغ اجل گشته
و روسای خیلان با براه انقیاد گذاشته و فوجی عظیم از آن طایفه بملازمت رکاب ظفرانتساب امتیاز یافته
موکب همایون از راه پیشاور و خیبر و جلال آباد نهضت فرموده در غره ماه مبارک رمضان وارد دارالملک

کابل

کابل و در آنجا تمامی سرکردگان و رؤسای خیلان افاغنه از ... شرف اندوز جبهه سای آستان سپهر بنیان و مورد
عنایات بیکران گشتند و بهمه جهت از ولایات سمت غزنین تا اتک که بدولت علیه نادریه اختصاص داشت چهل
هزار نفر از طوایف افغان پیشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات که ... در سلک ملازمت انتظام [دادند]
روانه هرات و اکثر تعیین فرمودند که در آنجا مشغول سرانجام ضروریات و بجهت سرحد و استعداد آن جماعت بوده باشند تا حینی که ...
نصرت آیات وارد هرات شود بشرح ... خطه کابل مضرب سرادقات جلال گشته بانتظام مهام آن نواحی پرداخته
و جواهرخانه و خزاین و زواید اسباب سرکار خاصه و احمال و اوزان همایون را با فیلیان و توپهای بزرگ روانه
هرات ساخته صوبه داری کابل و پیشاور را الحاکان در باره ناصرخان برقرار و او را با جمعی از خوانین نامدار و عساکر
ظفرشعار بامر التاق و انتظام آن دیار فرموده عازم سمت سند گردیدند در بیان حرکت موکب همایون بجانب سند
و گرفتاری خدایارخان عباسی و وقایع آن زمان بیامن لطف ایزد سبحان خدایارخان عباسی زمیندار
سند در ایام توقف موکب همایون در سند و همچنین در شاهجهان آباد که صیت سطوت جهانگیری و دبدبه گیتی ستانی آنحضرت
در اطراف آفاق اشتهار داشت همه عرایض بدرگاه معلی فرستاده دم از دولتخواهی میزدند در اینولا که هندوستان
مسخر گشته ممالک سند بعلاوه بعضی ولایات بابنده دولت روز افزون متعلق ... که مسالک کفران را از درون
باطن فرو ریخته روی عقیدت بقبله جهانبانان آورد تا از غلبه خوف و هراس هجوم ترس و وسواس خیالات
سست اساس بخاطر راه داده از جبهه سائی آستان سپهر مماس عالمیان سر باز زده چون محال سند از
ولایات گرمسیر و تابستان که ضمیمه ممالک خدیو کشورگیر گشته موسم زمستان فیض آغاز ... و بفصل اقتضای
سفر گرمسیر میکرد و عزیمت آنسمت ... خاطر خطیر شده فرمان همایون بنفاذ اقتران یافت که محمدتقی خان بیگلربیگی فارس
با قشون فارس و کرمان و کوهکیلویه و بنادر و حکام ما بین که مامور ... بودند از راه ... و توپخانه و زنبورک
قشون با غرابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا وارد سند و ... شود پس رایات فیروزی آیات جهانگشا
در هفدهم ماه ... از کابل حرکت ... از راه بنگش و دیره جات روانه سند و در بنگش ... و وزیر
از برای ضبط مداخل مالیات صوبه ناصرخان و ... لازم و ملاحظه سان قشون او تعیین و باتفاق ناصرخان بر [وانه]
پیشاور فرمودند و همه جا موکب همایون کوچ بر کوچ برسم استعجال راه نورد طریق مقصد گشته باوصف اینکه تمامی آن

سمت مشتمل بر جنگل و استقامات صعب و بیابانات آبی در زد ربا زوری همت شاهنشاهی زنجیانه راه در لحال بسهولت از
آن مرضع که رانیده در پنجم شهر شوال وارد دیره اسمعیل خان گشتند اگرچه اسمعیل خان اولا بقلعه داری پرداخته اما
چون ثبات و قرار خود در او برابر سطوت خدیو فریدون اقتدار از قبیل محالات حسن و بالتهاب نایره دید والا
آن سرزمین را مانند گیاه بعلف در آتش تیغ آتشبار یافت با روسای دیره بدایره اطاعت در آمدند هر چند کنار
دریای اتک که عزیمت سمت سند مقصد ضمیر جهانگشا بود کشتی برف گشتنی را نیابر ملاحظه حزم از مفاصل کنار
حمل فیلان که زان کرده همراه آورده بودند که در چنین ضرورت بیکدیگر اتصال دهند اما چون دیره اسمعیل خان نزدیک
بدریای اتک بود کشتیهای بسیار جمع و سفاینی که همراه بود بهم پیوسته زنجیانه هنجار پل دجله و مستحفظان زنجانه را
با کشتیها از روی دریا روانه و از منزل مزبور لوای جهانگشا را بجانب دیره غازی خان نهضت داده در
پانزدهم ماه مزبور دیره مذکور را مرکز دایره دولت ساختند غازیخان و سرکشان آنجا بار روی نیاز بدربار فلک
اقتدار آورده تمامی قلعجات آن نواحی [illegible] که از سوابق زمان بسرکشی مشغول و در مقام خودداری و استبداد
بودند مطلق قلاده انقیاد گشته مورد عفو و امان و اسمعیل خان و غازیخان هر یک بدستور سابق بزمین داری
دیرجات خود فایز شده مشمول عاطفت و احسان شدند از آنجا که خدیو بیهمال را از مبادی حال شیمه سرکشی کاه
کریمه آن بود که سالکان طریق ضلالت را از منهج اطاعت و دلالت نموده و بعد از اتمام حجت به بنیاد بر دارند
و او را از شامت سرکشی آگاه سازند فرمان خطاب بخدایار خان صادر گشت که هر باب خود را در بدربار معلی
فلک آثار رسانده [illegible] حکم مبارک را تعوید بازوی نیاز رسندی و تکحیل کردن امیدداری و سربلندی
ساخته بدرگاه معلی شتابد و در چهاردهم ذیقعده محل [illegible] بارگاه تخیم سرادقات سلطنت گشته چون در آنجا
بعرض اقدس رسید که آن آیه نجات در کوشش خدایار خان از مفاد ما یفعلکم نصیحی خبر داده و باغوای تسویلات
نفس ذمیمت بجزایات سند سروت روی فرار نهاده بتنبه او مصمم گشته بنه و عزوق را با شاهزاده نصرالله میرزا
در لارکانه گذاشته خود با فوجی از غازیان جریده و سبکبار در شب بیست یکم ماه مزبور [illegible] نهضت و بکشتیها
از دریای سند عبور و بایلغار مشی پرداخته با وصف آنکه آنطرف دریای سند تمامی جزیره و بیشه و صعوبت طی [illegible]
خار راه پیک اندیشه در هفت روز بایلغار آن مسافت بعیده را طی کرده وارد شهداد پور گشته و در آنجا خبر

دسل

و نیکش از جانب خدایار خان بدرگاه جهان پناه آمده بوضوح پیوست که رایش دون را اصلاح پذیر نیست
و عمرکوت نام محلی که در دشت بی آب واقع و بمسافت سی فرسخ از آب و آبادانی دور است
بتصور اینکه مرکب جهانگشا از رود دریا نگذرد یا عاجز خواهد بود از راه دیگر که آبادی داشت بمکان مزبور رفته آن
قلعه را پناه عافیت ساخته خدیو جهان پناه روز شنبه هشتم تمامه سپاه منصور را بجبر داشتن آب و آذوقه امر کرده
هنگام صبح به بلدی لطف الهی از شهداد پور سوار و شب ایلغار نموده روز یکشنبه نهم ماه مزبور ساعت از روز
گذشته بحوالی عمرکوت رسیدند با وصف آنکه خدایار در وقت هزیمت بقلعه مزبور کشید تمامی جواهر و ذخایر و
خزاین خود را در جاهای بسیار زمین که طناب و هم شخص اندیشه دقیق تعمق آن مشکل رسیدی مدفون ساخته
چهای فرار بود و حالت منتظره برای او باقی نبوده چون همیشه سرپنجه تاییدات رب قدیر مخالف آید دولت را
گرفتار کند تقدیر ساخته خواهد بخواهد بدست سپرده خدایار را قلعه مذکور از تیه حیرت و حبس غفلت گشته بعد از
آنکه گیرد مرکب فلک کوکبه غبار دیده مردم اش گشته انبساط و رود درایات عقاب پیکر نمود مانند مرغ
پرکنده و طایر بال افکنده از قفس قلعه برگشته بام فرار جسته آغاز پرفشانی نمود که شهبازان اوج دشمن شکاری
کمینشان از لشکر جلادت اثر بودند در خارج قلعه باو رسیدند و مانند صعوه پرشکسته بال تدبیر را بسته دید
خود را بقلعه رساند بعد از لمحه بغیر از اینکه از صدمه چنگل شاهین حوادث باشیان حفظ جناح گیرند راه
نجات برای خود گمان نکند چاره ندیده با روسای طایفه دست در دامن استیمان زده بپای بوس اقدس سر
افرازی جست و تمامی خزاین و سیم و زر و [illegible] لالی و گوهر که در زوایای زمین پنهان داشت بحیطه ضبط در
آمد بهمه جهت یک کرور متجاوز به تحویل کنجوران کنز عامره انتقال یافت پس موکب همایون روز پنجم ماه مزبور به بنیاد
خدای یگانه با فتح و فیروزی وارد لارکانه شدند **در ذکر وقایع بیچین ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و دو**
هجری سلطان زرین افسر نیر اعظم روز جمعه بیست یکم ذیحجه الحرام سنه هزار و صد و پنجاه و دو مربع نشین تختگاه حمل
گشته عندلیب باغی از خدا آباد چمن مانند مرغ آشیان گم کرده بسرگردانی کوی حرمان هیچ و با زیهرار گرا
بیست گلمزار در اطراف باغ بلند آواز حث و فاخته را که در حسرت دار الملک گلشن گرگ زبان بملکیت
بطوق بندگی سرو کردن آزادگی بر افراشت رسول نسیم بهار با هدیه مشکبار از جانب دارای فریدون فر

بار وصول بپای تخت گلزار کشور توران زمین جهان تیر گشتاری جنود قوای نامیه بصفوف قزلباش گل درآمده خوارزمیان

دی که غارتگران صحن چمن و یغماییان دار الملک گلشن بودند سر بپوستین کشی می‌کشیدند و از بلکان شاخ چشم شکوفه

وا از نابکاری پوشیدند گلهای نافرمانی فرمانبری اختیار کردند و اتراک صحرانشین رباحین دسته دسته رو به

اطاعت بدربار سلطان بهار آوردند و سلطان یاقوت افسر گل بر تخت زمرد فام گلبن تکیه زده بزم خرمی را

طبعی بر روی جگر سوختگان گلشن آراسته سلک دینار غنچه قلعه خود را بر روی لشکر ربیع گشوده از خوف

متقبل خراج گردید و ساحت گلزار از رستن گلهای لاله عباسی بندر عباسی گشت و چون از ابتدای کار که

مشعل عالم افروز این دولت پایدار از برج آثار زبانهٔ آیات الهی روشن و بر ساحت حال جهانیان ضیا افکن

گشته طریقه مرضیه آنحضرت است که هر یک از گردنفرازان که با بندهٔ دولت خداداد سر برگشی برآورده عنان

بزور بازوی اقبال به زوال شهنشاهی از پای درآمده نداشته‌اند باز زمین مروت دستگیر کرده بر صدر کنار

جای دهند در ین وقت که خدایار خدا اکبر اسیر سلسلهٔ زنجیر تقدیر شده بود عاطفت خسروانه که در کام بخشی

دشمن بر سر بهانه است باز از در اعانت درآمده بحکم فرمان ولایات سند و تتهه را از قسم انقیاد

داده تتهه را با بعضی از محال سند بخدایار مرحمت و دو اوراشاه قلیخان ملقب و مخاطب و سرافراز ساخته و بکیمت

سند را که به بلوچستان اتصال داشت بمحبت خان حاکم بلوچستان عنایت و شکار پور را با بعضی از مواضع سند

که در جانب علیا واقع شده بود بخوانین داود پوتره بتفویض فامت ایشان الخلاع نوازش و اصطناع

ارجمند چون حیات الله خان ولد ذکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان و رسول شاهجهان آباد از ملازمان رکاب

اقدس و بنیابت والد خود بصوبه داری ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین اوقات برحسب امر همایون

مجدداً او را لارکانه بخدمت والا پیوسته و از سفر عزم کرده غیر طریق ملازمت نموده و در حین مرکب منصور از لارکانه

عازم عزم کرده حسب فرمان همایون باحضار ذکریا خان اصدار یافته درین اوان که انصراف موکب والا از عزم کرده

افتاد ذکریا خان برحسب حکم بشرف اندوز تقبیل عتبه سعادت شمول مشمول التفات والد و ولد از حضرت خسروی

بنو حصول موصول گشته در باب خدمت و التفات حضرت محمد شاه پادشاه بایشان تاکیدات بلیغه و سفارشات بلیغه

فرموده در باب حیات الله خان که اسدجای خلای خدیو را در غلام نموده و او را بنا هنوز می‌طلب فرموده

ازهم

رخصت انصراف یافتند و در آن مکان عریضهٔ از جانب تقی خان بیگلربیگی فارس رسید که آمدن بسند

صورت نپذیرفته و از کچ مکران و در آنجا ملک دینار حاکم آنجا بمقام قلعه کشی برآمده بنا را به فوجی بسرکردگی

او تعیین نموده او مستعلا و او را بتکلیف اطاعت درآورده بنا بر احتیاط از انقضاء موسم در باب غرابات را از زوی

در بندر عباسی برگردانیده خود در کچ مکران توقف و حکم والا صادر شد که چون کار سند بروجه دلخواه

فیصل قبول یافت خص ساخته باستقبال وارد درگاه سپهر تمکین شود و چند از نظم مهمات آن سرزمین و انجام

امور آن عرصه سپهر زمین پرداختند هر چند که کامیابان میوهٔ کام ارس چو باغها که کلید باغ کام مراد از دوحه

در دست باغبان اقتدار ایشان است هیچ وقت از لذت اندوز میوه‌های رنگارنگ مستلذات جسمانی بستان

سرای مشتهیات لحظه فارغ نمی‌نشیند اما چون غیر از سایر حظوظ مرغوب طبع این خدیو کامیاب میوه خربزه و انگور

خربزه است که بآن رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف بغداد از کاریز عباس آباد هرات که فالیز آن از نشنیه

مرتبت بغالیز نامی بلاد است و خربزه ببغداد می‌آمد در اوانیکه رایات عالیات در ممالک سند و سیستان

جلوه دار بلخ و هرات و مرو شاهجهان این قافله حلاوت در راه و مطایا کوه پیکر با رخ بزرگ‌های نفیس آن

بوم برگشته و جانشین بخشی و اقفه بندگان درگاه بوده و دیگر اسبابست که مرغی را یاد یافت گشته طبع همایون

میباشد و چون انیمیغی مغهوم آشنا و بیگانه و معلوم دوست و دشمن گشته فرمان دهان اطراف ایران

تازی نژاد را پیش خرام کاروان پیشکشهای خود ساخته باین وسیله بخطر تقرب میجویند و بآستان جهان

سجده گاهش توسل می‌برند و در ایام توقف موکب والا در سند فرستاده شاه والا جاه محمد شاه با تحف

و هدایای مرغوب وارد درگاه جهان پناه گشته چون شاهزاده رضا قلی میرزا نیز در خلال احوال اسبان

ممتاز از والی بلخ نوباوه خربزه از بلخ برسم پیشکش القاب خدمت خدیو کردن فراز نموده بود و چند رأس از

کوه توان بار هلیت شتر خربزه بلخ نوباوه خربزه بجهت سرکار پادشاه والا جاه ارسال شده و فرستاده آن دولت

معزز ساخته رخصت انصراف دادند **در بیان انصراف موکب همایون بجانب ایران و عزیمت بخارا و تسخیر**

ممالک ترکستان بعد از انجام کار سند و فراغ از نظم مهمات سند میان همت بتسخیر ممالک توران

بسته و از مین تقاضا این معنی و برست که از جمیع ممالک محروسه اسباب و اسلحه و ملبوس بجهت غازیان

نصرت نشان و تدارک مهمات سیوترکستان در هرات حاضر نمایند و چون شاهزاده رضاقلی میرزا که به نیابت سلطنت
فایز بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران که وسط معموره است توقف داشت که هم ایام قشلاق را در آنجا
بنهایت رسانند و هم مهمات ملکی را بپذیرای انجام گرداند مقرر شد که شاهزاده با فوجهای خود در هرات بموکب
والا پیوسته و شاهزادگان کامکار را برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورند و در سیزدهم محرم سنه هزار
و صد و پنجاه و سه مطابق پیچین ئیل اعلام جهانگشا بعزیمت و کامرانی و شکوه سلیمانی از زلزله آسمان شکنند
از راه سبزوار و درون شال و خوشخ از اعمال تجستان عازم نادرآباد و در روز پنجشنبه هفدهم ماه صفر ختم
خریده را که در حوالی نادرآباد واقع است مضرب خیام عزت شان ساختند و ایام سعادت انجام هندوستان از تاریخ
غره صفر سنه هزار و صد و پنجاه و یک روز حرکت از نادرآباد تا ورود بآنجا دو سال و هفت روز مدت حرکت
از شاه جهان آباد تا ورود بنادرآباد یکسال کامل اتفاق افتاد چون بهنگام سبقت ذکر یافت در حین توجه
رایات نصرت آیات بجانب هندوستان در نادرآباد خبر طغیان لگزیه چار و تله و سانحه مرحوم ابراهیم خان
بموقف اقدس رسیده و از آن وقت عزم انتقام و تنبیه آن طایفه مذکور خاطر مقدس بود و بعد از ورود موکب
والا بنادرآباد اغنی خان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد را با فوجی ابدالی از سیوترکستان معاف و مقرر فرمودند
که در ابتدای میزان از نادرآباد روانه شیروان و در موسم زمستان که کوه البرز را برف گرفته راه ورود
بر آن طایفه مسدود میگردد به تنبیه ایشان پردازد و همچنین فتحعلی خان کوسه احمدلوی افشار قورچی باشی با جمعی از
خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر باین امر نامزد و حکام آذربایجان و اوجستان را نیز
بهمراهی ایشان مامور ساختند پس در روز سه شنبه نهم صفر موکب مظفر از نادرآباد رایات افراز ظفر گشته و در روز
و در شنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و جشن کهدستان یکنوسخنی شهر منور الرایه گیتی ستان کردند بسبب بعضی
مشاغل ملکی تاخیر در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر روی داد بتوقیع پیوست حکم والا نفاذ یافت که شاهزاده
کامکار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علیقلی خان ولد ابراهیم خان که بایالت ارض اقدس سرافراز داشت
مقید بورود رضاقلی میرزا نشده و زودتر وارد هرات شوند و رضاقلی میرزا از راه روز آباد در قراتپه بادغیس بموکب
همایون ملحق گردد و شاهزادگان نیز با علیقلی خان در بیست و هم ماه وارد و خدمت خدیو ارجمند و شرف تقبیل بساط

مقدس

مقدس سربلند گشتند چون تخت طاوسی که در ایام سابقه در هندوستان سلاطین آنجا بانجام رسانیده بودند و بعد از تسخیر
شاه جهان آباد بجواهرخانه همایون منتقل گشته بود لهذا همت بلند شاهنشاهی که اورنگ فلک اطلس را بزیر
درجات شان خود میداند بران تعلق یافت که در برابر آن سریری دیگر و با خیمه که لایق آن نشیمن فلک شان
و تخت شایسته مکلل بجواهر آبدار و لآلی شاهوار ترتیب دهند و بعد از حرکت از جهان آباد بحکم همایون استادان
صنایع کار و مهارت پیشگان جواهرنگار هندی و ایرانی بسرانجام آن تخت و خیمه گوهرآگین پرداخته مدت یکسال
که ایام راه بود تخت مذکور بهیئت خسروی از لآلی غلطان و گوهرهای رخشان که هر یک باخراج اقلیمی برابر بود در بها
و صفا با گوهر شبچراغ ماه و لعل رخشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و فر ترتیب داده خیمه نیز بدر رخشان
مکلل بمروارید و گوهرهای بیشمار نقش بسرانجام رسانیده تخت و بارگاه نادری موسوم گردید روز دیگر
آن خیمه و تخت را با تخت طاوس نصب کرده چند روز مجلس نشاط بر روی شاهزادگان آراستند و جمعی جواهر
گران بها و بازوبندهای مرصع بجواهر ثمین که فزون از حد قیاس و تخمین بود بشاهزادگان عالی تبار و علیقلی خان
عطا و دار السلطنه هرات را چون تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور گورکان بوده بنسبت همنامی
بقرة العین خلافت و جهانداری شاهرخ میرزا عنایت و سکه دار الضرب هرات را بنام نامی آنجناب فرمودند
و بعد از طی امتقدمات شاهزادگان گرامی را با نصرالله میرزا رخصت ساخته که سه ماه در هرات مکث کرده و در ابتدای
میزان که هوا باعتدال آید روانه ارض اقدس شوند پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مذکور بعزم ولایت
بیمن و سعادت تهنیتی از جلگای کهدستان حرکت و در رکاب که از مضافات مشهور ولایت ترنک روز
یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قراتپه بادغیس گشته و در روز ورود موکب جهانگشا رضاقلی میرزا نیز بسیار دار آراسته
در سراپرده آسمان شاکله سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره ور گشته آن لشکر قیامت اثر دسته دسته
جوقه بجوقه در کمال نظم و استعداد صف بسته بودند یکیک از نظر آفتاب اثر گذشته بخدمت شاهزاده کامکار
مورد قبول و استحسان گشته با فیروبازوبند که هر یک سرافرازی یافته جواهر نفیسه و لآلی شاهوار بان یگانه گوهر
صدف سلطنت عنایت گردید و سه روز برای انجام مهمات سپاه در آن منزل مکث فرموده از راه ماروچاق و
بجلگه راندخود و عازم بلخ شده و در هفدهم ربیع الاول موضع مشهور بتوپخانه یکی از توابع بلخ مضرب سرادقات

اقبال گشته چون عزیز قلی بیک دادخواه سبق اخلاص و قدمت خدمت در آستان دولت بمدت داشت در زمرهٔ قلعه بیگی و
باخلاص کیشی نقد جان را باخته بودند امتیاز محمد رحیم بیکی برادر او بوالیگری بلخ سربلند و بخطاب خانی فایز و بهره‌مند
گشتند خود را بجای سلطان ولد دادخواه عنایت فرمودند و حکام و عمال بولایات تابعه تعیین و در روز پانزدهم ماه
مزبور بسمت بلخ و حصار را که از متصرفات طبع زاد بن شاهزادهٔ نامدار بود تشریف برده چون سابقاً هزار و صد فروند کشتی
که هر یک هزار من بار بر میداشت سردار بلخ بامر همایون ترتیب داده در روی آب آمویه آماده کرده بودند مأمور شدند
کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده توپخانه را نیز نقل کشتیها کرده آنها را با آتش و با غله و ذخایر بجدا از روی آب روان
ساختند و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف و کشتیها از روی آب بمعبر کلیف
رسیده فوجی از غازیان کشتیها از آب عبور و مأمور شدند که همه جا از آن سمت آب محاذی اردوی همایون راه
نورد وادی مقصد باشند و در بیست و هفتم ماه نزول لشکر همایون بمنزل کرکی که معبر بخارا بود اتفاق افتاده در آنجا الله
حکیم بی اتالیق که در زمان سابق و دوران از عمدهٔ امرای توران بود با حاکم حصار و حاکم قرشی و اکثر روسا و عظمای
آنطرف آب آمویه وارد اردوی معلی و شرف آستانبوسی نایل و متقبل خدمت گشته بخلاع فاخره و نوازشات
اختصاص یافته و از منزل مذکور رضاقلی میرزا را با شش هزار از نواب لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که برسم منقلای بچهار
جو رفته در چارجو توقف نماید تا موکب همایون وارد شود و علیقلی خان را نیز بسمت ترکی آمویه بامر ریخته مأمور داشتند
که همه جا از محاذی رایات معسکر شاهزاده مرحله پیما گشته از ایلات و اهالی آنسمت هر کس در مقام ایلی و اطاعت بوده بزینهار
و هر که در اندیشهٔ سیاست نماید و بعد از عبور علیقلی خان از آب بیرا جمعی از ایلات گردن انقیاد نهاده
فوجی از جادهٔ اطاعت انحراف ورزیده عازم فرار شده بودند بمعرض قتل و نهب در آمده آن فوج منصور با اسیر
و غنایم موفور وارد اردوی معلی گشتند و رضاقلی میرزا که بسمت چارجو مأمور بود چون سکنهٔ آن نواحی از وقت
بسمت خوارزم کوچیده رفته بودند صیدی از آن طایفه در دام شیرشکاران معسکر شاهزاده در نیامد و در روز چهار
شنبه هشتم ماه جمادی الاخری عالیجاه چارجو سوار روی کیهان پوی شده بحکم والا در عرض سه روز جسری بر آب
آمویه ترتیب داده و افواج قاهره آغاز عبور کرده فوجی بمحافظت چارجو و صیانت جسر و ضبط جمع محصولات
آن نواحی مأمور شدند و در چهاردهم ماه آنحضرت با غلامان و خاصان بکشتیهایی که بخاران سر مند ایلدگرد بند

مشتمل

مشتمل بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت و عمارت ساخته و مخصوص مرکب مقدس و نقاشی و طراحی پرداخته بودند
سوار گشته از آب عبور و حکیم بی اتالیق که وزیر و مدار علیه کارخانهٔ سلطنت توران بود با جمعی از نقبا و اشراف و اعیان
بخارا و از آنروز وارد دربار خود شرف و بتقبیل عتبهٔ علیا و حضرت کورنش شرف بخلاع فاخره و نوازشات جلیله
بهره‌مند گشته بگروه و در آنجا گذشت و روز دیگر حکیم بی اتالیق را با رفقای او در حق خسرو فرمودند که ابوالفیض خان را مستظهر
باشفاق شاهنشاهی ساخته بدرگاه سلاطین سجده‌گاه آورد و موکب همایون از راه قراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا
و یکشنبه بیست و دهم ماه چهار فرسخی بخارا مضرب سرادقات جلال گشته چون ابوالفیض خان قوت مقاومت را از
خود مسلوب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه را که در نهمدستان از اقصی ممالک ترکستان فراهم آورده بود در جنب
جنود دشمن شکن شاهنشاهی مغلوب یافته جز انقیاد چاره ندیده با حکیم بی اتالیق تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف
و قضاة و امرا و اعیان خود بجمعیت تام از باب اطاعت و خدمت پذیری برآمده روی امید بدربار سپهر احتشام
آورده در یک فرسخی اردوی معلی نزول و در روز دوشنبه بیست و نهم ماه عز اذن کورنش یافته بتقبیل عتبهٔ علیه فایز و بتمیز
دولت و سلطنت راه سپرده چون از خاندان چنگیزیه و دودمان ترکمانیه بود در حضرت جلوس در مجلس منزلتشان یافته
بتقبیل تفقدات خدیوانه زنگ زدای نقوش و تشویش خاطر او گردیدند و بعد از آن جمیع روسا و نقبا بارگاه یافته
بخاکبوس حضرت اقدس جبهه سای آستان اردوی مقدس گشته رخصت انصراف یافته بخیمه و منزل که برای
ابوالفیض خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت کردند و روز چهارشنبه سیم موکب عز و جاه از
المنزل کوچ کرده بیکفرسخی مخیم حشم اردوی معلی گشته ابوالفیض خان بخلاع فاخرهٔ خاص و بالاپوش طلاباف
و کمر و خنجر و انعامات شایسته بهره‌مند گشته و در ایام توقف موکب جهانکشا در بخارا به ابوالفیض خان لوازم
مرحمت فرموده او نیز آنچه لازمهٔ خدمت و فرمان برداری بود بتقدیم رسانید و جمع کثیر از ایلات ترکمانیه
و اوزبکیه بخارا و سایر ممالک توران را سواره از بلخ آورده از نظر انور گذرانید و هر طایفه با سرکردگان خود
در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافته امر والا نافذ شد که ایشان در دنبالهٔ رایات
همایون بودن بخراسان رسانیده و چند نفر از بیگلربیگیان عظام و خوانین را با فوجی از لشکر ظفر اثر روانهٔ سمرقند
فرمودند که از ترکمانیهٔ آن نواحی جمعی را بملازمت رکاب اختصاص داده از راه چارجو روانهٔ خراسان نمایند

بهمه جهت چهار هزار نفر از ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از که میابان خدمت رکاب ظفر آمده
ملازمت او در حوزه اعتصاب گشته بسمت خراسان مامور شدند و در بیست و نهم جمادی الاخر سنه مذکوره که بر
ابوالفیض خان بخلعت آفتاب طلعت زینت امتیاز و اعتبار رونق در لخش مهر گوهر نگار و دیوار افتخار یافته اختیار سمت
شمال رود آمویه و ما وراء النهر با و مرحمت و چهار جزو باقی محال جنوب آمویه را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور
بلخ و ولایات آن بدولت علیه نادریه متعلق بوده باشد چون پادشاهان سابقه ترکستان اباعنجد بخطاب مستطاب
خانی مخصوص بوده اند از فرط مکرمت نام ابوالفیض خان را بافسر شاهی سربلند ساخته شاه ابوالفیض خان
خطاب فرمودند و حکام تمامی ولایات ترکستان تعیین فرموده جمعی که از روی انقیاد بدرگاه سپهر بنا آمده
متعهد خدمات شده بودند بدستیاری عنایت شاهنشاهی در محل حکومت متمکن شدند و چون علیقلی خان
که بشرف برادرزادگی آنحضرت سربلندی داشت و در آن سنوات بمهمات اندخود و آن خدمت والا بود در خاطر
اقدس خطور کرد که در مقام مصاهرت درآمده خاندان چنگیزی در سلک انتظام در آید ابوالفیض شاه این معنی را مایه مباهات
دانسته بقاعده و قانون سلطنت و آداب رسوم ترکمانان دو صبیه مقصوره شبستان حصول پیوست و دختر دیگرش که در
حجله عفاف بود بخدمت حریم حرم حرمت سرا پرده عصمت مقرر گردید و در سلک خیربت نخواره زم آن محذره خاندان
چنگیزخان در سلک پرده گیان حرم محترم انتظام داشت چون معروض شد که خلاف آن دیده بود که در حدود
کابل بعضی از افاغنه آنجا قدم از جاده صواب بیرون گذاشته اند لهذا طهماسب خان جلایر را که چاکر قدیم این دودمان
ابد پیوند بود بسرداری تعیین و زمام اختیار ممالک سمت شمال آب اتک را از حد تتهه تا رسند و
الامت که از هندوستان مرجع و بانید دولت خداداد انتقال یافته بود تفویض و جمعی از بیگلربیگیان و حکام
و افواج قاهره از غازیان بهرام انتقام را با او مامور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار رفته فتنه ترکمانیه را از
آنجا که سرکرده کل طوایف آنجا متعهد انجام آن شده بودند ملازم ارفه روانه خراسان و از آنجا روانه مقصد گشتند
بتنبیه سرکشان آن نواحی پردازد و بصیره داران کابل و سند و حکام آن ولایات فرامین مطاعه صادر شد که
بدستور سابق در شغل خود مستقر و مستقل بوده تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که از تا خان که در
لاهور و ملتان از آنطرف آب اتک سردار مذکور را از این طرف با هم رسم اعانت و طریق موافقت مسلوک دارند

آنکه

آنچه متضمن خیرت مولین عظمتین بوده باشد بعمل آورده ند در بیان توجه موکب اقدس بسمت خوارزم و تسخیر آن
دیار بنفرت بازوی عزم چون در ازمنه سالفه سرحدات خراسان اکثر اوقات دستبرد تطاول و پایمال تعدی
جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده ولایت خراب کرده و قصد قصاص و انتقام از آنجماعت مکنون ضمیر خدیو
دارا شکوه بود حضرت صاحبقران در این اوان که ایلبارس والی آنجا در غیبت موکب جهانپوی سر از گریبان زیاده سری برآورده
قدم بحدود خراسان گذاشته بود همت والانهمت بتسخیر و تدبیر آن ملک گماشته تعلق داشت بعد از انتظام مهام
ترکستان در شانزدهم ماه مزبور که عبارت از شهر رجب باشد موکب فیروز حسب الامر از خارج بخارا کوچ کرده
منزل بمنزل عازم خوارزم بعد از ورود به خواجه قلعه سی که تا چهارجو حرکت زند و دو منزل مسافت داشت باستماع
خبر استماع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم لشکر کرده که محمد علی خان اوتاق که با اوزبکیه اتفاق کرده
با جمعیت و استعداد تمام وارد شش فرسخی چارجو شده اند خدیو جهان بمجرد رسیدن این خبر بنه و آغروق را
مامور ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی منصور هنگام شب سوار و در راه نوز دوادی ایلغار گشته
یکساعت از روز گذشته اخبر عبور آن روز با انتظار گذشتن افواج قاهره در ناحیه چارجو توقف و در روز دیگر که
جبین دیگر ماه مزبور بود بعزم تنبیه آنجماعت اعلاء لوای خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آنروز که علامت گرد
و سپاهی سپاه خوارزم معلوم گشته خبر بخاقان بحروبر رسانیدند مقرر شد که غازیان نخبه بر ایران که مقدمه
الجیش عساکر نصرت ماثر و منشور لشکر فتح و ظفر بودند با آنجماعت در آویخته ایشان را از روی معرفه و حزم بدستیاری
مشغول ساخته تا آنحضرت بسر وقت ایشان رسیده دست بازی آنگروه بر سر بازی انجامد بس خدیو بیهمال از قول
همایون جدا گشته با فوجی از یکه تازان گزین و جانبازان موکب نصرت قرین بمقابله تکاور انگیز بفاصله
یکمیدان اسب فاصله مانده بود که حصار ثبات قرار آن طایفه مانند دیوار شکسته که بهوای لطمه سیل از پا
درآید بی زد و خورد منهدم و روان آن سیل بلا از نهیب شکست یافته روی بر تافتند دلیران جرار تا بنده آلهی و فرمان شاهنشاهی
بتعاقب ایشان پرداخته جمعی از ایشان را از نوک شمشیر تا بناک خس و خار زنده گذاشتند و فوجی را حلقه کمند در آن
بهم آغوشی در برگرفته و سروزنده لسپاه بنگاه عرض پیوست بعد از آنکه بتیغ تیز دلیران آن طایفه گردن
داگر ده لسپاه را روانه و بار عدم ساخته روز دیگر در همان منزل که تا چارجو شش فرسخ مسافت داشت

برای محافظهٔ سرحد خراسان توقف و روز سیم عطف عنان کرده وارد اردوی همایون گشتند چون رضاقلی میرزا از شوق
دیدن نصرالله میرزا برادر کامکار خود که از هندوستان آمده بود در هرات توقف داشت غالب و ملاقات او را مشتاق
بود لهذا امر خیر گشته با علیقلی خان روانهٔ مشهد مقدس و رایات جهانگشا بانتظار عبور بقیهٔ سپاه منصور دو روز توقف
که در عقب مانده بود پنج روز دیگر در آنمکان توقف و هزار و ششصد فروند کشتی که قبل ازین بحکم والا برای سیور خوارزم ترتیب
یافته بود بکارخانهٔ همایون و غله و ذخیره از حد افزون که خوراک دشمن و دوست بود مشحون گشته از روی آب آمویه روانهٔ
حدود خوارزم و کوکب والا در پنجشنبه بیست و ششم ماه دبدبهٔ خسروی از کنار آمویه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید
و در سیزدهم ماه شعبان موضع شهر بند بوبنی که ابتدای معمورهٔ خوارزم است مضرب سرادقات دولت گشت
و چون ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت جمعی از ازبکیه و جهت یاری قتال گشته در روز ورود به بوبنی کمک
شده که شاید ایلبارس از قلعه بمعرض جنگ گذارد در صورت تکلیف داده بوبنی را قورغان ساخته و گشته بهادر
زاده و آغروق او در رود آن منزل گذشته و روز شانزدهم بجانب هزار اسب نهضت و نمود و صحبتی قلعه مشغول بوده
رزم جوی فرمودند معلوم شد که ایلبارس پای جلادت را لنگ نموده و در قلعه کینی پیش آورده چون قلعهٔ مزبوره مشتمل بر
مستحکم و آب آمویه اطراف آنرا احاطه داشت از یورش بردن قلعه صرف نظر نموده و لهذا چند نفر گشته بکار قلعهٔ مزبور
و روز دیگر لوای جهانگشا بجانب خیوه که تختگاه ولایت خوارزم است در وسط مملکت نهضت داده که شاید
انمیغی سلسله جنبان حرکت ایلبارس گردد بعد از آنکه کوکبهٔ مسعود یک منزل حرکت کرد ایلبارس نیز از هزار اسب برآمد
آب آمویه عازم تیمت شد هر چند یکی از پیشقراولان حرف از کنار آمویه رو گشته جرأت مقابله نکرد اما طایفهٔ یموت
و تکه و باقی ترکمانیه در نهایت که از کمی خردی و زیاده سری بودند بغرور دستبازی پای جرأت پیش گذاشتند
آنحضرت نیز میمنه و میسره و قلب و قول را بجانب تیز ... که دهشت ... رفتار باز ... خود بسعادت با فوجی از
جان سپاران جلادت پیشه و شیر شکاران درست اندیشه سر راه بر آن جماعت گرفته بسیاری را طعمهٔ تیغ
دست غازیان فیروزی طراز و دلیران گردن فراز سر خویش گرفته با ایلبارس پیوستند ایلبارس از جاهای
بلا کمک و دو رنگ خود در قلعهٔ خانقاه که از قلاع حصینهٔ خوارزم مابین هزار اسب و خیوه واقع است رسانیده لشکر
خود را در خارج قلعه فرود آورده نصب خیام اقامت کرده و موکب همایون آن روز در حوالی خانقاه

و روز دیگر

و روز دیگر صبح بر سر قلعهٔ خانقاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه شهسوار ترکتازی دلیران گشته
ایلبارس نیز با فوجی زیاده از حد و جمیع ازبکیه و ترکمانیه و آنچه که داشت ناچار از در ستیز و آویز درآمده غازیان
موکب ظفرنشان باشارهٔ آنحضرت جلو ریز بجمعیت آنگروه لگام را گرم گشته بجانب حضرت آفریدگار و اقبال بی زوال
شاهنشاه جمله اندران طایفه را از پیش برداشته جمعی از ایشان را بیلدی شمشیر تیز روانهٔ دیار فنا کردند بقیهٔ آن
جماعت که در اجل ایشان تأخیری بود داخل قلعه گشته از همان راه فرار رفتند نصرت نشان اتفاق نموده
جمعی را نیز در اثنای گریز عرضهٔ تیغ هلاک ساختند و بسیاری آذوقه و بسته فتراک ساخته و ایلبارس با ازبکیه در قلعه
متحصن گردید یساولان رکاب همایون از چهار طرف بیورش مأمور گشته ذوالفقار نامی حاکم و ترکمانیه و داغستان و امرا
ازبکیه و جمعی از سپاه و رعیت ایشان از شیرحاجی و خارج قلعه خیمه نشین بودند بدست آورده شیرحاجی را تلف کردند
پس جوالهای آسمان رفعت ترتیب داده از توپهای رعدآوای اژدرپیکر و خمپاره های ستاره ریز آتش فشان
رشتهٔ باران برق خرمن سوز صبر و توان رعیتان از رجال قلعه گیان سحن شد و نقابان چابکدست از چند جا
شکافتن زمین و حفر نقب پرداختند دیوار قلعه بضرب توپ قلعه کوب ویران و نقبها با برج و حصار دست
گریبان گشته غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین مهیای یورش گردیدند اهالی قلعه چون خود را از جهت
در ورطهٔ بلا دیدند با اکثری از رؤسای ازبکیه ارباب امتحان درآمده در بیست و چهارم ماه بدرگاه جهان
جهان پناه ایلبارس با وصف اینکه کشتی خود را تباه دولت خود را سپاه دید باز باعوان خود بر جادهٔ
ضلالت باقی بود درآمدن تعلل می ورزید روز دیگر باشارهٔ اقدس رفته او را با رؤسای ازبکیه که با او اتفاق
داشتند خواهی نخواهی از قلعه درآورده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند که مرحمت شاهنشاهی قضای
عفو اغماض کرده اجرای تیغ سیاست را بر گردن ایشان روا نمیداشت اما چون در حین توقف موکب همایون در بخارا
شاه ابوالفیض خان شاه افراسیاب جاه توران بحکم اقدس چند تن از معتبرین ازبکیه را نزد والی مزبور در خوارزم فرستاده
او را براه ایلی و اطاعت دعوت کرده در حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم از جا رجوع نیز دو نفر چاپار کان
آنجا برای اتمام حجت نزد والی مزبور فرستاده بودند مرحوم الیه همگی را بضرب شمشیر پاره کرده بود لهذا از فرمان
قهرمان شاهنشاهی بحکم عدل او را بدادخواهی درآمده او را با بیست نفر از رؤسای اشرار که در جمیع مراد هنگام آزار بی

فساد بودند بپاداش رسانیده و والیگری را بطاهرخان نواده ولیمحمدخان چنگیزی که بسلطنت توران زمین جنبی غم و از خود شکیدن
این دولت ابد نزلان بود عنایت و اتالیقان و ایناقان موافق معمول آن مملکت تعیین فرمودند از سوانح این
اوقات اینکه اراجیف سلم اصحاب قلعه در میان اورکنج منتشر گشته فوجی از رجاله و سایر ایشان اورا و روی همایون
خود بجانب قلعه شتافته آهنگ تاراج خانقاه کردند ابواب علم برای جهان گشته سی نفر از ترکمن را
در دروب کشیلی بحکم والا گردن زدند و چون سابق برین ایلبارس بقزاق و آرال کس فرستاده استمداد
کرده بودند ابوالخیرخان والی قزاق با فوجی از قزاقیه وارد ازبکیه و قلعه خیوه که دارالملک ولایت خوارزم است شده داخل
گشته چون حال بر این منوال دید عریضه داده آدم فرستاده جبهه و چون بنجدی سر برآمده بود ندا اطاعت و فرمان بری
وفق طاقت انها بود درین کره راه گریز الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین زده بجانب قزاق شتافت
انجبر که بسمع اشرف اقدس رسید رایات جهانگشا بسمت خیوه حرکت نموده چون قلعه مزبور رتبات متین ودرا
قلعه ازبکیه را ذخیره و جمعیت بر فرقه داد ازبکیه آنجا حصار و وقت مشرف دستی کرده اطراف قلعه را آب بسته و اطغا
خود راه بر غازیان جلادت بر و بکه ازدرهای آتش رو احتراز آب از آب شد تراز حصر کند شده سد
کرده بودند لهذا ابواب مخالف گشودند پس خارج قلعه مغرب خیام سپهر احتشام گشته اطراف قلعه محصور
شد که نهرها حفر کرده آب را از کنار قلعه بصحرا ساختند مامورین بانجام یافته روز چهارم کلوله توپ و خمپاره را از
چهار سمت بقلعه فرو ریختند و از نها و قلعگیان بر انگیختند چون الطاقه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه
دیدند هنگام عصر طالب امان و با کلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان و مورد عفو و جان گشتند پس حضرت
ظل اللهی چهار هزار نفر از ازبکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسه خوارزم را اسامی دیده انتخاب و ملازم رکاب
نصرت انتساب ساخته بخراسان مامور و محصلان شدید از طلب جلال تعیین و تمامی اسرا که در عهد سلف از ولایت
خراسان برده بودند ذکور و اناث جمع کرده بهر یک از خرجیان داو بار بایشان که حاضر بود سپردند همچنین تاتار
جمعی از طایفه روسیه قید اسیری ازبکیه شده بودند ایشان را خرجی با زاد و راحله مرحمت و مرحله پیمای وادی مقصد
خشنود و مدت اسرای خراسان بهمه جهت صاحب زده هزار نفر شده که از آنجمله چهار هزار نفر در قلعه خیوه می بودند حضرت
ظل اللهی ما کشف حساب بجهت ایشان منور جیره و ماکول در روح حشیان معین ولیشان را روانه خراسان ساخته

در قلعه که چهار فرسخی ابیورد در موضع موسوم بچشمه خلیجان بمعماری همت بلند بر گاردی نیست از جمله آنحضرت احداث
شده بود دشکی داده قلعه مزبور را نجیه آباد موسوم کردند چند روز با نظام امور خوارزم و انجام مهمات آن ولایت
پرداخته چون لوازم لشکر زیاده نزد والا بحث تحمیل سکنه را ملال می شد لهذا آنرا می رو سوخار زیم مشهد
خدمات آن ولایت و متقبل ادای لوازم ایلوار اطاعت گشته و خدیو بیهمال غیره را با معدودی در آن مملکت گذاشته
در هفدهم ماه صیام از خیوه صرف زمام نصرت فرجام کرده در چهارم شوال وارد چهارجو شدند بعد از ورود الویه
منصوره بچارجو حکیم بی اتالیق که رشته دار معتمد دولت شاه ابوالفیض خان بود از جانب شاه فرهسیات جائز
دستبوس وارد و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی دیعامت خدیوانه مباهی گشته رخصت انصراف یافت
و در اینجا که رایات جهانگشا بجانب مرو نهضت فرموده در مرو نیاز محمدخان والی بلخ با حاکم اندخود و اکابر و اعیان
آن مملکت حسب الامر اقدس جبین سای نیاز و در باب ضبط و ربط امور مملکتی اوامر علیه و ارشادات بهیه
از موقف اعلی صادر گشته رخصت گردیدند و موکب والا از راه کلات و ... و کربکان که مسکن قدیم
آنحضرت است متوجه مقصد گشتند و بعد از ورود بکلات هر چند که سابقا بحکم جهانبان عمارات عالیه در آن
رفیعه ترتیب یافته بود مجددا طرح بازار و چهار سوق و حمام و مسجد و رباط در آن مکان ریخته و فرمان اعلی نافذ
شد که کارکنان در اتمام آنها سعی جمیل بظهور رسانند و از آنجا بچلپکی عثمان بخره آباد تعیین و برای هر یک از
سکنه آنجا که نیز امرای خیوه بودند رشته معیشت معین و امرا از آن ولایت را معظم فرموده از راه عشرت آباد
جبوشان وارد رادکان و چند روز به نیت نهضت سرای الکان پرداخته در اواخر شهر شوال وارد ارض اقدس مشهد
شرف اندوز آستان ملایک مطاف پادشاه کشور ولایت و امامت وارث سلطان ابوالحسن علی
ابن موسی الرضا علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیه والثنا گشتند و چون بعد از فتح هندوستان قندیل
مرصع عنا که در قبه علیا سپهر قبه علیای ماه مهر طلعه نیز دو همچنین بعد از تسخیر ترکستان قفل طلای گوهر
آگین مرصع بجواهر ثمین ترتیب یافته بود در روضه رضیه مقدسه رضویه کرده بودند وضع هر یک در مکان مرصع
که فرموده بودند از وقایع ایام توقف اینکه قبل از ورود موکب والا بارض اقدس فرستاده از جانب پادشاه
والاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف و هدایای چند نیز قبل آمده در ارض اقدس توقف داشت

بعد از چند روز بار یافته پیشگاه حضور رو بعد یارا از نظر اقدس گذرانیده تفویض پرگنات و محال متعلقه تهته و صوبه کابل را

که در سمت جنوب و شرقی دریای اتک واقع و مرافق عهدنامه بین الدولتین پادشاه والاجاه هند تعلق داشت

رسانند توضیح این مقال آنکه بعضی از پرگنات واقعه در سمت شرقی دریای اتک در ازمنه سالفه بمصارف اخراجات

کابل مقرر بوده و جمیله ولایات طرفین رود اتک فیما بین دولتین محدود و معین می شد پرگنات مزبوره چون

در سمت شرقی اتک و در صوبه لاهور واقع بود سه سال با بند دولت روز افزون حواله شد که بعد از مدت از آن

باز بدولت علیه ارکانیه متعلق باشد و همچنین بعضی پرگنات آن طرف آب متعلق به تهته و سند صوبه دار خان

ناظم صوبه کابل از حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض داشته عازم شد که پرگنات متعلقه

مصارف کابل بالطریق اربود استمرار بدولت علیه ادر نیه قرار گیرد مسئول او در حضرت شاهنشاهی مرتفع

قبول یافت این سخن با تهته و سند آن پادشاه والاجاه محمدشاه رسیده بود از آنجا که آنحضرت لقاوه مروت

و حق شناسی بودند رانیدا حقوق عنایات بیکران اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت ابد پیوند که رکانیه تعلق

بود و این را مغتنم دانسته برای مزید التیام به صوبه داران لاهور و تهته و سند فرامین نوشته مقرر داشته

بودند که پرگنات مزبوره را که صد و بیست هزار تومان متجاوز مداخل مالیات آنها میشد از ممالک هندوستان

وضع و علاوه تهته و سند و غیره داخل حوزه قدرت شاهنشاهی و ضمیمه حوزه مملکت ظل اللهی دانند و همچنین

از طرف قمرالدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان

بدرگاه فلک نشان آمده دستاویز ایشان را بدربار فلک مدار رخصت بار داده بنوازشات خسروانه

سرافرازی یافته مرخص انصراف گردیدند و نیز از جانب طهماسب قلی خان سردار کابل که مامور برفتن بقبضه

قشون ترکستان بود عریضه بملحوظ عالی گذشته جلال گردید که ارزبکیه قانا غان مسکنه کرلاب اقبال پناه

اطاعت را کلید باب تدبیر ساخته از در حیله درآمده بودند سردار بخیالات باطله ایشان پی برده ایشان را جمیعه

تیغ دمرده و جمعی را عرضه تیغ بیدریغ ساخته ملازمان رکاب پرستار انطایفه را تماما منظم انتقام داده روانه اردو

و خود از راه بامیان روانه کابل شده است **در بیان حرکت رایات گیتی ستان از ارض اقدس**

نشان بجانب داغستان چون بسبب قتل مرحوم ابراهیم خان جبه لکزیه جار و تله داغستان منظور نظر

آفتاب نشان بود و تنبیه سرکشان ازیاد رفته ارادی باد غنی خان افغان ابدالی بیگلربیگی افغار با افغانه ابدالی مامور به تنبیه لکزیه

جار و تله شتافته درین اوقات خبر گذار شد که خوارزم روی داد و فوجی کثیر با سرداران و خوانین مامور گشته

که قبل از آنکه موکب همایون روانه شیروان و دربند گشته با فروغش نایره گیرودار ... را گرم ساخته ... مرکب والا

وارد شود ... از بکیه توران و خوارزم پیش از توجه موکب گیتی گشا بحکم والا فوج فوج بهمراهی آنها بپای آهنین پنجه

روانه آنسمت شدند و چهار ماه در ارض فیض قرین متوقف گشته بعد از انجام بزم عیش و نظم جشن اختیار امر جهانبانی

مرزبان شاهزاده رضاقلی میرزا التفویض و روز چهارشنبه بیست و ششم ذیحجه الحرام هنگام غروب آفتاب ماهچه رایات

جهانگشا از ارض اقدس طلوع نموده چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه و ارزبکیه توران و خوارزمی

غلات راه نیشابور و سبزوار بمصرف رسیده و از اتفاقات در آن سال تسعیر غلا در اکثر ولایات شیوع داشت

و غله و ذخیره در ولایت سر راه کم یاب بود الویه فلک فرسا از راه جغرتان و استراباد و مازندران عازم مقصد

گشت روز رجب محرم سال هزار و صد و پنجاه و چهار هجری بمنزل علیاباد جغرتان مضرب الویه غرو شان و مخیم خیام سپهر

بنیان گردید **در ذکر وقایع تخاقوی ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و چهار هجری** شب یکشنبه سیم ماه محرم

بعد از انقضای سه ساعت که خازنان گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک قدیر جل شانه برای مجلس تحویل خسرو

گردون سریر مهر منیر از زرنیخ رسفید انجم و اختر بر طبقهای سیمین افلاک چیده و فراشان قضا از نمایش حسین

دارا بساط گلدوزی در صحرای ایران گسترده سلطان سیاره گان مربع نشین اورنگ حمل گشته بر سریر

ابرازی بخوش نزد دستی اسباب بتجمل گل ها بال سیل طراوت ساخته و خراج نسیم بهاری خوش کلبه وجود

تخت نشین سریر زمرد فام چمن یعنی لاله را که از بندق ژاله دریافته بود التیام داد و خدیو نو بهار بعزم انتظام

داغستان لاله و شقایق مرکب صرصر نژاد صبا را از برگ بنفشه زین کرده و ریاح ربیعی غبار انده ده دی را

که در دلها مانده گردیده ملال گشته بود زایل نمود و جشن نوروزی مرتب گشته تمثال سرو سهی که بزرگ داغستان

لاله زار بود بیکر نکل قد برافراشت و سرخای گل سرخ خار خار از خاطر برافشاند و او سمی سیاه اندرون لاله را

که داغ دیگر در دل بود کل کرد و او رهی ظهور خار ماند که گرد سلطان بهار خیمه بر دامن دشت و کوهسار زده عازم

مقصد شدند بعد از روز دستقان انقلاب در مزاج هر راه یافته شروع بپارش آغاز انجمن در زمین خم برسته بود

ترددش که وفقدان ذخیره و علیق نیز علاوه علت پابان گشته چون سبزه و علف پا بزدم صحرا کشیده مزارع برای حشم ناند
از خانه و نیز در هم رواج میکرد و تا شهرک کرابلی که پنج شش منزل بود بدبه حادوه روز رطی و اکثر دواب از فرط گرسنگی از رفتار
باز مانده بسیاری از اسباب ایل اردو در حین عبور از آنها بباد فنا رفت از آنجا که هر تند باد رخنه و قرین
و هر خزان زبهاری در آستین میباشد بعد از ورود بشهرک کرابلی که دامنه کوه و صحرا چون دامن گلچین لبریز سبزه
و ریاحین بود او روی حیوان را افاقه حاصل و ایام عسرت و تعب زایل گشته هر روزه خدیو هفت اقلیم بنای
حرکت را بتکلف پنج و نیم قرار داده تا طی مسافت کرده چند روزی جانب شمال اردو گران بسمت دشت نقب
خیام ظفر احتشام گشت که تا دواب از کار مانده بحال آمدند و در آنمکان عریضه خوانین و سرکرده کان که مامور
بجار و تله بودند بنظر اقدس رسید مشعر بر آنکه سرپنجه اقبال و بازوی قوی به نیروی بخت مرد افکن خاقان بیهمال
آنطایفه را گوشمال بلیغ داده و ابواب مخافت الدماء و هلاک بر روی ایشان گشوده توضیح اینمقال آنکه لکزیه چاره و تله
نقلب شهر معروف بلفلانکزی موصوف و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آنکوه از جبال
مشهور جهان و در بلندی و رفعت سرکوب چرخ گردنست خوانین و سرکرده کان بعد از آنکه از موقف اعلی
مرخص گشته بودند در بنا برده هم دیگر و از کنار رود خانه قانق شده دو آنطایفه سه موضع را که مرور بجار و تله خارج
داخل میسر باشد استحکام داده در هر یک سر راه بر غازیان گرفته بجنگ برداختند و در سنگر اول که چاره و تله
غازیان را روز آوار گشته جمعی از آنطایفه با جار هیچ اینست هدف گشته چون سمت کوه در تصرف لکزیه بود از نظر
تاب مقاومت نیاورده جار و اخلا و بجانب فرار رفته بنای پرخاش گذاشته بعد از چند روز که در جانب شرقی
عظیم و جنگلهای متراکم وقوع پیوست جمعی از ایشان بقتل رسیدند و بقیه خود را بسنگر سیم که بر فراز کوه واقع
و اصعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آن مکانیست بسیار صعب مشتمل بر جنگل و درخت که در بالای
کوه اتفاق افتاده و بیک راه انحصار دارد که مشهور است بدهنه و هوی اگر باد گرم رو خورشید بر فراز آن
صعود کند از نشیب قدم ساز دالا سبکی سریع السیر ماه بر قبه این آغاز بالا روی کند جون را از زد زه اعتبار زند و
دلاوران افغان ابدالی داد طلب گشته استدعای کردند که منتجات لشکر ظفر اثر باشند پس بانگام در طرح
جنگ افکنده تا شام از طرفین جمعی بمعرض قتل در آمدند و نیم شب باشند دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا پیمای

جلادت

جلادت آغاز صعود کرده هر چند لکزیه بغلطانیدن سنگ و انداختن تیر و تفنگ بمدافعه برداختند دلیران
باز روی پس نکرده پای جرات پیش گذاشتند اگرچه صد تفنگ از دلاوران ابدالی مقتول و زخمدار گردید اما بتایید
الهی و قوت اقبال شاهنشاهی سنگر مزبور مفتوح چون سمت شمال کوه بسته و راه فرار بر ایشان بسته شده
بود جمعی از آنطایفه از غلبه هراس سراسیمه از کوه بریده بمغاک نیستی افتادند و بقیه ایشان اسیر و دستگیر گردیدند
لکزیه و دیگر ایشان که از میانه بدر رفته نواحی مساکن و اماکن آنطایفه از صدمه جنود مسعود عالیها سافلها
گشته بیرنه قاعا صفصفا پذیرفت و اثری از آبادانی در آن محال باقی نمانده در ابتدای این فتح نمایان
دویست هزار روپیه که مساوی ده هزار تومان بوده باشد بصیغه انعام و خلعت گران بها در وجه غازیان
و سرکرده کان مزبور رسید که بالکلیه چار و تله بی مجادله بر ایشان مسلط و ایشان تا آنکه آب بسم و حنظل
رسوم بقصور تعاقب جمعی از ایشان را از شمشیر گذرانیده عیال و اطفال ایشان را اسیر و اسباب را در آورده عوض
چار و تله را که مساکن آنطایفه بود بالکلیه از وجود آنطایفه پرداخته اند اما در حین مراجعت بحکم قضا بر
دو سه صاعقه روی داده قریب بدویست تفنگ غازیان در میان برف تلف شده اند پس کوکب جهانگشا
از گرگان حرکت و از خارج استراباد عبور کرده وارد اشرف مازندران و سه روز در آنمکان ولیله بر جهت
اشرف گردیده از آنجا از راه مرادگره عازم مقصد گشته و از سوانح حیرت افزا اینکه چون ولایت مازندران
است تمام جنگل و بیشه و در زمان پادشاهان سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده اند که شارع منحصر بهمان
اعلیحضرت شاهنشاهی راه را و اینکه جانب دکار ززنی بود الکه و قاف لقوروق با حرم محترم طی منازل
جمعی از خواجه سرایان و غلامان و همینه گشبکان بقور و قجیلری همراه داشتند آن راه را امیر بلطر بن معصوم طی
کرده در محال سرد کوه از پل سفید گذشته مابین زیر آب و بهی و نزدیک که از مواضع قدیم و در شاهنامه
نیز مذکور است روز یکشنبه بیست و ششم صفر که مقابله شمس و قمر واقع و شب روز قبل از آن قران نحسین اتفاق
افتاده بود در سیاه برگ گشته تحت درنشیب رحمت در کمین کمین نشسته در حین عبور ذات اقدس شاهنشاهی
هدف گلوله تفنگ ساخته از جای که تخمینا بیست قدم فاصله داشت تفنگ انداخته از آنجا که حفظ الهی و هرجا
نگهبان وجود بیهمال حضرت و فرخ فال میباشد گلوله را گذشته زیر بازوی راست آنحضرت را اندک رنگ شکست

خورشید به پشت دست چپ آمده و از آنجا بر گردن اسب خورده اسب بر غلطید شاهزاده رضاقلی میرزا از زور سواری
همراه بود خواجه سرایان و غلامان قورچی و همه کشیکچیان رکاب را خبر رو ایشان سراسیمه و بی تاب بر گرد کمر و بیشه
و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو گشته تا خبردار شدن ملازمان رکاب آن دغا پیشه خود را میان جنگل و بیشه زده بدر
رفت چون آن راه در دامنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثری بظهور نرسید از آنجا که مدبر و کارفرمای زنگار خانه
خداوند یگانه است آن حال کمر از انگشت(?) نه سهام حوادث از شست تیرانداز قضا گذار یافته بپرستاری(?) الطاف
ایزدی از آنحضرت درگذشته و صرصر این قسم بلا با بهراداری(?) فانوس حمایت سبحانی غباری بدامن شمع جهان
افروز ذات مقدس نفشاند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره القصه از آنجا گذشته بعد از ورود
بطهران رضاقلی میرزا العزم ییلاقشی ز رکاب اقدس مرخص و مامور بتوقف در طهران گشته با خواجه های سرکار
شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه قراجه داغ
و بروجرد(?) وارد قبله(?) و از آنجا از راه شاه داغی متوجه مقصد شدند و در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردهای طوایف
لکزیه و ساکنان(?) شوامخ جبال البرز و اماکن صعب المسالک داغستان ماوا داشتند بشرف پابوس مشرف و در رصد(?)
اطاعت و فرمان برداری درآمده هر یک بسرانجام ملازم بر رغبه مال رسد خود پرداخته و در زمره چماقداری(?)
قمری که منتهای داغستان بود متوکب همایون گردیده و از قضایای سانحه که در آنزمان بعرض رسید مقدمه
انقلاب خوارزم و قتل طاهرخان والی آنجا بود کیفیت این قضیه آنکه سابقاً در حین توقف رایات جهانگشا در خوارزم
جمعی از اشرار اوزبکیه و طایفه ارال که در سمت شمال خوارزم متصل بقزاقی(?) میباشد از صدمات چیرش(?) ظفر شعار
فرار اختیار نموده بودند در این اوقات ولد ابوالخیرخان والی قزاق با آن طایفه گرد آمده قلعه خیوه را محصور و بعد از
چندی بر قلعه مسلط و طاهرخان را با بعضی از رؤسا که دم از هواخواهی ایشان میزدند مقتول و متقلد قلاده
والیگری گشته از استماع این خبر شاهزاده نصرالله میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره خراسان به تنبیه اشرار خوارزم
و استرداد آن ملک تعیین و حاجی سیف الدین خان بیات و محمدعلی خان قرقلو را از دربار معلی صاحب اختیار
مهمات سرکار شاهزاده ساخته دستورالعمل مفصل که قانون لشکرکشی سلاطین و خواقین آفاق قبول است بود
بایشان داده روانه خراسان فرمودند که به تهیه و تدارک آن سفر پرداخته در نوروز آن سال در رکاب شاهزاده ارجمند

عازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون یکماه در قریه [illegible] و خاص فولادخان شمخال و سرخای خان فرزند احمدخان
و اوسمی قراقیطاق با جمع عظما و امرای داغستان وارد اردوی معلی و بشرف اندوز تقبیل عتبه علیه گشته بهره یاب
عنایات شاهنشاهی و باعطای خلاع فاخره و اسب و اسباب طلا مباهی گشتند و ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه
سرکشان آوار که مسکن ایشان در منتهای داغستان واقع و بحدود چرکس اتصال داشت عازم گردیدند و صعوبت
راه و سختی اماکن آنجماعت نه بحدیست که بالمردی اشهب قلم طی وادی توصیف آن توان شد در تمام آنمرز و بوم
که از ابتدا الی انتها دوازده روز راه است قطعه زمین مسطح نمیباشد و راهی که ده دوازده پیاده پهلوی
هم توانند رفت بصعوبت پیدا میشود قطع نظر از ان بحدی ییلاقیست که در دشتستان قلل جبال آن از
برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن با زمستان جاهای دیگر لاف مساوات میزند یازده روز
دیگر در آن نواحی به تنبیه سرکشان و اشرار پرداختند از سوانح اتفاقیه اینکه جمعی از جزایرچیان را به تنبیه فرقه لکزیه
مامور ساخته بودند چون جزایرچیان از شخصی نابلد بدرقه راه برده در مقامی نامناسب مابین کوه برف آغاز
جنگ کرده از فریقین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بمعرض هلاک درآمدند و چون موسم عقرب و فصل
خریف بود نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد که به تنبیه طایفه اوار بر وجه بلیغ بعمل آید لهذا از
آن منزل حرکت و عطف عنان فرمودند سرخای خان با کوچ و بنه خود از قمرق حرکت و در رکاب همایون وارد
دربند گردید چون احمدخان اوسمی را در حین توجه موکب همایون بجانب آوار از قمرق با جمعی از غازیان
مامور بکوچانیدن خانواری ملازم لکزیه قراقیطاق ساخته روانه فرموده بود امر همایون صادر شد که غازیان
مامور نیز حرکت کرده در دربند بموکب همایون ملحق گردند در عرض راه در صحرای اجرایغ(?) که از اعمال داغستان
و بوقش(?) حدود گرجستان رسید در حینیکه غازیان از قراقیطاق که بیشه و جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند فوجی
از اشرار لکزیه قراقیطاق بتحریک اوسمی از میان جنگل و کریوه که شروع بشلیک تفنگ و غازیان
در تنگنای جنگل چون خود را جمع نمیتوانستند کرد بهم برآمده بعضی از اسباب و احمال ایشان بتصرف لکزیه
درآمده جمعی بقتل رسیدند وصول این خبر بروجهی چنان غضب قیامت لهب و دامن زن نایره سخط مشتعل
گشته عزم جهانگشا تصمیم یافت که چندی در حدود دربند و داغستان توقف و تمام اشرار آن سرزمین در زیر پی

و طمع متقلبان شدند و برای رفع نسبت دیگر نیز از آن احکام جهانبانی شرف صدور یافت و محصلان تعیین شدند که از حد تفلیس الی

قافلان و اردبیل و تبریز از خالصه جات و دیوانی و غیره غله بجهت سیورسات غازیان با عراده و در باب حمل و نقل اوری

مساعی نموده باشند و رایات نصرت آیات در پنجم شعبان وارد ارس شد روز چهاردهم آغوتاق در روی مسیل گذشته

باقوچی منزجه مقال قراقیطاق گذشته از دربند تا حدود ولایت شمخال همه جا بفاصله دو فرسخ و سه فرسخ قلعجات

محکم ترتیب داده جمعی را بآنجا تعیین فرمودند که تمام انتقال در تصرف غازیان بوده در هر جا اثری از لکزیه بظهور

رسد در تنبیه ایشان کوشند و روز دهم رمضان المبارک رایات نصرت سمت شمکاذی سه فرسخی دربند که محاذی

بتراب معلف بود برای قشلاق اختیار و حرم محترم و بنه و آغروق را با بقیه اردو وارد دربند بجهت احضار مقرر فرمودند

کیفیت

که هر یک از رؤسای غازیان خانه از چوب و ذرتیب داده و تهیه سامان و اسباب زمستان پردازند در

آن زمان که در اوان توقف موکب جاه و جلال روی داد آنکه سابقاً نگارش یافت که در جنگل مازندران تفنگی

بجانب اقدس گشاد انداخته بودند چون بچند نفر از جماعت تائبینی که در آن اوقات فرار کرده بودند ظن بر

کس برای دستگیر کردن آنها تعیین و فرزندان مزبور را در هرات در صدد او به وشا فلان کرخه بحضور اقدس

آوردند معلوم شد که نیلقدم نام غلام ولد دلاور نایمنی باغوای ولد دلاور که در رکاب فیروزی انتساب ملبوس صدور

این حرکت شده بود آقامیرزا در آید ای صدور این خیانت بعرض سیاست درآمده چون با نیلقدم او رحان

بخشیده شده بود او را از هر دو چشم کور کردند و نیز در آن اوقات آدم از نزد محمد شاه پادشاه والا جاه هندوستان

تحف و هدایا جهت تهنیت قران و خوارزم آورده بعتبات خاقانی سرفیکشته رخصت انصراف حاصل نموده

و همچنین نظیف افندی و منیف افندی نام از دولت علیه عثمانیه که بسفارت مأمور و باتفاق حاجی خان چنگنی

که ایلچی روم بود از دربار عثمانیه رخصت انصراف یافته بود در ماه ذیقعدة الحرام وارد درگاه سپهر احتشام گردیده نامه

پادشاه سکندر جاه روم را که مشعر بر اعتذار قبول مذهب جعفری و تفویض رکن بود رسانیده جواب بحضور

پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل از آنکه پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک

روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود و بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت ایران

بسلسله علیه صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله علیه با توابع بتصرف اوزبکیه و کابل و توابع بتصرف سلاطین

هند

هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه درآمد چنانچه بطون سیر و تواریخ بآن

مشحون است و صد و دو سنوری هم فیما بین خاقان مغفور امیرتیمور و اجداد آن خلد مکین پادشاه سلیمان تمکین ذوالرتبه

معلوم میباشد و در یورتاق که بتائید اللهی جلوس بر اورنگ سلطنت ایران واقع شد نیز مزین و معهود ضمیر گشت که

ان شاء الله تعالی ارجاع العزیز ممالک محروسه که در تصرف سلاطین اکناف است انتزاع و استرداد شود سوای ممالک

متصرفه روم که آنحضرت را بقبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم هرگاه صورت حصول پیوندد فهو المطلوب چون

غرض اصلی نظم سررشته اینست البته در باقی مواد مضایقه نخواهد شد و ممالک مملکت فیما بین جدا نخواهد

داشت و هرگاه مقرون بقبول نگردد ممکن نباشد بالکلیه رفع اعلان سازیم و در عالم دوستی و برادری توقع

داشتیم که امر خمسه چون متضمن اصلاح حال مسلمین بود آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند بایست که بروجه اتم

و اکمل فیصل یابد آن خود در عقده امتناع ماند چون در میانه دو دولت نزدیک و دوست و دشمن حرفی گفته ایم لطیف

حرف خود عازم روم و متوجه انقره و بروسیه هم باشیم امیدوار هستیم که انشاء الله تعالی بعد از ورود بآن سرزمین در عالم

مهمان نوازی از طرفین الشرف آن دولت علیه امر معهود دریغ نکرده و چون در خلال آن احوال احمد خان

اوسمی نیز پسر خود را با ده نفر از صبایای خود برسم پیشکش باتفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه معلی فرستاده

کار داغستان نیز قرب بانجام بود افندیان را مرخص ساخته با جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطایای

خاص جناب مالک الملک لم یزل و قدیر لا یزال جل شأنه باین خدیو بیهمال آنکه در چنین موسم زمستان

که برف و باران لجه بر شتنه نزول را از دست نداده لاینقطع نثار بود در سنه‌های سعید آید رفقای هرا

ناجی میکرد و از اطراف ممالک محروسه غلات حمل و نقل اردوی معلی گردید بقدریکه جمعیتی را که زیاده از عدد

انجم و کواکب در موکب آسمان شکوه در رکاب نصرت بزرد میبود کفایت میبود هر چند که در صحرای مغان بجهت

بستن ذر با وجه مفاسد سبب رفض و تقسیم و خالی ماند ایران کرده ایشان نیز از صمیم قلب [illegible] این

کارها شده بود اما در این اوقات برای مزید تأکید حکم مرکند فرمان شد بخطاب بیگلربیگیان عظام

و حکام کرام و سادات عالیمقام و علمای فضلای کرام با اهتمام و [illegible] مبین و دو افغان سالک [illegible]

و کلانتران و کدخدایان و روسا و سرکردگان و قاطبه قاطنین و جمهور متوطنین ممالک محروسه [illegible] مستظلان

صفوی
حضرت بقصر دولت ابد مدت ظل اللهی از صدور در ابتدا انشهای که قبل و پیش در صادر گردید بامضمون که چون شاه اسمعیل
که در سنه نهصد و شش هجری خروج کرد بنابر اغراض نفسانیه در میان اهل اسلام قدح زنادقه برهم زده و بنای سب و رفض
گذاشت و باین سبب احداث تفرقه عظیم بین المسلمین کرده لوای نفاق و نزاع افراشت بحدیکه گفتگو در عهد آن اسلاف
امر تحت این شد بخروج و دماء مسلمین بمعرض تلف درآمد لهذا در شورای کبری صحرای مغان در حینی که جمهور
انام و کافه خاص و عام ایران از نواب همایون ما استدعای قبول امر پادشاهی میکردند با ایشان تکلیف فرمودیم
که در صورتی که سران ایشان متوقف بقبول خواهد شد که ایشان نیز از سب و رفض از بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهل
ایران شیوع یافته نکول و از رفض و تبرا تبرا و در فروعات مقلد امام بحق ناطق جعفر صادق علیه التحیه والسلام باشند
و ایشان نیز بر جمیع حکم اقدس و ارشاد مقدس ما گردن نهاده از سب عدا سب و رفض گذشته تابع ملت جعفری گردیده
در ابتدا این ما نیز بر سریر اجلاس میمنت مانوس اقدس تزئین داده متعهد فرمودیم که عهد و جمعه معهوده را
با علیحضرت فلک رفعت خاقان البحرین سلطان البرین خادم الحرمین الشریفین ثانی ذوالقرنین اسکندر رزم التوقین
پادشاه اسلام برادر والا احتشام اعنی سلطان ممالک روم اعلام و آن مطلب را بر وفق مامول بدریرای اختتام
سازیم که مقدمات مزبوره بتایید الهی قرین تحصیل و در شرف انجاح و وصول است در بنوقت که بنیاد حضرت
در بند مطلع ما بهجه رایات فرخنده متقرر گرکه آسمان بر ند بود و تجدید بد من ید الله کید از برای اطمینان حقانیت
مدار از علامة العلمای مجتهد الزمانی ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علمای کرام که در رکاب ظفر انتساب حاضر و مفتخر بر
خدمت فیض مظاهر بودند در مجلس خلوات استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را معروض داشتند بنابر
هذا المقال بتایید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عز و جلال شرف صدور یافت که بنحویکه قبل
ازین مقرر داشته ایم از سب و رفض محترز باشند و علامی فهامی خلاصه الفضلاء الکرام میرزا احمد ملا نایب الصدارة
ممالک محروسه را با قضای ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهمگی و هر یک
القا و ایشان نیز بسمع قبول اذعان و اصغا نموده تخلف از مدلول آن امر را سبب سخط و غضب شاهنشاهی
دانند **در ذکر وقایع ایت ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری** شب چهارشنبه چهاردهم شهر
محرم الحرام تحویل آفتاب عالمتاب ببرج حمل واقع گشته اوسمی پ‌اسم دی که به نیرنگ بر جند

ربا حین زنگار زنگ استیلا یافته گلگون قبایان گلزار از لباس برگ و بار عاری ساخته بود از ظهور علامت سلطان
بهار ربالغزی برودت از داغستان کوهسار راه فرار پیموده و قلندر بید برگ نوای بهمن که در توران
زمین چمن عرصه را از قزلباش آتش خوی کلهای آتشین خالی دیده لوای استبداد بر افراشته بود هجوم
کوکبه قوای ربیعی و دواخ دیار هستی نمود در روز چهارشنبه جشن نوروزی بفیروزی در کمال بهروزی و فیروزی
اندوزی بتقدیم رسیده چون در نفس قدسی سرشت همایون مخمر و معهود بود که بعد از فراغ امور مملکت
روم و التیام اوضاع المرز بوم سلطنت ایران را بکلی ارث هزادگان کرامی تفویض و خود در کلات که
مسکن قدیم همایون است بنا کرده نشینی که پادشاهی عالم معنی عبارت از انست بگذارند لهذا
معماران مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و برکاران سخت کوشش و کارگذاران صاحب هوش
تعیین فرموده که در کلات عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که رفعت و اعتلاء همدوش ایوان سپهر برین
و طاق متوازن رواق چرخ هشتمین باشد با برنات و حمامات و دکاکین و خانات و آب انبارهای
کوثر سرشت صفا پرور و برکه‌های زمرد مزاج سلسبیل نژاد احداث و از اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی
نفایس اسباب لطایف الوان و نوادر آنچه در ذخایر امتعه و از هر جنس محتاج و هر نوع چیزی که
چنین کار عظیم القدر را بان احتیاج افتد برفوری مهیا و تدارک و نقل آن نزهت سرای جنت قرین
و بهجت آباد خلد آیین که حصن حصین جهان و رکن رکین معموره عالم امکان است نمایند و موکب نصرت
اشتمال روز پنجشنبه بیست پنجم ربیع الاول که اواسط جوزای انسال و هوا را موسم اعتدال بود اولا جبه
اشرار طبرسران را جهة سمت ساخته در سمت دشت کاری حرکت و آنچه لازمه بود از تاخت و نهب
و احراق اماکن و مساکن و چرانیدن مزارع و محصول آن طایفه بعمل آمد و در آندیار دیار و از آبادی آثار باقی نگذاشتند
و از آنجا عطف عنان بجانب سایر محال داغستان کرده دلیران سپاه در دمات و قراسقاق و قلاع آن طایفه
کار آتش در بیشه و گرگ در رمه و سیل در ابنیه کردند شمخال و مرخای و در اکثر اوان از ملازمان رکاب
همایون بودند و در مراسم خدمت تقصیری نکردند اما احمد اوسمی بنابر صدور خیانت کلاً از او در مقام
وحشت بود و بحصانت قلعه و مکان و سختی معابر مستظهر گشته بقلعه قریش که در بالای کوهی فلک شکوه

واقع و اطراف آنکوه مشتمل بر جنگل و درخت و منفذ بر یکراه باریک بسیار سخت بود بحکم جهت چون بعد از رفته
و مطیع گشتن ترکمانان دهستان و انتظام مهام آن نواحی و تمشیت امر را در متوجه قلع ادیمی گشته بیرون از
دلیران پیل زور خصم افکن و دلاوران شیر صولت صف شکن در سر آنقلعه پای جلادت فشرده حملات
شدیده و صدمات عنیفه بر آنقلعه سپهر پیوند مستولی شده ادیمی ناچار ترک قلعه و حصار داده دل دیار
کرده فرار اختیار و راه سمت اورا و قدم فرسای صحرای ادبار شد و بقیه قلعه گیان و اهالی قراقیطاق
روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده برای عذر خواهی جبهه سای مرکب شاهنشاهی گشته و تقصیرات
ایشان معفو مقرون و مقرر شد که آنقلعه استوار را که از سنگ و آجر پرداخته بودند با کوه بلکه کوه را
با خاک یکسان کردند و سابق سمت ذکر یافت که بعد از تسخیر مملکت خوارزم و دفع ایلبارس والی ابابات
طاهر محمد خان جنگزی بوالیگری تعین گشته مرکب همایون عازم خراسان گردیده و در ایام توقف مرکب مسعود
در دهستان بعرض اقدس رسید که اشرار ارال و خوارزم بتظاهر و اغوای ولد ابوالخیر خان والی
قزاق و اتفاق ارتوق ایناق سر بمخالفت برداشته و باز جاده صواب بیرون گذاشته طاهر خان
والی را مقتول و ولد ابوالخیر خان را بوالیگری قبول کرده اند چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و ارال
با وصف مروت و عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در ایذا احسانهای ایام سابقه ایشان ظهور
پیوسته بود مبین ناسپاسی و کمال حق ناشناسی بود نصر الله میرزا را که نافذ الحکم ممالک خراسان بود
با فوج خراسان و توپخانه و استعداد کامل مامور به تنبیه اشرار و تسخیر خوارزم و مستور فرمودند که بعد از نوروز
فیروز عازم آن سمت شود ارتوق ایناق با اهالی و اعیان درونشاه و سرکردگان ارال و خوارزم از توجه
مرکب شاهزاده خبردار از نشاء باده سرکشی که در دماغ داشت هوشیار گشته از روی اضطرار
نادم و پشیمان خایف و هراسان عازم خراسان شده درصدد در آمدند بخدمت شاهزاده پیوسته مستدعی
عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن بقیه اسرا و دادن فوجی ملازم شدند و شاهزاده در مرو توقف و بعد از
عرض و حصول اذن و رخصت از خدمت شاهنشاه سلیمان حشمت بسبب آنکه پیچیده از نفوذ اوزبکیه
خوارزم در رکاب نصرت انتساب مشغول خدمتگذاری و سالک طریق سربازی و جانسپاری بودند

ازدیا

ازدیاد بار شوکت مدار خاقانی بمراعات حقوق خدمت ضعیف نالید و ملاحظه پاس نیازمندی و شکسته بالی ایشان
تقصیرات آنطایفه را باغماض عفو مقرون و والیگری بر طبق مسئول آنجماعت بابوالمحمد خان ولد ایلبارس که از نبایر
گزینان بخت آرای نصرت مدار شاهزاده کامکار بود عنایت و اتالیقی والی مزبور را به ارتوق ایناق مرحمت
و اتالیق مزبور برادر خود را روانه رکاب ظفر انتساب نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والی مزبور را مخلع ساخته
روانه و مجدداً فوجی شایسته برای خدمت رکاب همایون از خوارزم کارآمد ارال و خوارزم گرفته روانه
درگاه معلی و بقیه اسرا را نیز مستخلص ساخته تتمه خوارزمی تمله و بیرون که در آن ولایت بدفع الوقت گذرانیده
و مانده اند تماماً کوچانیده روانه خراسان سازند و رؤسای آنطایفه بر وفق فرمان متعهد و رخصت انصراف
بخوارزم حاصل نموده و روانه خوارزم و شاهزاده بجانب خراسان منصرف و در بیست دوم جمادی الاخری
وارد ارض فیض نشان گردید در بیان سوانح بلخ و ظهور درویش فتنه اندیش در آنمملکت با دعای سلطنت
و مآل کار او و از سوانح امر غریبه آنکه بعرض اقدس رسید که در اواسط ماه شوال شخص مجهول الحال از اویماقات
اوبه و شافلان در لباس درویشی وارد اوبه شافلان وارد اند خود را از آنجا عازم بلخ گشته و در آستانه
مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت نموده جمع کثیری در
ترک تاجیک بلخ با عصمت الله خان قبچاق و سعید شیر غازی الکنز از ریش سفیدان اوزبک باو گرویدند
در اندک روزی ده دوازده هزار نفر دور سر او جمع و از اطراف تمام اوزبکیه حتی نیاز خان والی ارغنقل خانلی
از روی نیاز بزیارت درویش مزبور رفته و خاک قدمش را بجاروب مژگان رفته بعد از آنکه رفته رفته
کار درویش مزبور بالا گرفت والی خایف شده و جمعی را بر سر او فرستاده جنگ واقع و قشون طرف والی
شکست یافته وکیل بلخ در میانه با جمعی مقتول و قشون اوزبک دست تغلب بر آورده در بیرون و درون شهر
هر یک از مردم خراسان و قزلباش را که دیدند بقتل رسانیدند و والی در ارک متحصن شده بعد از رسیدن
این خبر جمعی از غازیان سرحدات بسرداری محمد حسین خان جنگ لک بیگلربیگی جرنشان و الله ویردی بیک محمد
قاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین برای رفع این فتنه و تنبیه درویش مزبور با توپخانه و استعداد مامور بلخ
افغان آن بتاریخ یوم جمعه دوازدهم ذیحجة الحرام خبر رسید که در اثنای محاربه باطن درویش را گونه مدد کرد

عصمت الله مزبور که از جانب درویش پادشاهی ترکستان نامزد او شده بود تکلف زغدار و از ملاحظه
ایمنی تزلزل در احوال مریدان شکست اعتقاد راه یافته فرار درویش مزبور در آستانه شاه مردان بصورت اول عصمت الله
بعد از چند روز بار سوی جانب سمرقند بسته براه جهنم الملیا رو خراجه نعمت متزلزل آستانه مزبور ره خدمت یافته با جمعی از
غازیان درویش نامعتقد سخت ترددها آورده جمعی مانند هوای باطل در سر او بودند مغرق وارثهم ارتیز
جمعیکه محرک فساد بودند دستگیر شده بموجب سیاست در آمده نداهم همایون صادر شده سرداران سابق
سررشته کار را از دست نداده بهمان ضابطه مقرره عازم مقصد باتفاق والی ... اثر آنمعدین که در چنین
امر بجانب هنگام طلب گشته فتنه برانگیخته اند مشغول آن گروه را تادیب و تنبیه نمایند چون هیچکه سبق ذکر یافت احمد
اوسمی بجانب او در راه گذشته قلعیات ساکن انها با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه
و محل بمحل پامال سم ستوران دلاوران و دست فرسود تطاول غازیان گردید تنخاه سرخای که بزرگ داغستان
بودند با جمیع سرکشان از غاشیه کشان رکاب و ملتزم خدمت اطاعت گشته تا حکام و اعاظم فرمان داغستان
و هرکس که در هیچ عهد مطیع فرمان روای نبوده اند قلاده انقیاد بر گردن افکنده نیز در خلال آنحال از جانب سلطان
محمود خان پادشاه سکندر جاه روم نامه رسید مشعر برانکه از جانب اندولت از قبول التصدیق مذهب جعفری
و دادن رکن کعبه معظمه که مخصوص بنام اهل ایران باشد عذرخواهی کرده اظهار نموده بود که در ابداء این مطلب
امر دیگر از آنحضرت خواهش نشود در سال گذشته در حینی که افندیان از دربار عثمانی برای اعتذار همین معنی
آمده بودند بتوسط ایشان بپادشاه سکندر جاه روم نوشته شده که مهیا و مستعد باشند که بعد از انجام امر
داغستان متوجه روم و عازم آنمرز و بوم خواهیم شد در نیوقت نیز در جواب نامه مزبور بهمان مراتب نگاشته
قلم تصریح و اعلان گشته پادشاه والا جاه روم را از توجه موکب جهانگشا بآن مرز و بوم صریحا آگاهی بخشیدند
بسبب محمد علی خان قرقلو را بایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را باطاعت او مامور ساخته در یوم دوشنبه
شانزدهم ذیحجه الحرام سال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری در سمت داغستان لوای توجه بجانب مغان افراختند
و چون از روزی که موکب همایون بجانب مغان حرکت کرده بر خلاف ایام توقف که هوا در کمال خرمی بود
برف و باران شدید شروع کرده لاینقطع از بیرون آسمان آب بر ساکنان عرصه غبرا حجت و قطرات

سحاب برشته بارش را چون دست لئیمان در کف نمی گنجید که ... تسبابای سالیانه کرده سپهر محتاج چنین
آتش برود و سرادق هوا بری فلک را ایلکانه آب کردشی در لکه را از شدت باران اوج سیل بجائی رسید
که در انهار و انهار بر هر حباب از گرداب کشتی بر رود کهکشان یاد میداد و رحمت خاک عالم آب گشته تلاطم
پهلو به یجوج اخضر میزد و حباب و اسباب بسیاری از کثرت گل و لای و نزول برف باران شدت سرما در معرض
اسقاط و اتلاف و انزوا رسید تا که ... در حین وقایع سلخ ذیل مراقب سال هزار و صد و پنجاه و شش
شب پنجشنبه که بیست و چهارم محرم الحرام بود بعد از انقضای پانزده ساعت چهل و دو دقیقه که خلیفه شب لباس عباسی
مشگفام در بر اوالکلیل فرقدان در سر داشت سلطان سیارگان که از شدت برد در خیمه ترتری فلک
منزوی بود آفتاب شده از نهانخانه حوت برج حمل خرگه کشید نسیم سریع السیر از جانب کشور آرای
بهار در دار الملک گلزار بارگشته بتحفه هدایای نفحات عطر بار گشته فرمان بران قوای نامیه
گل سوری را در صحن چمن برافراختند و لشکر جانشکر گل از دهشتی مسخر ممالک باغ و راغ ارجاد آمده
بجامه حصر لباس نسین قلاع کوهسار بر پرداختند باشبانان طبایع برای دفع غایله برودت که فیما بین خدیو
بهمن صورت شباط و دارا سکندر حشمت ایار فاصل برد و سایل صبا و شمال را برانگیختند و اقدیان اعلام
سرو صنوبر بقطع نخل خلاف و اشجار شاخ برخواستند و سادات سبز پوش شمشاد و سوسن و قضات عمایم
سفید شکوفه و نسترن که صدرنشینان ایوان بستانند در روضه فایض الانوار گلزار سحاب نزهت و صفا تجاه
یکرنگ گشته در جوش بر خاشجوی گلهای سوری برنگ و نشان مشتار که دشمن جانی گلشن همه در نوک
سنان شکست جشن نوروزی آراسته گشته بعد از انقضای ایام عید اخضر عنبر رنج اد در صحرای مغان را
قرارگاه موکب منصور ساخته بیست یوم در آنمکان جایم توقف افراشته غازیان بحال آمده حرکت و از چهار نفر
نهر بر عبور فرموده از راه اشتر و دو فرا چمن روانه دیار ... خان بایالت ... سرداری آذربایجان
را فراز ... بافوار لشکر فیروز اثر را در حوزه اصفیا را مقرر فرموده امر کردند که بیلربیگیان و حکام دربند
و شیروان و قبه تا رود قراباغ و تفلیس و ایروان هر یک با قشونهای خود در حکام ما بین مهیا و مستعد بوده در حین
ضرورت باتفاق سردار با عانت یکدیگر بپردازند و چون نصرانیه ... که در ارض اقدس توقف داشت ما مرا

شده بود که پادشاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا و نجوم بساط بوسی وارد دربار معلی شوند در بیست چهارم
ربیع الاول در منزل مریوان وارد و شرف اندوز ادراک خدمت اقدس گشتند و فرستادهٔ پادشاه والا
جاه هندوستان نیز با تحف و هدایای گرانمایه که از آنجمله کتاب قزل اوطاق چوب صندل بود که باصطلاح
اهل هند بنگله گویند و استادان ماهر و رشید کار و نقاری آن کمال تصنع و مهارت بکار برده و موجب
شاهزادگان وارد و بنوازشات شاهنشاهی بهره مند گردیده منزل بمنزل اعلام گیتی کشا
آسمان سا لشکر وارد چهار فرسخی سنندج شدند و چون در مبادی حال عزیمت ممالک روم و اراده
بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته بود بدان جهت مقرر شد که توپخانه قلعه کشا از راه همدان روانه کرمانشاهان
گشته و زهاب که حد بغداد است مکث نماید احمد پاشای والی بغداد از اراده ضمیر اقدس واقف
و محمد آغای کدخدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق درگاه آسمان جاه فرستاده
متعهد اطاعت و انقیاد و در باب سپردن و تحویل قلعه بغداد تا انجام کار عسکر که از دولت عثمانیه
تعیین شده استمهال کرد خدیو جهانگشا نیز مسئول او را قبول و فوجی از لشکر فیروز اثر را برای ضبط
سامره و حله تعیین و نجف اشرف و کربلای معلی و حسکه در ماحه و توابع کنار دیاله و مانی و نواحی
و توابع بغداد تعیین و توجه خان [illegible] کشیک [illegible] دار جانب بصره سرافراز و [illegible] بیگلربیگی
حویزه و حکام شیراز و فسا و دشت شوشتر و دزفول و اعراب آن سمت بتسخیر بصره مأمور و مقرر
فرمودند که با غرابها که در ساحل حویزه طیار شده از شط العرب عبور و بانجام امر و مقرر تسخیر بصره
پردازند از همان منزل در بیستم جمادی الاولی نصرالله میرزا و باقی شاهزادگان و نور دیده اجلال
و اقبال روانه همدان ساخته فرستادگان پادشاه والاجاه هند را نیز مشمول انوار اشفاق
خاقانانه رخصت انصراف ارزانی داشته مبادی [illegible] هرکلی باصطلاح جهار از [illegible] تومان نقد و
جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانه خاص جداگانه بصد و یک زنجیر فیل کوه پیکر هدایای پادشاه
جمشید احتشام مصحوب میرزا محسن بیگ [illegible] همشیره زاده سعادت خان روانه و جمعی از ارباب
طرب هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند چون در قانون ساز [illegible]

آموخته و در رقص

آموخته و در رقص و رامشگری بدستور آنجا اشتغال داشتند [illegible] رخصت فرموده فرستادند چون منظور نظر اقدس
آن بود که قشلامیشی در حدود بغداد بعمل آید فرمان همایون بتوقف [illegible] شد که غلات شهرزور را حمل و نقل بغداد
شود پس اعلام جهانگشا از راه شهرزور و قلعه جوالان [illegible] زاده خالد پاشای حاکم بابان و شهرزور
و سلیم پاشا بنی عم خالد پاشا باتفاق عظما و روسای اکراد وارد دربار خلافت مدار گشته بخطاب سلطان
خانی و ایالت آن ولایت سربلندی یافت و نواحی آن مرز و بوم که در دست عمال روم بود بحیطه اطاعت درآمد و از
آنجا متوجه کرکوک و در چهاردهم جمادی الاخری ظاهر کرکوک مضرب سرادقات [illegible] لشکر گردید اهالی آنجا باستحکام قلعه
مغرور شده و راه اطاعت بسته در مخالفت کشودند چون توپخانه همایون که از راه کرمانشاهان و زهاب
رفته بود [illegible] ملحق نشده بود بانتظار ورود توپخانه چند روز مکث و بعد از ورود که توپخانه
همایون [illegible] قلعه را از چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده یکروز را [illegible] آتش بلا را
بر جان قلعگیان نازل [illegible] سماوی [illegible] عنقریب [illegible] در دوشنبه بیست و یکم ماه مزبور [illegible] قلعگیان
از تف آن آتش جانسوز بجان آمده از [illegible] توپهای قلعه شکن و خمپارهای خانه افکن [illegible]
در دامن [illegible] امان شدند عفو خطاپوش [illegible] پذیری درآمده روسای ایشان را بمراحم
[illegible] خلعت عفو بخشش ساخته فوجی را نیز بضبط قلعه اربیل که از قلعه جات معتبر آن ولایت بود تعیین فرمودند
که آن نیز در یک روز بضرب گلوله توپ قلعه کوب و آتش انگیزی خمپاره های خانه سوز بحیطه تصرف و تسخیر درآمد

در بیان گشودن پرچم اعلام آفتاب مماثل بعزم تسخیر موصل و وقایع آنزمان

در حینیکه موکب جهانگشا در
کرکوک بود محمد آقا از جانب احمد پاشا برای مذاکره انجام مطالب عهد و بنای مصالحه روانه استنبول شده
بود منظور ضمیر اقدس آن بود که از کرکوک تجاوز نشود و در آنجا [illegible] فرمان از پادشاه سکندر جاه روم که بر طبق
فتوای شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود بنظر خورشید اثر رسید مشعر بر اینکه قتل و اسیر اهالی ایران
عموماً مباح و مذهب ایشان مخالف مذهب اسلام است و امنای دولت عثمانیه آن فرمان و فتوای را مصحوب
عبدالله افندی بموصل فرستاده حسین پاشای والی موصل مأمور ساخته اند [illegible] عزم ثابت خسروانه گشته
روز چهارشنبه چهاردهم شهر رجب المرجب لوای نهضت بجانب موصل افراشته روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه مزبور

مرکب ظفر کوکب در چهار فرسخی موصل سایه نزول انداخته فوج پاشای حاکم کرکوک که از حمی قطان قلعه بود با فوجی از
روم مرکب تهور بمیدان رانده بمقابله پیشتازان مرکب منصور برآمد جمعی از ایشان طعمه شمشیر گشته بقیه از راه هزیمت
عافیت بخش جسته و در روز شنبه بیست پنجم مینو سپهر مطلع طلیعه نزلت و جلالت و جرار نزل لوای خیمه
یونس بن متی علی نبینا علیه السلام مغرب سرادقات اقامت گردید و اولا چند نفر از علمای موصل را برای القاء و افهام
مدعا بدربار معدلت طلب فرمودند پاشایان از فرستادن ایشان تحاشی نموده بقلعه داری پرداختند پس حکم جهان
بحاصره صادر گشته فرمان پذیران از دو جانب قلعه جسر کهکشان برپا بر رودخانه موصل بسته فوجهای از دلاوران
فرخ لهب و جزایرچیان کیوان کین جلادت حسب فوج فوج آغاز عبور کرده بسرانجام اسباب قلعه گیری پرداختن
سیبه و حفر نقب اشتغال ورزیدند بعد از آنکه دریای آتش محیط قلعه گردید در شب نیمه شعبان هنگام سحر نقب را
آتش زده کاری میسر نشد چند شبانه روز بهمین نهج لشنیک توپ لقانات و ستاره ریزی خمپاره های آسمان
آهنگ روز قیامت بر قلعه گیان آشکار کردند بطوری که توپ و خمپاره صد دار نهاده کرده از خیاد و خانها بهار
آوردند بنا حیات قلعه گیان از صدمات توپ و خمپاره زیر و زبر و اساس شوکت شان شان منطمس آثار
ان شانئک هو الابتر هویدا تا آنکه پاشایان چون دیدند که عزم قوی بنا حضرتی از سر این طلب بی نیل مطلب باز
نخواهد گشت جمعی از علمای اعلام و افندیان کرام و رؤسای اوجاق را با اسبان تازی نژاد و کره پیشکشهای
لایق بدربار سپهر رواق فرستاده مستدعی گشتند که جمعی را بدربار قیصری فرستاده امر معهود را انجو بکه دلخواه
است بین الدولتین صورت انجام دهند از آنجا که اطفای شرر فتنه شمشیر آبدار و مشعله ظفر منظور نظر انور بود
قبول مسئول فرموده ایشان را اجرا به پوشش کسوت امان و زیور تشریف عفو و اطمینان نواختند پاشایان
نیز قاضی و مفتی موصل را با چند نفر از رؤسا روانه استنبول نموده بعرض حال پرداختند مقارن آن محمد آقا
که از جانب احمد پاشا بدربار شاهی رفته بود وارد و خبر آورد که پادشاه اسلام پناه روم ادای حضور خود را طلبیده
بالمشافهه فرموده اند که در عالم دوستی این توقع نداشتیم که جناب نادری از حد دوستی تجاوز فرمایند هر گاه مدعای
ایشان انجام مدعای دوستی است در رسیدن بمملکت خود تفکر نمایند امر معهود موقوف بحصول خواهد شد اما انچه
موهم حدوث فتنه عام موجب اختلال دولت بدفرجام است مجرد از لفظ خاص در کنند و در باب امر مصالحه

احمد پاشا مأمور و مختار است که بین الدولتین انجام دهد اهذا در دهم رمضان عطف عنان بجانب کرکوک فرمودند
چون زیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر اقدس آن بود بعد از ورود بقراتپه و جبلهای خانقین بغداد و ورود شهرابان
گذشته با فوجی عازم عتبات عالیات گردیدند و در منزل شهروان سلیمان بیک کتخدای بغداد با محمد آقا و معتبرین
دیگر از جانب احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد و باعطای کمر خنجر مرصع و خلاع فاخره و انعامات وافره رهین احسان
گشته محمد آقا برای ابلاغ خبر انصراف مرکب جهانپوی و قبول امر مصالحه از جانب پاشا مجددا روانه دربار قیصر
گردید اعلیحضرت شاهی بعد از آنکه از زیارت مرقد منوره امامین همامین کاظمین علیهما السلام سعادت اندوختند بکشتیهائی که
احمد پاشا در کنار دجله ترتیب داده بود از آب عبور و مزار ابو حنیفه رفته عطر معروف تقریب
تشرف ورزیدند و روز دیگر از راه حله عازم نجف اشرف گشتند چون تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد
توران در رکاب اقدس حاضر بودند و همگی همت آنحضرت مصروف باتحاد مذهب اسلام و رفع نزاع از میانه امت
حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله و سلم و علمای مشهدین شریفین و حله و توابع بغداد او را نیز احضار
آستانه مقدسه علویه و عتبه علیه غرویه مجلس ... و انجمن محاوره انعقاد دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو نموده
مراد منافرت را مندفع و حبل مغایرت مشاجرت را منقطع سازند لهذا علمای فریقین در آن درگاه
عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از مقاوله که شرب مذهب ملت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم را از لای شک
و شبهات تصفیه دادند رقیمه منشور بکیفیت ماجرای المسطوره راقم الحروف مرقوم و بمهر افاضل حضار مختوم گشته
نقطه آن در خزانه مقدسه غرویه بمسوده ای از بلدان ممالک محروسه سوادی انفاذ یافت شرح وثیقه مزبوره
و غرض از تحریر این صحیفه آنست که چون بعثت بعد از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هر یک از صحابه رضی الله عنهم
در ترویج دین مبین ببذل نفوس و اموال و اشاعه مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره کرده پیرایه پوشش تشریف آیه
والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار گردیدند بعد از رحلت جناب سید الابرار باجماع صحابه کبار
بنای خلافت بر خلیفه اول و بعد از او بنص خلیفه اول بنصب اصحاب بر خلیفه ثانی و بعد از او بشوری و اتفاق
بر ذی النورین و بعد از او بر اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی بن ابی طالب علیه السلام
قرار گرفت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود بمناهج التیام و ائتلاف معرا از شوائب

اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزهٔ ملت جعفریه صلوات الله علیه و آله اجمعین را از نطاق شرک و کین محفوظ میداشته اند بعد از
انقضای آنمدت که خلافت به بنی امیه بعد از آن به بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهمین ملت و عقیدت بوده اند
تا اینکه در سال نهصد و شش هجری خاقان گیتیستان شاه اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرده بتعلیم علمای
آذربایجان و گیلان وارد و سبیل ترغیب نقد حقیقت خلفای ذوالنورین را داد که قلوب عوام از متابعت و اطاعت
ایشان نموده بعلاوه آن سب و رفض را شایع و در منابر و مساجد ازینگونه اقوال اعلان و انواع فضایح و فضایح کردند
و بسبب اینمعنی اهل سنت و جماعت آغاز معادات و ترک مصافات کرده از طرفین بعثت قتل و غارت و فتنه انگیزی
بین المسلمین گردید و اینمعنی تا ایام دولت خاقان مغفرت شاه سلطان حسین متداول و معمول بود تا اینکه از فتنه
زمانه دست افاغنه قندهار و روسیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت
و حکومت او را ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند چون مشیت مالک الملک لم یزل بآن برای
تعلق گرفته اسباب آن از پرده مکنون لباحت شهود بر بروز آید لهذا کوکب دولت بیهمال و اختر وجود سعادت
اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت ملی السلاطین و مرجع الخواقین قهرمان دوران فتح
الشان ترکمانیه برق خرمن سوز سرکشان جهان تابنده آن سحابهٔ تاج بخش ملوک ممالک هند و توران حضرت
ظل سبحان نادر دوران خلد الله ملکه و سلطانه بنحویکه در ابتدای تاریخ تفصیل احوال خجسته مآلش مذکور و مسطور است
از مطلع ملک ایران آغاز طلوع و ضیا و سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که باقتضای
انقلاب دهر بتصرف غیر در آمده بود بزور بازوی تایید آلهی و قوت سرپنجه و اقبال شاهنشاهی انتزاع و کوس جهانبانی
ترکمان ارباب غنا و نزاع نمودند تا اینکه در سال هزار و صد و چهل و هشت هجری در شورای کبرای صحرای مغان
که عموم وضیع و شریف ایران احضار و مجلس مشورت را انعقاد داده اند که آنجماعت هر کس را خواهند بسلطنت اختیار
نموده بنای کار خود بگذارند اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که خداوند عالم پادشاهی را
بآنحضرت و آنحضرت را باهالی ایران ارزانی داشته است و ما را اختیاری در تغییر حکم آلهی نیست و این سلطنت حق آنحضرت است
بنحویکه از روز اول صیانت احوال ما کرده عوض نفوس سلمانان را از چنگال دشمنان قوی رهایی داده اند باز در
مقام مجاهدت باشند و هم بندگان ایران را بامید دیگری نگذارند اعلیحضرت شاهنشاهی مقرر فرمودند که هرگاه اهل

ایران بسلطنت ما رغبت و آسایش خود را طالب باشند در صورتی مسئول ایشان متلقی بقبول مقرون بحصول خواهد گردید که سب
و رفض را که مخالف رویه اسلاف کرام و آبای عظام نواب مستطاب همایون ما نیست ترک و در منهج امام بحق ناطق جعفر
صادق علیه السلام مالک و سالک باشند ایشان نیز از راه حقانیت بدون شائبه ما تعنیت متمسک شده این حکم قدسی را
تسبیح اذعان اعتقاد و تبعیه برای تاکید این مطلب نوشته بخزانه عامره سپردند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در ابتدا اینمعنی را بدولت
دولت علیه عثمانیه کرده و از اعلیحضرت سکندر حشمت مطالب طالب ما از امان ایالت آنکه ما بر العدل و الاحسان
سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین داور دارا دراب کیخسرو غلام حیدر
کرار شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ادام الله بقاؤه طالب پنج مطلب شدند مطلب اول آنکه اهل ایران
چون از عقاید سابقه دست از رفض نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است قبول نموده اند قضات و علمای ایشان
کرام روم اذعان کرده او را خامس مذاهب شمرند مطلب دوم چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام بائمه مذاهب
اربعه تعلق دارد ائمه این مذهب جعفری در رکن شافعی با ایشان شریک بوده بعد از ایشان علیحده بآداب
خود بآئین جعفری نماز گذارند مطلب سیم آنکه هر سال از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام
در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران تالی امیر حاج مصر
و شام باشد مطلب چهارم آنکه اسرای طرفین نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شرای ایشان
روا نباشد مطلب پنجم وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده
باشند که بالمره ریشه نزاع اختلاف صوری و معنوی از میانه مانند حضرت سید الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم گشته
من بعد بمقتضای انما المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیمابین اهالی روم و ایران مسلوک باشد از امنای دولت
ابد پیوند عثمانیه از چند مطلب آنکه عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین بودن وکیل در مقر دولتین باشد
قبول و حقیقت مذهب جعفری را تصدیق کرده باقی مراد را بجهة برخی موانع و معاذیر ملکیه بر وفق صلحنامه نمودند که بمیان
دولتان نخورد سن مطلب از طرفین آمد و شد کرده از آنطرف اقامه اعذار و ازین جانب بر دعای اصرار
ساطعه و حجج قاطعه القاء و اظهار میشد چون در عرض هفت هشت سال امتداد معامات آن مدعا صورت انجام نیافت
در این سال خجسته فال که تنگوز ئیل مرانی هزار و صد و پنجاه و شش هجری بوده باشد کرکیکه جاری قاآنی و دارای

ظهور نمودن خاقان ذیجاه آنکه در خاک روم تجلی از رهای لطف ذات آنست که شعلهٔ آتش فتنه را منطفی و مادهٔ فساد و نزاع را از میانه
اهل اسلام منقطع گردانند و از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیخ الاسلام و قضات کرام و علمای اعلام را برای
مذاکره و مقاوله این امر به کتب معتبر احضار و برسم مهمانداری در دارالسلطنه زمین گردیده که مطالب معهوده را با مقدس علمای روم
طی فرمایند در بیرون نجف اشرف نبیه بیتی و تقبیل تراب روضهٔ علویه عرشیه فایز و مشرف گردیدند جمعی از علمای نجف
اشرف و از بلای سعیدی و حله و محال توابع بغداد را در حضور تکفل حافظ حضرت مجیدی ذوالمجد حاجی ابن عبدالقادر نفادی پرسنه که چون
در مذهب اسلام بچگونه مصوری و فتوی فرق مشتبه الانشیوعی رفض و سب که از زند و دولت صفویه در میان امت نبویه
شیوع نامیه علمای کرام که دعایم کاخ اسلام اند با یکدیگر مجلس مجاوره و مذاکره آراسته منهل نبویه را که از هجوم امواج
اختلافات امم انجیه برکل لای شک و شبهات گشته است اصفاء و برزلال حق درمان معین صوفیت و سداد بر
فساد در الطف و چند لهذا امام برین منهج متوقر در درگاه عرش اشتباه حضرت یعسوب الدین و امام المتقین امیر
المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام بطی مقاوله اظهار عقاید پرداخته ماجرای نجف که در مشهد مقدس
شریف شهادات آنحضرت نگارش می یابد عقیدهٔ اهل اسلامیه و اعیان دوام دولت قاهره نادره علمای ممالک
ایران اینکه بعد از رحلت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خلافت باجماع است بر خلیفه اول و بعد از وی
خلیفه اول با اتفاق بر خلیفه ثانی و بعد بشوری و اتفاق اصحاب بر ذوالنورین و بعد باسد الله الغالب غالب کل
غالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار یافته نموده آیه و اخبار و احادیث السابقون الاولون من
المهاجرین و الانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و بفحوای آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم خلفای اربعه خلیفه و واسطه
مواصلت فیما بین ایشان اتحاد مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه اول ثانی از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان را
فرموده اند اماما ان قاسطان عادلان کانا علی الحق وماتا علی الحق و خلیفه اول نیز در شأن جناب مرتضوی سلیقه بخرج
و عتبه حکم و خلیفه ثانی در شأن آنجناب مکرر لسیفه لولا علی لهلک العمر و نظایر این که بکمال رضامندی ایشان از یکدیگر
دلالت دارد بسیار است و در سال نهصد و شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده اشاعه سب و رفض نسبت
بخلفای ثلاثه نموده اشنیع بعث ظهور فساد و فتنه انساب اعمال عباد گردیده بمرور تعصب و عداوت فیمابین

اهل اسلام شد تا اینکه بمقتضای آیه وافی هدایه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه عالم پناه زیب
آرای تخت سلطنت گشته بنحویکه در فوق قلمی شده در شورای کبرای صحرای مغان ارکان و اعیان استدعا
فرموده ما نیز عرض عقاید اسلامیه خود نموده بودیم حال نیز که در روضه مقدسه علیه علویه نیز از اعیان استدعا
فرموده ما نیز عرض نموده که عقاید اسلامیه اعیان بنهج مسطور است که از رفض و تبرا هجویم بنحویکه جناب قدوة
العلماء الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفری نموده اند مقلد
طریقه آنحضرت در این نهج عقیده راسخ و ثابت قدم می باشیم و آنچه سمت تحریر یافته محض خلوص فواد و صمیم
قلب و اعتقاد این اعا مصفا از شایبه غش و قلب است و هرگاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد
از دین بیگانه و مورد غضب خدای یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم عقیده اقل اعیان داستین علی
علمای نجف اشرف و کربلای معلی و توابع بغداد آنکه امام جعفر صادق علیه السلام ذریه رسول کریم و ممدوح
کل امم و نزد ائمه ملل قبول و مسلم است و از قراریکه علمای بلاد ایران عرض تحریر کرده و نزد ما اعیان تحقیق
یافته عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح و فرقه مزبوره قایل بحقیقت خلفا کرام و از اهل اسلام و امت حضرت
سید الانام علیه الصلوة والسلام می باشند و هر کس که با این فرقه اظهار عداوت دین ملت کند نیز
کسوت دین عاری خدا و رسول و اکابر دین از وی بری بوده در دار دنیا محاکمه او با سلطان عصر و
در سرای عقبا جابر شدید البطش و القهر خواهد بود عقیده فضل الدعاة علمای قبة الاسلام بخارا و بلخ اینکه
عقاید صحیحه اسلامیه اهالی ایران بنحویست که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت
حضرت خیر الانام می باشند و هر کس که با این جماعت اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از
شفاعت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بوده در دنیا باز خواست آن با شاه آفاق و در عقبی با شاهنشاه
علی الاطلاق خواهد بود اختلافی که معتقدین عقاید مزبوره را در فروعات با ائمه مذاهب اربع می باشد
منافی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و نهب و اسر فریقین که مسلمان و
امت محمدیه صلی الله علیه و آله برادر دینی اند در بیان انصراف موکب عظمی از نجف اشرف بجانب
آذربایجان چون قبل از این حکم جاری بتذهیب گنبد عرش سای مبارک نافذ گشته بود فرمان پذیرا

و مامورین امر مقرر را در کمال زیب و فر پرداخته قبه عالی حضرت شاه ولایت پناه را که بپهلو سپهر مینو نشین دار الطلا
کاری رنگ دایره رزانده و دوم از روضه منیف طاق چرخ اخضر ساخته شد و بجهت وجه ده الف که معادل پنجاه
هزار تومان بوده باشد اخراجات مذهب گنبد فلک انتساب بحساب در آمد که آنحضرت از میان شیران
آن صورت علیه انگرفته حساب ایشان را محول بحضرت شاه ولایت پناه فرمودند از سرکار علیا حضرت
آسیه سیرت گوهرشاه بیگم والده شاهزاده کلان بخزانه مبرزه و امام مقطع مبرزا انیز صد هزار روپیه تحویل داده شد
که صرف مرمت کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و از سرکار نواب مستطاب مهد علیا با فوجی از حرم
سرای عفاف رضیه سلطان بیگم بنت خاقان شهید مغفور شاه سلطان حسین نیز بیست هزار نادری برای
تعمیر مسجد جامع نیت سر مبارک تحویل کارکنان گردید بعد از تجهیز زیارات بحضرت آیات ائمه سمت
بجانب بغداد انعطاف یافته و بخدام ارباب استحقاق اماکن ثلاثه ائمه اربعه علیهم آلاف السلام والتحیه و اعاظم ابو حنیفه
یک الف تصدق نذر و جوایز از خزاین احسان عطا و مرحمت فرمودند و احمد پاشا که مهربان گرد بیگلربیگی ان
خوان پیشکشهای لایق بدرگاه سپهر احتشام فرستاده کان او همه جا حاضر و حق خدمت و آداب تقدیم
رسانیدند و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمه عنایت و مرحمت
گستری بود در باب او فرستاده کان او بظهور رسیده چون سرداران دست از محاصره باز داشته
وارد اردو شوند و مقرر شد که قلاع کرکوک و اربیل و قرنه و باقی ولایات را که بضرب شمشیر ابدا از تصرف آمده
بود خالی نموده بتصرف احمد پاشا بدهند پس موکب والا از ظهر بغداد حرکت و از جسری که در حوالی تکیه بسته
شده بود عبور و در شهر و از مضرب خیام عز و شان متمکن شده

در بیان انقلاب اوضاع در بند و شیروان و توجه موکب عز و شان ظفر آیت بعزم تسکین فتنه آن دیار

در حینیکه موکب جهانپوی از در بند بجانب روم توجه
میکرد محمد علی خان قرقلو را با ایالت در بند تعیین و فوجی را بتابعیت او مامور و در حین ورود بشغان حیدر
بیک افشار سرکرده کان خواجه چیان را با ایالت شیروان و خطاب خانی سرافراز ساخته و در بیست و دوم
شعبان در دو فتیل سمت موصل معرب قاب عز و جاه بود خبر انقلاب شیروان رسید **توضیح اینمعنی آنکه**
بعد از سنوح قضیه ظهیر الدوله ابراهیم خان که محمد علی بیک افشار سرحم امیر سر و با ایالت آذربایجان فایز

گردید سام نام مجهول الحال مجهول النسب بسر سام جسیر وری شبگیر شده در حدود آذربایجان ادعای شاهزادگی
و پسری خاقان شهید شاه سلطان حسین نموده ابراهیم خان دفع او را قطع داد او را پیدا مانع کرده برحض حیث
داد بجانب داغستان رفته پر روسامان در میان لگزیه بسر میبرد محمد ولد سرخای که در ایام توقف موکب منصور
در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت آوار به تنهاپها در کوه و جنگل سراسری میبرد در نه رفته که رای
فلک فرسا را متوجه روم دیده مبنی بر بیده را که هنوز باد نخوت در دماغ داشتند زراه کوتاه بینی و خبط دماغ
تشخص فتنه کرده و جمعی نزد او منعقد ساخته در مقام تحریک اهالی طبرسران در در بند در آمد و از آنجائی که عوام کالا
الانعام را از کنه امر خبر و تمیز خیر از شر و نفع و ضرر نیست بان اغوای او بعضی از حکام طلبان آن دیار رفیق گشته تو شمجات
با اهالی شیروان از جانب ایشان آمده و شد میکردند تا اینکه امرا نیت را محمد علی خان سردار در بند بعرض اقدس رسانیده
چون قلعه در بند سرحدیت داشت حیدر خان از تصرف اهالی بجا و شاه و مامور گشته بنا بر اینکه جماعت خان را
اهل داغستان در بند با عبادت ضرب جدا رعایا بردم شیروان نیز سرایت کرده در میانه شماخی و شابران حیدر
رفته محبوس و بعد از چند روز مقتول و اموال او را غارت کردند و محمد ولد سرخای را با سام بسرداران آوردند و قلعه
آقسو را که مقر حکومت بود بتصرف ایشان داده لوای مخالفت افراختند و اهالی طبرسران و شابران طرحها و کها
متعلق قلاده اطاعت شدند این خبر که بدر بند رسید دامن آتش نفاق اشرار بکینه دیرینه را از رنده و
الاور سینه داشتند گردیده از روی حزم بکار رانگیر و کرد تا از آنجا جماعت منافذ و غیره که مامور بمحافظت قطعت
قلعه قریمخ اعمال در بند میبودند جمعی از فشارتبه را که بر ایشان مامور بودند کشته قلعه قریه را بتصرف لکزیه
داده لسام و محمد ملحق شدند محمد علی خان بعد از این واقعه جمعی از رؤسا و اشرار در بند را با طلا زمان مغانلو
که مظنه فساد با ایشان میرفت از حلیه هستی عاری و جمعی را نیز که چشم حقوق دولت پوشیده بودند کور کرده
روانه مغان ساخت و خود باستحکام کار قلعه و بروج در بند پرداخت و حقیقت حال را بعرض بیگانگان سند
جلال رسانیده اگرچه عاشور خان قشار با پاپلو سردار آذربایجان که در ایران میبودند بشنیدن این خبر با جمعی که
همراه داشت برای تسکین ماده شر بجانب شیروان ایلغار و با حاجی خان چمشکزک بیگلربیگی گنجه که در گنجا
گزرف و مشغول نسق حسیر شده بود اتفاق لیکن بعد از آنکه این اخبار بعرض اقدس رسید کریم خان قشار بیگلربیگی

او رومی را برای تسدید راه فرار بجانب صفانات مامور و فوجی از غازیان را نیز بسعادت عاشور خان تعین فرموده
امر همایون باحضار نصرالله میرزا که در ییلاق همدان توقف داشت اعزاز صدور یافته شاهزاده در بیست و هفتم رمضان از منزل
لیلان در حینیکه موکب همایون از ارک عبور و عازم سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اقدس فایز گشته فتحعلی خان
افشار یوزباشی و جمعی از جوانان و پانزده هزار نفر از غازیان رکاب را ملازم موکب شاهزاده فرموده روانه
شیروان گردانیدند شاهزاده بعد از ورود به تبریز حسب الحکم همایون جمعی را سرکرده فتحعلی خان روانه سمت گنجه بعاشور خان
ملحق شد و خود نیز متعاقب بر جهت مقصد گردید بعد از ورود فتحعلی خان روز چهارشنبه چهارم ذیقعدة الحرام سام
دانشوار لکزیه و شیروان با جمعیت و نقاره و فوجی عظیم از نفرا لکزیه و شیروان در قوز کرچی که بالای ملاغ شاه بیت
مهیای جنگ گشته فتحعلی خان و عاشور خان نیز سر راه بایشان گرفته جنگ در پیوست بتایید اللهی و نتیجه
ساعد اقبال شاهنشاهی سیلاب چهره نهر دعان نایره جلادت ایشان گشته هزار نفر متجاوز
سروزنده با علم و نقاره خانه ایشان بدست آمده محمد ولد سرخای زخمدار با بقیة السیف فرار نموده سام با معدودی
چند بجانب اجستان الخ سپس دلیران بمحاصره قلعه قبه پرداخته در اندک روزی قلعه را تصرف و جمعی
کبرا لکزیه را بمحافظت قلعه استقلال داشته زنده دستگیر کردند و تتمه احوال سام در بیان وقایع سال آینده
مذکور خواهد شد در بیان طغیان تقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس آل کار را چون در حین موکب جهانگشا
در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه احمدلو قرقلو را بسرداری و تقی خان را بحکومت ایالت فارس تعین و روانه
چون شمار البهاء نزد روشن نسبتی برده کار را نیز مختل کرده بودند لهذا محمد حسین خان قوللر آقاسی امیرآخورباشی را که
از عنوان ایلچی گری روس برگشته در درگاه معلی بود بسرداری تعین و بجای یاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان را
مدبرانه بدربار سپهر اقتدار طلب فرمودند بعد از ورود محمد حسین خان بعجلت چون تقی خان قشونهای فارس را بخود
متفق ساخته خیالات باطله پیشنهاد خاطر ساخته بود جمعی از سرکردگان با عزاد و تمهید او بر سر کلبعلی خان ریخته او را
مقتول ساختند و در صدد ارتفن محمد حسین خان از اینمعنی واقف و خایف گشته و بکشتی نشسته خود را بساحل
رسانیده از آنجا به شیراز آمده تقی خان نیز با جمعیت خود عازم شیراز گشت محمد حسین خان خود را بطرف کشیده
حقیقت حال را معروض سده سپهر نشان ساخت تقی خان داخل شیراز گشته رایت عصیان برافراخت از

موکب

موکب همایون جمعی باعانت محمد حسین خان و بتنبیه تقی خان مامور گشتند و تقی خان بعد از چندی قلعه داری برداخت
دستگیر گردید بشیراز از زشت اعمال او مزره نهب و یغما و غارت گردید و مقهور شد که او را قطع آلت و
از بلکه چشم کور کردند بدرگاه معلی آوردند و اولاد او و برادرانش که در اصفهان میبردند بقتل رسانیدند و مامورین
بروفق فرمان عمل کرده او را مقید بپیشگاه حضور رسانیدند در بیان تورش استراباد و نهضت موکب نصرت نشان
بجانب آذربایجان رایات نصرت آیات در پانزدهم ذیحجة الحرام از شهر وان بعزم آذربایجان حرکت و بعد از ورود
بحوالی اما پیدشت ارمان اهان بعرض اقدس رسید که جمعی از جهال و اعیان قاجار بسبب کینه سلوک محمد حسین خان
حاکم آنجا با طایفه یموت متفق و داخل شهر استراباد گشته ولد محمد حسین خان که در جانب مرزیاپ بود در آن
و نزد بهبود خان چاپشلو سردار از ترکمانیه رفته حکم معلی در باب دفع اشرار بعهده بهبود خان عز صدور یافت
محمد حسین خان نیز از اردوی همایون باین امر مامور گردیده مامورین با جمعیت و استعداد برسر استراباد رفته
بر اهل آن ولایت مستولی و بنا بر آنکه فیمابین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان عداوت دیرینه تحقق داشت لوازم
قتل و سفک و نهب و یغما را محمد حسین خان نسبت بگناه کار و بیگناه بظهور رسانیده از آن ولایت نیز با یکحال دست انداز
او گردید چون بوسته منظور نظر اقدس سفر روم و استراباد و دلاتیکه بعد از رحلت سلطان علیه ترکمانیه داخل
بوم گردیده بود وقوع این اتفاقات از اهالی ایران باعث فسخ عزیمت شاهنشاهی و انجام امر مصالحه فیمابین
دولتین علیتین و صادرات آنحضرت از آن مملکت گردید بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان
ولد ابراهیم خان برادرزاده خود را بسپهسالاری حدود داغستان در دستان خیل تعین و فوجی از غازیان را
با او مامور و مقرر فرمودند که در حدود داغستان توقف و ایلات آنجا ولایت همه جا افواج منصوره
مشغول قشلاقی و ییلاقی بوده با پاشای بغداد و در امر قرب جوار رعایت داشته باشند و تجهیز باتفاق
شد نصرالله میرزا که در سال شش صد جوار خوارزم بود بعد از ورود بمرو رؤسای خوارزم و سرکردگان اتفاق
ارتق اینات والی نزد شاهزاده آمده بمشهد دادن ملازم و کوچانیدن طایفه یموت شده بودند نصرالله میرزا
الهیار خان ولد ایلبارس را حسب امر اقدس بوالیگری تعین و ارتق اینات را مقتول ساختند امیرات بعرض
اقدس رسیده علیقلی خان را که نسبت برادرزاده گی بانحضرت داشت بسپهسالاری خوارزم منصوب و روانه آن نمودند

شکست شد که تدارک خود را دیده در سال دیگر بعزم تنبیه عازم خوارزم شود و از ما هیت نشد لهذا از جهة بجانب قلمرو علیشکر
افواج شد و ذکر وقایع سیچقان ئیل سنه هزار و صد و پنجاه و هفت هجری سلطان چهارم جاودم روز جمعه پنجم ماه صفر
بعد از انقضای شش ساعت و پنج دقیقه از روز نیر اعظم از منزل ماهیه حوت بفیروزه حمل نقل کرده جلال کرده خدیو کشورگشای
بهار ارزو و شمشاد رایت نهضت بر افراخت خاقان جهان آرای ربیع از زر زری سلطنة کوس بزم افکن و
گلزار گشت بلند آوازه ساخت و افواج قاهره چمن سیاه زبرک نمایش کرده بعزم دفع لشکر بهمن بر خواستند جنود
انجا را غنچه دار از ما رو موج آب زره بر بر اسنبور جوشن آراسته شد و عساکر از جمله کوکب اردو بهشت نوع الحال
دخت غیب برادی هزیمت کشیده و سپاه شاهی شب را نهم اورده از ترکمان از نسیه دامات زود
در ساعت زردی بانحطاط آورده اظهار را در منزل گلشکار محال قلمرو مجلس خسروانه با هزاران زیب
در بساط انفاسان بروز فیروزی انقضا یافت در آن اوان احمد پاشای حاکم الیت
قیصری لشکر عثمانی منصوب قارص میر دار جانب محمد علی نام رفسنجانی که صفی میرزا اشتهار داشت
در ابتدا کیفیت حال ورود او گذشت و اعیان دولت عثمانی باحتیاط از خدمت
خاقانی داشت او را شخص اعتبار کرده بهمراهی سرعسکر روانه کرده بودند و نسخجات بعضی از دلالت
و دستار عباراتیکه زیاده بر حوصله او بود درج و فقه جلادت را ابزار کرده بود و نسخجات بنظر رسید
مهیج ماده غضب سلسله نهضت همایون گشته وارد و حوالی برشند و در آنجا بسمع اقدس رسید
سرعسکر مزبور از دولت عثمانی معزول احمد پاشای وزیر اعظم سابق سرعسکری منصوب گشته چون محمد آقا
فرستاده والی بغداد که برای انجام امر مصالحه بدربار عثمانی رفته بود در استنبول توقف داشت بانتظار صدور جواب
از جانب مرحلی المقصد دست طی نمود و حکم همایون خطاب بسردار ایروان اصدار یافت که متعرض
رهنمای حدود سرحد گشته سرایل از طرف روم بدست آمده باشند بر حقیقت سرعسکر قارص
و با او در ارتباط در آید سردار مزبور بموجب فرمان عمل نموده سرعسکر در جواب نوشته بود که
از مقدمات صلح در پیش من خبری نیست و من از دولت عثمانی مامورم که صفی میرزا را برده در ایران متمکن سازم
بعد از آنکه جواب سرعسکر معروض شده خلاف کرده اعلام که آمدن او موجب تفصیل آنها در مهمان

پذیر باشند که بعد ضرب رایات همایون بسوی ملاقات او و صفی میرزا مجهول وارد آنجا گردد و خواهد کرد پس بعزم اراده
نهضت بجانب قارص افراخته در عرض راه خبر گرفتاری سام که از معارکه شیروان فرار نموده بود رسید توضیح این
مقال آنکه چنانچه در طی واقعات سال قبل مذکور شد سام بعد از واقعه شیروان که شکست یافته منهزم گردیده ارادة داشت
که نزد دیگر امیلاخور راجی بجانب گرجستان رود و طهمورث میرزا اطلاع یافته در دره چشمک سر راه بر او گرفته
در بیست و چهارم ذیقعدة الحرام او را با چند تن زنده دستگیر کرده بمقید قلعه قراقلقان فرستاده انیرات را
بعرض اقدس رسانیده مقرر شد که یک چشم سام را کور کرده او را با چند تن از گرفتاران روانه نزد احمد پاشا
سرعسکر قارص و آخسقه فرستند که چون صفی میرزا نیز در نزد او می‌باشد برادران مجهول یکدیگر را دیدن نمایند
و بعد از ورود رایات نصرت آیات بحدود گرجستان مقدمه شکست مذکور معروض شده بمسامع
اقدس رسید توضیح این مقال برین منوال است که بعد از آنکه تمشیت اولیای دولت عثمانی تملق محمد علی رفسنجانی مشهور
بصفی میرزای ثانی قرار یافت از جمله تدابیریکه در کار او بکار بردند اینکه خزانه و هدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد
ولد سرخای و حکام اوار و کدخدایان طبرسران و محال دربند ارسال و نامه متعلقان بهر یک نوشته ایشانرا
ترغیب باتفاق و امداد صفی میرزا نمودند یوسف پاشای والی آخسقه از دولت عثمانیه مامور بایصال خزانه و هدایا
و فرامین گشته بعد از ورود او بجوار ... طهمورث خان که در آن وقت با تفاق زاده علیخان قلیچی
بیگلربیگی تفلیس در آن نواحی در ترصد کمین بودند و یوسف پاشا از راه احتیاط طالش تکیه داده میان
میان جنگل اشتغال کرده اقامت نمود عطایا و هدایا و فرامین را با جمعی همراه روانه داغستان نمود
خوانین مزبور که بلد راه و رسم سپاهگری و حزم بودند مقارن وقت فوجی را در سر راه مهیا داشته مامورین
آن طائفه را فرصت عبور نداده جمعی از ایشان را از تیغ گذرانیده فوجی را نیز گرفتار و بقیه السیف را متفرق ساختند
هدایا و فرامین را بدست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر قرین وحشت و دهشت گردیده فرار
از غایت خوف در عرض راه چون نقش قدم از پا در آمده وفات یافت و بعد از آنکه چگونگی این نیرات بعرض
اقدس رسید طهمورث خان را در ازای این خدمت بوالیگری کارتیل و ارکلی میرزای پسرش
بوالیگری کاخت سرافراز نمودند چون بعد از انجام مهمات سمت شیروان امر همایون باحضار میرزا

عاید شده بود شاهزاده نیز بموکب والا پیوسته پس رایات جهانگشا از حدود نخجوان عازم مقصد گشته از ییلاق
گوکچه دلیکز عبور واز ارس نخجوان به چای در موضع موسوم بقانقی بنه واغروق را گذاشته روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی
الاخری موکب همایون بجانب قارص نهضت فرمودند ودر خارج قلعه قارص ماهچه رایات نصرت آیات
باوج سموات برافراشتند وچند نوبت دفعه عسکر روم پاشایان باز دحام تمام پشت بدیوار قلعه رو بمعرکه جنگ
آوردند وهر دفعه جمعی از لشکر عثمانی قتیل ودستگیر گشته بقیه فراری ومشغول قلعه داری شدند بنه واغروق
در حرم محترم تبریز بامر همایون در روز دوازدهم رجب وارد اردوی معلا گردید پس در اطراف قارص قلعجات و
سنگرهای محکم ترتیب داده جمعی از غازیان با توپخانه بهر طرف تعیین گشتند چون احمد لکزی چلتبای بحسب
امر وفرمان پادشاه روم بافوجی از لکزیه بمعاونت عسکر بقارص آمده بود لکزیه کار را بدین منوال دیدند
شب بهیئت مجموعی از قلعه برآمده آهنگ گریز کردند جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار
ایشان باخبر وبتعاقب مامور گشته جمعی از ایشان را طعمه تیغ هلاک ساختند چون ایام محاصره امتداد
واختلال احوال عسکر اشتداد یافت بسیاری از لشکر رومیه آغاز فرار کردند سرعسکر از راه اضطرار
عبدالرحمن پاشا نامی را با احمد افندی کسربلی که در دولت کبری سعدلت قیصری بکفایت موسوم واز
معارف روم بود وچند نفر از سرکردگان اوجاق با پیشکشهای لایق بدربار کیوان مدار فرستاده
متعهد شد که مقصود ومطلوب را در دربار عثمانی نموده چون موسم زمستان نزدیک وشدت سرمای قارص
معلوم وتوقف متعذر بود وغله وآذوقه در جانب چخور سعد وخشلک وفور داشت لهذا موکب همایون در چهارم
رمضان المبارک از قارص بجانب ... بجاده نهضت فرموده از آنجا متوجه چخور سعد وخشلک گشته آن مکان را [illegible]
محل اقامت ساختند تا تمامی حاصل غلات آن نواحی را بمصرف رسانیدند وچون منظور آن بود که
بردع قشلاق واقع شود کسان ساعی تعیین گشتند که در حوالی بردع در مکانیکه از حیثیت آب وعلف امتیاز
داشت چند هزار دست خانه وسرای مرغوب از نی وچوب ترتیب دهند وخود از راه اچه قلعه وقزاق
عازم گنجه وبردع بوده در ابتدای ذیقعده وارد مقامیکه برای قشلاق اختیار شده بود گردیدند وبعد از چند
روز که دواب آن نواحی رفع خستگی نموده داغستان نصب العین ضمیر بود باوصف اینکه زمستان اشتداد داشت

در بیست

در بیست وهم ذیقعده با فوجی از غازیان سبای بجانب داغستان توجه فرموده از جسر جواد عبور وبهمه جا منزل
یکی ایلغار نموده در ششم ذیحجه الحرام از دربند گذشته وغازیان را چهار دسته کرده از چهار جانب چپاول آن
تمامی آن طایفه را که با اطمینان خاطر در آن نواحی بودند حرکت موکب والا را چنان فصلی آب در شکم
نخ حی لیت وعین شدت زمستان بود باین کیفیت نفرو بنگاه وخت وغارت کرده دواب واغنام
فزون از حساب وشمار بدست آوردند وبعد از آنکه سه چهار روز مشغول کسب وتخت ... از هر طرف ... بودند
تمامی روسا وسرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان وپیرایه پوشش صلاح وعفو واحسان گشتند آری
تا تحمل الیقیم متعب نشده خود را بسپهرسان پی آرام نسازند قسرا از فغفور وقیصر توان برداشت وتا پای
در طریق طلب ننهند پنجه به ملک اعجت ... نتوان کشید القصه بعد از عید اضحی حرکت ظفر علم بجانب
دربند کرده وامور آنجا را انتظام داده از راه طبرسران عازم بردع ودر پنجم محرم وارد مقر دولت شدند ودر بیست
وپنجم ماه مزبور بنه واغروق حرکت واز کر عبور فرموده وارد محال ارس گشتند در بیان وقایع اودئیل
مطابق سال هزار وصد پنجاه وهشت هجری چون از دیار سلطان قضا ... بهبه اسفندیار جنود شتا غوغا
ابراز مین چمن کرده اظهار صولت بهمن وعسکر ... وبرف اعلان دعیه روئین تنی نموده داور
فلک سریر یعنی مهر منیر بر اشهب ... بر آمده ... عسکر ... مرحله بجای ... زاده هم
شهر صفو بافواج ریاحین ... ناصیه بعد از آنکه دفع رخنه سازان آتش
برد وعسکر دی را که ... جلادتش ... مسلول بود حرارت ... شده
بر جای خویش سرد گردید وروز ... مجلس ... بسلیمانی نظم وترتیب وقامت ... وار
نخلهای زرنگاری زینت ... یافته ... ییلاقات ... متو خیام سپهر احتشام گردیده ... اخر
جوزا از حدود ... آن نواحی عطف عنان کرده از رود کر عبور واز ... از راه میانه عازم گوکچه
ییلاق ایروان گشتند ودر عرض راه عارضه شدید عارض ذات همایون گشته چند منزل راه را ... ایروان
طی فرمودند با نیابت حکیم علی الاطلاق در روز ... شفاء عاجل ... گشته
مزاج اقدس ... قرین ودر ... دهم جمادی الاخری ... گوکچه متو خیام ... گردید ذکر مجاریه

یگن محمد پاشای سرعسکر روم و قتال کار سرعسکر چون متواتر خبر رسید که از دولت یگن محمد پاشای وزیر اعظم
سابق بسرعسکری منصوب و با محاسب پاشای والی ادین و ده پانزده هزار نفر از پاشایان و سرکردگان
دیگر جمعیت داده حاکم چند و مراد بسته ارزنة الروم و قارص و عبدالله پاشای جبه چی با احمد ولد حسین
وبردی خان بکلربکی اردلان که از این دولت والا روگردان و بروم پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان
و افواج رومیه از راه دیار بکر و موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده هر یک از سمت مأمور بجانب ایران می شدند
لهذا نصرالله میرزا را که از عراق بدربار سپهر رواق طلبیده بودند به جنگ رومیه که از سمت دیار بکر و موصل می
آمدند تعیین بمسارعت روانه و افواج منصوره را که در سمت کرمان شاهان و لرستان و کردستان
مشغول ییلاقشی بودند بمعسکر شاهزاده مأمور رخصت شدند و چون مکنون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده
ارجمند امامقلی میرزا ولد ابراهیم خان را که بعد از قضیه والدش باین نام نامی و خطاب
سرافراز بود متأهل فرمایند لهذا حکم همایون بتهیه اسباب سور و سرور نفاذ گشته چند روز بساط نشاط و بزم
انبساط در ییلاق کرکچه گذرانیدند بعد از انجام کار طوی زمام اختیار خراسان را با امامقلی میرزا و انتظام مهام عراق را
با ابراهیم خان تفویض و همراه انداز کالت شایسته در پنجم ماه رجب روانه مقصد و بنه و اغروق را مأمور بود
در ییلاق وصده و تبریز نموده خود نیز در روز مزبور بعزم مقابله سرعسکر رایات اقبال فزا را منعطف گشته و منظور
ضمیر انور آن بود که در نواحی قارص و ارزنة الروم برهم زن هنگامه جمعیت سرعسکر شوند مقارن آن خبر رسید
که دست اجل بر قفای سرعسکر زده او را خواهی نخواهی باین سمت می آورد لهذا کوکب همایون در نهم ماه
مزبور از ایروان عبور و در مراد تپه که دو فرسخی ایروان است که مقام جنگ عبدالله پاشای کوپرلو و غلبه بود قرار
دولت جستند یگن محمد پاشای سرعسکر نیز با صد و پنجاه هزار سوار و چهل هزار پیاده ینکچری و استعداد تمام
روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی همایون دامنه کوهی را محل نزول ساخت و خیام اقامت افراشته
باستحکام مکان و احداث سنگر مشغول بود روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه صفوف
و تسویه ارف گشته نایره بلا بالا و آتش طعن و ضرب در گرفت و بعد از حملات متواتر بتقدیر خدای قادر
شکست بر لشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از آن جماعت بقتل رسیدند سرعسکر لشکر خود را بجنب ظلمت شب

رایات

رایات ظفر آیات غیر متوقع جبال منعطف گشته جمعی از چرخچیان بمحافظت طرق سمت قارص و قطعات
اطراف اردوی سرعسکر مأمور شدند راه آوردن ذخیره و آذوقه بلشکر سرعسکر مسدود شده هر روزه جمعی از
قشون رومیه در حوالی اردوی او ضایع و تلف شدند و بهر جهت عرصه بر عسکر تنگ گشته دانست که شمشیر زنان او مرد
میدان خصم نیستند بنا بر احتیاط ضابطه قرار گذاشت هر روزه بقدر ربع فرسخ با سوار و پیاده سنگر
ترتیب داده دلیرانه پیش می آید تا بجیلی کوچ بنیم فرسخی اردوی همایون رسیده رایت توقف برافراشت
همان شب جمعی از سپاه کینه خواه باشاره خدیو آسمان جاه برسم شبیخون بحوالی اردوی رومیه رفته و لوله اتلاف
بجان ایشان افکندند آن شب تزلزل باحوال لشکر او راه یافته جمعی فرار کردند سرعسکر چون حال را برین منوال دید
با اعیان لشکر عثمانیه طرح مشاورت افکنده بنا گذاشت که همان شب با سوار و پیاده باردوی همایون شبیخون
زند هنگام آنروز که روز جمعه بیست و یکم ماه مزبور بود چاپار و عریضه از جانب شاهزاده نصرالله میرزا رسید مشعر براینکه
سرعسکر از جانب دیار بکر از آن حاکم بسمت بابان و شهرزور رفته سلیم خان حاکم بابان در آمدن دخل
نداده کوچ و بنه خود را در قلعه سرداش متحصن ساخته خود با زمره اکراد بخدمت شاهزاده پیوسته از طرف
سرعسکر مزبور با احمد پاشا و طوایف اکراد جمع و با جمعیت موفور عازم موصل گشته از طرف هم
شاهزاده بقصد مقابله رایات عزیمت افراخته در حوالی موصل تلاقی فریقین واقع و بعض تهاجم جنود مسعود شکست
بر عسکر رومیه افتاده جمعی کثیر از آن جماعت قتیل و گرفتار و سرعسکر با بقیة السیف الکسالی فرار کردید پس خدیو
بهمان ذوالحال لشکر خدای شعار را بمنزل لایزال پرداخته شاهزاده را المحجوب بیمار گرفتار
رومیه بجانب اردوی سرعسکر روانه نمود شخص داخل اردوی سرعسکر شده بود که کوکب سپهسالار رومی
روز بغروب آفتاب گیتی افروز عزیمت ملک شام نموده مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه هم
رسیده گرد بر فلک ... آغاز صعود کرده معلوم شد که سرعسکر جلیل ایشان که در کمال قدرت و توان بود
گشته ملک هستی را وداع و باد هر زمان زنک ... نموده عساکر رومیه چون خود را بی سر دیده اندیشه
و گشته سر راه همه بالکلیه برداشته اند نهانیکه در اطراف عسکر رومیه بودند ... در اردو جمعی را
مقتول و تمام توپخانه و خیام و اسباب آن جماعت بر جا مانده بود که بحیطه تصرف در آوردند فوجی از جنود نصرت

نمود از جانب اردوی همایون بعزم تعاقب اسب جلادت برانگیخته تا به چاپ همه جا آنجماعت را که فوج فوج مشغول
فرار بودند عرصه شمشیر ساخته دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخته پنجهزار نفر متجاوز با چند نفر از
پاشایان در روز سازنده دستگیر گردیدند پس خدیو جهان از شفاعت مروت جمعی از گرفتاران را که مجروح و ناتوان
بودند باتفاق حاجی موسی حسن آقا که از سرکرده گان اوجاق و عظمای گرفتاران روتبه بود روانه قارص و چهار
هزار نفر را روانه طهران نموده جمعی کثیر را هم روانه تبریز رخصت نمودند و چون قبل از این که در باب رکن کعبه معظمه
زاده الله شرفا و تعظیما و پیروی مذهب امام جعفر صادق علیه السلام بدولت علیه عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام
و اصرار معلوم شد که اعیان دولت عثمانیه از قبول انکار و در مقام تحاشی و انکار می باشند لهذا بعد از واقعه عسکر
و انهزام لشکر روم نامه دوستانه باعلیحضرت ... نوشته چاپاری و ایلچی از راه بغداد روانه دار
عثمانیه فرمودند مبنی بر اینکه هر چند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران توران مسکن دارند فرمان قدر
قدرت شاهنشاهی ایشان را خواهی نخواهی تابع امر شاهی و سالک طریق آگاهی ساخته که خلل و تغیری در میان
آن راه نخواهد یافت اما تکالیفی که از جانب اهالی ایران بآن دولت شده چون علمای اعلام و امنای آن دولت
ابد فرجام از قبول آنها دامن ... چیده اند و اصرار در آن بیشتر موجب خونریزی و فتنه انگیزی لهذا از آن
تکالیف نکول و ترک آنها که مقصد و مامول ارکان دولت عثمانیه و مایه انشراح بوده بالکلیه ...
من بعد اساس محبت و دوستی بین الحضرتین استمرار و استقرار خواهد یافت پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست
هفتم ماه مزبور از مراد تپه که مقر جلال بود از راه جورس و محمودی نهضت فرمودند ...
معتبر از جانب پادشاه والاجاه ... نامه و هدایا ... از نظر اقدس گذرانیدند
تبیین حال آنکه دو نفر از اولاد ... چنگیز ... می باشند که یکی بسلطنت ختا و دیگری بپادشاهی ختن منسوب است
و درین اوان چون آوازه عظمت و صولت و صیت قدرت و سطوت شاهنشاهی که در اطراف و اکناف
عالم پیچیده در آن ممالک نیز انتشار یافته پادشاه مزبور در مقام مجالست و ... در آمده سه نفر از معتبرین
خود را بدستور راه و رسم ... بوده مضمون نامه ... سلطنت و پادشاهی ایشان که بحکم ملک الملک ...
اتفاق افتاده بسیار خوشحال می باشیم در عالم اتحاد و ... رابطه ...

درکار نیستم برای خدمت آن دولت علیه حاضر خواهد بود و نیز ایلچیان شفاها بعرض اقدس رسانیدند که بعضی ممالک مابین
ختن و ترکستان واقع است اتباع و ایلات که در آن میان می باشند طریقه خدمت نمی سپارند چون اختیار ممالک توران
حضرت شاهنشاهی است از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که این ممالکی را که متعلق بتوران زمین بوده بانظم و ضبط
و متعلقات دولت ... واگذارند که بغایت استبعاد ... چون موکب همایون عازم
خراسان ... بعد از ورود بخراسان جمعی را بجهت انجام این امر تعیین و روانه فرمایند
پس ... والاجاه ... از اسب و شمشیر و یراق طلا ...
بجهة شاه والاجاه مذکور ارسال و ایلچیان را رخصت انصراف عنایت فرمودند و سابقا نگارش یافت که ...
بسبب ... طایفه یموت خوارزم ... احوال ... خان ...
آنکه بعد از ورود بخوارزم ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم را طریقه استقبال ...
خدمت تقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت ... باتفاق و جمعیت ...
... جمعی کثیر از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیاری از آنجماعت بدست غازیان در آمده چون آنطایفه
دیگر مجال توقف در آن ولایت نیافته ... خود را عوض نهب و غارت ... خود را برداشته بسمت
کره بلخان که در حوالی استراباد واقع است فرار کردند علیقلی خان ... بانتظام امور آن نواحی پرداخته ...
در مملکت خوارزم تمکن داده بموجب امر همایون عطف ... که موکب ...
توقف داشتند وارد ارض فیض نشان گردید پس حکم همایون خطاب بآن طایفه ...
که قراریان یموت که ... آمده اند هزار نفر از جوانان کار آمد خود را برسم ملازمت ...
بدستور سایر ترکمان یموت در زمره ایلات ... لوازم ... قیام نمایند و الا ... مستعد ... باشند
در ایام نصرت آیات از جورس و محمودی عبور ... از راه همدان عازم خراسان و از آنجا ...
مازندران و استراباد روانه ارض اقدس ... و موکب جهانگشا متوجه اصفهان و در چهارم ذیحجه در آن خطه
مینونشان ... نادر ... شاهزاده ... استراباد و طایفه یموت ... بموجب فرمان ... ملازمان ...
مدارک و تسلیم نموده بردند پس رایات جهانگشا در دهم محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه و نه هجری از اصفهان

نهضت ولی از راه رادکان و بیابان طبس عازم ارض اقدس گردید بر کوچ طی مراحل نموده در بیست و سیم ماه صفر وارد
مشهد مقدس گردیدند در بیان وقایع پارس ئیل هزار و صد و پنجاه و نه هجری که شب دوشنبه بیست و ششم ماه صفر
که شکاران رزین لباس نجوم بامر قاضی خلع تعلیمات اثنت البلاد المقدس آن پای برهنه بانجم آرایه محفل سپهر برآ
اسباب سیمین و زرین در بزم فلک چیدند و خدمتکاران قضا و قدر بساطهای کلنه دوزی برخز ز الوان بچرخ
نیلی کشیدند دارای جهان دارا خورشید بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه بر مسند شبلی برنخلگاه حمل
خزانه داران ذات نامیه در کلاه جهان ابواب نثار گشودند و از گوهرهای غلطان شبنم و لالی آبدار قطرات سحاب
سکهای منظوم عقود منضود بر طبق عرض گذاشتند و گنجوران طبایع از لعل و یاقوت لاله و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه
و سبزه ابجه و ریحان مکان مملو بر سرخ کلاه زرجید و از گلهای تمع عرصه خاک را اعضا و مرصع ساختند
و خسرو خاوری با اظهار دل گرمی دفع برودت از عرصه جهان کرده دبیر چالاک دست صبا با قلم شاخسار
دست داوری گلزار مصالحه نامه نگارشند و ایلچیان فلک شاوران آذری برای اطفای آتش فتنه کانون
در حدود شهرستان فصلین قطره زنان گشتند جشن نوروزی در ارض اقدس منعقد شده چون سبز منزهات
کلات عمارات جنت آباد تیله و ران قلعه بنداد ازین رنگ معموره روی زمین احداث شده بود کوکب
ضمیر انور هم بود در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض فیض نشان عازم آن مکان گردید چند روز مجلس سرور و سرور را آراسته به عیش
و عشرت و تماشای آن نزهت سرا و انتظام امور آنجا پرداخته گوهرهای نقد با حاصل بحر و کان نفایس سلطنت را
که بکرور از اقالیم جهان در آن مکان جمع آمده بود بموقع عرض در آمده تبجیل امنای دولت و معتمدان
ذوی الاقتدار مقرر و موکب همایون از کلات عازم عراق و بعد از ورود مجال بری ساحت جلالت نصب خیام
اقامت کرد چون با ایلچیان پادشاه ونکاه جشن مقرر فرموده بودند که فوجی را بجهت قرار واد حدود دشت جام
خاد ختن و تران زمین مامور فرمایند بنابراین بهبود خان چاپشلو و چندی از خوانین و سرکردگان را با افواج
قاهره بخدمت مزبور مامور و با تدارک شایان روانه ترکستان فرمودند که به بخارا رفته از آنجا بصوب مقصد شتابند
سابقا سمت ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت مقدمات رکن کعبه معظمه و غیره مطالب خمسه که
مذکور شد از اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه روم خواستند بر ذمت همت آسمان بریدن لازم ساخته بود مذکور مطالب مزبور را

بدوتی

بدوتی والتیام با شمشیر خون آشام که فاصل مراتب در هر صورت فیصل انجام دهد چند سال کرد بیان مطالب دست
گفتگو بود از آن کشمکش زده آمده و رفت ایلچیان تخل عرض دید خلاف انقطاع نیافت و در هر تبه ایات فیروزی
آیات جاه و جلال العزم انجام مطالب معهوده بجانب مملکت روم پرچم حرکت میگردید و در ایران فتوری حادث
میشد که موجب فسخ عزیمت آنجناب میگردید تا اینکه بعد از قضیه یکن محمد پاشا آنحضرت از مطالب معهوده در
گذشته اکتفا نمودند به دولت عثمانیه بتوسط چاپار انجبار را اعلام نموده پادشاه سکندر جاه روم نیز اینمعنی را
مغتنم دانسته نظیف افندی را که سابقا در داغستان بدربار معلی آمده بود مجددا بچاپاری برای بنای تحریر صلح نامه
و تعیین شروط مسایل روانه خدمت اقدس نموده مرحی الیه در حینی که ساحت جلالت مضرب خیام عز و شأن بود بانامه
قیصری وارد اردوی همایون وار جانب پادشاه وثیقه مجلله مبرا انشای دولتین ابود و دوستی بود تعیین نظیف
افندی را رخصت انصراف ارزانی داشتند بعد از ورود او بدربار عثمانی اعیان آن دولت احمد افندی کسریه لی
که در قارص از جانب سرعسکر بخدمت اقدس آمده بود بپایه وزارت داده بسفارت مامور و با هدایا و تفاوت
بسیار روانه ایران و از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو که تب سفارت تعیین
و تخت طلای مینا کاری مرصع بلال سلطان که حاصل عمان را در جیب دامان داشت و خیمه زر بفت که
با خیمه زر نگار سپهر برابری مینمود و زنجیر فیل خاص که از تحایف و غرایب هندوستان بود برای پادشاه
والا جاه روم با نامه دوستانه مصحوب مشار الیه ارسال داشته در دهم محرم الحرام سال هزار و صد و شصت هجری که
موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد ایلچی مزبور را با مصطفی خان روانه ساخته موکب همایون مجددا از راه یزد
و کرمان عطف عنان بجانب خراسان فرمودند صورت صلحنامه که از آنطرف مرقوم شده این است بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین و اجری عیون الامن بین الانام بانطماس انهار
المنافرة من بین الخواقین و السلاطین و اصلح بصلاحهم مصالح ما فیه من امر المسلمین و اذهب غیظ قلوبهم و شفی صدور
قوم مؤمنین و نزع ما فی صدورهم من غل حقد و امرهم بایفاء العقود کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا
اوفوا بالعقود و صلی الله علی محمد رسوله صاحب المقام المحمود و علی آله و اصحابه الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود
اما بعد چون در شورای کبرای صحرای مغان که امنای ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول امر سلطنت شدند

بنابر آنکه از بدو ظهور شاه اسمعیل صفوی سبب رفض در ایران علانیه شیوع و مضادات فیما بین روم و ایران باعث

تفرق کلمه روی وقوع داشت از آنجا که جانب ما از سلطنت ایشان تحاشی بعد از آنکه الحاح مکرر از آن کرده باشند

امر فرموده‌ایم که هر گاه ترک سب و رفض نموده در هر باب مقاله طریقه امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام کرده

مسئول و مأمول ما را قبول خواهند کرد ایشان حکم اقدس ما را از خیالات سالفه نکول کرده چون اعلیحضرت

قدر قدرت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان حشم خسرو خورشید علم ناصر الاسلام

والمسلمین قامع الکفره والمشرکین خاقان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین

برادر جهاندار گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلاطین الغازی سلطان محمود خان مد الله ظلاله

علی رؤس اهل الاسلام خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بوده‌اند برای مزید الفت فیما بین

و رفع غوایل ... از میانه فریقین از جانب ما مطالب خمسه را که در رقایم سابقه مسطور است

از پادشاه سکندر جاه مأمول و بعد از تکرار آمد شد سفرای طرفین آنحضرت سه ماده را تلقی بقبول و دو ماده

بمحاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه موکول ساخته و خواهش نمودند فسخ آن دو ماده کرده بودند اگر چه ذات همایون ما به

محبت ... از اظهار مطلب ... سوای ... و رفع ... آن ... عباد و ... آثار عناد

منظور نداشتیم لیکن بنابر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام تکالیف معهوده را

متروک و طریق مسالمت مسلوک داشته این زیاده آرام بخش تا این پادشاه سلیمان جاه فلک رخش اعلام

نمودیم اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سالفه بسلاطین ترکمان تعلق داشت و بسبب

اختلاف کلی شاه اسمعیل و شیوع سب و رفض بدولت علیه عثمانیه بمرور انتقال یافته ضمنا اظهار که هرگاه

برطبع پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نبوده باشد یکی از آن ممالک برسم عطیه از آنحضرت

بجزء ممالک محروسه اینطرف انضمام یابد و آنحضرت را از راه برادری در دو قبول آن مختار ساخته بودیم

در زمانی که آن دولت والا صعوب افخار الاماجد لطیف اقتدار غوص را بخشیده ... باشد را

که اگر چه نظر ما بر مشکره و مشعر بر مروت که از دولت ... و اتحاد و سبب رفض قطعه رابسته ... علاقه را

متحد میدانیم لیکن بنابر بعضی جهات خاطر متعلق تا این است که هیچیک از ماده سابق منفسخ شده در این مطلب

برای مزید الفت التیام انحافی اعضاء و مصالحه ایام خدیو خلد مرابع سلطان محمود خان رابع مجدد و ممضی و تمامی

میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلا بعد نسل در عرصه روزگار پاینده و پایدار بماند از آنجا

که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعده انیکونه درستی مجدد و جبل محبت المجبور موثق شده و فرموده اند ما

نیز مراعات سنن درستی را بر ذمه خود واجب و رضا جوئی خاطر آنحضرت را اهم مطالب و اعظم

مآرب شمرده بعد از وصول نامه مشکیه الختامه مأمول آن خدیو اسلام را که تجلی رضا مقرون و معتمدی

به بنای امر مصالحه مأمور ساختیم فیما بین معتمدان دولتین امر صلح بیک اساس شرطی و سه ماده و تذییل بر این نهج

قرار یافته استحکام پذیرفت اساس که در زمان خاقان خلد مرابع سلطان مراد خان رابع واقع شده فیما بین

معتمدان دولتین مرعی و حدود و سنور استقرار داشته تغیر و خلل در ارکان آن راه نیابد شرط ام حجب

نشه پایم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شان طرفین مقرون بصلاح دولتین مرعی و معمول از امور یکه موجب

کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمه سالمه باشد از طرفین اجتناب دارند و انشاء الله المتعال این درستی

و مسالمت و یکانگی محبت فیما بین دو دولت عظمی و اخلاف این دو خانواده کبری مادام اللیالی و الایام الی یوم

القیام قایم و دایم و برقرار بوده باشد ماده اول حجاج ایران و توران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله

الحرام باشند ولات و حکام سر راه ایشان را از محل بمحل سالمین آمنین بمکه برسانند و صیانت حال و

احوال ایشان را لازم دانند ماده ثانی از برای تاکید مودت و توثیق محبت تاره سال شخصی از اندولت

در ایران و از ایران در اندولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود ماده ثالث اسرای

طرفین مرخص بوده بیع و شری بر ایشان روا نبوده هر یک که خواهند بوطن خود روند از طرفین ممانعت

ایشان نشود تذییل حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن اهالی ایران

از سب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب نگردند و من بعد که بکعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک آمد

و شد کنند از طرف روم بدستور حجاج انمملکت و سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده از ایشان

در مسایر وجوه خلاف شرع مطالبه و بدون حساب گرفته نشود همچنین در عتبات عالیات هم

مادام که مال التجارت در دست التجارت بحکام مباشرین بغداد و باج بخواهند و هر یک که مال التجارت

داشته باشند حال حساب آنها از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از این طرف نیز تجار و اهالی روسیه بهمین منوال عمل
و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند حمایت نشده بوکلای طرفین تسلیم شود و سایر مراتب
مسطوره را ممضی داشته عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهود و شروط همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف
مرتب برقرار و مخلد و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت علیه امری مخالف عهد و میثاق و وفاق بظهور
نرسد از این طرف نقض و خلل بقواعد آن راه نیابد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه
اجرا عظیما حرر ذلک فی شهر محرم الحرام من شهور سنه الف و مائتین و ستین من الهجره النبویه علی هاجرها الف الف
سلام و تحیه **ذکر وقایع توشقان ئیل مطابق سال هزار و دویست و شصت هجری** شب سه شنبه
ربیع الاول بعد از انقضای یازده ساعت و سی و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب جهانتاب از ماهی بحمل تحویل
کرده جلال عدول از ماه ده اعتدال نموده در ایام آغاز زیاده کرده موسم جوش غنچه و بهار گشته بید مجنون
سر شوریده که بر آورده و زنجیر خط و مانع باد نسیم از زلف عروس غنچه کشیده گل برای گرفتاری بلبل از
رنگ ریختی ابا بچیان ساز و سامان آب و تاب برای سپیداران شکوفه دستار کشودند و سخنوران هزار
دستان از زر الفها با اسم غنچه نوشتند و ارباب قلم نرگس سنبل زر روی باد براق دفتر گل مستخان
خلاف بید را در حضرت سلطان ربیع بصد شاخ و برگ سبز نمودند و گنگان و زاغان اشجار و دامان گلها را
بشب غنچه و چوب نخار بجرم آغشتند فراشان قوای نامیه بزرگان چنار را بر فلک کشیدند و ستیقچیان از
یتیم عرعرهای خزینه تا گلدانی از زر آوردند و گشتند قمری را طوق قرانفیرا بگردن افکندند فاخته را الجاکستر نشاندند
درخت سه شاخه را شاخه کردند و چشم نرگس را از صدقه حدیقه بر آوردند اشجار اطراف جویبار از سلاسل
موج زنجیر بر پا نهادند و از شرر هوای مار دار گلنار را در راسته خیابان چمن ترتیب دادند پای و دسته گل را
بچوب ارتیمان بستند و درختان قوای ساق کنده بر باد رفتن بر دوش صحن گل ارشتنه نهادند
گلهای آتشین را بر آتش حسد مسیحیان گل مریم چون زنار را از گلو کشیدند حسب گلگشت مسلمانان
گلشن عجم را آتشکده نوبهار گشت شعله نیل لاله را آتش بجان انداخته چنار دست تطاول برافراشت
و نسیم کلاه شکوفه را ربوده مرتشخانه را با پلکان گذاشت گل در لحاف خزان خزیده زنها از چوب ادبخته

دوار برای

دخون

دخون لاله و شقایق در هر کنار ریخته اندام غنچه از چوب شفای چمن کبود گشته و جویبار را آب لطافت از سر گذشت
بید را خلاف گزیده و گل غنچه را رو بدو زید گردن فرازان باغ یاغی گشته سر از گرنسی بر آوردند و تو روقچیان
صبا اسباب تجمل گل را یغما بردند چو گریختگان گلشن از سبزه و سه برگه دستنه بر روی یکدیگر کشیدند و چمن
برابلهان بساتین جوانان ریاحین نوزادگان گلها را بدست خویش سر بریدند جشن نوروزی در خارج شهر
کرمان با دولت و اقبال انقضا یافته از آنجا موکب همایون عازم مشهد مقدس و چون بحسب الاراده و اوضاع
دارکرن یافتند شهزاده میرزا را با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس اسباب سلطنت از خوض راه
بجان فیها ما تشتهیه الانفس و فیها ما تلذ الاعین روانه کلات و خود دار الارض اقدس گشته تیغ زهر آب گون
بی رحمی را جلا داده جلادانه بعناصر کشی و سفاکی و ما سکنان پرداختند **در بیان خاتمه کار خاقان کشورستان**
غفران مآب و کیفیت قتل او و اعقاب خدیو بیهمال زبده و خان اسکسان آنکه از نشو خود از رزم برگشته عازم
داغستان شد در ازای سلطنت و جهانداری یگانه بود راه رسم معدلت فرزانه بود اهالی ایران از خرد و بزرگ
با تحمل ترک عذر بابت نقد جان در راه وی باختند بعد از آنکه داغستان مسیر گردید خلافت مصیر شد بنابر ابتلای
و سواس و توهمات چند قره العین جهانداری و جهانبانی رضاقلی میرزا که فرزند همین و ولیعهد و ارشد اولاد
بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را از باطل ساخته از غصه و غم فرزند از جمله تغیر در احوال و راه یافته اغتشاش
بزاج گشته و در خلال این حال از مردم ایران که پرورده حقوق این دولت بودند مراسم چند بظهور رساند که منشاء سبب تغیر
عقیدت آنحضرت گشته و رتق حسن سلوک را بر گردانیده از آنجمله در حینی که از خوارزم صرف زمام عزیمت کرده
عازم داغستان بود نجابکه گذشته وجود شریفش را که باعث آرام جهانیان بود نیک قدر نام غلامی بهدف
هدف کلوله تفنگ ساخته شخص بد که ظهور چنین امری از چنان شخصی بدون تحریک شخصی نسبت دیگر
در راه و اینکه از وی رسیده آیات اغراق از مملکت مردم گشت منظور نظر آن بود که امام استیزال عنان انتهیت را کشیده
منحرف و اهالی فارس نیز عموما با تقی خان شیرازی که بحرکت تربیت آنحضرت رتبه بایه برابر شیراز
برتبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود اتفاق نموده کلبعلی خان که احمد لو سردار را که خالوی شاهزاده
بود بقتل رسانیده لوای مخالفت بر افراشتند و همچنین اهالی شیروان حیدر خان افشار حاکم خود را مقتول ساخته بعهد

ولد سرخای لگزی را با سام نام مجهول الحال که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت بسلطنت برداشتند
و قاجاریه استرآباد هم با ترکمانیه متفق گشته سر بسرکشی برآوردند ظهور این امور بدون تقریب منجر بسبب شدت
ماده از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته حرکات آنجناب از نظم طبیعی افتاده و راه مروت بسته بابا از آن
کار باین طریق که عمال ممالک را در محل حساب حاضر میکردند و اندیشه روز حساب بمقام مواخذه ایام اخذ و عمل
درآمده بدون اشکال از جانب احدی تقریر حکایتی یا دعاوی و شکایتی واقع شود آنجماعت که در ولایت دستی
بلکه ناخنی هم نداشتند که قفای سر توانند خارید از پا بر فلک کشیده از ناخن بدر میکردند تا آنکه آن بیگناهان
بدست و پا گشته هر کدام ده الف پنج الف که هر الفی پنجهزار تومان بوده باشد از دست چوب با قلمها
شکسته بپای خود نوشته اند خود ضرب تعذیب را بر ایشان شدید تر میکردند تا اعیان خود و دستیاران
خود در القلم و هنداشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و همشهری و همخانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک دیده یا
دیده اسمش شنیده بودند تا بنوک خود و قلم میدادند که بجائی منجر شد که هجده بوم آن آتشیان کرده آبادی
از هر مرز و بوم غلت گزید الاف الوف حواله میکردند بفقیری که در بساط نقیر نداشت و از برای دیناری
همیشه درهم بود الفها رسید میرسانیدند و سلیلین و اسم و رسم که در سفر بعوض نان خاک کاج خیمه میبید
و در حضر برای نان شب بقرص مهتاب چشم سفید میکرد و صلعها اسم نویس میکردند از اعیان احدی در مقابل انکار
درآمده از قبول آن گردن می پیچید فی الفور طناب بگردنش می پیچیدند و اگر برای استشهاد و بایسته عای از
القریة التی کنا فیها دم میزد در دم بشهادتگاه عدمش میفرستادند بسبب بلیات از خوف جان در صدد تسلیم
و رضا داده معترف بگناه ناکرده میشدند بعد از آنکه تقصیرات در الفرب تعذیب سکه بر زر شید
گوش و بینی ایشان را قطع و چشمهای ایشان را از کرده محصلان شدید برای تحصیل آن وجه بهر جهت روانه ساختند
محصلان نیز در راه چه دشمن بر زن و مردی که چاره میکردند و او بحیله زر مطالبه میکردند سیمین تنان را
بعلت نقره خام بودن پوست از تن باز میکردند و خورشید طلعتان را ببهانه زرداری مانند آفتاب فلک
میل کشیدند هر کس که غنچه گمان مشت زری میبردند برنگ گل جامه جانش را چاک میزدند و جمعی که لب نان
سر و سالها یک قبای سبز مدار میکردند گمان گنج زر جعفر از پاشیدن و می آوردند و اگر بیگناهان نقد جان را

بعلاوه مال تسلیم میکردند تا نجات برای ایشان میسر گشته این حالا از روز شیخان بهمسایه و از همسایه به اهل محله
بشهر و از شهر بمملکت و از مملکت بولایت و دوره دست بدست سرایت میکرد و اهل تسلسل آن جمیع را رسیده
تسلسل را منقطع بود که یکجمعیت و تار زنجیر خانه احتیاطش اشاره نمیکرد زنجیر عدل نوشیروان را منید انسلسل را از
سلسلات است هیهات اینچه خیال است از کجا بوصال مطلوب پادشاه چگونه بجهل المی برسد مصرع ز عشق تا بصبوری
هزار فرسنگ است بعد از آنکه لا وصول گشتن وجوه معلوم رای معدلت پیرا شد بیگناهان را که بجای مرده
از الف پنجزده هزار چوب خورده بودند متقبل شده اول حال جابتسلیم الیصل و ساخ بمحاصل حقوق دیوانیه معطل
با پایهای مجروح و چشمهای نابینا بر جزو عقوبت روانه راه عدم حیات شده اند نوبت بمحصلان رسید نوبت
طمع کاری و اخذ جهلت نه و اغماض بعرض مصادره درآمده نوبت با ایشان در روز بازار نام ایشان گرفته شده
اینچه از ایشان بیجو است و ایشان هم بهمین مزاد رزجوب افزا برای جزو بزرگ نشد که نه شاخ و بر
می آراستند و سهر ز نواخته انجبر را سرمایه او جاق گیران شان بجا بر کن ایران شکست یعنی سوخته را
آنچه بزبان الهام بیان با خاطر وحی ترجمان میگذشت فی الفور زبانها بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین
گشوده آن رسنا دره کار سحر آفرین را نغمه سرا و نوا پرداز و ما ینطق عن الهوی آن هو الا وحی یوحی میکشید و هرگاه
العیاذ بالله قصوری و نقصی در اوامر علیه واقع میشد ایشان پیاد آنحضرت می انداختند و خود را شاهد تعریف
نمرده بر خط و خال دلارای شاهد اعتقادش افزوده بر نک آمیزی غیر سازی میبردند مع هذا این تعدیا
بهیچ جه اطفاء حرارت غیرتی نادری گشته نایره بیداد و الجدی افشتد و دا و که چند نفر هندو را هی و مسلمان را
در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته ترشتند و در دوم محرم الحرام سنه هزار و صد و شصت هجری
که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان می آمدند بهر مملکت که وارد می شدند کله مناری از زر و سر
روسا و ضعفا بیکناه ترتیب میافت در آن اثنا اهالی سیستان نیز سر از اطاعت باز زدند و علیقلیخان که برادر
زاده و پرورده ظل تربیت او بر تربیت بوده با اتفاق طهماسبخان جلایر سردار کابل مامور به تنبیه آنجماعت کرده
مقارن عمال آن سرکارات که بپای حساب آمده بودند از شدت ضرب و شتم نادری در زحمت و هم شده
و صد الف باسم علیقلیخان و پنجاه الف طهماسبخان بواب نوشته و محصلان تحصیل انوجه مامور و بسر گردند

برق و باد روانه گشته و علیقلیخان چون میدانست که عذر و انکار را در حریم خاطر نادری بهیچوجه بار نیست و از شنیدن
جواب و تحقیق صدق و کذب کار نه با سیستانیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود و طهماسبقلیخان نیز که زبده
حال هر از جهان جهانبانی امیر خاطرش و شایبه نفاق حوالی باطن و ظاهرش نگشته بود در حین ورود هر جا که
آمده حشار از روی صدق بر طبق اخلاص گذاشته سر کار نادری میداد و از مشاهده بیجاه الف الاباب ترحش اولا
در مخالفت با علیقلیخان بدستور سپه سالار صاحب اقتدار دولت با نظم و نتایج الحال که زراعی ضمیر علیقلیخان
مطلع گشت چون شخص هوشمند مآل اندیش بود دانست که کار او بجایه دراز ه بیخ درخت ثمرش چنین درلشکر آشنا
از این درخت قطع خواهد نمود از موافقت تخلف نموده در صدد منع نصیحت او در آمد چون علیقلیخان بر برادر افغان
گرفتار و ساوس شیطانی و هوا جس نفسانی در دفع خیر خواهانه طهماسبخان بر طبع او گران آمد طهماسبخان را
مسموم ساخته رایت استبداد برافراخت و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخته جمعی که از بیم سطوت قاهره
سرکشان گناهی کشیده کناره کرده و ادعی پرسامانی بودند با علان ترد برداخته در مقام طغیان درآمدند از
آنجمله اکراد خبوشان بودند که یکباره ترک اطاعت کرده بنا بر سرکشی گذاشتند و ایلچیان خاصه را که در قورق
رادکان میرد و تحت کرده بردند پادشاه بعد از ورود به ارض اقدس فیض نمود و بعزم تنبیه اکراد خبوشان
مصمم و در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح آباد خبوشان محمد بیک
قاجار ایروانی و موسی بیک ایرلی افشار طارمی و توجه کردند و ارومی فتنه افشار را و رومی با شاره علیقلیخان
و تمهید صالح خان قرقلو ابیوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشیکچی باشی و جمعی از جهت کشیکچیان که با سیاست
سراپرده دولت بودند شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول و سر یکه از مرکز در عرصه جهان نگنجید
در میدان او در گوی لعبت طفلان ساخته صحکهای که ... افشار رای او و ... ی همایون بهم برآمده طوایف افغان
و ازبک با تفاق احمدخان ابدالی که هوا خواه دولت نادری بودند باس حقوق نمک آن او جاق ... عزم انتقام
بافت و لشکریان او ... آغاز ستیز کردند ... جمعیت خود را منعقد ساخته با افاغنه بمجادله پرداخت
افاغنه ایشان را از پیش برداشته پس نشاندند و اردو را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند و از قضایا حقیقت
حال العلیقلیخان که از سیستان آمده در هرات میبود عرض کردند علیقلیخان چون بکام مراد او زبر افغان

خود دیده مساعدت و رزید و در مشهد مقدس سهراب نام غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر بر کلات
فرستاده از اتفاقات مستحفظین برجی از برج کلات نزد بانی در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای
خود می آوردند غافل شده نرد بان را در همانجا گذاشته از شب و فزر از اقبال بیخبر بوده اند مامورین علی
باینمعنی برده علی الغفله با مردی سعادت همت بر شرفات کنگره مقصود صعود نموده داخل کلات و آن حصن
حصین و قلعه خدا آفرین را که از غرایب الکنه روی زمین است تصرف نمودند نصرالله میرزا و امامقلی میرزا با
شاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا هر یک برابی سوار و بجانب مرو فرار نمودند کاظم بیک برادر علیقلیخان
که در آن وقت در کلات میبود تا خارج شهر کلات میرود تا خارج شهر کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخت
چون بایشان رسیده مراجعت کرده دست تعرض به جهت که در شیخی نصرالله میرزا او تعاقب حقوق نمک بر ایشان
ایشان را منتظر نداشته امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از زنه در تنگی بر گردانیده و با نعل خوش خود را بجا
نصرالله میرزا روانه و قربانعلی در موضع مرسوم بجوض بستانی نصرالله میرزا را بر خورده نصرالله میرزا شمشیر کاری نعلی را
زده از اسب انداخته خود بدر رفت جمعی از قراولان مروی در راه به نصرالله میرزا بر خورده او را گرفته بکلات
آوردند و رضا قلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد خورد و بزرگ که در کلات میبودند برادیه عدم فرستادند
نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را بارض اقدس آورده علیقلیخان چشم از خدا و خلق پوشیده و با سیصد رحم
و بی غمی را منظر نداشته آن دو برادر را که هر یک گلدسته ریاض سلطنت و پادشاهی بودند در مشهد مقدس بر
شمشیر بیرحمی مقتول شاهرخ میرزا را که در آن اوان چارده ساله بود محفوظ در ارک مشهد مقدس محبوس ساخته
خبر قتل او را منتشر گردانیده منظور نظرش اینکه اگر در باب پادشاهی استقلال یابد او را نیز بعقب دیگران روانه
و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکرده از اولاد خاقان گشورستان مغفور خواسته باشند شاهزاده
کلبرج البحرین ملتقیان سلسله جلیله نادریه و دودمان علیه صفویه است برای سروری در دست داشته
باشد و در بیان سلطنت علیقلیخان و ابراهیم خان و خاتمه کار ایشان علیقلیخان چون از انجام کار
شاهزادگان دل و دیده را فارغ و فراغت بخشید در بیست هفتم شهر جمادی الثانی آن سال در ارض اقدس
جلوس کرده خود را علیشاه و عادل شاه نامیده سکه و خطبه بنام خود کرده و در آن تاریخ پانزده کرور زر

سکوک که هر کروری پانصد هزار تومان تبریزی بوده باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی
نخایف و نفایس که فزون از حساب و قیاس محاسبان وهم و اندیشه و چندین قطار شتران کوه کوهان حامل و قر
و بار شتران آن بود علیشاه تمامی نقود و اثواب و جواهر خانه و اسباب نادری را از کلات حمل و نقل مشهد
مقدس نموده از مضمون ان انه لایحب المسرفین غافل گشته فحوای ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین شنیده
انگاشته دست به تبذیر و اسراف گشوده و بمصرف بر وضیع و شریف بر افشانده نقره خام را بهای شلغم بخشید
و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داده چنانچه یک معیر الممالک را با سهراب گرجی غلام نظام بخش کارخانه
سلطنت ساخته خود بعیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از وی کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر
بود سردار و صاحب اختیار عراق و آذربایجان نمود و فرستاده تمامی ایلات افشار به دستیاری ایلات
عراق و آذربایجان و فارس جماعت بختیاری که خاقان گیتی ستان کوچانیده در ممالک خراسان
داده بود فرصت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند و اکراد خبوشان بعد از آنکه عطایای حرص را از خود
گرانبار نفایس نموده روانه و بر تافته بنای مخالفت گذاشتند علیشاه بر سر خبوشان رفته ایشان را مطیع ساخت
و بسبب شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران گشته هفت ماه در مازندران توقف کرده بجانب
الله یار خان توقچی سرکرده افاغنه و عطا خان سرکرده اوزبکیه با تفنگچیهای خود در سمت آذربایجان و شهر زور
بودند باصفهان آمده تفنگچیهای خود را نزد ابراهیم خان گذاشته خود ایشان بچاپاری نزد علیشاه رفته خدمت او را
اختیار کردند چون سهراب غلام مدار الیه و معتمد علیه دولت علیشاه بود و چنین یک وجود او را در کارخانه
سلطنت مخل کار خود میدانست تمهیدی برانگیخته او را مامور باصفهان ساخت که در جزو خان داری تاکید
سرکشی ابراهیم خان نماید ابراهیم خان پی بخیالات او برده او را بقتل رسانید و افاغنه و اوزبکیه را با جمعی
از رؤسا که در نزد او بودند بدانه ریزی احسان بدام الفت کشیده با خود متفق ساخته و پر بال بلند پروازی
گشوده بفکر خودسازی افتاده و سلیم خان قرقلوی افشار را که واحد العین بود دیده اینک سید صاحب اختیار
در رتق و فتق سرکار خود کرده عمی و علی خطاب داده و دست تسلیم بذیل کرامت شفیعای که در اصفهان
اظهار کشف و کرامت کرده زده از وداد تبعدا و در امر سلطنت کرده شفیعا نیز چهل سال سلطنت یاد و بوده آن

ضعیف العقل بخانمان زرق و تزویر او را قبول از جان و دل مرید و معتقد او گردیده و در آن اوان امیر اصلان خان
قرقلوی افشار از جانب خاقان ممالک ستان بسرداری آذربایجان مامور و بنابر بعضی بواعث از علیشاه
متوهم بود و ابراهیم خان با او از در ملاطفت در آمده او را با خود متفق و یکجهت نموده بود و از روی کاربرداشته جمعی از
متجنده را با افاغنه و اوزبکیه که در اصفهان بودند بر سر کرمانشاهان فرستاده امیر خان ولد بابا خان
میش مست که در آن اوقات بحکومت کرمانشاهان مامور بود با تفنگچیان ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب
و دستگیر شد لشکریان ابراهیم خان شهر کرمانشاهان را با تجار و زواری که در آنجا بودند غارت کرده بآن قلاع استیلا
یافتند و ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان کرده علیشاه از این معنی اندیشناک گشته از مازندران
بعزم تنبیه برادر خود حرکت کرده ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار نموده سپاه را مستعد
و جمعیت خود را منعقد ساخته مابین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع گشته فوجی از لشکریان علیشاه
طریق نفاق مسلوک داشته در همان جنگگاه از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند چون علیشاه
شکست یافته هر یک بر سر خود بر افتاده متفرق شدند علیشاه با معدودی از برادران خود و معدودی از خواص بطهران
گریخت ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را با برادران بدستیاری میرزا محسن نام که از جانب علیشاه حاکم
آنجا و نمک پرورده احسان آن بود جمعی از رجاله و اوباش طهران گرفته چشم از برادری و کوچکی و بزرگی
بر پوشیده بتحریک سلیم خان واحد العین برادر مهتر خود را کور کرد امیر اصلانخان بعد از انجام کار علیشاه با جمعیت
خود در اردو نزد ابراهیم خان روانه همدان گردید و چون امیر اصلانخان از آن سمت اختیار کامل بهم رسید
لاف استعداد و بزرگی میزد ابراهیم خان از همدان حرکت کرده در حوالی مراغه با امیر اصلانخان جنگ کرده
بر او فایق گشت امیر اصلان خان بر خیمای کاظم خان قراجه داغی و اعتمادی که بدوستی او داشت خود را بحوالی
قراجه داغ کشیده در آنجا کاظم خان او را بهانه دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورده ابراهیم خان او را با سایر خوانین
برادرش در تبریز مقتول ساخته بعد از این مقدمات ابراهیم خان را اقتدار کلی بهم رسیده تمامی تفنگچیهای خاقان
گیتی ستان که در سرحدات ممالک آذربایجان و کردستان و داغستان و تبریز و فارس و بنادر و کرمان بودند
با طوایف افغان و اوزبک باو پیوسته جمعیت به نهایت انعقاد داد چنانچه عدد لشکریانش یکصد و سی هزار

میرسید چون دولت علیشاه از ظهور صبح کاذب ابراهیم خان سر بگریبان نیستی کشید چراغ اقبال ابراهیم خان
آغاز خانه روشنی کرده و کوکب بخت نیم صباحی مانند ستاره سحری آغاز درخشیدن نموده حسین بیک برادر
خود را سردار و صاحب اختیار خراسان کرده و باتفاق علیقلیخان قدیمی خود محمد رضاخان قراچورلو بخراسان
فرستاده شهرت که پادشاهی بارث و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ شاه میباشد و او را بغیر از طاعت
و انقیاد منتهی آنحضرت بر مسند سلطنت منظور نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت را
بجلوس همایون زینت بخشید مقصودش آنکه در لباس تلبیس [illegible] مقدس [illegible] عراق نموده قلوب اهالی
خراسان را مایل بخود ساخته در تقسیم صدف سلطنت را باین حیله بدست آورد خوانین اکراد و رؤسای عموم اهالی
خراسان بعد از ورود حسین بیک بخراسان جواب دادند که نهضت آنحضرت بعراق و نزد ابراهیم خان لزوم
ندارد و در خراسان جلوس واقع خواهد شد او را نیز اگر در گفته خود صادق باشد آمده طریق مرافقت بسپرد
پس همگی بالتجمیع اهل آستان نزد شاهزاده رفته او را از ارک بیرون آوردند و شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی کرده بر
مقام ابا و امتناع درآمد خوانین در روضه رضویه رضیه جمعیت نموده عهد و پیمان را بقسم مؤکد ساخته همگی دست
بیعت دادند شاهزاده نیز ناچار متقلد امر پادشاهی گشته در نهم شهر شوال سنه ۱۱۶۱ هجری در ارض اقدس بهشت
مانوس بر تخت سلطنت مسرور جلوس نمود و سلطان اعظم تاریخ جلوسش شد و ابراهیم خان نیز بعد از استماع
این خبر در هفدهم ذیحجه الحرام آن سال در تبریز بخلافت برخاسته بر وساده سلطنت نشست با نقد قلب سکه زر
بنام خود زد چون برادرش از مضمون صدق مشحون ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا غافل بود [illegible]
نسیم و افشاندن زر و سیم باد دستی کرده بعطای آلاف الوف هر بی سر و پای بی ثبات پایه را بر مایه ساخت و این را
ارم مانند بساط دیگر گسترده هر سفیه را از اولاد خود اسم خانی و صدر نشینی بلقب بلند نام عزت و حکمرانی ساخته صاحب
منزلت و پایه گردانید و این را تالیف قلوب اسم گذاشت فرد چون علم [illegible] بیجه منبر
هر جا که بود صاحب پایه نباز [illegible] با جمعیت موفور [illegible] عازم خراسان گشته [illegible]
با علیشاه کور که مقید و همراه داشت بقم فرستاده بعد از ورود بمنزل سرحد سمنان لشکریانش که هر روز [illegible] ظرف
زمان دولتی بودند از بی فایده در کار ناخوش کرده بعضی نزد شاهرخ و برخی باوطان خود رفتند ابراهیم شاه

باطا

باطایفه افغان که با او مرافقت ورزیده بودند ناچار روانه قم گشته مستحفظان قم دروازه را بستند افاغنه را بنهب
شهر فرمان داده در کندن و کوب و روب آن ساحت دلپذیر تقصیری نکرده قم را مزبله شهرها
ساخت و افاغنه از آنجا از او جدا شده عازم قندهار گردید و در عرض راه بهر ولایت که رسیدند قتل و غارت
نموده خراب ساختند پس ابراهیم شاه از آنجا عطف عنان کرده [illegible] قلعه [illegible] اهل قلعه
او را مقید و چگونگی را بدربار شاهرخ عرضه داشتند حسب الفرمان شاهرخ در همانجا از چشم کور کرده [illegible]
خراسان بامر شاهرخ او را [illegible] ساخته با دیده نابینا روانه دیار عدم گردید و علیشاه [illegible]
برده در روز ورود بقصاص خون شاهزادگان با دیده کور سر او را در زیر پا دیده پی روان از عقب برادران
روان و چون بر بنی اعمام خود رحم نکرده قطع صله رحم کرده بمضمون اینکه بیت دیدی که خون ناحق پروانه
شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند مصداق حالش گردید چون غرض از تحریر این کتاب مجمل از
مفصل صادرات افغان و کیفیت اختلال مملکت گیری کشورستانی خاقان کبیر مغفور بود و هر چند از وقایع ایام
دولتهای آن خدیو جمشید احتشام از هزار یک و از بسیار اندک مرقوم قلم شکسته رقم گشته نهایت
بر سبیل اختصار معظمات امور آن خاقان سپهر اقتدار را نگاشته خامه اظهار گردید
هرگاه صاحب دولتی بعد از من مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب و فتنه
از زمانی که از حد و حصر افزون و تقریر آن از حوصله زبان قلم بیرون است
تحریر خواهد نمود قد فرغ من تحریر هذه النسخه الشریفه در دارالسلطنه شهر
رجب المرجب در مدرسه مرحوم مغفور جناب میرزا [illegible]
هزار و دویست و چهل چهار از هجرت گذشته بود

سنه ۱۲۴۴

ام م م

م

م

[illegible]